



۵۳

تابستان

۱۳۷۷

دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

که ایران چو باغی است خرم جبا
شکفته همیشه گل کامکار
بمی رنج بر خویش تن برهیم
از آن بر که کشور بر دشمن دسیم

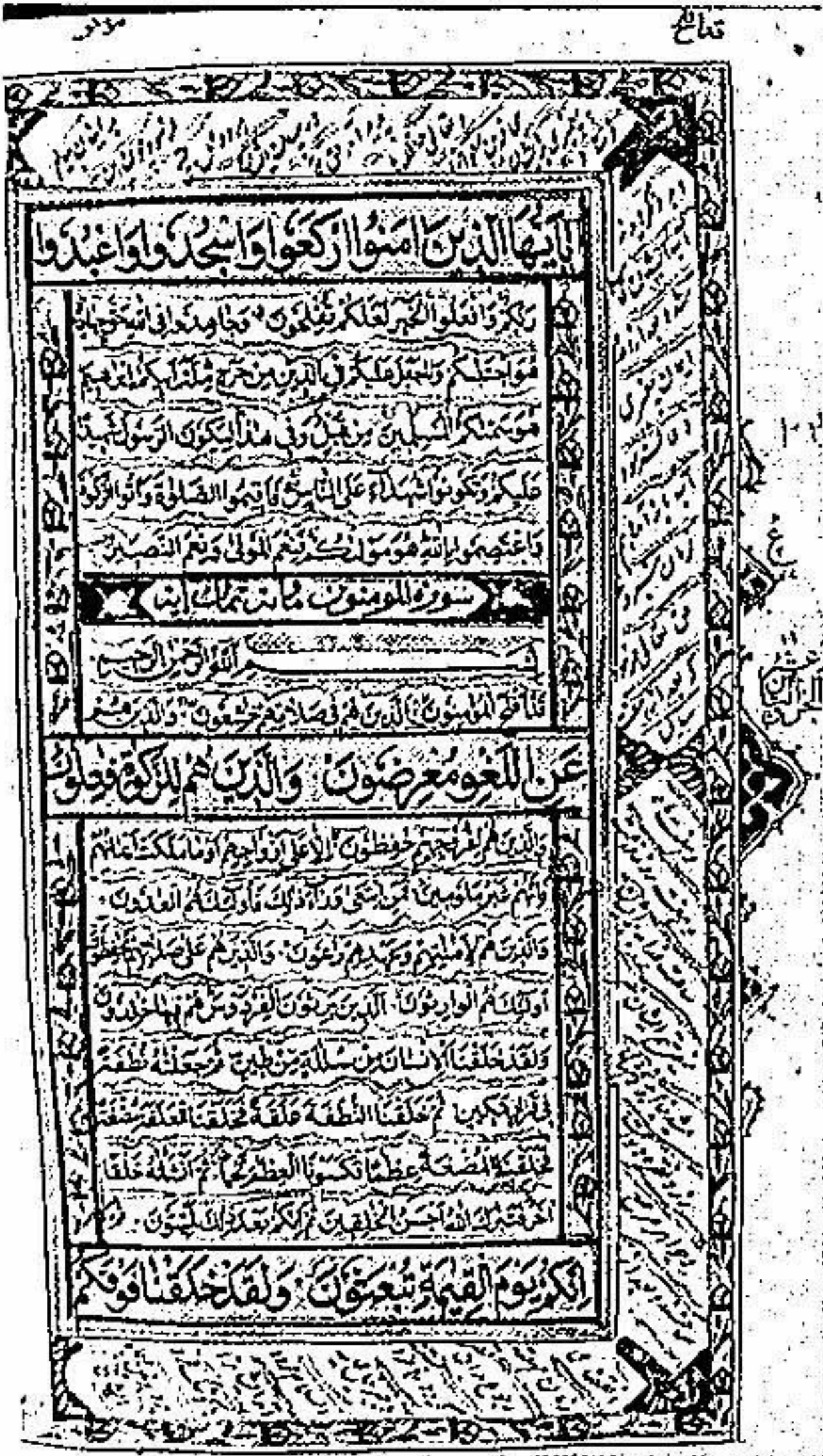
که ایران چو باغی است خرم جبا

که ایران شبت هم بوتان
بمی بوی مشک آید اردوستان
مرا گفت در خواب فرخ سرش
که فرش نشاند از ایران عروش

ویژه حافظ محمود شیرانی

گنجینه دانش

شماره ۱



شماره ۲



۱ - نسخه خطی شماره ۳۱۰
قرآن کریم با تفسیر در کناره صفحات گل
و بوته نگاری و نقاشی دندان موشی
کتابت قرن ۱۱ ه ق کتابخانه گنج بخش
مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۲ - نسخه خطی شماره ۱۶۳۲
قرآن کریم ، درشت خط (= خط جلی)
کاتب : سید صادق علی تاریخ کتابت :
۱۲۰۰ ه ق نسخ (متن) ، نستعلیق (زیر
نویس فارسی) تذهیب و نقاشی و لوح و
جدول زیبا کتابخانه گنج بخش مرکز
تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مدیر مسئول و سردبیر: ————— دکتر محمد مهدی توسلی
مدیر: ————— دکتر صغری بانو شکفته
طراح روی جلد و صفحه بند: ————— م.ع. بلتستانی
حروف چین: ————— محمد عباس بلتستانی
چاپخانه: ————— منزا پریس (اسلام آباد)

باهمکاری

شورای نویسندگان دانش

بویژه

دکتر سید علی رضا نقوی و دکتر محمد صدیق خان شبلی

روی جلد:

که ایران چو باغی است خرم بهار
شکفته همیشه گل کامکار

«فردوسی»

ISSN: 1018-1873

(International Centre - Paris)

یادآوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار بایستی از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * دانش در ویرایش نوشتارها و تغییر نام آنها آزاد است.
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی یا اردو، باید:
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - همراه "پانوشته" و "کتابنامه" باشند.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان آنهاست.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام ماخذ، آزاد است.

* نشانی دانش :

خانه ۳، کوچه ۸، گوهستان رود، ایف ۸ / ۳، اسلام آباد - پاکستان

دورنویس : ۲۶۳۱۹۳ تلفن : ۲۶۳۱۹۱-۹۲

فہرست مطالب

سخن دانش

۵

مبتن منتشرہ نشدہ

۹ بہ کوشش دکتور سید سراج الدین

- گنج نامہ

اندیشہ و اندیشہ مندان

۳۷ دکتور محمد مہدی توسلی

- علیشیرنوائی، شخصیت علمی و ادبی

سدہ نهم ہجری

۴۵ دکتور کلثوم فاطمہ سید

- تاثیر عطار در فکر و اندیشہ

صوفی و ارستہ، سچل سرمست

۵۳ دکتور ناصر نیکوبخت

- توکل در ادب پارسی

۶۵ دکتور سید وحید اشرف

- فارسی و زبان های ہندی

□ ویژه نامہ شیرانی

۷۹ دکتور سید علی رضا نقوی

- مختصری دربارہ شرح حال شیرانی

۸۳ دکتور آفتاب اصغر

- چندنکتہ مهم و اساسی دربارہ شیرانی

و شیرانی شناسی

۸۹ دکتور محمد حسین تسییحی

- کتاب شناسی آثار و تحقیقات

حافظ محمود شیرانی

۱۰۳۳ دکتور سید علی رضا نقوی

- «مجموعہ نغز» نمونہ شیوہ تصحیح

و تحقیق علمی شیرانی

۱۱۱ دکتور سید علی رضا نقوی

- نقد تحقیقی بر «پرتھی راج راسا»

۱۱۹ دکتور محمد صدیق شبلی

- نقدی بر شعر العجم

۱۲۷ دکتور مظہر محمود شیرانی

- تونک وطن شیرانی

ادب امروز ایران

- ۱۴۳ - هفت بند
راضیہ تجار
- ۱۵۳ - آقای مہربان
حمید گروگان
- ۱۶۶ - شعر امروز ایران
مردانی، امین پور

فارسی امروز شبہ قارہ

- ۱۶۹ - عطار و آثار او در قلمرو فرهنگهای دیگر
دکتر کلثوم ابوالبشر
- ۱۷۹ - ملک الشعرا آخوند سلطان علی
ملا غلام حسن خیلو
- ۱۸۷-۱۹۰ □ شعر فارسی امروز شبہ قارہ
جوهر براہوئی، دکتر خالد حسن قادری، فضل الرحمن عظیمی
دکتر رئیس احمد نعمانی، طاہرہ نگار، مقصود جعفری، سلطان حیدر بیگ

گزارش و پژوهش

- ۱۹۳ - معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
«دفتر دانش»
- ۲۰۳ - معرفی دانشگاه بین المللی اسلامی
دکتر سید علیرضا نقوی
- ۲۱۱ - معرفی گنجینہ فرهنگی - هنری کاخ تالپوران
خانہ فرهنگ حیدرآباد
- ۲۱۷ - معرفی پایان نامہ های فارسی
دکتر محمد حسین تسییحی
- ۲۲۵ - فهرست نسخہ های خطی گنجینہ حکیم حبیب الرحمن
دکتر محمد شمیم خان
- ۲۳۹ - گزارش اجلاس انجمن فارسی پاکستان
«دفتر دانش»
- ۲۴۳ - ۲۵۶ □ کتابها و نشریات تازه
۱. بیدل، و سبک ہندی سپہری، ۲. اردو گاہ پاسداران، ۳. گزیدہ دہ سال داستان نویسی در انقلاب اسلامی، ۴. دری بہ خانہ خورشید، ۵. فاجعہ کشمیر، ۶. دریای اسمار، ۷. فہرست نسخہ های...
توسلی، نقوی، تسییحی

تجلیل و یاد

- ۲۵۹ - دکتر غلام سرور
دکتر رحیم بخش شاہین

نامہ ها

- ۲۶۵ - بخش اردو
مرزا غالب اور بعض فارسی شعرا کی مماثلتیں
دکتر انعام الحق کوثر

بخش انگلیسی

سخن دانش

ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تونامه کی کنم باز

دانش ۵۳ را در زمانی پیش رویتان نهاده ایم که متأسفانه بسیاری از رخدادهای ناگوار به تخریب ابعاد فرهنگی در پهندهشت فلات ایران پرداخته‌اند. تلاش دانش برای بقای ارتباط و استمرار روابط فرهنگی دیرپائی که در سر تا سر منطقه، از میان رودان تا آنسوی سند و از فرا رودان تا ژرفای آبهای نیلگون خلیج فارس و دریای عمان، همواره سده‌ها و هزاره‌ها را پشت سر نهاده، بر آن بوده است تا با درج اندیشه‌های مکتوب راهی برای تعاطی فرهنگی اندیشمندانی که در این پهنه عظیم به تعالی بشریت می‌اندیشند، بگشاید و بر تداوم آن جهد کند و تراوشات فکری تازه را - صیقل خورده در مکتب شریف و متعالی قرآن - به نسل‌های آینده منتقل نماید. افسوس که دست‌های پنهان و آشکار سیراب شدگان آبشخور فرهنگ لجام گسیخته باختر، بی‌تابانه با هزار نیرنگ و فسون، بزک کرده و فریبکار، از پس پرده هزار توی دروغین، بانیروی زر و زور و تزویر، کمر به فروپاشی کاخی استوار بسته است که برای استحکام آن، تنها حکیم بزرگ طوس، سی سال، و بزرگانی دیگر، با عنایت به مدارک تاریخی، سه هزار سال رنج برده‌اند.

امروزه، حیثیت بشری، دستخوش عواملی است ناخوشانید؛ و در این

برهه که اصرار بر همزیستی مسالمت آمیز با حفظ حقوق انسانهاست ، تا راهی به خوشبختی نهایی بشریت گشوده شود ، برآستی ، چالش بی سرانجام فریب خوردگان گریخته از پس آن پرده‌ی هزار توی دروغین ، در عرضه علمی و فرهنگی چه توجیھی می طلبد.

بهر حال ، از درگاه ذات مقدس احدیتش مسئلت می جوئیم و آرزو می کنیم که تعامل فرهنگی راه امروز را برای فردای بهتر و خوشبختی بیشتر نسل آینده هموار سازد.

*

خواننده گرامی ؛

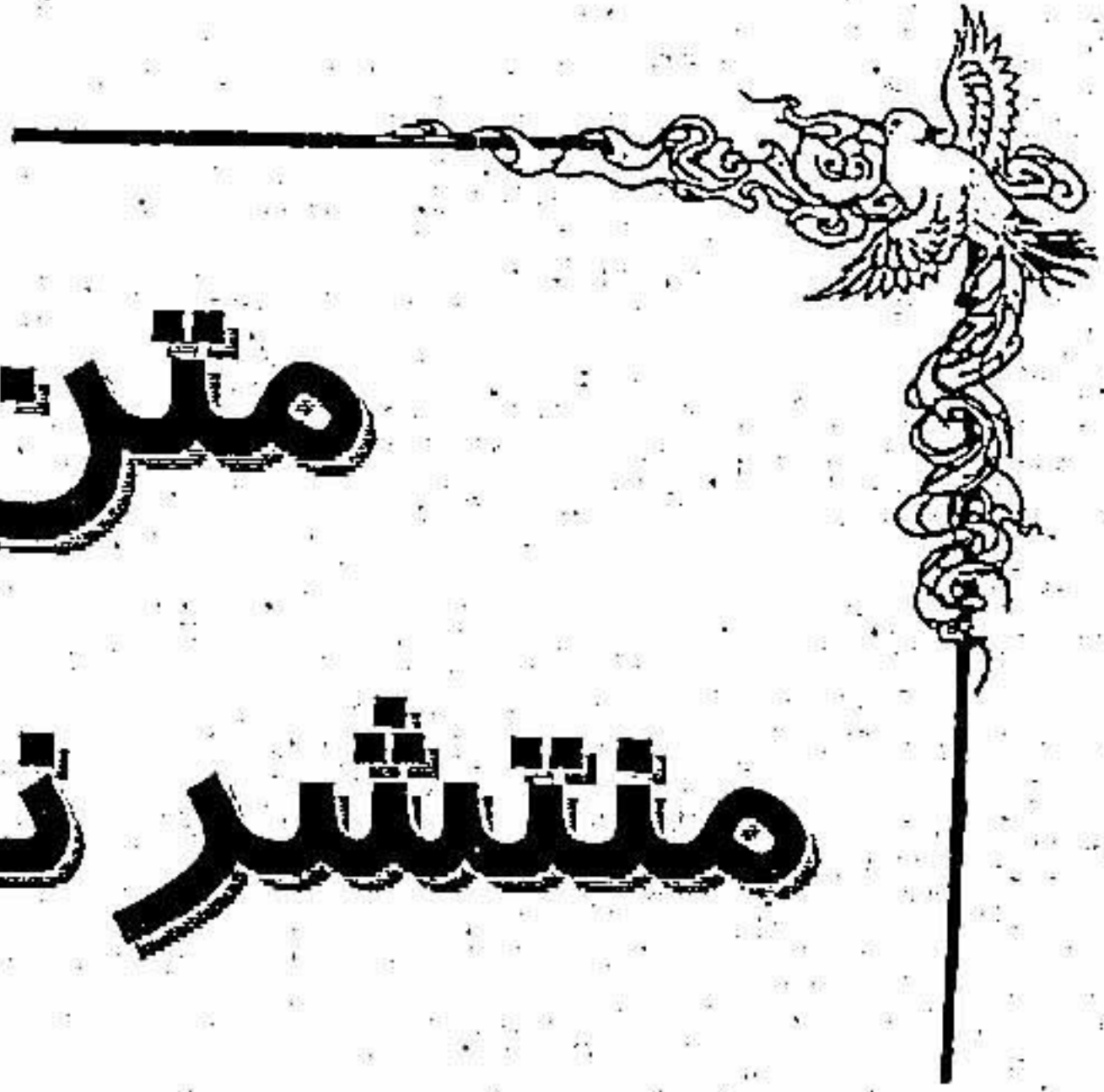
قرار براین بود تا یکی از شماره های پیشین دانش را به معرفی یکی دیگر از شخصیت های برجسته علمی و ادبی پاکستان - بلکه شبه قاره - یعنی دکتر حافظ محمود شیرانی مزین کنیم. خوشبختانه ، وعده ما در این شماره عملی گردید و در بخش اندیشه و اندیشمندان ، تلاش شده است سهم این ادیب فرزانه ، ایران شناس ، سکه شناس ، محقق و منتقد برجسته شبه قاره شناسانده شود. دانش امیدوار است با انتشار هر شماره ، گامی دیگر در جهت گسترش تفاهم فرهنگی بردارد.

در خاتمه ، از همه دوستان و علاقه مندان فصلنامه دانش تقاضا داریم که مقالات و آثار وزین خود را به زبان شیرین فارسی ، و در حد توان باخط خوانا ، ارسال فرمایند. بی شک همچنان چشم براه اظهار نظرها و بررسی های نقادانه شما هستیم. والسلام

سردبیر

متن

منتشر شدہ



از : سید احمد بن سید جلال الدین کاسانی

به کوشش : دکتر سید سراج الدین^۱

اشاره :

در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان مجموعه بی رسایل بسیار ارزنده به شماره ۲۲۶۲ محفوظ است که در آن ۱۳ رساله کتابت شده است. نویسنده این رسایل سید احمد کاسانی معروف به خواجگی احمد و مخدوم اعظم، از بزرگان مشایخ ماوراء النهر (فرا رودان) بوده و در اواخر سده نهم و اوایل سده دهم می زیسته است. موضع این رسایل تصوف و عرفان است. نویسنده در رساله «گنج نامه» در شرح و تعبیر حدیث قدسی: کنت کنزاً مخفياً... الی آخر و تفسیر و تاویل آیه ای از قرآن مجید: وَ اذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم... الی آخر پرداخته - وی وقایع تخلیق آدم، سجده بردن ملائکه به آدم، مخفی ساختن گنج عشق در سینه آدم، سرباز زدن ابلیس از فرمان خداوندی و مردود شدنش از بارگاه ایزدی را ذکر کرده و برای اثبات و تاکید گفتارش از آیات و احادیث و اشعار شاعران متصوفه استناد جسته است. وی بناور دارد که سینه آدم مخزن اسرار عشق ربانی و وجودش مظهر جمال رحمانی است. این رساله با یک نسخه دیگر «گنج نامه» که در مجموعه رسایلی به شماره ۱۱۴۱ در کتابخانه گنج بخش ثبت است مقایسه شده که در این شماره به خوانندگان محترم مجله دانش تقدیم می گردد.

گنج نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل ادم خليفة في الارض و الصلوة والسلام على رسوله محمد المبعوث لبيان السنه والفرض و على آله واصحابه المشحونه في الارض قال داود: يارب لم خلقت الخلق، قال الله تبارك و تعالی: کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لان اعرف. بدان ای طالب صادق که

۱. استاد بخش فارسی موسسه ملی زبانهای نوین اسلام آباد.

۲. کشف الاسرار، ج ۸، ص ۲۸۷.

عالم و آدم و هیچ چیز از نام مخلوقات در دنیا نبود و دنیا نیز نبود (که) حق سبحانه تعالی بود و هیچ چیز با او نبود. کان الله و لم یکن معه شیء - حق سبحانه و تعالی گنجی بود بی نهایت پوشیده و پنهان، نظم:

آن کام حسن بود، نبود از جهان نشان الان ان عرفته علی ما علیه کان

از علم و قدرت و ارادت و کلام [سمع] و بصر و غیره خواست تا خود را ظاهر سازد و این اوصاف رانیز به ظهور آورد. اولاً عالم را بیافرید از ظهور ذات شریف خود و ظهور این اوصاف کما قال که گفته شد، بعد از آن خواست که او را گنجینه باشد که ذات شریف خود را با همه اوصاف در آن گنجینه نهد و به دنیا فرستد تا در دنیا جلوه کند و خود را ظاهر سازد و حضرت آدم را بیافرید. هر چه سینه او را گنجینه این گنج بی نهایت ساخت در گنج نهانی هرچه بود خواست که درین گنج نهد و به دنیا فرستد. چونکه ملائکه را بیشتر از عالم و آدم آفریده بود همه حاضر بودند. چونکه حضور و آگاهی صفت ایشان است چرا که هیچ سببی که ایشان را غافل سازد از مشاهده جمال الهی نیست. چونکه ملائکه همه حاضر و ناظر بودند خواست که این گنج نهانی را [نهانی] از ایشان در گنجینه سینه آدم نهد تا ملائکه از آن واقف نشوند. پس امر کرد ملائکه را به اجمعهم که آدم را سجده کنند تا که ایشان به سجده مشغول شوند و غافل شوند از آن جناب، تاحق سبحان تعالی این گنج نهانی را در سینه آدم نهد. چونکه شیطان استاد همه ملائکه بود از کمال دانشی که داشت به مقتضای عقل [و] دانش خود فهم کرد که در این جا سر عظیم^۱ خواهد بود.

بعد از آنکه حق سبحانه^۲ امر کرد ملائکه را که همه به اجمعهم آدم را

سجده کنند ملائکه همه سجده کردند و او نکرد. بیت

سر [نهادند]^۳ این همه بر روی خاک
لاجرم یک تن ندید آن سرپاک
چون نبود ابلیس را سر بر زمین
سر بندید^۴ او زانکه بود اندر کمین

۱. ب (ندارد).

۲. ب - ندارد.

۳. در اصل نهادن.

۴. در اصل «برید».

و او ابا نمود و تکبر کرد و سجده نکرد و گشت از کافران - قوله تعالی :
 و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس ابی و استکبر و کان من
 الکفرین ○ چونکہ ابلیس سجد نکرد بعد از آنکہ حق سبحانہ تعالی گنج نہانی
 را بہ تمام در گنجینہ سینہ آدم نهاد و او دانست و واقف شد از این جهت حق
 سبحانہ تعالی او را ملعون ساخت و طوق لعنت برگردنش نهاد و از پیش خود
 راند تا بعد ازین هیچ کس سخن او را باور نکند و پیش ہمہ کس ظاہر شود
 کذب و دروغ گویی او - ہمہ کس [او] را دروغ گو [و کذاب] دانند، نظم:

نام تو کذاب خواہم زد رقم تا قیامت تو بمانی متہم
 ناگاہ [سراین را اگر] فاش کند ، هیچ کس از وی باور نکند. ہم چنانکہ
 پادشاہان ظاہری گنج در جای می نهند اگر کسی از آن واقف می شود او را
 می کشند یا خود بدروغ گویی کذابی مشہور می سازند و از پیش خود می
 رانند کہ ناگاہ اگر از سراین گنج بہ کسی گوید هیچ کس از او باور نکند او کذاب
 است و مردود.

پشیمان گردد اندر آخر کار کہ سر گنج را با یار گوید
 ہم چنین حق سبحانہ تعالی گفت با ابلیس کہ یا ملعون ، تو خود دیدی
 و دانستی آنچه ترا نمی بایست دیدن و دانستن - ترا از دو کار یکی اختیار
 می باید کرد کشتہ شدن اختیار می باید کرد ^۱ یا خود طوق لعنت بگردن می باید
 گرفت و ملعونی ازل و ابد اختیار می باید کرد تا بعد از این سر پیش ہر کہ گویی
 هیچ کس از تو قبول [و] باور نکند. او ملعونی اختیار کرد و ملعون ازل و ابد
 گشت ؛ نعوذ باللہ من ذالک.

هیچ مسلمانی نباید کہ با خداوند خود این چنین مخالفت کند تا مردود
 ازل و ابد بگردد. از این جهت کہ سبب ملعونی او حضرت آدم شد. عدو [و]
 دشمن حضرت آدم و فرزندان آدم شد ازل و ابدأ - قوله تعالی : یا بنی آدم ان

۱. در اصل « اکبر این سر را اگر »

۲. ب - ظاہر.

۳. ب - یا دل بہ ہوای یار نباید داشت یا در غم او ترک جان باید گفت.

۴. ب - ندارد.

لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین ○ وان اعبدونی^۱

دیگر از جهت حسد که می خواست آنچه حق سبحانه تعالی گنجینه در
سینه [آدم] نهاد. بیت

شیطان حسد و دشمن رحمان انس و جان از بهر آن حسود مرنجان ودود را
چرا که حق سبحانه را گرچه اوصاف بی نهایت است [اما] اصل این همه
دو صفت است: صفت جمال^۲ و صفت جلال^۳ هر چه ملائکه از صفت جمال
حق سبحانه در کمال تنزه و تقدس و نزاکت اند.

کار نازی دلان رعنا نیست سنگ زیرین آسیا بودن

و در ایشان دو صفت را گنجایش نیست و ایشان را تاب و طاقت و صفت
جلالی حق سبحانه تعالی نیست. بیت:

طاقت سیمرغ نارد بلبلی بلبلی را بس بود عشق گلی

ازین جهت حق سبحانه و تعالی می خواست که او را گنجینه باشد که این گنج
نهانی که این همه اوصاف دروست در آنجا باشد و دیگر می خواست که این
گنج را به تمام هم چنانکه هست بدنیا فرستد و ظاهر سازد و در دنیا چونکه او
بود هیچ کس دیگر با او نبود غیر از ملائکه. بایشان گفت به طریق مشاورت که
می خواهیم که در روی زمین خلیفه سازم و در تخت دل او بنشینم و در دنیا
خود را ظاهر سازم. بیت:

آدم نبود و من بودم عالم نبود و من بودم

او هم نبود و من بودم من عاشق دیرینه ام

چونکه ملائکه ذره بودند از آن گنج بی نهایت و از بی نهایی این گنج
خبر نداشتند و نمی دانستند که این گنج بی نهایت فرا خور استعداد ایشان
هست یا نیست. ^۴ نظم:

۱. سوره یسین (۳۶): ۶۰.

۲. ب - جمالی.

۳. ب - جلالی.

۴. ب، نه.

آرزو می خواه لیک اندازه خواه بر تابد کوه را یک برگ کاه^۱
 تمنا کردند که حاصل این گنج می باید که ما باشیم چرا که در کمال تنزه
 و تقدسیم.

لقوله تعالى: واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا اتجعل
 فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدر لك^۲.
 باین همه هستی پیش آمدند چونکه از تقدس و تنزه پر بودند و ندانستند
 که کوزه او پر باشد چیز دیگری در وی نمی گنجد. نظم:

تا تو هستی هست در تو کی رسد نیست شو تا هستیت از پی رسد

حکیم مطلق - جل شانه - از کمال علم و حکمت جواب مطابق سخن
 ایشان نگفت و خواست که اولاً ملزمه از برای ایشان راست سازد و ایشان را
 هم چنان ملزم سازد که هیچ کس را شبهه نماند و هم چنان گفت تعالی: انی
 اعلم ما لا تعلمون^۳؛ یعنی من می دانم چیزی را که شما می دانید. بعد از
 آن حق سبحانه تعالی^۴ آن گنجینه را که می خواست که گنج نهانی را هم چنان
 که هست به تمام در وی نهد، از گل و از چهل صباح به ید قدرت خود راست
 ساخت، قال النبی علیه السلام [ص]: من الله تعالی: خمرة طینت آدم بیدی
 اربعین صباحاً. بعد از آن خواست که این گنج مخفی را هم چنانکه هست درین
 گنجینه نهد. چونکه همه حاضر بودند خواست که ایشان واقف نشوند از سر
 این گنج. امر کرد همه را به سجده این گنجینه. چونکه ایشان همه به سجده
 مشغول شدند نهانی^۵ از ایشان این گنج را به تمام هم چنانکه هست در آن
 گنجینه نهاد و نام این گنجینه را آدم نهاد. بیت:

صیاد ازل که دانه بردام نهاد مرغ بگرفت آدمش نام نهاد

۱. ب پرگاه.

۲. سورة البقره (۲): ۳۰.

۳. سورة البقره (۲): ۳۰.

۴. ب: صورت آدم را از گل خود در چهل صباح بدید قدرت خود راست کرد.

۵. مرصاد العباد، ص ۲۳.

۶. پنهانی.

و از علم و حکمت و قدرت و کلام و سمع و بصر و ارادت این همه را به آدم تعلیم کرد و دانانید، کقوله تعالی: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱

بعد از آن گفت با ملائکه بیا باید نامهای این چیزها را که در آن گنج است که شما می خواستید که حامل آن شوید بگویید، چونکه ایشان را خبر نبود از بی نهایتی این گنج و آن چیزها که در آن گنج است همه [عاجزو] متحیر شدند و گفتند: قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم^۲ و اعتراف کردند به نادانی خود و نیز دانستند که این گنج [بی] نهایت بوده است و استعداد ایشان فراخور این گنج بی نهایت نبوده است. حق سبحانه تعالی با این ظرافت و لطافت جهل و نادانی و جرأت بی ادبی ایشان را ظاهر ساخت و ایشان نیز همه را دانستند و همه را اعتراف نمودند و ملزم شدند. بیت:

بی ادب شخص کی شود مهتر

گرچه او را جلالت نسب است

بسا ادب باش تا بزرگ شوی

که بزرگی نتیجه ادب است

بعد از آن حق سبحانه تعالی علم خود را که انی اعلم ما لا تعلمون است خواست که برایشان ظاهر سازد چونکه ملزم حضرت آدم بود و در پیش ایشان از حضرت آدم پرسید که قوله تعالی: قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انباهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتُمون^۳ ○

بیا بگوی ای آدم نام های چیزهایی را که در آن گنج مخفی است. چونکه آن همه در گنج سینه حضرت آدم بود خدای تعالی نامهای همه را باو دانانیده بود^۴ همه را جواب باصواب گفت. بعد از آن حق سبحانه تعالی گفت یا ملائکه که نگفته بودم من به شما یان که می دانم چیزی را که شما یان

۱. سوره البقره (۲): ۳۱.

۲. سوره البقره (۲): ۳۲.

۳. در اصل: بسیاری.

۴. سوره البقره (۲): ۳۳.

۵. ب: ندارد.

نمی دانید. ملائکہ همه شرمندہ و ملزم شدند. نظم :
 شرم بادا کہ من برویت^۱ نگران باشم و تو [نظر کنی]^۲ بہ سوی دیگران
 بدان ای طالب صادق کہ این همه جرأت^۳ و گستاخی و بی ادبی کہ از
 جانب ملائکہ واقع شد غالباً همه از شیطان بود چونکہ استاد و معلم و رئیس
 ملائکہ او بود. بیت:

ہر گنا [ہی] کہ می کنند عامان بر رئیسان دہ بود تاوان
 و عبادت بسیار نیز کردہ بود حق سبحانہ تعالی را - از علم و عمل پر
 بود و مغرور شدہ بود با این ہا و این ہا حجاب غلیظی شدہ بود او را از آن
 جناب - بیت:

حجاب راہ تویی حافظ از میان برخیز کہ با وجود تو کس نشنود زمن کہ منم
 چونکہ او از ہمہ دانا و عالم تر بود و عقل ہمہ ملائکہ بود و امور ہمہ مفوض
 [بہ او] بود غالباً از مصلحت [و] زبان^۴ ہمہ سخن او می کرد [بہ آنجناب] و بہ
 آنجا ہم چنانکہ در میانہ مردم می باشد در دہی و جایی یک کس را کہ او دانا
 تر است از ہمہ کس مهمات و احوال خود را و جمیع امور خود تفویض^۵ باو
 می کنند. چونکہ او گستاخ و دلیر است و در پیش پادشاہ او می گوید و می شنود
 و ہر [قہرو] غضبی کہ بہ آن مردم می باید کرد باو می کنند. پس از این جهت
 حق سبحانہ تعالی این ہمہ گفت و شنید را با شیطان کرد. او نیز این ہمہ جرات
 و گستاخی بہ آن جناب کردہ^۶ و بالاخرہ مردود شد. دیگر اینکہ این ہمہ جہل
 و نادانی او را حق سبحانہ تعالی بز او ظاہر ساخت^۷ کہ او دعوی خلافت کردہ
 بود ندانستہ کہ خلیفہ بر طبق مستخلف می باید کہ باشد. اولاً آنکہ حقیقت
 مستخلف را ہیچ ندانستہ بودہ است. دویم آنکہ استعداد خود را نیز ندانستہ

۱. ب: بہ سویت.

۲. در اصل - تو نہی چشم.

۳. ب - ندارد.

۴. ب: زبان.

۵. ب: امور خود را مفوض باو کنند.

۶. ب: نمود.

۷. ب: کرد.

بوده است که قابل خلافت هست یا نه - بیت:

ناقابل است آنکه بدولت نمی رسد
ورنه زمانه در طلب مرد قابلست
قابلی باید که تا از حق کند فیض قبول
زانکه ممکن نیست هرگز فاعلی بی منفعل^۱
دیگر آن که با این همه جهل و نادانی گستاخی و بی ادبی کرد بخداوند
خود و اعتراض کرد بر خداوند خود که از چیزی خلیفه می سازی که فساد^۲،
فسق و زنا خواهد کرد. دیگر آن که گمان بد برد بر حضرت آدم، پیش ازین که
صورت از وی واقع شود. دیگر ندانست که چیزی را در گنجینه می نهد که او
خالی باشد و او خود پر بود. از تنزه و تقدس و دانش خود. نظم:

تا تو هستی هست در تو کی رسد
نیست شو تا هستی از پی رسد
گر سر مویی بماند از خودیت
هفت دوزخ پر برآید از بدیت
با این گستاخی و بی ادبی حق سبحانه تعالی از کمال حلم و حکمت
غامضه خود در زمان اعتراض با او هیچ نگفت. همین مقدار گفت، من می دانم
چیزی را که تو نمی دانی و کمال حلم خود را پیش برد.

حلم حق اول مواساها کند
چون بشد از حد دگر رسوا کند^۳
از جهت ملائکه همه اعتقاد و اعتماد کرده بودند با شیطان که مثل او دانا
قریبی هست بآنجناب - هرچه او می گوید آن خواهد شد. نظم:

قرب نه بالا [نه] پستی رفتن است
قرب حق از قید هستی رستن است
و او خود پر بود از وجود هستی خود از این جهت حق سبحانه تعالی
حضرت آدم را ملزمه از جهت ایشان و شیطان ساخت که همه دانستند به یقین
که مثل شیطان و ایشان نادانی در عالم^۴ نبوده است. بعد از مردود شدن شیطان
هیچ شبهه در خواطر ملائکه نماند. دیگر اینکه شیطان این را نیز بدانست حق
سبحانه تعالی گفت در روی زمین می خواهم که خلیفه سازم ندانست که
خلیفه در روی زمین از جنس زمین خواهد بود. قال النبی علیه السلام: الجنس

۱. ب: ندارد.

۲. ب: یسفاک دما.

۳. در اصل: چونکه از حد بگذرد رسوا کند.

۴. ب: ندارد.

مع الجنس كل جنس یمیل الی جنسه . بیت :
 کند هم جنس با هم جنس پرواز کبوتر با کبوتر باز [با] باز
 بعد از مردود شدن ابلیس علیه العنه با این همه ملزم از جهت تنبیه حق
 سبحانه تعالی به فرزندان آدم امر کرد: یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم
 عدو مبین^۱ چراکه همه کس او را دشمن خود دانند اگر به ناگه از سر آن با کسی
 گوید هیچ کس از وی باور نکند که افشاء سر الربوبیه کفر - دیگر آنکه چون او
 واقف شد و از آن گنج بی نهایت که در سینه آدم و آدمیان نهاد واقف حاضر
 باشد که از کمال حسد و دشمنی ایشان را در عمل زشتی نیندازد که بواسطه آن
 عمل زشت از آن سعادت محروم شوند. بدان که این تنبیه حق سبحانه و تعالی
 از کمال شفقتی که داشت پابندهای خود کرد ایشان را که مایه ظلمات غافل
 است.

غافل مشود که مایه ظلمات غافل است با یار دوست باش که جان را جلی کند

اگر حاضری مؤمنی و گر غافل کافری

حضوری گرمی خواهی از و غایب مشو حافظ متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و املها

بدان ای طالب صادق که بعد از دشمن [شدن^۳] این همه ماجرا با شیطان
 حق سبحانه تعالی چونکه تمام گنج مخفی بی نهایت را در گنجینه سینه آدم
 نهاد و خود نیز نشست و در تخت دل آدم و به دنیا آمد تا این گنج نهانی را
 جلوه دهد و ظاهر سازد در دنیا ، حضرت آدم صلوات الرحمن^۲ علیه نیز
 برداشت آن گنج بی نهایت را بدنی آمد و یک جلوه داد آن گنج بی نهایت
 موجود قایم شدند.

کنا شیون ذلك فی وجد البسطن حر ما سواک فی حیث تقلب فی شیون

یک جلوه کرد حسن تو بیرون فگند عکس هر نقش دلگشا که نهان بود در درون

ما راز ذات و فعل و صفت هیچ بهره نیست جز آنکه تو به صورت ما آمدی بیرون

۱. در اصل: در.

۲. سوره یسین (۳۶): ۶۰.

۳. در اصل: دشمن.

۴. ب - علیه السلام.

بدان ای طالب صادق که ما و همه چیزها که این زمان در عالمیم، همه شئون ذات اوئیم که در گنجینه مخفی حق سبحانه تعالی بودیم، یک جلوه کرد حسن حق تعالی بیرون انداخت ما را و هر چه [در] عالم است. قیام هستی ما و هر چه در عالم است از پر تو عکس اوست. بیت:

ما را ز ذات فعل و صفت هیچ بهره نیست جز آنکه تو به صورت ما آمدی بیرون

دیگر بدان که عالم و هر چه هست در عالم همه عکس است از جمال بیچونی او که افتاده است در آینه عالم، همچون آینه ای است [که] شرف و عزت عالم و عالمیان از جهت آن عکس است. غیر این دیگر عالم و عالمیان را هیچ بهره نیست از ذات و فعل و صفت او، هم چنانکه آینه را شرف [و] عزت ازین است که حسن [در وی] می نماید. دیگر بهره ای نیست وی را از حسن. چرا که حسن نه در درون وی است حال و نه بر سطح آینه است قایم. همچون [آن] ناودان که شرف او همین است که آب از وی می رود، دیگر هیچ بهره نیست او را از آن آب. شرف آن ظرف به مظروف و شرف امکان بالمکین - دیگر بدان که حقیقت حق سبحانه تعالی هزار بار از آفتاب تابان تر است بر عالم و عالمیان، وقتی که مانعی نباشد. نظم:

بر کنج حجره گر نه فتد نور آفتاب از حجره مانع است نه خورشید مدخلست

آینه تیره شد ز چه تیره است آینه چون رو به زوی دوست ندارد هر آینه

هم چنانکه صفا و روشنی عالم ظهور^۲ از پر تو این آفتاب است که از آسمان چهارم می تابد بر نیک و بد. بر همه یکسان است وقتی که مانعی نباشد. هم چنان آفتاب حقیقت سبحانه تعالی که در دل های بنده های خاص اوست هزار بار تابان تر است از آفتاب بر دل های بنده دیگر وقتی که مانعی نباشد. بیت:

به قدر آینه حسن منی نماید روی دزیغ که آینه ما نهفته در زنگ است

۱. ب: ندارد.

۲. در اصل: روی

۳. ب: ظاهر.

دیگر بدان که عالم و عالمیان همه آینه اند که حسن جمال الهی در ایشان ظاهر می شود. اما بدان که بهترین آینه که جمال و جلال الهی هم چنانکه هست به تمام ظاهر می شود^۱ و آن دل دوستان است سبحانه و تعالی - قال النبی علیه السلام قلب المؤمن عرش الله الاعظم^۲ بیت:

در عرش اعظم است خدا را به اتفاق آنجاست جای سلطنت اینجاست جای دار
بحر علمی ورنمی پنهان شده در سه گز تن عالمی پنهان شده
در یک دریا هزار کشتی چه عجب در یک کشتی هزار دریا عجبت
بدان ای مومن^۳ صادق که بعضی از اکابر در حق این طایفه علیه هم چنین فرموده اند:

این نسخه نامه الهی که تویی وی آینه جمال شاهی [که] تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود به طلب هر آنچه خواهی که تویی
بدان ای طالب صادق که هر چه درین هیجده هزار عالم است همه در دل آدم تنها^۴ است. ازینجا قیاس کن بزرگواری آدم را و فرزندان آدم را. اگر ذره ای از بزرگواری او خبرت بودی هرگز در فرزندان آدم به چشم حقارت نظر [نکردی].

توایسه قیمت [ورای] [هر] دوج جهانی چه کنم که قدر خود نمی دانی^۵
آدمیزاد طرفه معجونست کز فرشته سرشته در حیوان
گر باین میل کند که ازین گربدان میل کند به ازان که اولئك كالانعام بل هم اضل،^۶ بیت:

بار دیگر از ملک قربان^۷ شوم هرچه اندر وهم ناید آن شوم

۱. ب: «اما بدانکه... ظاهر میشود، ندارد.»

۲. اوراد الاحباب، ص ۲۴۹.

۳. ب: طالب.

۴. ب: پنهان.

۵. در اصل: تو ورای دو جهانی.

۶. سوره الاعراف (۷): ۱۷۹.

۷. در اصل: پیران.

بار دیگر بایدم جستن ز خود کل شئی هالك الا وجهه
دیگر بدان که هر چه در عالم است از حیوانات و نباتات و جمادات همه
موجود و قایم به پرتو این گنج نهانی اند. اگر یک لحظه این پرتو در پس پرده
شود همه عالم لم یکن نیست و ناپیدا شود. قال النبی علیه السلام: خلق الله
تعالی [آدم] علی صورته. بدان ای طالب صادق اگر چه حق سبحانه تعالی از
صورت منزله است اما در هیچ صورت نیست که او را سبحانه تعالی ظهوری نه^۲
هر چند قدس ذات ز اشیاء منزله است در هیچ ذره نیست که حق را ظهور نیست
بدان ای طالب صادق که این بدان می ماند که بادشاه عالی جناب لباس
دوزانیده بوده است از هر جنس و از هر [رنگ]. بعضی دراز، بعضی کوتاه تنگ
و بعضی گشاده. بادشاه هر یک ازین لباسها را گاهگاه می پوشید. نظم:

هر لباسی کان به صحرا آمدست سایه سیمرغ زیبا آمدست

اما یک لباس ازین میان به غایت چست و زیبا بر قد آمد بادشاه را. ازین
لباس بسیار خوش آمده است و اکثر اوقات این لباس را گویا که این لباس عین
او شده [می پوشد] هر چگاه که می بینند آن لباس را خلق می گویند اینک
بادشاه. نظم:

از بس که در کنار همی گیرد آن نگار بگرفت بوی یار ورها کرد بوی طین

همچنین هر صورتی که هست در دنیا لباس حق است سبحانه تعالی.
در هر یک ازین لباس ها به قدر آن لباس ظهوری دارد سبحانه تعالی. اما در
لباس [ای] که آن صورت آدم است ظهور تمام و کامل دارد. بیت:

ظهور [ای] دارد اندر جمله عالم ظهور کاملش در ذات آدم

سبحانه تعالی لباسی که آن صورت آدم است، دوست داشته است و این
قبا بر قد او چست و زیبا آمده است چرا که ذات شریف او هم چنانکه هست
در لباس ظاهر می شود هم چنانکه در آینه میان آینه و لباس نزاع لفظی است.
هر دو یک چیز است.

۱. سوره القصص (۲۸): ۸۸.

۲. ب: نیست.

چون به همگی خود درین لباس ظاهر شده است گویا این لباس عین او شده است.

از بس که در کنار همی گیرد آن نگار بگرفت بوی یار و رها کرد بوی طین
 ای روی در کشیده به بازار آمده خلی ازین طلسم گرفتار آمده^۱
 هم چنین حق سبحانه تعالی از بس که به صفت کمال در لباس آدم ظاهر
 می شود این لباس گویا عین^۲ او شده است. اما آنکه گفتیم در آن لباس که دایم
 می پوشد، همه کس می شناسند و در لباس دیگری نمی شناسند. آن صفت
 مبتدیان و عوام خلق است. اما خاصان در هر لباس چه مقدار که ظهور دارد،
 در آن لباس می شناسند او [را] منقولست که مخدوم ما می فرمودند قدس سره،
 عاشق و عارف، حضرت شیخ روزبهان^۳ بقلی شیرازی در علو^۴ حال چنین
 گفته است: که حق سبحانه تعالی را دیدم در صورت ترکی کله بافته، کله کج
 نهاده. دست در جلالش زدم و گفتم: به وحدت ذاتیه ات که در هر صورت که
 برآیی و در هر صفت که جلوه گر آیی از تو محجوب نخواهم شد. نظم:

اگر در جنبه و گر در قبایی به هر صورت که هستی جان مایی
 ترا در هر لباسی می شناسم اگر در جنبه و گر در قبایی
 در هر صورت و لباس در هر صفت و لونی و از هر ظرفی که ظاهر می شود او را
 می شناسند. نظم:

از هر ظرفی چهره گشایی که منم در هر صفت جلوه گر آیی که منم
 با این همه گاه غلط می افتم تف مردک جلف روسیاهی^۵ که منم
 خاصان را نیز گاه گاهی این چنین حالت می شود که در هر صفتی
 و لباس ظاهر می شود او را می شناسم و گاه حالتی می شود که متحیر

۱. در نسخه ب این شعر نیامه.

۲. ب - همین.

۳. ابو محمد بن ابو نصر بقلی شیرازی، عارف و بزرگ قرن ششم که در علوم قرآن و تفسیر و حدیث و فقه و عرفان براعت یافت. (فرهنگ معین) ص ۶۲۲.

۴. ب: علوای.

۵. ب: روستایی.

وحیرانند. بیت:

اگر درویش بر جای بماندی سر دست از دو عالم برفشانندی
 با یار رسیده نیست ما را ز اغیار بریده نیست ما را
 این خرقه قالب از سر روح یک روز کشیده نیست ما را
 بدان ای طالب صادق که حق سبحانه تعالی جسم نیست، جوهر نیست،
 عرض نیست، ذات هست منزله از همه اشیاء - با این همه بدان که هیچ جسمی
 از وی 'خالی نیست هر جنس و حرکت و گفتاری که هست در همه اشیاء و همه
 ازوست اجسام همچون [خرقه اند که هیچ نصیبی نیست] ایشان را ازینها که
 گفته شد هم چنانکه خرقه را از ذات آن شخص هیچ نصیبی نیست شرف
 و عزت او ازان ذات است که وی را پوشیده است.

شهباز همای لا مکانیم پابند در یده نیست ما را

بدان طالب صادق که همای عبارت از حضرت حق است سبحانه تعالی
 ومقر [و] مقام او لامکان است. شهباز عبارت ازان [روح] الهی است که درین
 خرقه [قالب] است. چندروز از برای مصلحتی درین خرقه قالب می باشد:

مصلحت بود اینکه قایم بهر تحصیل کمال ناگه از چاه جان افتاد اندر چاه تن

بعد از حصول کمال پرواز می کند و می رود به همان مقر اصلی خود که
 حق است سبحانه تعالی - به عزت و آبروی تمام و اگر درین خرقه باین
 استعداد درین مدت تحصیل کمال نکرد همچون مرغ [خانگی] [خوار] و
 خجل از آن جناب باز ماند. نعوذ بالله. نظم:

آن روح را که عشق حقیقی شعار نیست نابوده به که بودن او غیر عار نیست

در عشق باش مست که عشق است هرچه هست بی کار و بار عشق بر دوست بار نیست

اگرچه حرکت و سکوت همه اشیاء به ذات شریف اوست حق سبحانه و

۱. ب : او.

۲. در اصل : غالب.

۳. در اصل : خوانگی.

۴. در اصل : خار.

۵. ب : سکون.

تعالیٰ - اما هیچ یک از ^۱ [اشیاء] دیگر را استعداد و ورزشی این کمال نداده اند کہ انسان را - از این جهت به ورزش باین استعداد درین خرقہ قالب باین مهلت چند روزہ کہ او را داده اند به جای می رسد کہ همه او می شود و سبحانہ تعالیٰ - نظم:

تو جزوی و حق کل است (اگر) روز (ی) چند اندیشہ کل پیشہ کنی کل باشی
تقلب و قالب نیز عین او می شود. صورت عین همان ذات می شود. نظم:
نماند مرگت اندر دار حیوان به یکرنگی برآید قالب از جان
قال النبی علیہ السلام: خلق اللہ تعالیٰ آدم علی صورتہ - این صورت
همان صورت است. نظم:

از بس کہ کنار همی گیرد آن نگار بگرفت بوی یار و رها کرد بوی طین
بدان طالب صادق کہ این مرتبہ و این سعادت بی نہایت و این استعداد
را بہ غیر انسان بہ هیچ مخلوقی نداده اند. نظم:

این مرتبہ است بس خطرناک در رہ همه رهنمان بی باک
این مرتبہ روحی آدمی راست روحی کہ برای محرمی راست
بدان کہ از آدمیان نیز از ہزار یکی و از بسیار اندکی باین سعادت بی
نہایت پیش نمی رسند. از کمال عزت و شرفی ^۳ کہ این راست. نظم:

عزت این در چنین کرد اقتضا کز در ما دور باشد ہرگذا
چون حریم عزمان نور افگند غافلان خفتہ را دور افگند
سالها بردند مردان انتظار تا یک را [بار] ^۲ بود از صد ہزار
این نیز بہ ریاضت و محنت بسیار و بہ انتظار مدتی سی چہل و پنجہ
سال بہ صدق و اخلاصی ہرچہ تمامتر [حاصل می شود]. نظم:

تا خون نکنی دیدہ دل پنجہ سال ہرگز ندهند [راحت] ^۵ از قال بہ حال

۱. در اصل: شعاع.

۲. ب: و.

۳. ب: شرم.

۴. در اصل = یار.

۵. در اصل: راحتی.

گر به صدق عشق پیش آید ترا عاشقت معشوق خویش آید ترا
هر که او در عشق صادق آمد است بر سرش معشوق عاشق آمد است

مابقی هم چون و هم چند - قال النبی علیه السلام: الناس عالم و متعلم
و سایر الناس کالهمج - عبارت از الناس عالم و متعلم این طایفه اند. غیر از
این طایفه هم چون و هم چند بلکه کمتر از چهار پایانند. کقوله تعالی:
اولئك كالانعام بل هم اضل مراد از عالم شخصی است که متصف باشد به علم
و مراد از علم اینجا علم دین است - چنانکه گفته اند:

علم دین فقه است تفسیر و حدیث هر که خواند غیر این گردد خبیث
مراد از علم دین اول علم طهارت است. نتیجه طهارت پاک شدن
اعضای ظاهر، قابل شدن مر عبادت^۱ خداوند را که آن نماز است. قال النبی
علیه السلام: الصلوة [روية] و مشاهدة. هرچه نتیجه نماز رویت^۲ و مشاهده
حق است سبحانه و تعالی هرچه مشاهدات حاصل شد [ن] میل و محبت
است به حق سبحانه و تعالی نتیجه میل و محبت درد و سوز است. بیت:

درد باید مرد را تا دوست درمانش کند هر که را دردی نباشد او به درمان کی رسد
نتیجه درد و سوز عشق است. نظم:
عشق آن شعله ایست که چون بر فروخت هرچه جز محبوب باقی جمله سوخت
نتیجه عشق سوختن است حجابی^۳ را که میان عاشق و معشوق است^۴
نظم:

بسوز گریه ز آنم در فغان از روزگار خود

که غیر از حسرت^۵ و دردم نشد حاصل زیار خود

۱. سوره الاعراف (۷): ۱۷۹.

۲. ب: حضرت.

۳. در اصل: روایت.

۴. ب: حجاباتی.

۵. ب: جامی ره هدی به خدا غیر عشق نیست. گفتم والسلام علی تابع الهدی

۶. ب: محنت.

نتیجه سوختن حجابات ، فنا و بی رنگیست . نظم :

بی فنای مطلق و جذب قوی کی حریم وصل را محرم شوی

چند باشی در حجاب ای گل بدعوی رخس

دم ز یکرنگی زن^۱ و از پا بر آر این خار را

نتیجه فنا و بی رنگی یکتا شدن^۲ با محبوب حقیقی خود نتیجه یکتا

شدن عین محبوب شدن است . نظم :

آب کوزه چون در آبجو شود [محو گردد کوزه و جو او شود]^۳

وصف او فانی شده ذاتش بقا زین سبب^۴ نه گم شود نه بد لقا

هم چنین قیاس کن نتیجه عبادات دیگر را . بدان ای طالب صادق که

علم دوست شریعت است و علم طریقت . نظم :

از علم مراد جز عمل نیست در علم محققان جدل نیست

هر چه علم شریعت عبارت ازین علم ظاهر است که علمای ظاهر دارند

مثل طهارت و علم نماز و روزه و زکوة و حج و مانند این ها . نظم .

روزه ما نفسی ما سواست نماز ما کناک تراست

روزه خاصان نه همین است و بس بلکه بریدن بود از هر هوس

ای تهی کرده شکم از غافلئ دل تهی کن کین^۵ بود [الصوم لی]^۶

و انا اجری به آنچه از علم ظاهر به کار آید . همین هاست دیگر لایعنی

و بی فایده است . قال النبی علیه السلام : و من حسن ایمان المرء ترک ما لا

یعنیه . و دیگر علم طریقت که آن مخصوص است باین طایفه مثل [دانستن]^۷ ذکر

و فکر و هر چه تعلق به صفای خاطر دارد . هر چگاه این دو علم را با یکدیگر

جمع کردند و در عمل آوردند نتیجه اش همه حالات و مقامات اذواق درد و

۱. ب : مزن .

۲. یکتا شدن ... محبوب شدن است ... را ندارد .

۳. در اصل «محو گردد از وی و چو او شود» .

۴. ب : زان سپس .

۵. ب : این .

۶. در اصل : از صوم .

۷. در اصل : دانستن .

سوز و کرامات و معارف حقایق الهی می شود و مقصود بالذات اینهاست^۱ هر چه اینها مخصوص است باین طایفه چرا که اینها نتیجه عمل کردن است با علم، این صفت این طایفه است. علم بالله. و عبارت ازین نوع عمل است. عالم بالله عبارت از این طایفه اند. و متعلم نیز عبارت از ایشان است چرا که همه عالم و عالمیان منور به علم ایشان است. مابقی عوام خلق کمتر از حیوانات اند. قوله تعالی: *اولئك كالانعام بل هم اضل*. چرا که حیوانات مکلف نیستند. به عبارت ایشان مکلف از برای خدمتند. و آنچه مکلفند به آن هیچ چاره ندارند، می کنند. اما اینها مکلفند به بندگی حق سبحانه تعالی، نمی کنند.^۲ ابدان ای طالب صادق که مقصود از همه علوم و اعمال و طاعات و عبادات محبت الله است. نتیجه محبت الله درد و سوز است. نظم:

درد باید مرد را تا دوست درمانش کند هر که را دردی نباشد او به درمانش کی رسد
نتیجه درد و سوز عشق است. تخت دل این زمان محل نزول سلطان
عشق شد. نظم:

سطوت [صیت^۳] جلال جمله عالم را گرفت خدمت^۴ سلطان عشق باز علم برکشید
قوله تعالی: *ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها و جعلوا اعزة اهلهما اذلة*^۵
چون سلطان عشق بر تخت دل نشست چرا که شهر دل پیش ازین از آن عقل و
نفس و شیطان بود و ویران ساخت آن نظام ایشان را. و ایشان که غره تخت
شهر دل بودند خوار و ذلیل و سرنگون به زمین زد و این زمان سلطنت و
پادشاهی و حکم مهر سلطان عشق راست. حکم حکم اوست. بی مسمع و بی
بصر و بی بطش هر چه می گوید و می شنود و می پندارد و به هر جای که می رود
و هر حکمی که می کند و از آن سلطان عشق است و او را هیچ نیست. نظم:
عشق این آتش است و عقل دود عشق چون آید گریزد عقل زود

۱. ب: از «هر چه اینها مخصوص است» متعلم نیز عبارت از ایشان است» را ندارد.

۲. ب: چون حیوانات می خورند و می خسبند از این جهت از حیوانات کمتر اند.

۳. در اصل: سیط.

۴. به: صدمت.

۵. سوره النمل (۲۷): ۳۴.

نتیجہ عشق اللہ [وحدت^۱] و بی رنگیست - نظم -

چون کہ بی رنگی اسیر رنگ شد موسیٰ با موسیٰ در جنگ شد^۲
 بدان طالب صادق کہ پیغمبر (ص) چنین می فرماید کہ: «کل مولود یولد علی الفطره ... هر فرزند [ای] کہ هست در اول پاک و پاکیزه است همچون کرباس سفید کہ هیچ رنگی ندارد و اصل همه چیز همین طور است. قوله تعالی: صبغة الله و من احسن من الله صبغة^۳ ○ اصل همه رنگها از آن بی رنگی است. و من احسن صبغة من الله. ای دل - بعد از آن به هر رنگی کہ زدند او را همان رنگ می خوانند. اگر سرخ است سرخ گویند اگر زرد است زرد گویند^۴. همچنین فرزندان آدم کہ از مادر خود زاده اند پاک و پاکیزه اند. بعد از آن پدران و مادران ایشان در هر دین و ملت کہ هستند همان رنگ را پیدا می سازند. رنگ عبارت ازین ادیان مختلفه است یعنی پدر و مادر فرزند اگر مسلمان است وی مسلمان است. اگر ترساست وی ترساست و اگر جهود است [وی جهود] این همه مخالفت در میان خلق خدا [ازینجا] پیدا شد. هر چگاہی این رنگ ها از میان برخاست دیگر همه [آشتی^۵] است و هیچ کس را با هیچ کس نیست^۶
 چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسیٰ و فرعون دارند آشتی
 وقتی دانستی کہ در اصل تو پاک بودی و پاک زاده بودی^۷ این همه آرایش و ناپاکی ترا اینجا حاصل شده است و سبب دوری تو از محبوب حقیقی این اوصاف است کہ ترا در دنیا حاصل شده است. تو همچون مرغ خانگی به آب و دانه دنیا قانع شده از کمال پستی و بی ہمتی و بی خبریست. غالباً کہ اینجا مانده و خبر از محبوب حقیقی خود نداری. نظم

۱. در اصل: حدیث.

۲. ب: چون به بیرنگی رسی کان داشتی

۳. سوره البقره (۲): ۱۳۸.

۴. ب - ندارد.

۵. در اصل: اشیاء.

۶. در اصل: دخل.

۷. ب - ندارد.

موسیٰ و فرعون دارند آشتی

مرغ که ندارد خبر از آب زلال منقار^۱ بر آب شور دارد همه سال
ای بی خبر بکوش که [صاحب]^۲ خبر شوی تا راهرو نباشی کی راهبر شوی
و با خود چاره و [تدارک] باز گشتن خود را به آن جناب نمی دانی و از
این جهت سرگردان و بی چاره ای . نظم :

چاره این چیست در خون آمدن از وجود خویش بیرون آمدن
اول بدان باری که از که دور افتاده ای ؟ و به چه چیز آرام گرفته ای ؟ و
بدانکه قطره بودی از دریای حقیقت حق سبحانه تعالی بنابر حکمتی
و مصلحتی درین چاه تن افتاده [ی].

مصلحت بود اینکه قاسم بهر تحصیل کمال ناگه [ی] از چاه جان افتاد اندر چاه تن
تحصیل کمال تو آنست که درین چاه تن که افتاده ای گناه و عصیان
بسیار کرده ای و [به] خواجه خود مخالفت بسیار کرده ای به آنجناب ، اینها
حجابی شده است^۳ که راه فیض محبوب حقیقی بر تو بسته شده و مدد فیض
الهی هر زمان بر دل تو نمی رسد [چاره آنست که] ترا به آتش عشق و محبت
این حجابات را می باید سوخت تا مدد فیض محبوب حقیقی هر زمان بر دل
تو رسیدن گیرد . نظم :

تا نرسد قافله بر قافله فیض تو از هم رود این سلسله
نزدیک است که سلسله حیات تو از هم گسسته شود . تو هنوز غافل
نشسته و حاضر نمی شوی و این حجابات را از پیش خود رفع نمی کنی . حال
تو چون خواهد شد ؟ نظم :

غافل مشو که مایه ظلمات غافلی است با یاد دوست باش که جان را جلی کند
برخیز و حیات فرصت را غنیمت شمار . آتش عشق در جان خود بزن و
این حجابات را بسوز . خود را به آنجناب نزدیک ساز . نظم :

حیات خود چه کنم [چون] دران جناب^۴ نیم به هجر چند زیم قابل عذاب نیم

۱. ب - در .

۲. در اصل : باخبر .

۳. ب : « ترا از آنجناب این حجابات سبب آن شده است » .

۴. در اصل : حیات .

اغتنم الفوض^۱ فان فوتها غصص. فرصت را غنیمت شمار که فوت شدن غصه بسیار بار خواهد آورد.

دم را به ناز دار [و] غنیمت شمار عمر آنها که رفته اند خراب همین دم اند

ترا رفع حجاب باید کرد تا راه فیض الهی بر تو گشاده شود. نظم:

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز که با وجود تو کس نشنود ز من که منم

بدان که حجابات راه از آنجناب، این هستی ها و گرفتاریها و تعلق است که

داری. ترا به آتش محبت این همه را باید سوخت. نظم.

تا در نرنی به هر چه داری آتش هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش

هر چه داری آتش ای را بر فروز تا آزار پای در آتش بسوز

چون چنین کردی برستی از همه ورنه خون خور تا که هستی از همه

تعلق حجابست بی حاصلی چو پیوندها بگسلی و اصلی

بدان ای طالب صادق که عالم و آدم و نام هیچ چیز نبود از مخلوقات، که

دریای بی نهایت از عشق به یکبار موجی زد. متقاطر شد. قطره ها از و بیرون

افتاد، سرگشته و سرگردان. در دنیا به خاک و آبهای شور دنیا آمیخته شد و

بماند در دنیا. بدان ای طالب صادق که این دریای عشق حق است سبحانه

تعالی، و آن قطره تویی که در خاک آب شور دنیا افتاد. از حقیقت خود که آن

دریای عشق است دور مانده ای. از بسیاری که درین خاک و آب شور مانده ای

نزدیک است که خاک شوی. تو خودی خود نمی توانی خود را که^۱ ازین

جدا سازی از کمال ضعف که تراست. پس چاره تو جز آن نیست که خود را در

یک شاه جویی اندازی که به آن دریا می رفته باشد تا ترا به آن دریا رساند.

[همچون آن] ماهی که قوت حیات او از آب است، به صحرا افتاده، چاره اش

جز [تپیدن]^۲ نیست. چون که [تو] قطره ای به خودی خود نمی به دریا رسیدن.

دل تو نیز ماهی است که از دریای حقیقت عشق دور افتاده است [و] به

۱. ب. الفرض.

۲. ب. «ازین جدا سازی... چاره خبر آن نیست» را ندارد.

۳. در اصل: طلبیدن.

صحرائ دنیا [آمده] . نظم :

دل چو ماهی ذکر چون آب است زنده دلها به ذکر وهاب است
 ترا نیز تپتپان خود را در شاهجویی [می باید انداخت تا آن جوی ترا به
 دریای عشق رساند. عبارت از آن] شاه جویی عاشقان و عارفانند که روانند به
 جانب دریای عشق. نظم.

ما آب روانیم تو دریای حیاتی چون یار توایم از همه رو رو به تو داریم^۱
 باعاشقان نشین و هم^۲ عاشقی گزین با آنکه نیست عاشق یکدم مشو قرین^۲
 یار غالب شو که تا غالب شوی یار مغلوبان مشو تو ای قوی^۲
 بدان که عشق چیست ؟ [عشق] عبارت از میل و کشش است که عاشق را
 می کشد با ذات محبوب خود. نظم :

چون قلم اندر نوشتن می شتافت [چون] به عشق آمد قلم بر خود شکافت
 تا کشی است ناگهان تانبری به خودگمان پیک قبول ماست آن کان سوی مات می کشد
 باش زبون هر فره تا بگشایدت گره درد گزین که درد به کان به دوات می کشد
 بدان که عشق شعله ایست از آتش محبوب^۳ حقیقی که در دل عاشق پیدا
 می شود و می سوزد حجاباتی را که میان عاشق و معشوق [است]. نظم :

عشق آن شعله ایست که چون برفروخت هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت
 چون حجابات به غایت^۴ غلیظ شده است به اندک شعله نمی سوزد و
 ترا هر لحظه آتش عشق تیز تر باشد تا محاببات همه سوخته شود تا وصل
 محبوب حقیقی میسرت شود. نظم :
 تیغ لا در قتل غیر حق براند درنگ زان بس [که] بعد از لا چه ماند
 مانند الا الله باقی جمله رفت شادباش ای عشق شرکت سوز رفت

۱. ب : جویان تو هم از همه سو رو به تو داریم.

۲. ب : همه.

۳. ب : یا هر که نیست عاشق با وی مشو قرین.

۴. ب : غوی.

۵. در اصل : چونکه

۶. ب - محبت.

۷. ب : بسیار.

چون به تیغ لا سر اغیار را برید ای! و به آتش محبت اغیار را که آن
حجابات توست از محبوب حقیقی سوختی که هیچ نماند غیر الله که آن
محبوب حقیقی توست.

این زمان محل و طرب شادی توست. اگر تو یار نداری چرا طلب نکنی / و
گر به یار رسیدی چرا طرب نکنی، بدان ای طالب صادق که رسیدن به محبوب
حقیقی به فکر و ذکر و طاعت و عبادت به غایت مشکل است مگر به آتش
محبت که سوزنده همه حجابات اوست. نظم:

آتشی از عشق بر جان بر فروز سیر به سر فکر و عبادت را بسوز
بدان که دین و ملت عشق و رای این دین و ملت است که مردم [دارند]
هر چه دین و ملت عشق سوختن و گداختن است هر چیز را که هست از
تعلقات و گرفتاریها. نظم:

تعلق حجابست بیحاصلی چو پیوندها بگسلی واصلی
ملت عشق از همه دین ها جداست عاشقان را مذهب و ملت خداست
عاشقان را شادمانی و غم اوست مزد کار و اجره خدمت هم اوست
غیر معشوق از به ما شادی بود عشق نبود [هرزه] سودایی بود
دیگر بدان که جلوه گر در دنیا و آخرت جز عشق آفت است در هر لباسی که
می بینی. نظم:

عشق است و بس که در دو جهان جلوه می کند گناه از لباس شاه و گناه از کسوت گدا
اگر چه در شاه و گدا جلوه جز عشق نیست. اما جلوه تمام و کاملش در
لباس عاشقان عارفان است. نظم:

عاشقانند که در بند عهد حقتند وصف ایشان چه توان گفت رجال صدقوا
دیگر بدان که محب کسی می گویند که به آتش محبت محبوب سوخته
و به جایی رسیده باشد که هیچ چیز از نام و نشان هستی وجود در وی باقی
نمانده باشد. این زمان به جای آن همه عشق آمده باشد و در تخت دل نشسته
باشد و همگی او عشق شده باشد. زبان حال او درین زمان این بیت می سراید:

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست طی کرد مرا از من و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت نامیست ز من بر من و باقی همه اوست
این زمان جلوه گر [در وی] همه عشق است. هرچه از او ظاهر شود از آن عشق
است که او را هیچ نیست. چونکه از نام و نشان وجود هستی چیزی در وی
باقی نمانده. این زمان هرچه از او صادر می شود منسوب به عشق است. این
عشق و عاشق نیز نمانده است همه معشوق شد.

عشق عاشق را قلم برکش تمام تا همه معشوق ماند^۳ و السلام
معشوقه به هر صفت آید به ظهور از ظلمت محض یا خود از خالص نور
عاشق به همان صفت موصوف گردد بر دین ملوک است رعیت معمور
بدان [ای] طالب صادق که عاشق چه نوع مرغ [ای] را می گویند بدان که
عاشق مرغی را می گویند که آتش عشق و محبت محبوب به تمام برو بال
هستی او را سوخته باشد که اثری از نام و نشان و هستی در وی باقی نمانده
باشد.

چون نماند عشق را پروای او او چو مرغی ماند بی پروای او
و عاشق مرغ را می گویند که به آتش محبت محبوب تمام سوخته باشد
که جز خاکستر هیچ از او باقی نمانده باشد و عاشق شخص^۴ را گویند که لشکر
عشق رخت و تخت هستی او را به تمام به تاراج برده باشد. زن و فرزند و
هرچه که هست همه از او اسیر کرده باشد. او همچو سوخته و ماتم زده باشد.
گویی چه کسانی اسیران ره عشق ماتم زده و سوخته و در بدری چند
درین زمان ممکن نیست که او به خودی خود به محبوب حقیقی تو اندر
رسید بی آنکه او را پری و بالی باشد که به محبوب رسانند. بدان که پر و بال
عاشق درد و سوز است.

درد باید مرد را تا دوست درمانش کند هر که را درد [ای] نباشد او به درمان کی رسد

۱. ب: تی.

۲. در اصل: روی.

۳. ب: بینی.

۴. ب: مرغ.

بدان که درد چه چیز است؟ درد عبارت از آن سوز و الم است که از فرقت محبوب در دل محب پیدا می شود.

بیدرد کی رسد به مقصود مقصود از آن اهل درد است

بدان که یک ذره درد عاشق را بهتر از طاعت اولین و آخرین است.

اگر وظیفه دردت زمان زمان نرسد حلاوتی به دل ولذتی به جان نرسد

ذره ای درد خدا در دل ترا خوشتر از هر دو جهان حاصل ترا

بدان که ذره ای درد عاشق را از دنیا و آخرت و هرچه در دنیا و آخرت است بهتر است چرا که آنچه نصیب است عاشق سوخته را در دنیا و از محبوب حقیقی همین حسرت و آه و جراحی است. [هرچه] این بدایت عاشقان است. نهایت عاشقان آن است که به جایی رسند که ازینها ذوق ولذت یافتن [گیرند].

حسرت و آه و جراحی بایدت در جراحی ذوق راحت بایدت

نقل^۱ است که حضرت رابعه از شیخ حسن بصری قدس سره پرسید که به بلاهای دوست چونی؟ ایشان گفتند: شکر است هرچه ازو می رسد صبر می کنم. بی بی رابعه گفتند: این خود سهل است. عاشق آن است که از بلاهای دوست ذوق و راحت و لذت یابد.

ذره ای عشق از همه عشاق^۲ به ذره ای درد از همه آفاق^۳ به

بدان که ذره ای درد عاشق را خوشتر است از هر خوشی که در دنیا و آخرت است.

درد آمد خوشتر از ملک جهان تا بخوانی مر خدا را در نهان

بدان که عاشق را درد نباشد به هیچ مقصودی نمی رسد.

قدسیان را عشق هست و درد نه^۴ درد را جز آدمی در خورد نه

۱. ب. عاشقان.

۲. ب. منقولست.

۳. ب. آفاق.

۴. ب. عشاق.

۵. ب. نیست.

بدان که [هر] دردمندی که [در دنیا است] وی طالب درمان خود است ، اما طالبان عشق طالب زیادتی دردند:

اندرین شهر که درمان طلبان بسیارند درد را جوی چرا در طلب درمانی
بدان که عاشقان و دردمندان کمال لذتی که از درد یافته اند [شب و روز]
به دعاها می جویند^۱ درد را:

ذره ای دردم ده ای درمان من	زانکه بی دردت بمیرد جان من
کفر کافر را و دین دیندار را	ذره ای درد [ت] دل عطار را
ای درد تو عمر جاودانه	جانم به غم تو شادمانه
از هستی تو [هر وجودی] ^۲	موجد تویی به هر زمانه
آن را که قتاد با تو کاری	از جمله خلق شد یگانه

به منه و کرمه .



۱. ب - می خواهند.
۲. دراصل : در وجودم.



اندیشہ
و
اندیشہ مندان

علیشیرنوائی شخصیت برجسته علمی و ادبی سده نهم

امیر کبیر نظام الدین علیشیر بن میر غیاث الدین کجکنه ، معروف به امیر علیشیر نوائی و متخلص به فانی ، از امرای بسیار معروف عهد سلطان حسین بایقرا و ندیم و مقرب خاص او ، شاعر و نویسنده توانا در زبانهای فارسی و ترکی ، صاحب خیرات و مبرات بسیار ، ادیب و مشوق بزرگ ادبا و شعرای سده نهم هجری بود.

ذبیح ۱. صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران^۱ می نویسد: «وی که شعر ترکی و فارسی می سرود ، در دیوان ترکی خود نوائی و در دیوان فارسی فانی تخلص می کرد. البته شاعران دیگری ، هم در عهد تیموری با تخلص فانی بوده اند ، مانند فانی هروی و فانی بخاری ، و در قرن دهم نیز ، همین تخلص را چند شاعر دیگر مانند فانی تبریزی و فانی رازی و فانی شیرازی بکار بردند و بنابراین باید هنگام مطالعه در احوال امیر علیشیر از خلط و اشتباه آنان بایکدیگر احتراز کرد.»

محل تولد فانی را ، هرات نوشته اند؛ وی در سال ۸۴۴ هـ ولادت یافت.^۲ زمان حیات او ، نیمه دوم سده پانزدهم میلادی برابر با سده نهم هجری ، در دوران فرمانروایی تیموریان بوده است. سده نهم هجری ، با مرگ تیمور در ۸۰۷ هـ آغاز شد. در این زمان ،

۱. استاد یار دانشگاه تربیت مدرس ، تهران.

۲. ذبیح ۱. صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، ج ۴ ، ج ۴ ، ص ۳۸۲ ، تهران ، ۱۳۷۳ ، ص ۳۸۲.

۳. ادوار دبراون ، از سعدی ناجامی ، ج ۳ ، ج ۲ ، تهران ، ۱۳۳۹ ، ص ۶۳۴.

فرمانروایی بزرگ تیموریان بدست شاهرخ فرزند چهارمش افتاد. وی مدت چهل و سه سال از ۸۰۷ تا ۸۵۰ هـ در سراسر ایران و فرارودان (ماوراءالنهر) سلطنتی با عظمت و آسایش به وجود آورد.^۱ وی در تمام مدت فرمانرواییش تلاش نمود تا گستره عظیمی را که پدرش بمیراث گذاشته بود، به تمامی حفظ نماید. اما بعد از مرگ شاهرخ، آن سرزمین وسیع، به سرعت رو به تجزیه و انحلال نهاد و به دست ترکمانان قره‌قوینلو و سپس آق‌قوینلو و اوزبکها آشفته گشت و در نهایت به زیر قلمرو و حکومت شاه اسماعیل صفوی درآمد. تعدادی از بازماندگان دودمان تیمور، به هند عزیمت نمودند و از میان آنها، ظهیر الدین محمد بابر - که از نسل پنجم امیر تیمور بود - توانست در آنجا سلطنتی بنیاد نهد که در تاریخ به گورکانیان یا مغول کبیر شهرت یافتند.

از ویژگی های عالی دربارهای کوچک دودمان تیمور، جذب ادبا و شعرای نامدار آن زمان می باشد. بعضی از این شاهزادگان بویژه سلطان حسین بایقرا، میرزا الغ بیگ، میرزا بایسنقر و حتی ظهیر الدین محمد بابر مصدر خدماتی برجسته در زمینه علم و ادب بودند. امیر علیشیر نوائی، وزیر سلطان حسین بایقرا، گذشته از آنکه خود یکی از شعرای بنام آن زمان بود، حامی و طرفدار ادبا و فضیلاي عصر خود به حساب می آمد، بگونه ای که در عظمت و شکوه ادبی شهر هرات آنچنان کوشید که آن شهر، همسنگ و همسان شهر غزنه در عهد سلطان محمود غزنوی گردید.^۲

جلال الدین همایی در مقدمه تاریخ حیب السیر، ج ۱، ضمن اشاره به نویسنده کتاب به یک واقعیت در خصوص امیر علیشیر نوائی اشاره کرده می نویسد:^۳ «خواند میر در تحت و تعلیم میر خواند بزرگ شد و در دوره مشعشع امیر علیشیر نوائی در هرات می زیست و از حمایت و پرورش آن وزیر ادب پرور بهره مند و متمتع شده بود...»

۱. برای اطلاع بیشتر رک. از سعدی تا جامی، ج ۳، ص ۵۲۸ به بعد.

۲. همان، ص ۵۲۹.

۳. خواند میر، تاریخ حیب السیر، ج ۱، تهران: ت. ن. ص ۷.

بهر حال ، دوران طفولیت میرعلیشیر ، دوران رونق فرهنگ و ادب فارسی و معارف اسلامی در آنسوی مرزهای شرقی ایران بود. غیاث الدین کچکنه ، پدر میرعلیشیر در دربار هرات عهده دار سمتی بود. خورد سالگی میرعلیشیر همراه شاهزادگان در کاخ شاهی سپری گشت. وی در چهار سالگی به مکتب فرستاده شد ؛ تقریباً شش ساله بود که شاهرخ میرزا در گذشت و میان جانشینان او جنگ و خونریزی آغاز گردید و اوضاع هرات بحرانی شد ، بگونه ای که بسیاری از شهروندان به مناطق دیگر کوچیدند. خانواده نوائی نیز به عراق رفت ؛ سپس پدر وی ملازم دربار ابوالقاسم بابر گردید و ناگزیر امیرعلیشیر چند صباحی را در مشهد بسر برد و از همان ایام مدتی همدرس سلطان حسین بایقرا در مکتب بود و مصاحبت او را داشت . سپس به مرو و از آنجا به هرات ، به دربار سلطان ابوسعید رفت ؛ آنگاه برای تکمیل دانش خود به فرارودان (ماوراءالنهر) رفت و پس از طی مقامات سلوک به دربار سلطان حسین بایقرا به خراسان سفر کرد. چون سلطان حسین نهایتاً در هرات مستقر شد ، امیرعلیشیر نیز برای خدمت به او به هرات رفت.

این اقدام نوائی خاطر سلطان حسین را بسیار خوش آمد ، چنانکه او را به عنوان محافظ در پادشاهی منصوب کرد و به وزارت رساند. این در حالی بود که ناامنی بطور گسترده ای آن نواحی را فرا گرفته بود ؛ شاهزادگان و امیران جهت تجزیه کشور به اقدام های جدی پرداخته بودند. نوائی برای حفظ تمامیت ارضی کشور تلاش فراوانی کرد. او توطئه شاهزاده یادگار میرزا را فاش ساخت و مسوولینی را که به بهانه ماموریت و اخذ مالیات ، مردم را بی رحمانه چپاول می کردند، معزول کرد. نوائی بعد از مدتی از کار وزارت خسته شد و از آن کناره گرفت و بیشتر اوقاتش را به نوشتن کتاب و سرودن اشعار گذراند. اما بدون وجود او ، حسین بایقرا خود را بی دست و پا احساس کرد ، چنانکه دوباره او را به دربار فراخواند . نوائی مجبور شد که بخاطر محبت به ممدوح و دوستی ملت به دربار برگردد. بی تردید در پرتو تلاش های مجدد او ، چراغ پر نور فرهنگ ، که به کم سوئی گرائیده بود ، تلؤلو یافت و گرم نوازی و

خیر و احسان او موجب رونق و ترغیب اهل ادب و علم و هنر گردید. به گواه تذکره نویسان^۱؛ شخصیت برجسته امیر علیشیر، روح تازه ای در کالبد علم و ادب و هنر آن دوره دمید. بررسی و تجربه و تحلیل ویژگی های شخصیت او برای روشن شدن بخشی از تاریخ هرات و مرزهای همجوار شرقی ایران قابل اهمیت است.

نوایی چه در دوره وزارت و چه بعد از آن - به گواه همان منابع^۲ - شادمانی و خوشبختی ملت و کشور را در نظر داشت. همچنانکه اشاره گردید دوران طفولیت و نوجوانی او در فضایی علمی و فرهنگی سپری گردید، بهمین دلیل شخصیت او به گونه ای قوام گرفت که کسب علم و دانش و ادب و هنر جزء خصلت او شد. در زمان وزارت نیز، یکی از حامیان بزرگ اصلی ادب و هنر بود و طولی نکشید که هرات از پرتو تلاش های او به «غزنه ثانی» شهره یافت. وی شروع به احداث ساختمانهای رفیع، بناهای عالی، باغهای زیبا، دریاچه ها و کانالهای وسیع نمود که این کارها بطور مستقیم زیر نظر او اداره می شد. اما رقیبان و حسودان که - همیشه در تمام زوایای تاریخ حضور دارند - نمی توانستند تلاش و موفقیت او را ببینند، شروع به بدگویی از او نزد حسین بایقرا نمودند. این بدگویی ها بدانجا رسید که نوایی مجبور شد دوباره از سمت خود کناره گیری کند. حسین بایقرا به این بسنده نکرده وی را از هرات اخراج نمود و برای اینکه او را از چشم مردم هرات دور نگهدارد، به عنوان حاکم استرآباد، به مازندران گسیل داشت. نوایی که مردی ادب پرور بود، در استرآباد نیز به مجالس شعر و ادب رونق داد و از سوی دیگر برای رفاه حال مردم، شروع به یک سری فعالیت های اجتماعی نمود.

علیرغم همه اینها، نوایی دوست داشت بایقرا را به عنوان پادشاهی دادگر ببیند! بهمین دلیل نامه ای بلند بالا از استرآباد به نام وی به دربار فرستاد و او را مشورت داد که شادی مردم را مورد توجه خاص خود قرار دهد، به

۱. به فهرست منابع همین مقاله رجوع شود.

۲. ر.ک. به پایان همین مقاله.

شکایت های آنها توجه نماید ، میخانه ها و میکده ها را ببندد، مشروب خواری راحتی در دربار ممنوع اعلام کند ، بهای کالا را کنترل نماید و در کلیه مناطق ، مدارس ایجاد کند.

اینکه آن نامه تا چه حد در سلطان ، تأثیر گذاشت و وی تا چه اندازه به نصایح نوائی گوش داد ، بر ما مجهول است. بهر حال نوائی بارها به بایقرا نامه نوشت و از وی درخواست کرد به او اجازه دهد به هرات باز گردد. بایقرا ، هر بار به بهانه بی درخواست وی را رد می کرد. سرانجام نوائی نتوانست جدایی از هرات را تحمل نماید؛ بهمین خاطر امیر بدر الدین را به عنوان حاکم استرآباد و جانشین خود معرفی کرد و به هرات برگشت ؛ اما فردای آن روز مجبور شد به امر بایقرا مجدداً هرات را ترک کند.

وی فوراً به استرآباد برگشت ، ولی چون دشمنانش - که وزیر مجید الدین در رأس آنها قرار داشت - تلاش نمودند او را با زهر از پای در آورند، بایقرا ، پس از فاش شدن آن توطئه ناگزیر به او اجازه داد به هرات برگردد. نوائی پس از بازگشت به هرات ، بسیار تلاش نمود بین بایقرا و شاهزادگان آشتی برقرار کند، اما نتوانست چراغ کم سوی سلطنت را که رو به خاموش می رفت ، روشن نگهدارد. این غم و غم بزرگتر یعنی مرگ استاد عزیز او ، عبدالرحمن جامی او را پیر و فرتوت نمود. عوامل دیگری در این پیری و ضعف بنیه دخیل بودند، از جمله می توان از زندانی شدن برادر کوچک نوائی بدست وزیر مجید الدین ، دشمن سرسخت نوائی ، قتل مؤمن میرزا نوه بایقرا به تحریک خدیجه بیگم زوجه بایقرا، بروز اختلاف شدید بین بایقرا و ولیعهدش بدیع الزمان میرزا و قتل میرزا حیدرعلی صبوحی از وابستگان نزدیک نوائی به دست بایقرا، نامبرد. اینها عواملی بود که در این اواخر نوائی را بکلی پیر و خسته کرده به بستر بیماری افکند؛ با این وجود هرگز محافل و مجالس ادبی را رها نکرد و بین سالهای ۱۴۸۸ و ۱۵۰۱ میلادی تصانیف

۱. رحمن بیردی محمد جان ، علشیر نوائی ؛ (اردو) ، اسلام آباد : آکادمی ادبیات پاکستان ، ص ۱۴

بیشمار و ارزنده ای سرود و کتابهای باارزشی تالیف کرد. در همان زمان، ۹۰۶ هـ، بایقرا در رأس لشکری برای سرکوبی پسر خود به نبرد پرداخت و چون بین پسر و پدر آشتی برقرار شد، نوایی بسیار خرسند شده، باوجود ضعف و بیماری فراوان، به استقبال بایقرا به بیرون هرات رفت، اما دچار سگته شد و سرانجام روح لطیف آن وزیر ادیب و فرهنگ دوست بزرگ به سیر فردوس برین خرامید. این خبر دلخراش در خراسان و فرارودان (ماوراءالنهر) موجب نگرانی شدید مردم گردید. شاعران بیاد او شعر سرودند و تذکره نویسان شرح حال و زندگی نامه او را به رشته تحریر در آوردند. خواند میر «انوار رحمت» (= ۹۰۶) را ماده تاریخ فوت او یافت و گفت:

چو نازل شد انوار رحمت بروحش بجزو سال فوتش ز «انوار رحمت»
خان امیر نیز در این مورد احساسات خود را در یک قطعه به زبان اردو چنین بیان داشت: (ترجمه)،

«امروز هر خانه ماتمکده است / قلب های سخت مانند سنگ نیز آب شده اند / این مرگ اندوهناک در سر تا سر کشور، به هر سو، آه و فریاد و گریه را سر داده است.»
وی را در عیدگاه هرات، زیر گنبدی در شمال مسجد جامع دفن کردند؛ مزارش در آن شهر معروف است.

نوایی مردی متواضع و با ادب و نیکو کار بود. با مردم به مهربانی رفتار می کرد و بویژه با شاعران و اهل ادب و هنر پیوسته همنشین بود و در تربیت و تشویق آنان فراوان می کوشید و خانه اش محل اجتماع آنان بود.

نوایی حدود چهل کتاب ارزنده تالیف نموده به ارث گذاشت. از میان این آثار، چهار دیوان به ازبکی دارد و خسته یی به تقلید از پنج گنج نظامی به ترکی ساخته است، علاوه بر آنها، تذکره معروف «مجالس النفایس» را در شرح حال شاعران زمان خود به ترکی تحریر نمود. همچنین وی نوشته ها و رساله های فراوانی در زمینه اخلاق و فلسفه از خود بیادگار گذاشته است.

دیوان اشعاری از اونیز به فارسی به طبع رسیده است. یک غزل از اورا کہ فانی تخلص کرده ، به عنوان نمونہ در زیر می آوریم:

آمد بہار دلکش و گلہای تر شکفت
دل از صباحت رخ خوبت گشادہ شد
می آید از گل چمن عشق بوی خون
ساقی بہار شد قدحم ریزلب بلب
مانند غنچہ یی کہ بوقت سحر شکفت
ز آن نخل ناز خندہ بعشاق و وصل نی
گویا کہ غنچہ ہاش ز خون جگر شکفت
خاصہ کہ از شکوفہ چمن سر بسر شکفت
ہمچون گلی کہ از شجر بی ثمر شکفت
فانی عجب مدان اگر آن گل شکفتہ است
از اشک ابرسان تو بشکفت اگر شکفت

*

منابع :

- ۱ - براون ، ادوارد؛ از سعدی تا جامی ، ترجمہ علی اصغر حکمت ، تہران: ۱۳۳۹.
- ۲ - سمرقندی ، دولتشاہ؛ تذکرۃ الشعراء، کانپور (ہند): ۱۳۳۵ ہ
- ۳ - صفا ، ذبیح اللہ ؛ تاریخ ادبیات ایران ، ج ۴ ، چ دہم ، تہران: ۱۳۷۳.
- ۴ - صفوی ، سام میرزا ؛ تحفہ سامی ، بہ اہتمام وتصحیح مولوی اقبال حسین ، پتنہ (ہند): ۱۹۲۴ م.
- ۵ - محمد جان ، رحمن بیردی؛ علیشیر نوائی ، ازبکستان کا عظیم شاعر (اردو) ، اسلام آباد: ۱۹۹۶.
- ۶ - نفیسی ، سعید ؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، تہران: ۱۳۴۴.



تأثیر عطار در فکر و اندیشه صوفی و ارسته، سچل سرمست

یار ما باشد که در نیشاپور است مست گشتم بوز عطار آمده
سرزمین ایران از نظر قدمت تاریخ و غنای فرهنگ سوابق درخشانی
داشته است. آثار باقیمانده از تمدن باستانی ایران حاکی از شکوه و عظمت
ملتی است که همواره در میان ملل جهان سرافراز زیسته و فرهنگی بارور به
جهانیان عرضه کرده و گویندگان و نویسندگان و اندیشمندان و عارفان این
قوم آثار بزرگ و پرارزشی را بوجود آوردند که در پیشبرد علم و دانش، رشد
فکری و تحول معنوی جامعه بشریت اثرات عمیق تری داشتند.

در سال ۶۵۲ میلادی بعد از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه
سلسله ساسانی، حکومت ساسانیان خاتمه یافت و مردم محروم و رنج دیده
به دین جدیدی که پیام عدل و برابری را با خود آورده بود، گرویدند و تمدن و
فرهنگ ایران بتدریج رنگ اسلامی بخود گرفت.

در سال ۷۱۱ میلادی محمد بن قاسم ثقفی به ناحیه سند، بخشی از
سرزمین شبه قاره (یکی از استان های پاکستان کنونی)، لشکر کشیده سند را
فتح کرد و حکومت اسلامی را در این منطقه بنیان گذاشت و در نتیجه دین
اسلام در این نواحی راه یافت. تاریخ نویسان عقیده دارند، هنگامیکه محمد
بن قاسم مقدمات سفر به سند را فراهم می ساخت، مدتی در شیراز توقف کرد
و ایرانیان مسلمان نیز در این لشکر شرکت جستند. ورود آنان به این سرزمین
و استقرار در ناحیه سند، باعث شد که فرهنگ و معارف اسلامی و زبان و
ادبیات فارسی درین منطقه راه یابد. باید در نظر داشت که ترویج و گسترش
دین اسلام در شبه قاره توسط عارفان و بزرگان ایرانی صورت گرفت که برای
تبلیغ و اشاعه دین اسلام به این مناطق سفر می کردند. عارف معروف، سید
علی هجویری معروف به گنج بخش در قرن پنجم به لاهور آمد و مردم را به دین

اسلام دعوت کرد. وی اثر معروف و عرفانی خود کشف المحجوب را به نگارش در آورد که در رأس کتب عرفانی جای دارد. هم چنین دیگر صوفیه بزرگ ایرانی که به شبه قاره آمدند و در ترویج دین اسلام مساعی عظیمی را بخرج دادند عبارت اند از: خواجه معین الدین چشتی (م، ۶۳۳ هجری)، خواجه قطب الدین بختیار کاکلی (م، ۶۳۴ هجری)، شیخ جمال الدین قزوینی (م، ۶۵۱ هجری)، خواجه شیخ جلال الدین تبریزی (م، قرن هفتم هجری)، خواجه بهاء الدین ذکریا ملتانی (م، ۶۶۱ هجری)، میر سید علی همدانی (م، ۷۸۲ هجری)، مخدوم جهانیان جهانگشت سید جلال الدین بخاری (م، ۷۸۶ هجری) و خیلی های دیگر که اگر همه را اسم ببریم سخن ما به دراز خواهد کشید.

در این جا باید آن دسته بزرگان و عارفان و دانشمندان را ذکر کنیم که به این سرزمین نیامدند، اما آثار آنها بدست مردم رسیده مورد توجه و استفاده قرار گرفته و در فکر و اندیشه آنها تحولات قابل ملاحظه‌ای را بوجود آورده است. آنها عبارت‌اند از: - ابو سعید ابی‌الخیر (قرن چهارم هجری)، بابا ظاهر عریان همدانی (اواخر قرن چهارم، اوایل قرن پنجم هجری)، خواجه عبدالله محمد انصاری هروی (قرن پنجم هجری)، ابو حامد محمد غزالی (قرن پنجم هجری)، شهاب الدین سهروردی (قرن ششم)، شیخ فریدالدین عطار (اواسط قرن ششم هجری و اوایل قرن هفتم هجری)، جلال الدین مولوی (قرن هفتم هجری)، شمس الدین محمد حافظ (قرن هشتم هجری)، محمود شبستری (قرن هشتم هجری)، نورالدین عبدالرحمن جامی (قرن نهم هجری).

تصوف از دین اسلام سرچشمه گرفت و مبنای آن پرستش خدای یگانه و تبعیت از حضرت رسول (ص) بود. در اوایل عرفا پا از احکام شریعت فزاتر نمی‌گذاشتند. تصوف اسلامی عبارت بود از امر به معروف و نهی از منکر؛ اما به مرور زمان این جنبش فکری مشکل خاصی را بخود گرفت و به اقتضای اوضاع سیاسی و اجتماعی صوفیه خود را از زندگی عملی کنار کشیدند و عزلت و گوشه نشینی را اختیار کردند. آنها برای این منظور خانقاهها را تأسیس نمودند و آداب و رسوم مخصوصی را ترتیب دادند و مریدان را

تربیت می کردند و بدین صورت فرقه های مختلف تصوف بوجود آمد. صوفیه معمولاً خداشناسی ، اعراض از دنیا، ارتیاض نفس ، فنای ذات و جستجوی حق را تعلیم می دادند. آنها از زندگی مادی تمتعی نمی بردند و از لذت های زندگانی بهره ای نمی جستند. جز الله به چیزی نمی پرداختند و در خویشتن خویش غرق بودند. اما گاه گاه بعضی از این ها درین جذبہ و مستی و التهاب باطنی کلماتی را می گفتند که خشم و غضب مردم ظاهر بین را برمی انگیخت و در نتیجه این تند روی ها و بی اعتدالی ها، شکنجه می شدند و حتی از جان خود می گذشتند. در سال ۳۰۹ هجری حسین بن منصور حلاج با گفتن انا الحق به کفر و الحاد متهم شده، محاکمه و بالآخره بدار کشیده شد. بعد از اعدام دست و پایش را بریدند، جسدش را سوزاندند و خاکسترش را در آب دجله ریختند. گویند خاکسترش روی آب نقش انا الحق را ترسیم کرد و مردم را به تعجب انداخت.

در جهان تصوف حلاج مظهري بوده است از جانبازی و از خود گذشتگی. سرگذشت پر درد وی در طول تاریخ مورد توجه نویسندگان و شاعران بوده و کمتر شاعری است که در شعر خود اسمی از حلاج را نبرده باشد. اما از همه بیشتر افکار حلاج عارفان و بزرگان را تحت تأثیر قرار داده که به نظریه وحدت وجود عقیده داشتند. فریدالدین عطار و عبدالوهاب سچل سرمست از آن دسته صوفیانی هستند که به حسین منصور حلاج اعتقاد داشتند. مبنای شعر این سه تا عارف عشق بود، عشق سوزانی که بسراپای وجود شان را فرا گرفته بود. عشقی که درباره آن منصور گفت: لوالقی بما فی قلبی علی الجبال الارض لذابت (اگر آن چه در دل دارم یعنی آتش عشق اگر ذره ای بر کوهساران جهان افتادی همه بگداختی).

شیخ فریدالدین عطار، شاعر و عارف نامدار در حدود ۵۴۰ هجری در نیشاپور بدینا آمد. شغلش عطاری بوده. گویند ملاقات با درویشی زندگیش را دگرگون ساخت و انقلاب درونی در وجودش راه یافت. وی به صوفیه ارادت تمام داشته و کتابی بنام تذکرة الاولیاء در احوال و افکار و سخنان این طایفه نوشته است. علاوه بر این عطار آثار متعددی را بوجود آورد، اما منطق الطیر، اثر عظیم و جاودان عطار که بیانگر اندیشه های ژرف و عرفانی عطار است

در طی سالیان دراز توجه سالکان طریقت و جویندگان حقیقت را بخود مبدول داشته است. عطار در این کتاب مدارج مختلف سیر الی الله را در تمثیل زیبای مجمع پرندگان بیان داشته است. در این منظومه، منظور از سیمرغ وجود حق است. هدهد پیر طریقت و مرغان در واقع سالکانی هستند که جویای حقیقت مطلق اند. این سیر معنوی عطار بسوی حق در هفت مرحله که عبارت اند از: طلب - عشق - معرفت - استغنا - توحید - حیرت - فقر و فنا پایان می یابد این مراحل در میان عرفا به هفت وادی عشق شهرت یافته و خود عطار آنها را هفت شهر عشق نامیده است.

جلال الدین مولوی چه خوب گفته :

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

سخنان عطار را تازیانه سلوک گفته اند. وجودش از عشق الهی

سرشار بود و جز وصل معشوق آرزو نداشت. این دنیای دون با تمام رعنائی ها و زیبایی ها نتوانست در برابر او قد علم کند، وی داننده رموز عشق حقیقی و سراینده دردهای عاشقانه بود. وی اضطراب درونی و سوزش سینه را پنهان نمی داشت :-

هر کس را از عشق جسمی باز شد پای کوبان آمد و جانباز شد

چون چراغی می سوخت تا جهانی را مانند شمع روشن کند :

بس که خود را چون چراغی سوختم تا جهانی را چون شمع افروختم

آثار و افکار عطار پیوسته مورد توجه عارفان و بزرگانی بوده که بعد از وی

می زیسته اند. از جمله کسانی که تحت تاثیر فکر و اندیشه عطار قرار گرفت،

عارف و درویش، مست و مجذوب، صوفی و ارسته، عبدالوهاب

سچل سرمست^۱ بود که در قرن دوازدهم هجری در سند می زیست. سچل در

دهکده درازا واقع در نواحی سند بسال ۱۱۵۷ هجری / ۱۷۳۹ میلادی بدنیا

آمد. پدرش صلاح الدین بود. بعد از وفات پدر تحت سرپرستی عموی

خویش شیخ عبدالحق قرار گرفت. وی از زهره صالحان و عارفان عصر

خویش و شاعر زبان فارسی بود. سچل مراحل طریقت را در ارشاد مرشد

۱ - سچل بمعنی راستگومی باشد.

معنوی خود عبدالحق طی کرد و بمرحله کمال دست یافت. چون زبان فارسی، زبان رسمی این دوره بود و امیران سند نیز بزبان فارسی شعر می گفتند، سچل هم این زبان را از عبدالحق آموخت. سچل به هفت زبان که شامل اردو، هندی، پنجابی، سرائیکی، سنڌی، عربی و فارسی می باشد، شعر می گفت. وی در فارسی آشکارا و فدائی تخلص می کرد. آثار فارسی او عبارتند از:

- ۱- دیوان آشکارا ۲- دیوان فدایی ۳- عشق نامه (مثنوی) ۴- درد نامه (مثنوی)
- ۵- گداز نامه (مثنوی) ۶- نازنامه (مثنوی) ۷- رخصت نامه (مثنوی)
- ۸- رهبر نامه (مثنوی) ۹- وصیت نامه (مثنوی) ۱۰- راز نامه (مثنوی)
- ۱۱- ساقی نامه (مثنوی) ۱۲- غزل بحر نوین

زندگی سچل بسیار ساده و درویشانه بود. وی از هوا و هوس نفسانی و از علائق دنیوی گسسته بود. روزها عصا بدست به ویرانه ها می رفت و در دشت و صحرا قدم می زد؛ ساعت ها به مظاهر آفرینش چشم می دوخت و بفکر و تأمل می پرداخت و از جهان طبیعت دانش ها می اندوخت؛ عشق حق در اعماق وجودش رسوخ یافته درونش رامضطرب و ملتهب می داشت؛ در عالمی بسر می برد که از خود هم بی خبر می شد؛ در نهایت بی خودی و مستی شعر می سرود، اما وقتی که در جذب و سرمستی مانند حلاج نعره انا الحق سر داد، مردم بر او شوریدند - خوشبختانه وی از گزند آنها مصون ماند.

روح سچل را درد و حزن فرا گرفته بود، از فراق دوست رنجها می برد، دلش بدرد می آمد، چشمها اشکبار می شد و ابرو او می گریست. گوید:-

دیده ها ابرو او می گرید	از سبب هجر یار می گرید
نه خبر داد از وصال و فراق	آنکه بی اختیار می گرید
عاشقان هم ز بی نیازی او	چون سحاب بهار می گرید

سچل عشق را اصل و اساس کائنات می دانست:

هر دو جهان شرار عشق است	شمس و قمر بهار عشق است
کرسی و عرش تا ثری هم	این جمله مرغزار عشق است

از مطالعه و بررسی شعر سچل استنباط می شود که وی از نظر فکر و اندیشه تحت تأثیر بعضی از عرفا مانند منصور علاج، ابو علی قلندر و ابن

عربی قرار گرفته و از افکار آنها مستفید شده است، اما از همه بیشتر به عطار نظر داشته و در جهان اندیشه عطار سیر کرده و افکارش الهام بخش این عارف مجذوب بوده است.

در این جا باید به هم آهنگی های فکری که در میان این دو وجود داشته اشاره کنیم. هر دو جهان را مظهر و جلوه گاه حسن و جمال حق می دانستند. عطار گوید:

چشم بگشا که جلوه دلدار متجلی است از در و دیوار
سچل گوید:

□ ای عاشق مست دیده بگشا شد جلوه حسن یار هر جا
□ بهر سوی بهر کوی بهر جایار می بینم شعاع پر تو حسنش بر در و دیوار می بینم
عطار و سچل سرمست "ما" و "من" و "تو" را میان عبد و معبود حجابی می دانستند و عقیده داشتند که اگر این حجاب برداشته شود طالب به مطلوب واصل می شود. عطار گوید: -

من نندانستم تو منی، یا من توئی محو گشتم در تو گم شد دویی
چون تو من باشی و من تو بردوام هر دو تن باشیم یک تن، والسلام
آن یار ز ما جدا نباشد لیکن به ما و شما نباشد
بگذر تو ز ما و از شمایی در ما و منی لقا نباشد
درباره عشق عطار گوید:

عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم روسو زنده و سرکش بود
عاقبت اندیش نبود یک زمان در کشد خوش خوش به آتش صد جهان
سچل گوید:

مستیم ولی به هوش مستیم تیغ بکمر ز عشق بستیم
چون جلوه حسن یار دیدم از خوف و رجا هر دو گریستیم
درباره عقل عطار گوید:

عشق اینجا آتش است و عقل دود عشق کامد در گریزد عقل زود
عقل در سودای عشق استاد نیست عشق کار عقل مادر زاد نیست
سچل گوید:

شورش عشق در دلم فتاد هر دو عالم بیرون برفت از یاد

تأثیر عطار در فکر و اندیشه صوفی و آریسته ، سچل سرمست

زورق عقل غرق دریا شد چونکه سلطان عشق پای نهاد
سچل درباره زندگی و افکار عطار بفکر و تأمل پرداخت و در شگفت
ماند که وی نه عطاری بود که در دکان می نشست و دارو می فروخت بلکه در
وجودش حق را آشکار می دید و گفت که من در وجود عطار خدا را می بینم:
عطار نبود آنکه خدا بود خدا بود او پاک وجود آنکه خدا بود خدا بود
شوریده کلامش همه جا شور فگنده دل را بر بود آنکه خدا بود خدا بود
در نام فرید آمد آن یار یگانه پس عشق فزود آنکه خدا بود خدا بود
در کوی نشاپور که آن شهر عطارست کردیم سجود آنکه خدا بود خدا بود
سچل عطار را عارف ، عاشق و دوست خود خواند:

یار ما باشد یکی از صد هزار عارف و عاشق بود نامش عطار
در درون سینه یابم بسوی یار شد معطر جان من از شه عطار

یار ما باشد که در نیشاپور است گاه گفتار عطار را به نظم در آورده:
بین کوچه بازار نیشاپور هر از درد در منطق در وصلت او کرده بیانی
فرمود که در راه خدا رنج به از گنج نامرد همان ست که بود بی خبر از عشق
عطار چنان گفت بخور جام می عشق در اشعار زیر شدت ارادت و عقیدت سچل نسبت به عطار را می توان دریافت.
خطاب به باد صبا به نیشاپور پیامی می فرستد و از عطار برای درد و بیچارگی
و درماندگی خویش چاره ای می طلبد:

ای صبا با ما حقیقت شهر نیشاپور بکن می کنم قربان بر آن خاک زمین این جان و تن
عرض کن از حالت بیچاره عاشق در حضور کز خم میخانه می در جام خالی در فکن
من چه ام مسکین و عاجز تا توئی حاجت روا ای شهاب خدا این سد مستی را شکن
در دوئی افتاده ام بخشی بیکدانی دوا رستگاری ده مرا از قید و بند ما و من

۱. در نتیجه تحقیق جدید ، انتساب وصلت نامه به عطار جای تردید است. ر.ک. مقدمه منطق الطیر، به تصحیح دکتر جواد مشکور.

مستشرق معروف آلمانی خانم دکتر آنه ماری شیمل (Dr. Anne Maric Schimmel) سچل سرمست را در مقاله تحقیقی خود "عطار سند" نامیده است. خلاصه باید گفت که

- هر دو از عارفان و درویشان اسلام بودند.
- هر دو سر وحدت را در یافته از شراب وحدت منصور وار مست بودند.
- هر دو عاشقان دل سوخته بودند و برحق و حقیقت عشق می ورزیدند.
- هر دو از علایق دنیوی وارسته بودند.
- هر دو جویای رضا و خوشنودی پروردگار بودند.
- شعر هر دو از منبع عشق الهی سرچشمه گرفته بود.
- هر دو عقیده داشتند که اگر انسان خود را فنا کند به حق باقی خواهد ماند.
- هر دو در دنیای تصوف اسلامی مردانی آزاده بودند و با صداهای سوزناک خود نغمه‌های آسمانی را سرودند.

منابع:

- ۱ - اردو دایرة المعارف اسلامیہ ، ج ۱۰ ، پاکستان
- ۲ - نایب معنوی ایران در پاکستان، اداره اوقاف پنجاب: لاهور، ۸۵۰ خورشیدی
- ۳ - دیوان فریدالدین عطار نیشاپوری، تصحیح سعید نفیسی، چاپ سوم، تهران: ۱۳۳۹.
- ۴ - آرنالد، روژه؛ مذهب حلاج، ترجمه عبدالحسین میکده، تبریز: ۱۳۴۷ ش.
- ۵ - انصاری هروی، ابواسمعیل عبدالله؛ طبقات الصوفیه، ترتیب و نوشته عبدالحئی جیبی - افغانستان.
- ۶ - جامی، عبد الرحمان؛ نفحات الانس، باهتمام مهدی توحیدی پور، تهران.
- ۷ - رضا زاده شفق، صادق؛ تاریخ ادبیات ایران، تهران: ۱۳۲۱ ش.
- ۸ - سچل سرمست؛ دیوان آشکارا، بسعی منشی بشن لال، لکهنو.
- ۹ - صورتگر، لطف علی؛ تجلیات عرفان در ادبیات فارسی، تهران: ۱۳۴۸.
- ۱۰ - عطار، فرید الدین؛ تذکرة الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران: ۱۳۶۶.
- ۱۱ - عطار، فرید الدین؛ منطق الطیر، باهتمام دکتر احمد رنجیر، چاپ دوم، ۱۳۶۹ ش.
- ۱۲ - عطار، فرید الدین؛ منطق الطیر، تصحیح دکتر محمد جواد مشکور، تهران: ۱۹۶۸ م.
- ۱۳ - ظهور الدین احمد؛ پاکستان میں فارسی ادب، ج ۳، اداره تحقیقات پاکستان: دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۷۷ میلادی.
- ۱۴ - فروزانفر، بدیع الزمان؛ شرح احوال عطار نیشاپوری، تهران: ۱۳۴۰.
- ۱۵ - مهران شوشتری، عباس؛ تاریخ زبان ادبیات ایران در خارج از ایران، تهران: ۱۳۵۲.

16 - SACHAL SARMAST-SHAH ABDUL LATIF, UNIVERSITY
KHAIRPUR, SIND, PAKISTAN.

دکتر ناصر نیکوبخت

عضو هیأت علمی دانشگاه کاشان (ایران)

توکل در ادب پارسی

توکل در مثنوی معنوی

توکل در لغت به معنی قبول وکالت و اعتماد است. راغب توکل را دو نوع دانسته، می گوید: وقتی می گویند «توکلت لفلان» یعنی قبول وکالت کردم از او، و چون گویند «توکلت علیه» یعنی به او اعتماد کردم و امیدوار شدم؛ بنابراین این وقتی می گوئیم خدا وکیل است؛ یعنی او کارساز و تدبیر کننده امور خلق است.^۱

توکل از دیدگاه متکلمان و عارفان

توکل تفویض امر است به تدبیر وکیل علی الاطلاق و اعتماد بر کفالت او، و متوکل کسی است که همه امور و زمام تدبیر را به قبضه تقدیر خداوند سپارد و از حول و قوت خود منخلع گردد. عزالدین کاشانی متوکل حقیقی را کسی می داند که «در نظر شهود او جز وجود مسبب الاسباب وجود دیگری نگنجد و توکل او به وجود و عدم اسباب متغیر نگردد» و چنین توکلی مرتبه کسی است «که به ذوره مقام توحید رسیده باشد».^۲

قرآن کریم در آیاتی چند امر به توکل کرده و آن را شرط ایمان دانسته است؛ از جمله:

و علی الله فتوکلوا ان کنتم مومنین، ۳۳ / مائده

و من یتوکل علی الله فهو حسبه، ۳ / طلاق

در بیان پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) روایات فراوانی در این زمینه به ما رسیده است که در جای خود، به بعضی اشاره خواهد شد.

اصولاً معرفت کامل به پاره ای از مسائل کلامی بسیار مشکل است؛

زیرا اینگونه مسائل از جمله توکل ، قضا و قدر ، جبر و اختیار ، رضا و ...
مسائلی راز آلود و خارج از فهم و ادراک بشر عادی است. اینگونه موضوعات
از دیرباز به عنوان مسائل غامض و پیچیده علم کلام مطرح بوده اند و در
نتیجه تفاوت برداشتها و تأویل و تفسیر گوناگون از این علوم ، مکتبها و
مشرکهای فکری متنوعی به وجود آمده است. برای مثال تمام کسانی که به
نحوی در پی درک حقیقت توکل برآمده اند ، اذعان داشته اند که علم بدین
موضوع مشکل ، و عمل بدان دشوار است ، و اصولاً آن را از جمله مقامات
مقربان الهی دانسته و گفته اند که فهم و درک عوام از شناخت حقیقت آن عاجز
است ؛ چنانکه سهروردی گوید :

كل المقامات لها وجه و قفاً غير التوكل فانه وجه بلا قفا ۳

هر مقامی را رویی و پشتی است ، جز توکل که روی بدون پشت است.

امام محمد غزالی نیز در تعریف توکل همین عقیده را دارد ، آنجا که
می گوید: بدان که توکل از جمله مقامات مقربان است و درجه وی بزرگ است ،
لیکن علم وی در نفس خویش باریک است و مشکل ، و عمل به وی دشوار
است ، و اشکال وی از آن جهت است که هر که هیچ چیز را جز خدای تعالی
اثری بیند ، در توحید وی نقصان است و اگر جمله اسباب نیز از میان برگردد ،
در شریعت طعن کرده باشد ، و اگر نیز اسباب را مسببی بیند ، با عقل خویش
مکابره کرده باشد ، و چون بیند ، باشد که بر چیز دیگر از اسباب توکل کند و
در توحید نقصان افتد ؛ پس شرح توکل چنانکه عقل و شرع و توحید در هم
بگوید و میان همه جمع کند ، علمی غامض است و هر کس نشناسد. ۴ این
سخن غزالی نیز مقتبس از ابو محمد سهل بن عبدالله تستری ، از متصوفان
مشهور قرن سوم ، است که : من طعن علی التکسب طعن علی السنة و من طعن
فی ترک التکسب فقد طعن علی التوحید. ۵ بنابراین با توجه به تعاریفی که از
توکل در غالب کتابهای کلامی ، اخلاقی ، عرفانی ارائه شده ، در می یابیم که «
اعتقاد به توکل ، مستلزم رفتاری مطلق و غیر فعال در زندگی است ؛ زیرا
جستجوی اسباب برای برآوردن نیازهای زندگی ، متضمن نقض توکل
و موجب نقض ایمان و توحید بنده می شود ؛ و از طرفی ، زندگی سرشار از
تلاش پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) و صحابه و بزرگان دین ، با آن
معنایی که از توکل استنباط می شود ، در تضاد است.» ۶

توکل در مثنوی

همانگونه که شیوه حضرت مولانا است، ایشان در تعلیم مسائل غامض کلامی، اغلب به تمثیل متوسل می شود و ابتدا با ذکر داستانها - هر چند عاری از مستندات تاریخی باشد - و حکایاتی از زبان حیوانات، باور داشتهای مختلف و در مقابل هم را باز می نماید و معتقد است مستمع مثنوی در این تنازع افکار و جدلهای کلامی، به تناسب درک و فهمش، خود متوجه حقیقت خواهد شد. اصولاً مولوی مخاطبان مثنوی را به سه دسته متمایز تقسیم می کند:

۱ - کاملان (مقربان) ۲ - متوسطان، ۳ - عامیان

مولوی در تعلیم مسائل پیچیده کلامی، به مقتضای معرفت هر گروه شیوه ای خاص پیش می گیرد و برای بهبود درک هر صنف، نسخه ای خاص تجویر می کند و چه بسا خواننده مثنوی بدون آگاهی از چنین حقیقتی، مولوی را به نوعی تشتت فکری مهمم می کند. برای مثال ایشان در مخاطبه با گروه اول (کاملان)، جبری محض، و در مخاطبه عامیان، اختیارگرا و منکر جبر، و در مخاطبه با متوسطان نزدیک به مرام امامیه (لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین) است.

در مسأله توکل نیز مولوی از نظرگاه کاملان معتقد است توکلی که با جواهر ایمان و یقین سرشته باشد، کارساز و سودمند خواهد بود و جستن اسباب و تکیه بر غیر وکیل علی الاطلاق، نقض ایمان به شمار می رود و بر عکس به منظور تحریض عامیان جبری مذهب - که با توسل بر توکل، طبل خواری گزیده و از هر تلاش و کسبی فروگذاری کرده اند - متذکر می شود که چنین توکلی نتیجه یی جز مرگ و هلاکت ندارد. چنانچه در دفتر پنجم گوید:

صبر در صحرای خشک سنگلاخ احمق باشد، جهان حق فراخ (بیت ۲۴۲۹)

و در دفتر اول گوید:

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد تا همان رنجوری اش در گور کرد

(بیت ۱۰۶۹۱)

۱. ابیات مذکور مثنوی در این مقاله برگرفته از تصحیح نیکلسون، چ ششم، تهران، انتشارات

مولی، ۱۳۶۸ است.

تعلیم مولوی در مسأله توکل در مواجهه با متوسطان این است که بنده در عین توکل به حق باید از سنت - که تحریض بر طلب و کسب می کند - تبعیت کند؛ زیرا کسب و توکل متمم و مکمل یکدیگرند و وجود یکی بدون دیگری، آدمی را از رسیدن به مطلوب باز می دارد. شایان ذکر است که خطاب مثنوی مولوی بیشتر متوجه این گروه از مردمان است.

مولوی در دفتر پنجم در قصه شیر و روباه و خر، ضمن حکایتی سمبلیک از زبان حیوانات، مسأله توکل را بسیار ملموس و گسترده بیان می دارد و توکل هر دسته از مردمان را وصف می کند. خر - که در مقام حماقت و تن پروری مثل است - نماینده عامیان کاهل، و شیر را - که نمونه تهور و بیباکی و شجاعت است - در جایگاه متوسطان متوکل نشانده است.

حاصل داستان این است که شیر برای به دست آوردن غذا، روباهی را مأمور فریب خر لاغر و نزاری می کند که در صحرایی خشک و بی علف، به مختصر خار و خاشاکی قناعت کرده و با تنیدن بر جبر و توکل، از هر جدوجهدی باز ایستاده است. روباه در مواجهه با خر ابتدا می کوشد با وصف مرغزارها و علفزارهای وسیع و متنوع محل زندگی خود، اشتهای سیری ناپذیر خر را تحریک کند؛ اما خر با توسل به دستاویز جبر و توکل، در مقام کاملان با آوردن حجت‌های عقلی و نقلی محکم، روزی مقسوم خویش را محترم، و تلاش و جهد فرد را نقض ایمان و یقین می شمارد و از نصایح روباه تن می زند. روباه نیز با دلایلی همسنگ دلایل خر، در مقام متوسطان متوکل با وی به احتجاج و مجادله می پردازد و در نهایت مکر و دمدمه روباه در خر کارگر می افتد و او را به مأوای شیر می کشاند. مولوی پس از ذکر دلایل خر - که البته صبغه توکل کاملان و مقربان دارد - بین توکل کاملان و عامیان تمایز قائل می شود و نتیجه می گیرد که هر چند در گفتار بنی کاملان و عامیان تفاوتی وجود ندارد، در یقین و اعتقاد به آنچه می گوید بین آنان فرسنگها فاصله است. گفتار کاملان و باور داشت آنان به سرحد یقین و اطمینان و ایمان قلبی رسیده است؛ در حالی که باور داشت و گفتار عامیان از حد تعلقه زبان تجاوز نمی کند و پایگاهی در دل ندارد.

گرچه با روباه خر اسرارگفت سرسری گفت و مقلد وار گفت (ب ۲۴۴۵)

تفاوت توکل کاملان و عامیان این است که کاملان توکل را دستاویز طبل خواری، تنبلی و تن آسانی قرار نمی دهند؛ بلکه اینان بر غم جدوجهد و تلاش، بر آن تکیه نمی کنند و بدان امیدی بر نمی بندند. اینان آدمی و جدو جهد او را سخره تقدیر می دانند و توکل بر اسباب ظاهری و دل بستن بدان را خطا می دانند، هر چند توکل ایشان با کسب و تلاش مغایرتی ندارد.

توکل عامیان

مولوی در دفتر پنجم در ادامه همین داستان، باور داشت عامیان را نوعی تقلید کورکورانه توصیف می کند و معتقد است هر چند سخنان ایشان اطمینان بخش مردان حق و عارفان کامل است، به حال خودشان هیچ سودمند نیست:

صد دلیل آرد مقلد در بیان
آن مقلد صد دلیل و صد بیان
چونکه گوینده ندارد جان و فر
می کند گستاخ مردان را به راه
از قیاسی گوید آن را نه از عیان
در زبان آرد، ندارد هیچ جان
گفت او را کی بود برگ و ثمر
او به جان لرزان تر است از برگ کاه
(ر.ک. ابیات ۲۴۷۰ - ۲۴۸۲)

گفتار عامیان، گفتاری منافقانه است؛ زیرا خود بدان هیچ اعتقادی ندارد. در دفتر پنجم گوید:

از منافق عذر رد آمد نه خوب
زانک در لب بود آن نه در قلوب
(ب: ۲۴۵۷)

در دفتر اول نیز با طعنی گزنده، انسانهای کاهل و تن پروری را که بر درخت جبر تار تنیده اند و توکل و جبر و قضا و قدر را دستاویز توجیه اعمال خود قرار داده اند، متذکر می شود که اگر آدمی از همه ابزاری که خداوند در اختیار او قرار داده، بهره نجوید و برای کسب روزی تلاش نکند، کفران نعمت ورزیده است. در نتیجه آنان را چنین خطاب می کند: حال که توکل گزیده آید، لا اقل در صحرای خشک و سنگلاخ، تن آسودگی اختیار نکنید، بلکه زیر درخت میوه داری لم دهید، شاید در اثر وزش باد، میوه ای بیفتد و نصیبی ببرید.

پای داری چون کنی خود را تو لنگ
سعی شکر نعمتش قدرت بود
جبر تو خفتن بود در ره مخسب
هان مخسب ای جبری بی اعتبار
تا که شاخ افشان کند هر لحظه باد

دست داری چون کنی پنهان تو چنگ
جبر تو انکار آن نعمت بود
تا نبینی آن در و درگه مخسب
جز به زیر آن درخت میوه دار
بر سر خفته بریزد نقل و زاد
(ر.ک. ابیات ۹۳۱ - ۹۴۲)

و در جای دیگر در همان دفتر اول عامیان جبرگر را توصیه می کند :

سرشکسته نیست ، این سر را نبند
جهد حق است و دوا حق است و درد
محمد غزالی در این خصوص گوید :

اگر کسی در شهر پنهان شود در خانه ، و در دربند و توکل کند ، این حرام بود ؛ که نشاید از راه اسباب قطعی بجملگی برخیزی ... پس توکل بدان بود که از راه اسباب بر نخیزد و آنگاه روزی از اسباب نبیند ، از مسبب الاسباب بیند ؛ که همه خلق روزی خدا می خوردند. ۷

مولوی در دفتر اول ، در قصه شیر و نخجیران ، جبر ورزی کاهلانه را نوعی مکر و دغلبازی ، و سخن جبریان را دمدمه غولان می داند و عمل ایشان را به شمشیری چوبین تشبیه می کند که تن را مجروح می کند :

مکرهای جبری نام بسته کرد
زین سپس من نشنوم آن دمدمه
تیغ چو بینشان تنم را خسته کرد
بانگ دیوان است و غولان آن همه
(ابیات ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴)

اعتقاد به توکل و جبر آنگاه که در نتیجه ضعف اراده ، تن پروری و تن آسانی باشد ، نه ایمان و یقین به سبب الاسباب ، نتیجه ای جز هلاکت و نابودی ندارد. انسان جبری نه قادر است در مقابل مشکلات صبر و تحمل کند و نه می کوشد تا در برابر تواناییهایی که خدا به او داده ، شکرگزاری کند ؛ و در واقع جبری شدن او نتیجه کاهلی است . در دفتر اول گوید :

هر که مانند از کاهلی بی شکر و صبر
هر که جبر آورد خود رنجور کرد
او همین داند که گیرد پای جبر
تا همان رنجوری اش در گور کرد

رنج آرد تا بمیرد چون چراغ
برکه می خندی چه پا را بسته ای
(ر.ک. ابیات ۱۰۶۸ - ۱۰۷۲)

گفت پیغمبر که رنجوری به لاغ
چون در این ره پای خود بشکسته ای

در واقع جبرورزی کاهلان و توکل ایشان، گرد و خاکی مصنوعی بیش نیست و میدان داری ایشان در این عرصه، جز دغلبازی به حساب نمی آید؛ چرا که احتجاج اینان به جنگ کودکان می ماند که دروغین و تقلیدی است و در نزد خواص اعتباری ندارد. در دفتر اول گوید:

جمله بی معنی و بی مغز و مهان
جمله در لا ینبغی آهنگشان
(ابیات ۳۴۳۵ - ۳۴۳۶)

جنگ خلقان همچو جنگ کودکان
جمله با شمشیر چوین جنگشان

توکل کاملان

در این مقام، مولوی به استناد پاره ای از آیات کریمه قرآن و احادیث نبوی (ص) و سخنان بزرگان دین، معتقد است اگر آدمی از سر ایمان و یقین بر کفالت کفیل علی الاطلاق اعتماد کند، این توکل او را دستگیر و به حال او سودمند خواهد بود و خداوند روزی مقسوم او را بدون کم و کاست خواهد رساند؛ هر چند در طلب آن کوششی نکند. عزالدین کاشانی گوید:

«جماعتی از جنید پرسیدند: اگر ما در طلب رزق سعی نمایم، چگونه باشد؟ جواب داد: اگر می دانید که رزاق شما را فراموش کرده است، در طلب رزق سعی کنید. گفتند: پس در خانه بنشینیم و توکل کنیم؟ گفت: خدای را به توکل خود امتحان نکنید که جز حرمان نصیبی نیاید. پس گفتند: چه حیلت کنیم؟ گفت: ترک حیلت»^۸.

امام محمد غزالی نیز از قول جنید گوید: توکل به آزمایش، شک بود.^۹ همچنین در جواب این شبهه که چرا ابراهیم خلیل (ع) گفت «رب ارنی کیف تحیی الموتی» گوید: ابراهیم خلیل (ع) را ایمان و یقین تمام بود و امتحان او برای طمانینه دل بود، نه رسیدن به یقین «اولم تؤمن قالوا بلی و لکن تطمئن قلبی»^{۱۰}.

۱. رنجوری به لاغ: تظاهر به رنجوری کردن.

در حدیثی دیگر از پیامبر اکرم (ص) در معنی توکل حقیقی آمده است:
 «لو انکم توکلتم علی الله حق توکلہ لرزقکم کما یرزق الطیر تغدو خماصاً و
 تروح بطاناً» ۱۱.

(اگر چنانکه حق توکل است شما بر خدای تعالی توکل می‌کردید، روزی شما به شما
 رساندی؛ چنانکه به مرغان می‌رساند، که هر بامداد از آشیانه می‌پرند، همه اشکمه‌های و
 گرسنه، و شبانگاه باز آیند سیرو شکم پر) ۱۲.

در حدیثی دیگر از آن حضرت (ص) نقل شده است که فرمودند:
 «من انقطع الی الله عز و جل کفاه الله تعالی کل مؤونته و رزقه من حیث لا
 یحتسب و من انقطع الی الدنیا و کله الله الیها» ۱۳.

هر که پناه با خدای تعالی دهد، خدای تعالی مؤونتهای وی را کفایت کند و روزی از جایی که
 نپوسد [= انتظار نداشته باشد] بدوی رساند، و هر که پناه با دنیا دهد، خدای تعالی وی را با دنیا
 گذارد. ۱۴.

مولوی در این مقام (کاملان) سخت تحت تأثیر غزالی است و در واقع
 نظریات وی را با بیانی دیگر بازگو می‌کند. مولوی معتقد است آدم دین نباید
 پروای کسب و طلب داشته باشد؛ زیرا رزق مقسوم هرکسی لا جرم نصیب او
 خواهد شد. در دفتر پنجم مثنوی گوید:

گر بخواهی، ورنخواهی رزق تو پیش تو آید دوان از عشق تو (ب: ۲۴۰۵)
 آنچنان که عاشقی بر رزق زار هست عاشق رزق هم بر رزق خوار (ب: ۲۴۰۲)
 و در همین دفتر در موضع دیگر می‌گوید:

هین توکل کن ملرزان پاو دست
 عاشق است و می زند او مول مول
 رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است
 که زبی صبریت داند ای فضول
 گر تو را صبری بدی، رزق آمدی
 خویشان را چون عاشقان بر تو زدی
 این تب لرزه ز خوف جوع چیست؟
 در توکل سیر می تانند زیست

(ابیات ۲۸۵۳ - ۲۸۵۶)

ظاهراً سخنان مولوی برگرفته از این بیانات غزالی است، آنجا که می‌گوید:
 اگر بنده از روزی خویش بگریزد، روزی او را طلب می‌کند، که خلق
 همه روزی خدا می‌خورند، لیکن یکی به مذلت سئوال ... یکی به رنج
 انتظار، ... یکی به کوشش و سختی، ... و بعضی به عز و راحت. ۱۵

مولوی در دفتر پنجم برای نشان دادن سودمندی توکل کاملان، در مقام تمثیل داستان توکل زاهدی را ذکر می کند که :

آن یکی زاهد شنید از مصطفی
در بخواهی ورنخواهی رزق تو
که یقین آید به جان رزق از خدا
پیش تو آید دوان از عشق تو
(ابیات ۲۴۰۱ - ۲۴۰۲)

زاهد به رغم یقینی که به کلام رسول الله (ص) داشت، به قصد امتحان و بعمد در دامن کوهی، دور از گذر کاروانیان، در کنجی فروخزید و خود را به خواب زد: تا بینم رزق می آید به من
تا قوی گردد مرا در رزق ظن
از قضا کاروانی راه گم کرده از بی راهه بر سر زاهد فرود آمدند. چون در وی رمقی نیافتند (زیرا زاهد بعمد چشم و دهان بسته بود و از هر حرکتی حتی حرکت پلکها و لبها امتناع می روزید) بناچار از روی ترحم:

کارد آوردند قدم اشتافتند
ریختند اندر دهانش شوربا
بسته دندانهاش را بشکافتند
می فشردند اندر او نان پاره ها
(ابیات ۲۴۱۶ - ۲۴۱۷)

چون زاهد چنین دید در دل اقرار کرد و:

گفت ای دل گرچه خود تن می زنی
گفت دل دانم و قاصد کنم
امتحان زین بیشتر خود چون بود
راز می دانی و نازی می کنی
رازق الله است بر جان و تنم
رزق سوی صابران خوش می رود
(ابیات ۲۴۱۸ - ۲۴۲۰)

سپس مولوی در ادامه داستان، از زبان روباه از این معما پرده بر می دارد که این مقام، مقام سلطانان و کاملان است و هر کسی رانرسد که در این عرصه میدان داری می کند. این مقام مقام خامان و کاهلان نیست:

گفت رو به آن توکل نادر است
گردد نادر گشتن از نادانی است
حد خود بشناس و بر بالا مپیر
کم کسی انبدر توکل ماهر است
هر کسی را کی ره سلطانی است
تانیفتی در نشیب شور و شر
(ابیات ۲۳۹۵ - ۲۳۹۸)

حکیم نظامی گنجوی در مثنوی مخزن الاسرار در توصیف توکل کاملان می گوید: چون آدمی به مقام یقین دست یابد و با ایمان قلبی بر «توکل»

اعتماد کند. به چنان قدرتی دست می یابد که قادر است گرد از دریا و نم از آتش بر آورد، یعنی بر هر کار محال و غیر ممکن قادر خواهد شد.

نظامی به استناد پاره ای آیات قرآنی متذکر می شود که انسان متوکل باید کار خدا را به خدا واگذار کند و اطمینان داشته باشد که خدا روزی مقسوم او را خواهد رساند؛ بنابر این آدمی در میزان تقدیر الهی، نباید برای کار و تلاش خود وزنی قائل شود؛ البته این بدان معنا نیست که از کار و تلاش و کسب روزی حذر کند. زیرا وقتی آدمی بر این باور باشد که وجود اسباب ظاهری وی را به مطلوب و مقصود نمی رساند و کار به دست حکیم قادری است که به مصلحت و به داشت انسان از خود ایشان آگاهتر است، هرگاه به مطلوب نرسد، آزرده خاطر و مأیوس نمی شود و بر بدبختی و حرمان خویش حکم نمی کند و در مقابل مصائب روزگار، خود را نمی بازد و صبر و تحمل پیشه می سازد:

هر که یقینش به ارادت کشد
راه یقین جوی ز هر حاصلی
پای به رفتار یقین سر شود
گر قدمت شد به یقین استوار
هر که یقین را به توکل سرشت
پشه خوان و مگس کس نشد
روزی تو باز نگردد ز در
بر در او شو که از اینان به اوست
روزی از آنجاست فرستاده اند
گرچه در این خلق بسی جهد کرد
«نحن قسما» ۱۷ تو بخوان از نوی

خاتم کارش به سعادت کشد
نیست مبارکتر از این منزلی
سنگ به پندار یسقین زر شود
گرد ز دریا، نم از آتش برآر
برکرم «الرزق علی الله» نوشت
هرچه به پیش آمدش از پس نشد
کار خدا کن، غم روزی مخور
روزی از او خواه که روزی ده اوست
آن خوری اینجا که تو را داده اند
بیشتر از روزی خود کس نخورد
تا شوی از گفت و شنیدن تهی ۱۸

توکل متوسطان

بیشترین و عمیقترین مباحث مولوی در باب توکل، مرتبه توکل

متوسطان است. در این مرتبه، برخلاف مرتبه کاملان، نه تنها کسب و طلب، قبیح نیست، بلکه کسب و توکل متمم و مکمل یکدیگرند. کسب بدون توکل، و توکل بدون جدوجهد، ثمر بخش نیست. تحلیل مولانا از توکل در این مقام، همان سخن غزالی در طلیعه این مقال است که هر چند توکل مقام مقربان است، جستن اسباب نیز سنت پیامبران است و نفی هر یک موجب طعن در شریعت و نقص توحید و ایمان است. در دفتر اول مثنوی در این معنی می گوید:

این سبب هم سنت پیغمبر است
با توکل زانوی اشتر ببند
از توکل در سبب کاهل مشو
(ابیات ۹۱۲ - ۹۱۴)

گفت آری گر توکل بهتر است
گفت پیغمبر به آواز بلند
رمز «الکاسب حییب الله» شنو

در دفتر اول در موضعی دیگر گوید:

کشت کن، پس تکیه بر جبار کن
(ب: ۹۴۷)

گر توکل می کنی در کار کن

در دفتر پنجم نیز در تأیید همین معنی گوید:

راه سنت کار و کسب کردنی است
(بیت ۲۴۲۲)

طبل خواری درمیانه شرط نیست

و در همین دفتر در مقام توکل متوسطان می گوید:

می نیاید، پس مهم باشد طلب
در فرو بسته است و بر در قفلها
هست مفتاحی بر آن قفل و حجاب
بی طلب نان سنت الله نیست
(ابیات ۲۳۸۳ - ۲۳۸۶)

عالم اسباب و چیزی بی سبب
گفت پیغمبر که بر رزق ای فتی
جنبش و آمد شد ما و اکتساب
بی کلید این درگشادن راه نیست

نتیجه

از آنجا که مخاطبان مثنوی از همه طبقات مردمند، به استناد حدیث نبوی (ص): «انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم»، ۱۹، حضرت مولانا برای هر صنف از مردم، تعلیمی در خور فهم ایشان دارد و به همین دلیل، گاه به موضعگیریهای کلامی متفاوت در مثنوی برخورد می کنیم.

برای سراینده مثنوی، به حسب انواع انسانها، انواع گوناگون جبر و اختیار، قضا و قدر، توکل و... وجود دارد. در واقع برای مولوی این مفاهیم مظهرونی هستند که به تناسب ظرف معنا می یابند. به دیگر سخن، به موازات کمال، ضعف و نقصان آدمی، مسائلی از این نوع، معانی متعددی می یابند، فربهی جبر و اختیار، قضا و قدر، توکل، رضا و...، هم عنان با فربهی انسانیت انسان است و بسته به همین تنوع ادراکها و مشربهای فکری، تنوع تعاریف در مثنوی دیده می شود.

منابع:

- ۱ - قرشی، سیدعلی اکبر؛ قاموس قرآن؛ تهران؛ دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۲، ذیل «وکل».
- ۲ - عزالدین محمد بن علی الکاشانی؛ مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه؛ تصحیح جلال الدین همایی، چ سوم، تهران؛ مؤسسه نشرهما، ۱۳۷۶، ص ۳۹۶.
- ۳ - عبدالحکیم، خلیفه؛ عرفان مولوی؛ ترجمه احمد محمدی و احمد امر علای؛ چ سوم، تهران؛ شرکت سهامی انتشارات کتابهای حبیبی، ۱۳۵۶، ص ۹۰.
- ۴ - غزالی، امام محمد؛ کیمیای سعادت؛ تصحیح حسین خدیو جم، ج ۲، چ ۴؛ تهران؛ انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، ص ۵۲۷.
- ۵ - عبدالحکیم خلیفه، همان، ص ۹۰.
- ۶ - همان، ص ۹۱.
- ۷ - غزالی، همان، ص ۵۴۷.
- ۸ - عزالدین کاشانی، همان، ص ۳۹۶.
- ۹ - غزالی، همان، ص ۵۴۴.
- ۱۰ - همان.
- ۱۱ - ای. ونسنگ؛ المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی؛ ی. بروخمان، لیدن، ذیل «رزق».
- ۱۲ - غزالی، همان، ص ۵۲۸.
- ۱۳ - المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی، ذیل رزق.
- ۱۴ - غزالی، همان، ص ۵۲۸.
- ۱۵ - همان، ص ۵۴۷.
- ۱۶ - مقتبس است از آیه شریفه «و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها» انعام / ۱۱.
- ۱۷ - مقتبس است از آیه شریفه «نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا» لقمان / ۳۴.
- ۱۸ - نظامی گنجوی؛ مخزن الاسرار؛ به کوشش برات زنجانی؛ ج اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸، ص ۳۳۵.
- ۱۹ - فروزانفر، بدیع الزمان؛ احادیث مثنوی؛ چ سوم، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص ۳۸.

دکتر سید وحید اشرف^۱

مدراس - هند

مترجم: سید افسر علیشاه

فارسی و زبان های هندی

ارتباط زبان و ادبیات فارسی با زبان های هندوستان

اشاره:

نگارنده در اثر یک تصادف که چند سال پیش رخ داده بود، صدمه دیده و در حال حاضر زوی بستر بیماری قرار دارد. این مقاله خیلی وقت پیش نوشته شده و تقریباً ناقص است. چندین صفحه که دارای تشریح کامل بوده، حالا در دست نیست؛ اما امید می رود که خوانندگان این مقاله براحتی کتاب های مورد نظر را، که به عنوان مأخذ درین مقاله متذکر گردیده بدست آورند. نام نویسندگان کتاب درین مقاله قید می گردد. تعداد جلد و صفحه و سال انتشار آنها نیز درج شده است.

زبان فارسی زبان آریائی است. ترویج زبان فارسی شامل ۳ بخش است: فارسی قدیم زمان هخامنشی ها، فارسی زمان میانه یا زبان پهلوی و فارسی جدید یا فارسی دری.^۲

مدت فارسی قدیم از سال ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۳۳۰ پیش از میلاد می رسد. این زمان دوران فرمانروایی هخامنشی هاست. زبان قدیم فارسی بصورت کتیبه های خطی بدست می آید. رسم الخط این زبان از چپ به راست نوشته می شد و چون الفبای آن شبیه به میخ بود، به میخی شهرت یافته است.^۳ تا مدت ها این نوع خط رواج داشت. همین است که شاعر برجسته فارسی

۱. استاد پیشین در رشته های عربی، فارسی و اردو دانشگاه مدراس - هند.

۲. ارجحی کنت: ۱۹۵۰.

۳. همان.

عرفی، که هم عصر اکبر شاه بود، می گوید:

این نقش و نگار است صنایع عجم را

طی قرن های هجدهم و نوزدهم، عالمان جهان عرب این کتیبه ها را مورد استخراج قرار دادند. استخراج کامل آنها به مدت یک صد سال کامل بطول انجامید - و پس از صد سال دستور آن زبان مرتب شد. زبان و دستور آن با زبان سانسکریت مشابهت زیادی داشت. اما رسم الخط آن تقریباً از الفبای آسوری ها و کلدانی ها مشتق گردیده بود. رسم الخط آسوری ها و کلدانی ها زیاد روشن نبود. ایرانی ها حروف میخی را به ۳۶ صدا و حرف ترویج دادند. زبان قدیم فارسی اکنون "زبان مرده" توصیف می شود. اما آن زبان با سانسکریت ارتباط داشت و زبان پهلوی یا زبان فارسی میانه و حتی زبان جدید فارسی را نیز تحت نفوذ خود قرار داد.

دستور فارسی جدید بر اساس اصول دستور فارسی میانه است. واژگان بیشمار از فارسی قدیم با اصطلاح اندکی در فارسی جدید حفظ شده است و عده ای از آنان بزبان سانسکریت نیز هنوز رواج دارند. چند نمونه آن واژگان عبارتند از:

فارسی قدیم	فارسی جدید
پتا	پدر
ماتا	مادر
آشوا	اسب
تشنا	تشنه
خشک	خشک
ستامبه	ستون
یوان	جوان

ارتباط لسانی بین زبان های سانسکریت و هخامنشی از بدو تولد تا آغاز تاریخ تمدن هندی قرابت زیادی را نشان می دهد. مورخین و نویسندگان در این دوره بین دو کشور شواهد برقراری و ترویج روابط فرهنگی را نیز

بدست آورده اند.^۱

در طی دوره هخامنشی ها زبان اوستا نیز رواج داشت. ولی پس از حمله اسکندر مقدونی به ایران، فرهنگ و زبان و مذهب یونانی ها بر ایرانی ها تحمیل گردید. "کاخ استخر" کاملاً نابود شد و مردم آن شهر مورد قتل عام قرار گرفت؛^۲ حتی نسخه های اوستا نیز به آتش کشیده شد. در سال ۱۲۹ ق. م پادشاه اشکانی حاکم یونانی را شکست داد و او را از کشورش اخراج کرد.^۳ ولی تا آن زمان اوستا دیگر از بین رفته بود و بجای آن زبان، زبان پرتو "Parthav" که بعداً به "پهلوی" موسوم گردید، رواج یافت.

در قرن اول میلادی، بلاش اول پادشاه اشکانی از علمای زرتشتی دعوت کرد تا زبان اوستا را طبق یاد داشت و حافظه خویش به طرز نوین مورد نگارش قرار دهند. ازین طریق فقط یک قسمت اوستا مورد احیا قرار گرفت که بنام اوستای زنده شهرت یافت.

زبان پهلوی بعنوان زبان رسمی و زبان ادبی طی دوره سامانی ها (بین سالهای ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) رایج بود. اما این زبان از قرن چهارم قبل از مسیح نیز تا حدودی رواج داشت و سپس برای مدت تقریباً یک هزار سال به عنوان زبان تکلمی رسمیت یافت.^۴ بعضی از علما می گویند که زبان اشکانیان پهلوی نبود. البته این زبان با زبان اشکانیان قرابت بیشتری داشت و هر دو زبان همزمان بوجود آمده بودند؛ زبان پهلوی در قسمت جنوب غربی ایران رواج داشت و زبان اشکانی در شمال غربی ایران مورد تکلم قرار گرفته بود.^۵ اگرچه زبان پهلوی از نظر دستور و رسم الخط از فارسی قدیم متفاوت است، اما بعضی از واژگان زبان قدیم (فارسی) به صورت های مختلف در زبان پهلوی حفظ شده اند. ازینرو، زبان پهلوی با سانسکریت ارتباط دارد و این ارتباط بوسیله فارسی قدیم مرتبط است. در اثر این ارتباط زبانی، در طول

۱. وینست اسمت: ۱۹۰۴.

۲. حسن پیرنیا، صص ۲۸ - ۱۴۲۶.

۳. همان، ص ۲۲۰۶.

۴. و. شاردن: ۱۳۴۷، ص ۱۲.

۵. همان، ص ۲.

دوره سامانی‌ها (۲۲۶ میلادی تا ۶۵۲ م)، این دو زبان از نظر ادبیات با یک دیگر نزدیک تر شده بودند. در آن زمان علوم و هنرهای هندوستان وارد ایران شدند. موسیقی و موسیقی آلات هندی Vin و بازی شطرنج به ایران وارد گردید. کتاب معروف سانسکریت «پنجاناترا» یا «کلیله و دمنه» توسط یک طبیب ایرانی از هند به ایران منتقل گردید. نخست این کتاب بزبان پهلوی، بعداً از پهلوی بزبان عربی و سپس از عربی بزبان فارسی جدید ترجمه شد. امروز هر دو، یعنی کتاب اصلی و ترجمه آن بزبان پهلوی از بین رفته اند و تنها ترجمه معروف ابن مقفع موجود است.

این ارتباط ادبی و زبانی بین هند و ایران، پس از حمله اعراب به ایران و بویژه در دوران عباسی (۷۴۹ تا ۸۴۷ میلادی) دستاویزی شد تا کتابهای علوم هندی علاوه بر فارسی بزبان عربی نیز ترجمه شوند. در نتیجه هر دو زبان فارسی و عربی غنی تر شدند؛ بویژه در زمینه های طالع بینی، علم نجوم و فلسفه، دارو سازی و موسیقی و... جاحز (متوفی ۸۶۹ م)، ابن الندیم، یعقوبی (متوفی سال ۹۰۰ میلادی) و ابو معشر بلخی (متوفی سال ۸۸۵ میلادی) در نوشته های خود، چندین اطبا و ستاره شناس و فیلسوف های هندی را متذکر گردیده اند که عرب ها آنها را می شناختند و بعضی از آنها به بغداد دعوت شده بودند.^۱ مانکا (مانیکیا) بعنوان برجسته ترین متخصص دارو و دیگر علوم هندی توصیف شده است. نامبرده طبیعی حاذق و فیلسوفی خوش اخلاق بود و به زبان های هندی و پهلوی احاطه کامل داشت. وی بایمارستان «برمسیدیس» (برمکی ها) وابسته بود و چندین کتاب را از سانسکریت بزبان های فارسی و عربی ترجمه کرد.

پزشک معروف دیگر هندی که در بغداد همزمان با مانکا زندگی می کرد، ابن دهان بود (دهان پتی) که بدعوت یحیی برمکی به بغداد رفت و در همان بیمارستان بعنوان مدیر استخدام گردید. بدرخواست او، ابن دهان

۱. اسمت: ۱۹۰۴.

۲. صدیقی: ۱۹۵۹، صص ۳۶-۳۲.

چندین کتاب پزشکی و طب هندی را بزبان های فارسی و عربی ترجمه کرد. لازم به تذکر است که در ازمنه میانه نویسندگان ایرانی به هر دو زبان عربی و فارسی می نوشتند، لذا بخاطر مطالعه مقدمه ای و فکر هندی پیرامون ادبیات ایران بهتر است از این امر صرف نظر کنیم که، نخست کتاب ها بزبان عربی نوشته می شدند و یا بزبان فارسی. در قرن پنجم هجری زمانیکه ایران از عراق جدا شد و بغداد در آن زمان بعنوان مرکز بزرگ علوم در جهان اسلام بشمار می رفت، عالمان و نویسندگان ایرانی که از طریق تراجم عربی، علوم یونانی و هندی را آموخته بودند، علاقه مند شدند که آن علوم را بزبان فارسی نیز ترجمه کنند. علاوه بر آن در آغاز فرمانروایی اعراب بر ایران، زبان رسمی ایران عربی بود و تا دیر زمانی این زبان در ایران بعنوان زبان رسمی باقی ماند. بنابراین علوم هندی در ایران اغلب از طریق ترجمه های عربی معرفی شدند. مانکا، که قبلاً ذکر گردید، نابغه بود. وی برای معالجه خلیفه هارون الرشید (متوفی ۸۰۹ میلادی) به بغداد دعوت شده بود. خلیفه تحت دزمان او قرار گرفت و بهبودی یافت. وی کتاب های بیشماری از سانسکریت به عربی ترجمه نمود. نامبرده کتابی از بغداد همراه خود به هند برد. این کتاب به علم معانی و بیان مربوط بود.^۱ وی یک کتاب بسیار معروف متعلق به علم نجوم را که «سیدانتا» نام داشت باخود به بغداد برد و در آنجا آن را بزبان عربی ترجمه کرد.^۲ یک کتاب دیگر به نام «خاصیت زهرها» نوشت که بطور مستقیم از سانسکریت بزبان فارسی و بعداً به عربی ترجمه شد. چنانکه کتاب هایی نوشت که بعدها بزبان عربی ترجمه شدند. بیرونی فرهنگ، مذهب و علوم هندی را به ایرانی ها و عرب ها از طریق کتاب معروف خود «ماللهند» معرفی نمود.

دکتر هادی حسن به نقل از یک کتاب سانسکریت بنام «شوشروتا» متذکر می گردد که اطبای هندی در زمان قدیم می دانستند که چگونه آب

۱. همان، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. همان، ص ۳۵.

مروارید چشم را جراحی کنند؛ آنها می توانستند از کلیه سنگ ریزه را در آورند، رویان را از رحم بر می داشتند؛ به معالجه زخم گوش و بینی (که امروزه بمعنای جراحی پلاستیکی نامیده می شود) و وصل کردن استخوان های شکسته احاطه کامل داشتند. این ادعای که آیا ایرانی ها نسبت به روش و روند معالجه و درمان هندی آشنا بودند، نمی توان کرد. بهرحال ادوارد براون بنقل از شاهنامه فردوسی می گوید که طبیبان ایرانی اینگونه مهارت و تخصص را دارا بودند. وی می نویسد: «من در ادبیات فارسی قدیم یک نمونه مهارت پزشکان ایرانی در زمینه بیهوشی را بدست آورده ام. این مثال را در کتاب شاهنامه که توسط فردوسی در اوایل قرن یازدهم مرتب گردید، پیدا کردم. فردوسی در شاهنامه در مورد زایمان رودابه، مادر رستم، هنگام تولدش این نکته را در فصل Caesarean ذکر کرده است. اگرچه در آن حالت مشروب بعنوان داروی بیهوشی توسط مباده (یک عالم زرتشتی) استعمال شده است»^۱.

ابوبکر زکریا رازی، بزرگترین طبیب مسلمان، در دائرةالمعارف معروف خود بنام «الهاوی» که درباره علوم پزشکی نوشته، دست کم یک دو جین کارنامه هندی بزبان سانسکریت را روایت کرده است. ابن دهان در سال ۸۵۰ میلادی بر اساس چهار اثر طبی هندی یک کارنامه بزرگ شامل تشریح کامل از سیستم داروهای هندی، رانوست. آن چهار کتاب عبارت بودند از:

۱ - چاراکا ۲ - شوشروتا ۳ - نیدان ۴ - آشتن گرادیا

وی همچنین به کتابی اشاره نموده است که توسط یک زن طبیب هندی نوشته شده که در آن چندین نسخه برای درمان بیماری رحم آمده است.^۲

یک کتاب جامع درباره دارو و درمان بعنوان «ذخیره خوارزمشاهی»، در سال ۱۱۲۷ م در ایران نوشته شد. در این کتاب بعضی از داروهای هندی نقل گردیده در حالیکه سیستم طب و درمان هندی اهمیت زیادی به آن داروها

۱. هادی حسن: ۱۹۵۹، ص ۷۱.

۲. ادوارد براون: ۱۹۶۲، ص ۷۹.

۳. م. ز. صدیقی: ۱۹۵۹، ص ۴۲.

نداده است. البته می توان گفت که ادبیات هندی و فارسی در این زمینه توسط سیستم معالجه هندی «ایوردینا» تحت تاثیر قرار گرفته اند. اگرچه به نظر می آید که در هند پیش از ۱۵۱۲ میلادی، هیچ کتابی راجع به درمان و دارو بزبان فارسی نگارش نیافته بود، حال آنکه مسلمانان هند از بدو اقامت شان در آن کشور نسبت به این سیستم هندی آشنایی و تجربه داشتند. چندتن از صوفیه هندی، اغلب داروهای هندی را متذکر می گردیدند. بنابراین می توان گفت که مسلمانان هند در مورد داروهای هندی کاملاً آگاه بودند. یک صوفی بزرگ هندوستان در کتاب خود که «لطایف اشرفی» عنوان داشت و در قرن های چهاردهم و پانزدهم در هند بزبان فارسی مورد نگارش قرار گرفت، چندین داروی گیاهی هندی را یاد آوری نموده است.^۱

اولین کتاب راجع به داروهای هندی بزبان فارسی، در هند بعنوان «معدن الشفای اسکندر شاهی» نوشته شد. نویسنده این کتاب میان بهاوا، نخست وزیر سلطان اسکندر لودی بود. وی سمت قاضی القضاة و وزارت خزانه را نیز عهده دار بود. خاصیت اصلی آن کتاب این بود که براساس سیستم هندی نوشته شده بود. دلیل نگارش این کتاب از این قرار بود:

۱ - سیستم هندی و داروهای محلی با قاطعیت، با مزاج هندی مطابقت دارد.
۲ - بسیاری از داروها که بزبان های فارسی و یونانی ذکر شده اند، و اصطلاحات طبی که به آن زبانها مورد استفاده قرار داشتند، در این کشور شناخته نمی شود.

۳ - هیچ کتاب اطبای هندی کلیه ابعاد علوم طب را در بر نمی گیرد و نمی تواند خوانندگان را از کتاب های دیگری بی نیاز سازد.
۴ - زبان و طرز تحریر دیگر کتابها آن را بیشتر پیچیده ساخته، آنان را نمی توان به راحتی فهمید.^۲

منابع سانسکریت مورد استفاده نویسنده به شرح زیر می باشد.

۱. همان، ص ۹۶.
۲. اشرف جهانگیر: ۱۹۲۸ م، ص ۳۹۶.
۳. صدیقی: ۱۹۵۹، صص ۱۰۹-۹۶.

- ۱ - شوشروتا ۲ - چاراکا ۳ - گاتو کرنا ۴ - بوجا ۵ - پید ۶ - واگ بهاتا
 ۷ - راسا راتنکر ۸ - سرنگادر ۹ - بانگاسیوا ۱۰ - چیتامانی ۱۱ - مدهارنیدان
 ۱۲ - چاکرا داتا ۱۳ - گایا داتا

همچنین، علاوه بر آنها، کتاب های دیگری از جمله جائی مو کتاوی و راسموتن جارباتی نیز مورد تجربه و استفاده قرار گرفته اند.^۱

کتاب دیگری که نسبت به داروهای هندی بزبان فارسی در هند تالیف شد «دستور الاطبا» می باشد. نویسنده معروف، محمد قاسم هندوشاه که معمولاً بنام فرشته شهرت داشت، این کتاب را در ۱۵۹۰ میلادی نوشت. در مورد این کتاب "رای" و "ایتھی" نظرات خود را اظهار کرده اند. از این معلوم می گردد که نویسنده مزبور در زمینه دارو با اطبای هند و پیروسیستم هندی آن زمان قرابت زیادی داشت و چندتن از آنان در کتاب فرشته نام برده شده اند.^۲ نسبت به داروها در هند کتاب های دیگر نیز بزبان فارسی نوشته شده اند؛ اکثر آنها نسخ خطی هستند و در کتاب خانه ها دیده می شوند. این نسخ خطی از نفوذ داروهای هندو خارج نیستند. کتاب خانه "اورینتال خدابخش" اخیراً نسبت به جمع آوری و ترتیب کتابهای خطی در زمینه داروها و راجع به تهیه فهرست آنان، که امروز در کتاب خانه های هند موجودند، گام های موثری برداشته است.

پس از حمله ایرانی ها به هندوستان، فارسی در این کشور رواج یافت و تدریجاً کلیه زبان های هند را تحت نفوذ خود قرار داد. اگرچه شواهدی در دست داریم که صوفیه قبل از حملات مسلمانان به هند وارد شده بودند، اما تاثیرات زبانی آنها در ابتدای اقامت آنان در این کشور چندان موثر نبود. در آن زمان در شمال هند بجز سانسکریت زبان دیگری بطور پیشرفته رواج نداشت و سانسکریت نیز زبان عامیانه رایج بود. اغلب در مقابل زبان فارسی، زبانی وجود نداشت که کار دولتی و اداری را رو براه کند. بنابراین زبان فارسی را زبان رسمی اعلام کردند. از آن پس در هند هر نوع کتابی بزبان فارسی تالیف

۱. همان، صص ۱۰۷-۱۰۰.

۲. همان، صص ۱۱۰-۱۰۹.

می شد. کلیه زبان های کتاب خانه های هند نیز تحت نفوذ زبان فارسی قرار گرفتند. در شمال هند، حتی امروز نیز، مردم کلماتی را بکار می برند که اساس و اصلتش از زبان فارسی مشتق گردیده است. برای نمونه چندین واژه که از فارسی به زبان های محلی هند وارد گردیده، در زیر ملاحظه شود.

دل، خون، رگ، گردن، جگر، ناخن، مرد، بادامی، سرخ، زمین، درخت، سبز، راه، روشن، روشنی/نور، تخت، بچه، پهلوان، بادامی (قهوه ای در فارسی)، جان (زندگی)، زمین، سمندر (دریا در فارسی)

در طی بیش از شش قرن در دوره حکمرانان مسلمان در هند، بهترین اساتید هندی که بسیار با هوش و فهم بودند، کارشناسان برجسته ای در زمینه های مختلف بویژه ادبیات تربیت کردند. آنها در نگارش های خود طرز زندگی و اوضاع اجتماعی مردم، فعالیت ها و افکار مردم هند را منعکس می کردند. آنها هزار ها کتاب در زمینه تاریخ، جغرافیا، علوم، شرح حال صوفیه و علم تصوف و غیره، بزبان فارسی نوشتند. این نویسندگان زبان منطقه ای خود را نیز تحت نفوذ گسترده خویش قرار داده بودند. مطالعه درباره تاثیرات فارسی بر زبان های هندوستان کار بزرگی است. ابعاد این تاثیرات و ارتباطات زبان فارسی و زبان های منطقه ای هند را می توان بوسیله نگارش ها و تالیفات نویسندگان هندی مورد ارزیابی قرار داد. دکتر سی بی. نائیک درباره نفوذ زبان فارسی بر زبان گجراتی مطالبی نوشته است. دکتر پاوار در مورد نفوذ و تاثیر زبان فارسی روی زبان "مراتی" کتابی نوشت. دکتر ایندرانی سینگ درباره گنجینه واژگان فارسی و عربی در «تولسی داس» مطالبی نوشته است. دکتر آ. کی. بورک چندین مقاله درباره نفوذ زبان فارسی بر زبان بنگالی نوشت. دانشگاه مدراس هند کتابی راجع به زبان عربی و لغات فارسی و عربی که بطور مستعار توسط زبان تلگو و کنادا مورد استفاده قرار گرفته اند، انتشار داد. بعضی زبان های دیگر از جمله پنجابی، سندی و کشمیری نیز از زبان فارسی تاثیر گرفته اند. تنها این نیست که زبان فارسی زبان های منطقه ای هند

۱. سید ا. ح. عابدی، ۱۹۷۷، ص ۴۹.

۲. اس. ش. کیدیلیس، ۱۹۷۰.

را تحت نفوذ خود قرار داده، بلکه زبان فارسی آن زبان غنی و جالب است که صوفیه گرام برای تبلیغ و ترویج تصوف - که بسیار مورد توجه مردم هند بوده است - نیز بکار برده اند. بیشتر از طریق زبان فارسی بود که صوفیه در هند افکار عرفانی خود را به مردم رساندند و منتقل کردند و به علم تصوف و ادبیات زینت و بهبود بخشیدند. ارتباط فارسی با زبان های هندوستان آنقدر قوی است که نمی توان از اهمیت آن در زمینه زبانی و ادب این سرزمین انکار کرد - و این مبالغه نیست، زیرا اساس تصوف عشق الهی است و محبت بشری و محبت بامخلوق خدا است و این پیمان محبت اساس تکامل احساسات بشر می باشد. در اثر تبلیغ و تعلیم اخلاقیات صوفیه مردم مذاهب مختلف هندوستان به یکدیگر نزدیک تر شدند و علیرغم اختلاف مذهبی، نژادی، منطقه ای و زبانی احساس اتحاد در قلب اکثر مردم بروز کرد و تاثیر گذاشت. همچنانکه ترویج تبلیغات صوفیه سرعت می یافت، مردم نیز بیشتر بسوی همدلی نزدیک تر می شدند. کتاب های مذهبی هندوها «مهابهارت»، «اوپانی شاد» و «باگواتا - گیتا» بزبان فارسی ترجمه شدند و از آن طریق عالمان فارسی نسبت به ادبیات مذهبی و فلسفی هندوها آشنا شدند. دکتر شمیم احمد رساله دکترای خود را روی موضع "داستان ها و مطالب مشترکات ادبیات فارسی هندی" نوشت. نویسندگان فارسی هندی به یک طرز نوین نگارش پیوستند و به آن ویژگیهای جدید بخشیدند و آن طرز نوین را "سبک هندی" نامیدند. دکتر عبدالغفار صدیقی سبک هندی را در رساله دکترای خود عنوان کرده است؛ تشبیهات و استعارات لغات زبان فارسی را امیر خسرو، صائب، کلیم و دیگران معرفی نمودند. در تمام کارهای نگارش نویسندگان فارسی هندی، اجزا و عناصر ادبیات هندی را می توان مشاهده کرد.

لازم به یادآوری است که توجه به روابط زبانی و ادبی و فرهنگی بین زبان تامیل و فارسی نیز اهمیت دارد، زیرا بیشتر لغات فارسی به زبان تامیل هندی وارد شده اند؛ هرچند آنان را بشکل های مختلف و یا با کمی تغییر بکار می برند. سرزمین تامیل نادو نویسندگان و شاعران برجسته ای مانند

ذوقی، باقر آغا، فخری مهربان، ابجدی و غیره در زبان فارسی پرورش داده است. ذوقی را می توان بعنوان یکی از برجسته ترین شاعران فارسی هندی معرفی کرد و تأمیل نادو حق دارد، به ذوقی افتخار کند.

*

یاد داشت ها و کتاب های مرجع

۱ - عالمان و دانشمندان اروپایی ، بجز تنی چند، درین مورد با ایرانی ها توافق نمی کنند. مثلاً پی. Sykes می نویسد:

"اسکندر کبیر در داستان های فارسی بعنوان نابود کننده مذهب زرتشتی معرفی می شود (تاریخ ادبیات فارسی ، جلد یک ، صفحه ۲۸۷). ولی طبق شواهدی که در کتاب حسن پیرنیا "ایتران باستان" آمده است این فکر کاملاً مردود دانسته شده است.

۲ - بلاش اول (Bilash-1) یا ولاگازی را در تاریخ آرمستان بعنوان Vargash موسوم کرده اند (بررسی های تاریخی ، جلد ۳۹ ، صفحه ۵۷).

۳ - کلمه "پهلوی" بزبان فارسی به چندین معنا، استعمال شده است. ولی حقیقت اینست که این کلمه بطور اساسی برای قبیله ای که حکومت اشکانی ها را در ایران اداره کرده بود، استعمال می گردد. فردوسی این کلمه را بجای شجاع بکار برده است. جوشن پهلوی - یعنی زره بالاتنه متعلق به پهلوی ، در بیت زیر نیز این کلمه به معنای شجاع بکار برده شده است.

هر آنک سکه شاهنامه خوانی کند اگر زن بود، پهلوانی کند

کلمه پهلوان از پهلوی مشتق گردیده است. دکتر پرویز ناتل خانلری می نویسد: بی تردید، کلمه پهلوی از "پارتوا-Partva" مشتق گردیده است. پارتوا نام یک قبیله بود که خاندان پادشاهان اشکانی را در ایران مستقر کرد. بنابراین در ابتدا، لغت پهلوی برای قبیله پارتوا پهلوی یا اشکانی بکار برده می شد و برای زبان و رسم الخط آنان استعمال می گردید. بعداً، لغت پهلوی برای زبانی که در ایران غربی به آن تکلم می کردند، مورد استفاده قرار گرفت (تاریخ زبان و ادبیات ایران، بخش دو، صفحه ۱۸).

کلمه پهلوی (بطور کلی) مانند زبان ایران بمعنی موسیقی، آهنگ شیرین و نوعی از شعر و ادب در تاریخ ایران زمان اسلامی ذکر شده است.

محققین امروز می گویند شاید اشکانی ها بطور مداوم در طول قرن های قبل از مسیح به ایران مهاجرت کرده اند و این سلسله مهاجرت آنها تا قرن های بعد از میلادی همچنان ادامه داشت. آنها در ایران قدرت سیاسی بدست آوردند و در جنوب هند حکومت پالاوان Pallavan را اداره کردند (Meanakshi ، صفحه ۳۹).

جالب توجه است اگر اینجا متن اصلی C.Meanakshi نقل گردد.

"تذکره اشکانی ها در کتیبه براهمی، که در دهکده پالادپور Pahladpur در ایالت U.P به دست آمده است، جهت بدست آوری عنصر شمالی در مورد استقرار سلطه "پالاوا Pallava، از

اهمیت خاصی برخوردار می باشد. این مطالب در قرن های ابتدای میلادی بدست می آیند. اگرچه کلمه پهلوی نام یک قبیله و پالاوا Pallava که یک خاندان حاکم بوده، را نشان می دهد، پس این بطور قطعی باور کردنی است که نام یک قبیله در سرزمین خارجی یعنی جنوب هند بعنوان یک خاندان تبدیل شده باشد. خاندان پالاوا ای جنوب هند به پهلادپور متعلق است و پهلادپور وطن نیاکان آنها بود. (صفحه ۳۹).

یک دیدگاه دیگری نیز وجود دارد، پالاوا بزبان سانسکریت نام قبیله پهلوا / پهماوا است و این کلمه مربوط به پارثوا، پارتی و یا پارتیا می باشد (C.Minakshi صفحه ۴۰). کلمه پهلوی در رامایانای والمیکی Ramayan of Valmiki نیز آمده است. اما تحقیق اخیر نشان می دهد که این فقط یک عبارت تحریف شده می باشد (ایننگر، ۱۹۸۲، صفحه ۱۱). ایننگر رسم و رواج تامیلی های قدیمی را متذکر می گردد. بین تامیلی ها و زرتشتی ها مشابهت زیادی دیده می شود. وی می نویسد: "نویسنده روند نابود سازی مردگان که در آن زمان رواج داشت را مورد تشریح قرار می دهد. مردم آن زمان مردگان را می سوختند و یا جسد را در هوای آزاد می گذاشتند و شغال ها و کرکس ها جسد را می خوردند و اندام های جسد را به چاله ها می بردند و چاله را باظروف خاکی بزرگ کوزه مانند، می پوشاندند. البته اول ایرانی های قدیم بودند که مردگان را (یعنی جسد را) طبق رسم خود دفن می کردند. (صفحه ۲۸) طبق این تحقیق و طبق بررسی روابط نزدیک بین آسیای جنوبی و ایران قدیم، می توان نظر C.Minakshi را تصدیق کرد که "کتیبه های پهلادپوره آن محل ارتباط اشکانیان و پهلواهای شمال هند و خاندان پالاوا ای جنوب هند را مشابه و مرتبط می داند. (صفحه ۳۹)

نویسنده این صفحات می گوید که کلمه "پهلوی"، احتمال دارد، در واقع پهلوا باشد که معنای آن در فارسی شجاع است. زبان تامیل صدای "H" ندارد. بنابراین پهلوا بطور پالاوا صدا می داد. در ایران و جنوب هند حفاری بعمل آمده است، و این حفاری آثار باستانی را روشن ساخته اند. اما باستان شناسان نتوانسته اند، که خاندان پهلوی (اشکانیان) ایران و پالاوا ای جنوب هند را بطور نسبی و تطبیقی مورد مطالعه قرار دهند. این ضروری نیست که پهلوی های ایران و پالاواهای جنوب هند به رسم و رواج و مذهب و زبان و فرهنگ آبا و اجداد خود کاملاً پیوستگی داشته باشند، البته بین آنان برخی از تشابهات امکان پذیر است. مراجع حفاری و اکتشاف آثار باستانی در جنوب هند در کتاب های هندی Dravidian توسط T.R.Sesha Lyangar بیان شده است. تحقیق هائیکه بر اساس باستان شناسی، سکه شناسی و اسناد و مدارک دیگر که به اشکانیان مربوط است، بعمل آمده، در کتاب فرهنگ ایران در زمان اشکانیان ترتیب یافته است. اشکانیان، پارتی ها یکی می باشند. ارشک موسس خاندان قبیله پارتهاو ابرد. بنابراین خاندان پارتی ها بنام اشکانیان یا خاندان اشکانی معروف گردید.

ویژه

حافظ محمود شیرانی

مختصری درباره شرح زندگانی پروفسور شیرانی



آقای پروفسور حافظ محمود خان شیرانی که وی را الحق پدر تحقیق علمی در شبه قاره می خوانند دارای شخصیت چندین بُعدی بود. وی زمانی محقق، منتقد، مورخ، سکه شناس، زبان شناس، متخصص علم عروض و آثار عتیقه و نبض شناس زبان و ادب فارسی و شاعر و نشر نگار صاحب سبک مخصوص اردو، سرخیل دبستان تحقیق لاهور و یکی از ارکان ثلاثه دانشکده خاورشناسی لاهور که دو رکن دیگر آن مولوی محمد شفیع، رئیس سابق آن دانشکده و اداره دایرة المعارف اردو، و پروفسور دکتر شیخ محمد اقبال استاد بخش زبان فارسی همان دانشکده بودند.

استاد شیرانی، طبق گواهی اداره ثبت اسناد، ریاست تونک، (که پدرش روز تولد او را ثبت نمود) روز سه شنبه ۱۵ اکتبر ۱۸۸۰م برابر با ۲۹ شوال ۱۲۹۷ق (و یکم ماه کنوار ۱۹۳۷ سال بکرمی) بعد غروب آفتاب بدنیا آمد. وی پسر ارشد، از زوجه دوم محمد اسماعیل خان بود. اسام چهار برادر دیگر هم مادری اش مسعود خان، مودود خان، مقصود خان و مشهود خان، و دو برادر

۱. طبق اسناد دانشکده خاورشناسی لاهور پروفسور شیرانی روز تولد خود را در موقع ورود آن دانشکده «۱۵ اکتبر ۱۸۸۲» ثبت نموده است و بقول نبیره اش مظهر محمود شیرانی ۱۸۸۲م سال تولد برادر کهنترش مسعود خان می باشد و لذا بنا بر تحقیق فرزندش سال تولد او ۱۸۸۰م است و نه ۱۸۸۲م مقالات حافظ محمود شیرانی، مجلس ترقی ادب، لاهور، چاپ اول، ۱۹۶۶م، جلد ۱، «حالات زندگی حافظ محمود شیرانی» ص ۲۴.

نامادری اش ابراهیم خان و اسرائیل خان بود که پدرش اسم دیگر وی را به مناسبت اسم دو برادر اخیز الذکر «محمد میکائیل» گذاشته بود. اسمی که از روی ابجد سال تولد او را می رساند: نظام الدین اسماعیل - منظور میان - حمید الدین خان (معنوی) بود.

وی طبق رسم خانواده اش در کوچکی قرآن را حفظ کرد و سپس به تحصیل علوم متداوله بویژه زبان فارسی پرداخت. در ۱۶ مارس ۱۸۹۷م با دختر عالم خان پسر محراب خان شیرانی از دهانی شیرانیان ازدواج کرد. سپس برای تحصیل زبان انگلیسی به جودهپور رفت. در حدود ۱۸۹۸م کلاس هشتم دبیرستان را پایان رسانید و سپس از دانشکده خاورشناسی لاهور امتحان های فارسی منشی، منشی عالم و منشی فاضل را با موفقیت گذراند. ضمناً به شعر گوئی هم می پرداخت، از جمله شعر معروف «تیپو سلطان» را در همان زمان سرود. باز تحصیل زبان انگلیسی را آغاز نمود و پس از تکمیل کلاس دوازده دانشکده در سپتامبر ۱۹۰۴م از راه بمبئی با کشتی برای تحصیلات عالی در حقوق عازم انگلستان شد و در ۴ اکتبر به لندن رسید و وارد دانشکده «لینکنزاین» (Lincoln's Inn) شده، در ضمن به تقویت زبان انگلیسی ادامه داد. در دهه آخر دسامبر ۱۹۰۴ برای سه ماه مریض شده بستری شد. در مارس ۱۹۰۵م تقاضای عضویت انجمن سلطنتی آسیائی را نمود و در ۴ مه ۱۹۰۵م اولین فرزند وی داود خان (که بعداً به تخلص اختر شیرانی معروف شد) بدنیا آمد.

در همان زمان انجمنی بنام «انجمن پان اسلامیک» بریاست عبدالله المامون سهروردی برای ایجاد اتحاد بین فرق اسلامی، بنای مسجد در لندن و گسترش اسلام در اروپا در لندن تشکیل شد و پروفیسور شیرانی هم با وی همکاری می کرد و بنا بر علی پانهضت سرسید مؤسس دانشگاه علیگره اختلاف نظر داشت. در زمان اقامت در لندن، وی چند شعر و مقاله را نوشت و بعضی از آنها توسط شیخ عبدالقادر در مجله «مخزن» لاهور به چاپ رسید؛ از جمله اشعارش، یکی به عنوان «نخلستان» به سبک شعر انگلیسی و دیگری شعر تجدید نظر شده «تیپو سلطان» به ترتیب در ژانویه و مارس ۱۹۰۵م چاپ شدند. در اوت همان سال ترجمه منظوم شعر «وقت مرگ» خانم همینز منتشر شد. همچنین بعضی غزلیات و اشعار که طی سالهای ۲۰-۱۹۱۹ در «مخزن» و سایر مجلات چاپ شد به همان دوره زندگی وی تعلق دارند. همچنین قصیده ای به اردو در مدح ادوارد هفتم در اکتبر ۱۹۰۵م شروع کرد اما ناتمام ماند.

در ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۶م پدرش فوت کرد و وی گرفتار مضیقه مالی شده، مقروض شد. بنابراین، تحصیلات را کنار گذاشته به فروش کتابهای نادر و تدریس خصوصی پرداخت. در ۱۰-۱۹۰۹م در امتحانی به زبان فارسی در دانشگاه لندن

شاگرد اول شد و موفق به دریافت «بورس تحصیل اوزلی» گردید. با راهنمایی مستقیم پروفیسور ت. دبلیو آر نالد یک سال به تحصیل زبان عربی پرداخت، سپس به خدمت شرکت لوزاک درآمد. بزودی در ۱۱-۱۹۱۰م کتاب انگلیسی «طلوع و عروج اسلام» دکتر هانری استاب را از یرده گمنامی در آورده با اضافه ضمیمه ای توسط شرکت لوزاک بچاپ رسانید. این تنها کتابیست که وی به انگلیسی منتشر ساخت. تا آن موقع در آمد وی بحد کافی رسید و وی می توانست دوره حقوق را بپایان برساند اما دیگر او به این موضوع توجهی نکرد، چون باگرایش طبیعی وی مطابقت نداشت.

در سال ۱۹۱۲م، شرکت لوزاک او را به هند اعزام نمود تا از آنجا اشیای قدیمی و نادر از جمله کتابها و سکه ها و اسلحه های قدیمی و عکسها و مجسمه های قدیمی ارسال دارد و قرار شد حقوق وی ماهی هشتاد پیوند باشد، اما در ۱۹۱۴ بعلت جنگ جهانی اول دیگر راههای دریائی محفوظ نماند و استاد شیرانی هم نتوانست اشیای قدیمی را برای شرکت لوزاک از هند ارسال دارد.

در زمستان ۱۸-۱۹۱۷م و با و طاعون در سرتاسر شبه قاره شیوع یافت. در حدود ۱۹۱۹م به هاردوار و در سال ۱۹۲۰م به بهوپال منتقل شده آنجا رحل اقامت انداخت. سپس در اوایل ژانویه ۱۹۲۲م در دانشکده اسلامی لاهور به عنوان مربی زبان اردو انتخاب شد. مقالات تحقیقی او درباره ادبیات فارسی در مجله «مخزن» از سال ۱۹۲۰م و در مجله «اردو» از سال ۱۹۲۱م و سپس در مجله دانشکده خاورشناسی از ۱۹۲۵م آغاز گردید. بزودی وی مقالاتی بر «تنقید شعرالعجم» مولانا شبلی منتشر ساخت اما به توصیه بعضی این سلسله را متوقف نمود. کتاب معروف وی «اردو در پنجاب» به فرمایش عبدالله یوسف توسط انجمن اردو دانشکده اسلامی در ۱۹۲۸م چاپ و منتشر و با استقبال فراوانی از طرف محافل ادبی کشور روبرو گردید.

از زمانی که وی وارد خدمت معلمی شد، که کار دلپسندی بود، از هر سو بی نیاز شده، تمام توجه خود را به مشاغل علمی و تحقیقی مبذول ساخته و به گرد آوری کتاب و سکه و اشیای قدیمی و نادر می پرداخت و به خاطر آن به مسافرت به نقاط دور و درازی می رفت و برای رفع خستگی گاهی به شکار می پرداخت.

در اول اکتبر ۱۹۲۸م وی به عنوان دانشیار اردو در دانشکده خاورشناسی لاهور انتخاب شد، و از آن به بعد وی بیشتر توجه خود را به زبان اردو و سیر تکامل آن مرکوز ساخت و بطور مرتب مقالات خود را در مجله دانشکده خاورشناسی منتشر می نمود. غیر از مقالاتش درباره زبان اردو، نقلهای وی بر «ترجمه خزائن الفتوح» پروفیسور محمد حبیب، «پرتھی راج راسا» از چند برداشتی و تذکره «آب حیات» مولانا آزاد خیلی عالی بود. از ۱۹۳۰ وی قرارداد خود را با

شرکت لوزاک لغو کرد. در ۱۹۳۳ وی تذکره «مجموعه نغز» را تصحیح نمود و توسط دانشگاه پنجاب منتشر ساخت. در آوریل ۱۹۳۳ وی در جلسه «اداره معارف اسلامیہ» مقاله خود را درباره «نصاب الصبیان» و در آوریل ۱۹۳۶ درباره «مثنوی عروۃ الوثقی» ارائه داد. همان اداره در مه ۱۹۳۸ م نمایشی از اشیاء قدیم وی را ترتیب داد. قبلاً دانشگاه در مارس ۱۹۳۸ م به خدمت وی خاتمه داد اما در نتیجه اعتراض شدیدی از طرف شرفای لاهور به تمدید دو ساله موافقت نمود که در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۰ م پایان رسید. از همان روز وی مرخصی هشت ماهه گرفت اما در لاهور اقامت نمود. بزودی در مارس ۱۹۴۱ م وی مجموعه کتابهای خود را که شامل ۲۱۰۰ نسخه خطی و ۱۷۰۰ جلد کتابهای چاپی بود، به دانشگاه اهداء نمود. موزه لاهور سعی کرد مجموعه سکه های او را اتباع نماید ولی موفق نشد، وی آن مجموعه را به همراه خود به وطنش تونک برد. پس از پایان زمستان در بهار ۱۹۴۲ م وی برای چندین ماه به دهلی رفت و آنجا در کنار رود خانه بناس در باغی یک آلاچیق درست کرد و بیشتر وقت خود را در آنجا، در باغ میوه ها و جالیز خربوزه ها، می گذراند و دوستان خود را هم آنجا دعوت می نمود.

بالاخره در ۱۵ فوریه ۱۹۴۶ به علت مرض تنگی نفس از این جهان رخت بر بست و طبق وصیتش در همان باغ خود مدفون گشت. بیت زیر از مولوی عبدالبصیر تونکی که بر لوح مزارش هم کنده شده هر دو تاریخ هجری و میلادی سال فوت وی را می رساند.

بر لب باناس در وادی اقامت گاه کرد
تا ببارد ابر رحمت بر مقام بی کسی

«دکتر سیدعلیرضا نقوی»



دکتر آفتاب اصغر

لاہور - پاکستان

چند نکتہ مهم و اساسی درباره شیرانی و شیرانی شناسی

دوره نود سالہ انگلیسی کہ از جنگ آزادی (۱۸۵۷ میلادی) تا تاسیس پاکستان (۱۹۴۷ میلادی) ادامه داشت، تاریکترین دوره تاریخ درخشان چندین صد سالہ مسلمانان شبہ قارہ ہندو پاکستان بود. این دورہ، باز ہم شاهد ظهور بسیاری از ستارگان تابان آسمان دانش و بینش بود و از چندین جہات بی شباهت با دورہ تاتاریان ایران نبود کہ در آن شخصیتہای علمی و ادبی مثل سعدی و رومی بظہور رسیدند. یکی از تابناک ترین ستارگان علمی و ادبی دورہ انگلیسی، حافظ محمود خان شیرانی بود.

محمود شیرانی در تاریخ با شکوہ ادبی و فرہنگی مسلمانان شبہ قارہ ہند و پاکستان همان نام و مقام و ارزش و اہمیت را داراست کہ محمود غزنوی در تاریخ سیاسی و نظامی آنها دارد.

۱. رئیس بخش فارسی دانشکدہ خاورشناسی، دانشگاه پنجاب لاہور.

اگر عصر شیرانی مصادف با عصر محمودی یا دوره شاهجهانی بود ،
 باعتراف خدمات کم نظیر علمی و ادبی اش ، سرپرستی باشهامت مثل
 محمود به او پیلبار می بخشید و قدردانی جوهر شناس مانند شاهجهان او را
 به زر می کشید.

او در زمانی چشم بجهان گشود که اقبال مسلمانان شبه قاره رخت
 بر بسته و ادبار به آنها روی آورده بود ، بساط سلطه بابرین برچیده شده بود و
 انگلیسیان زمام امور سلطنت را بدست گرفته بودند . آفتاب فارسی رو به افول
 نهاده بود و انگلیسی کم کم داشت جای فارسی را می گرفت . او با وجودیکه
 مدتی مدید در انگلستان بسر برده بود ، از انگلیسی خوشش نمی آمد .
 فرمانروایان انگلیسی فقط نویسندگانی را مورد تشویق و حمایت قرار
 می دادند که بانگلیسی می نوشتند و خطابات می مثل شمس العلماء و پروفیسور و
 دکتر به آنها اختصاص می دادند . در این امر شکی نیست که اگر او هم برای
 اظهار و ابلاغ افکارش انگلیسی را بکار می برد انگلیسیان حتماً بهترین
 اعزازات را بر سرش نثار و شایسته ترین افتخارات را پیش پایش انبار
 می کردند . ولی این شهریار فقر و قناعت و تاجدار قلمرو دانش و معرفت ،
 باوجود داشتن تسلط کامل به زبان این تاراجگران فرهنگ اسلامی ، زبان ملی
 شبه قاره هند و پاکستان ، یعنی اردو را ، که جانشین راستین زبان فارسی و
 بهترین فراورده فرهنگ درخشان چندین صد ساله مسلمانان شبه قاره هند و
 پاکستان بود ، برای ابلاغ تحقیقات و تتبعات گرانبهای خود اتخاذ نمود ، برای
 اینکه منظورش خدمت به ملت بود و نه کسب شهرت . لذا چاره ای غیر ازین
 نداشت که بسوزد و بسازد و مثل اسبی تازی بزیر پالان مجروح بشود و بار
 توانفرسای حوادث روزگار را بکشد .

استاد بزرگ ، حافظ محمود خان شیرانی ، تقریباً صد و شانزده سال

پیش در ایالت ناشناس تونک ، در هندوستان متولد گردید. در پانزده سالگی برای ادامه تحصیلات عربی و فارسی اولین بار به لاهور آمدہ در حدود چہار سال در دانشکدہ خاورشناسی دانشگاه پنجاب ، در محضر استادانی کم نظیر مثل مولانا عبداللہ تونکی و مولوی عبدالحکیم نوری کسب دانش نمود و بہ اطلاعات خود در زمینہ عربی و فارسی افزود. بعدہا برای تحصیل در رشتہ حقوق بہ لندن رفت ولی در آنجا بر اثر صحبت و ہمنشینی با علامہ محمد اقبال وعدہ دیگر از شرق دوستان مسیر زندگیش بکلی منقلب گردید و بہ بعضی از رشتہ های بکر و دست نخورہ مثل نسخہ شناسی ، سکہ شناسی ، باستان شناسی و نظایر آنها پرداخت و تا آخرین لحظات زندگیش دست از این کار برنداشت. اگرچہ این کارها را بناچار برای امرار معاش انجام می داد، با ذوق و علاقہ اش بسیار متناسب و سازگار نبود و در تشکیل و تکمیل ساختمان بلند و والای اہداف او نقش اساسی نداشت. در سال ۱۹۲۱ میلادی یکبار دیگر از تونک بہ لاهور آمد. البتہ این بار ورود مسعود او بہ لاهور ، پایتخت شرقی محمود غزنوی ، شہید سید علی ہجویری ، مسعود سعد سلمان و اقبال ، بطوریکہ دانشجوی گمنام نبود بلکہ بعنوان شرق شناس بنام و دانشمند ارجمند زبان و ادبیات فارسی بود. بنا بہ توصیہ علامہ اقبال در دانشکدہ اسلامیہ لاهور مشغول تدریس فارسی گردید و ہشت سال بعد از آن، بنا بخواہش پروفیسور مولوی محمد شفیع ، رئیس دانشکدہ خاورشناسی ، در این دانشکدہ عظیم و قدیم تدریس و تحقیق در زمینہ فارسی و اردو را بعہدہ گرفت و در سال ۱۹۴۰ میلادی از ہمین دانشکدہ بازنشستہ شد و باوجودیکہ لاهور میہن معنوی وی نبود، اما بہ آن دلہستگی و پیوستگی فوق العادہ ای داشت. بنا بہ مخالفت و عدم موافقت رئیس انگلیسی دانشگاه پنجاب ، بناچار منشای خود ، لاهور ، را با قلب بریان و چشم گریان ترک گفتہ بہ مولد

خود، تونک، بازگشت و بالاخره شش سال بعد از این مهاجرت اجباری به هندوستان و یک سال پیش از تأسیس پاکستان رهسپار جهان باقی گردید.

اگرچه در حدود پنجاه سال از رحلت شیرانی سپری شده است و او امروز جسماً در میان ما وجود ندارد، ولی معنادر ردیف شخصیت‌های جاودان تاریخ علمی و فرهنگی مسلمانان شبه قاره هندو پاکستان قرار دارد که رسالت ارشاد و راهنمایی ملت خود را با کمال شہامت بدوش کشیدند و با تحمل زحمات توانفرسا، آگاهی و شعور تازه ای به آن بخشیدند.

استاد شیرانی که نه فقط دانشمند ارجمند، محقق بزرگ و منتقد طراز اول بود، بلکه یکی از برجسته ترین زبان شناسان زمان خود هم بود و فارسی وارد و را یکسان دوست داشت و برعکس زبان شناسان فرنگی معتقد بود که اردو باتغذیه از شیر فارسی بیار آمده است و رابطه اش با فارسی مثل رابطه دختری با مادرش تفکیک ناپذیر و ناگسستنی است و بر اثر مطالعه دقیق و عمیق آثار تاریخی و تذکره های فارسی واقعیتی دیگر را نیز با دلایل و براهین قانع کننده، در یکی از شاهکارهای تاریخی اش بنام «فارسی در پنجاب» که بزبان اردو نوشته است، باثبات رسانیده است که زبان هندی زبان هندویان و زبان اردو، زبان مسلمانان شبه قاره هند و پاکستان است.

در این کتاب منظور شیرانی از پنجاب، پنجابی است که در حدود هزار سال پیش، در سال ۴۱۳ هجری، توسط سلطان محمود غزنوی، ضمیمه سلطنت پهناور غزنوی گردیده بود که در آن زمان شامل ایران و افغانستان و ترکستان یا ایالات مسلمان نشین آسیای مرکزی بود و در حال حاضر کما پیش سراسر پاکستان را در بر دارد.

اثر دوم تحقیقی و انتقادی و تکان دهنده شیرانی «تنقید شعرالعجم» است که در واقع تکمله «شعرا العجم» شبلی نعمانی است. انتقادات

چند نکته مهم و اساسی

محققانه و اضافات منتقدانه شیرانی باعث گردید که این اثر معروف علامه شبلی که به او شهرت جهانی بخشید، اقلأ در شبه قاره هند و پاکستان تحت الشعاع قرار گرفت. اگر مترجمی زبردست مثل فخر داعی گیلانی که شعر العجم شبلی نعمانی را جامه فارسی پوشانیده، نصیب شیرانی می گردید، حتماً صیت شهرت تنقید شعرالعجم شیرانی نیز بالعموم در مجامع علمی بین المللی و بالخصوص در سراسر جهان فارسی می پیچید.

اثر سوم شیرانی که بحق شاهکار تحقیقی و انتقادی اش بشمار می رود، کتابی است بزبان اردو راجع به فردوسی طوسی، بزرگترین حماسه سرای ایران. این کتاب که شامل چهار تا مقاله تحقیقی راجع به فردوسی است، در زمینه فردوسی شناسی کم نظیر و بی رقیب است. در این کتاب، او بسیاری از اطلاعات اصیل و دست اول را فراهم آورده است که حتی معروفترین فردوسی شناسان ایران هم از آنها بی اطلاع هستند و بوسیله آن گرد و غبار نفرت و کدورت هزار ساله میان سلطان محمود غزنوی و فردوسی طوسی، عرب و عجم و ایران و توران و شیعه و سنی را فرو نشانیده، بسیاری از مظلمات تاریخی را برکنار و مسلمات تاریخی را از نو برقرار و استوار ساخته است.

تا آنجائیکه بنده اطلاع دارم تاکنون فقط دو تا مقاله از این چهار مقاله شیرانی راجع به فردوسی در ایران به فارسی ترجمه و بچاپ رسیده است. بنظرم اگر دو تا مقاله دیگر نیز که یکی راجع به یکی از بانیان پاکستان، سلطان محمود غزنوی و دیگری درباره مذهب قهرمان ملی ایران، فردوسی طوسی است، بصورت ترجمه فارسی در ایران چاپ و منتشر گردد، باعث تحکیم و تثبیت بیش از پیش مبانی فکری و فرهنگی هر دو کشور دوست و برادر می گردد.

شیرانی، گذشته از این سه اثر مهم، صدها مقاله بزبان اردو در زمینه

ادب و فرهنگ مشترک ایران و پاکستان از خود بیادگار گذاشته است که بسعی
نوه دانشمندانش، آقای دکتر مظهر محمود شیرانی گردآوری شده و باهتمام
یکی از ارادتمندان بنام او جناب آقای احمد ندیم قاسمی، بصورت ده جلد
ضخیم انتشار یافته و مورد استفاده علاقه مندان اردو زبان شیرانی در شبه قاره
هندو پاکستان قرار گرفته است.

گویا پاکستانیان اردو زبان تا اندازه ای دین خود را نسبت به این
خدمتگزار بزرگ و مشترک فارسی و اردو و پاسدار وحدت و یگانگی فرهنگی
ایران و پاکستان ادا ساخته اند و حال باصطلاح انگلیسی توپ در میدان
ایرانیان است. امیدوارم برادران ایرانی ما، چنانکه در زمینه
اقبال شناسی گوی سبقت را از ما ربوده اند و در واقع از ما
خیلی جلو رفته اند در زمینه شیرانی شناسی نیز از ما عقب
نمانند.

در پایان شایسته تذکر می دانم که اگر برادران فارسی زبان ما جداً مایل
باشند که مثل علامه اقبال، دوست مورد احترامش، علامه شیرانی، را هم
بشناسند، چاره ای غیر ازین ندارند که بطور جدی به تراجم فارسی آثار
اردویش بپردازند تا سد لسانی (Language Bay) بر پا ساخته استعمارگران
انگلیسی کنار گذاشته و مثل قرون گذشته در آینده نزدیک پل محکم و با دوام
فرهنگی مجدداً میان دو کشور همجوار و هم فرهنگ و هم سرنوشت ساخته
شود.

کتاب شناسی آثار و تحقیقات حافظ محمود شیرانی

۱- مجموعه نغز، تذکره شعرای اردو

تألیف حکیم ابوالقاسم میر قدرت الله المتخلص به قاسم، تصحیح و مقابله و مقدمه و حواشی از: حافظ محمود شیرانی، دانشیار دانشگاه پنجاب، تاریخ چاپ ۱۹۳۳ م. ج ۱، ۴۰۰ ص، ج ۲، ۴۵۶ ص، مقدمه ۴۶ ص. در مجموعه نغز جمعاً احوال و آثار ۳۴۷ شاعر اردو، به صورت الفبایی از «الف تا ی» آمده است. مقدمه مصحح، درباره مؤلف مجموعه و چگونگی تصحیح و نسخه های خطی و نقد و تنقیح مطالب است. فهرست اسامی اشخاص در پایان جلد دوم آمده است و شاعرانی را که در سرزمین هند بوده اند، با نشان «خط» معلوم کرده است. در مجموعه نغز، شاعران اردو زبان به هر دو زبان فارسی و اردو سخن گفته اند و همه جا شرح آثار و احوال شاعران به نثر فارسی آمده است. تاریخ تألیف مجموعه نغز «کمال لذت = ۱۲۲۱ هـ» در دو منظومه اردو و فارسی آمده است. نظم فارسی از: رضی:

قاسم متخلص است و نامش قدرت
دارد به من از همیشه الفت، شفقت
گویم که هزار آفرین و صد رحمت

این تذکره تصنیف حکیم فاضل
اوصاف حمیده اش ز حدیرون است
با تکمله بالتمام سیرش کردم

۱. حافظ محمود شیرانی ابن محمد اسماعیل خان: محمد محمود معروف بن محمد میکائیل (نام تاریخی نظام الدین اسماعیل ۱۲۹۷)، ولادت ۲۹ شوال ۱۲۹۷ هـ وفات ۱۲ ربیع الاول ۱۳۶۶ هـ (= قل موت العالم موت العالم)، مدت عمر ۷۰ سال مدفون در دهکده ندی (شهرستان تونک، هندوستان).

از خواندن این کتاب و سال تصنیف حقا کہ «رضی» یافت «کمال لذت» ۱۲۲۱ھ

۲ - مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد اول)

ترتیب و تدوین: مظهر محمود شیرانی، ۱۰۰ ص (مقدمه) + ۳۶۴ ص (متن). چاپ شفیق پریس، لاهور، ناشر مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۶م.
در این مجلد، مقاله‌هایی آمده است که همه آنها درباره اردو، زبان اردو، آغاز و ارتقای اردو و آثاری است که برای اولین بار به زبان اردو نگاشته شده است:

الف: «مقدمه درباره حافظ محمود شیرانی»، از: دکتر سید عبداللہ، ص ۱ - ۱۴.
ب: «احوال و آثار و زندگانی حافظ محمود شیرانی»، از: مظهر محمود شیرانی، ص ۱۵ - ۱۰۰.

مقالات:

- ۱ - «ریخته» (زبان اردو)، مه ۱۰۲۶م، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور ص ۱.
- ۲ - «زبان اردو و نام‌های مختلف آن»، مه ۱۹۲۹م، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور، ص ۱۰.
- ۳ - «دلایلی چند درباره اردوی قدیم»، مه ۱۹۴۱م، ص ۴۵.
- ۴ - «اثبات وجود زبان اردو در نوشته‌های فارسی در قرن هشتم و نهم هجری»، نوامبر ۱۹۲۹م، ص ۵۴.
- ۵ - «ریشه زبان اردو در یک فرهنگ قدیم زبان فارسی»، مجله مخزن، مارس و آوریل ۱۹۲۹م، ص ۱۰۲.
- ۶ - «فقری و دوهری اردو در نوشته‌های فارسی در قرن هشتم و نهم هجری»، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور، اوت ۱۹۳۰م، ص ۱۳۲.
- ۷ - «اردوی گجری یا گجراتی در قرن دهم هجری»، مجله دانشکده

۱. فقری اور دوهری: گفت و گوها و الفاظ روزمره مردم (گویندگان اردو) در زبان فارسی.

- خاورشناسی لاهور، اورینتل کالج میگزین، نوامبر ۱۹۳۰م، ص ۱۵۹.
- ۸ - «دربارهٔ مثنوی لیلی و مجنون» (اردو)، از: احمد دکنی، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور، اورینتل کالج میگزین، نوامبر ۱۹۳۰م، ص ۲۰۱.
- ۹ - «درباره سب رس» (قصهٔ حسن و دل) از: ملا وجهی، مجله دانشکدهٔ خاورشناسی لاهور، نوامبر ۱۹۳۴م، ص ۲۱۷.
- ۱۰ - مثنوی یوسف و زلیخا (اردو) از: شیخ محمد امین، دانشکده خاورشناسی لاهور، نوامبر ۱۹۳۰م، ص ۲۷۶.
- ۱۱ - «انتقاد و بررسی شماره قدیمی مجله تاج» (اردو)، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور، مه ۱۹۲۸م، ص ۲۸۶.
- ۱۲ - «مجلهٔ شاه پاره های اردو» (ج ۱)، از: دکتر سید مجیب الدین قادری، مجله دانشکده خاورشناسی، اورینتل کالج میگزین، چاپ ۱۹۳۰م، ص ۲۸۹.
- ۱۳ - «مجلهٔ هندوستانی»، شمارهٔ اول، ص ۳۱۲. آکادمی هندوستانی، فصلنامه (سه ماهه)، چاپ مه ۱۹۳۱م، بار دیگر در مجلهٔ خاورشناسی لاهور.

۳ - مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد دوم) ۴۵۲ ص.

دربارهٔ زبان اردو و آغاز و ارتقای آن، ترتیب و تدوین: مظهر محمود

شیرانی، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۶م.

۱ - «اردو در هند شمالی در قرن دهم و یازدهم هجری»، مجله خاورشناسی

لاهور، مه و اوت ۱۹۳۱م (اردو در دربار مغول ها)، ص ۱ - ۷۱.

۲ - «بعضی مواد اردو» (ریخته^۲) که در قرن دهم هجری دریافت شده است،

مجله دانشکده خاورشناسی لاهور، مه ۱۹۳۹م، ص ۷۲.

۳ - «قصهٔ بکت»، از: محمد افضل جهنجانوی، مجله دانشکده خاورشناسی

لاهور، اوت ۱۹۲۶م، ص ۹۵. (در تذکره میر حسن، ص ۴۱: انجمن ترقی اردو).

۴ - «یک برگه فراموش شده سرگذشت اردو در پنجاب»، سالنامهٔ کاروان،

۱: سب رس: (سب: همه، کل) + رس: شیرین، شیر) = همه چیز شیرین، بسیار شیرین.

۲: مراد از ریخته، نوعی سخن منظوم است که در آن، مانند فن ملمع، الفاظ فارسی و هندی،

برای مقصود یا مفهوم خاص به کار گرفته شوند.

ترتیب و تدوین : مجید ملک ، ۱۹۳۴م ، ص ۱۱۷ .

۵ - «مخمس بی نوا سنامی دربارهٔ بدکاری های جفت فروشان پنجابی در عهد محمد شاه» (آخرین مقاله مرحوم حافظ محمود شیرانی) ، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور ، اوت ۱۹۴۵م ، ص ۱۳۰ .

۶ - «سهم مہدوی های دائری در بنیاد گذاری اردو» ، مجله خاورشناسی لاهور ، اورینتل کالج میگزین ، نوامبر ۱۹۴۰م و فوریه ۱۹۴۱م ، ص ۱۴۶ .

۷ - «تاریخ غریبی» ، مجله خاورشناسی لاهور ، اورینتل کالج میگزین ، نوامبر ۱۹۳۸م ، فوریه ۱۹۳۹م ، (تاریخ غریبی یک مثنوی دینی و تاریخی است در حدود ۷۰۰ صفحه از آفرینش نور محمدی تا خاتم النبیین (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) .

۸ - «بخش اردو در نوشته های زبان ہریانی» ، مجله دانشکده خاورشناسی لاهور ، اورینتل کالج میگزین ، نوامبر ۱۹۳۱م ، فوریه ۱۹۳۲م ، ص ۳۵۱ .
(شیخ عبداللہ انصاری ، شیخ محبوب عالم ساکن جہجہر ، محشر نامہ ، مسائل ہندی ، دردنامہ ، اکرم رہتکی المتخلص بہ قطبی ، شاہ عبدالحکیم ، خواب نامہ پیغمبر (ص) ، شاہ غلام جیلانی رہتکی ، مسائل ہندی ، دیگر ہریانوی اہل قلم) .

۴ - مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد سوم) ، ۳۵۸ ص .

شامل پنج مقالہ دربارهٔ ادب کلاسیک اردو ، ترتیب و تدوین : مظہر محمود شیرانی ، مجلس ترقی ادب ، لاهور ، چاپ شفیق پریس ، لاهور ، ۱۹۶۹م .

۱ - «میر قدرت اللہ خان قاسم و تالیف او مجموعہ نغز» .

۲ - «انتقاد بر کتاب آب حیات» ، اوت ۱۹۴۱م ، نوامبر ۱۹۴۱م ، فوریه ۱۹۴۲م ، ص ۲۷ .

آب حیات تذکرہ شاعران اردو است کہ از تالیفات ارزندہ و مہم شمس العلماء

۱. ہریانہ : دربارهٔ ہریانہ ، سخن های بسیار است : منسوب بہ راجہ ہری چندر ؛ مأخوذ از «ہری» لفظ ہندی یعنی مقتول ؛ نامہ بو تہ بی زیبا و خوبا در منطقہ ہریانہ ؛ مأخوذ از «ہری» یعنی «سبز» و «ہریالی» و «ہریانہ» نیز می گویند . (ص ۳۵ - ۲۵۲ ، مقالات جلد ۲) .

مولانا محمد حسین آزاد به یادگار از وی در جهان اردو باقی مانده است. گفته اند کتاب «باغ بهار» تألیف میرامن و «آب حیات» مولانا آزاد و «مجموعه نغز» میر قدرت الله خان، از مهم ترین تذکره های اردو است.

۳ - «شمس العلماء مولانا محمد حسین آزاد و دیوان ذوق»، ص ۱۱۷.

«مجله هندوستانی» در اله آباد، در ۷ قسط، این مقاله را نشر نموده است: در این مقاله، افتادگی ها و سکتہ ها و نواقص دیوان ذوق را گوشزد کرده است.

۴ - «اشعار فارسی و اردوی میرزا غالب»، ص ۳۰۷.

۵ - «حالی و مسدس حالی: مقاله یی کوتاه درباره مولانا الطاف حسین حالی و مسدس حالی».

۵ مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد چهارم)، ص ۱۰.

مقالات این مجلد همه درباره حکیم ابو القاسم فردوسی است. ترتیب و تدوین: مظهر محمود شیرانی، ناشر: مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۸م.

۱ - «فردوسی شاعر زنده جاویدان ایران»، (این مقاله در هزاره فردوسی در کلکته، ماه سپتامبر خوانده شده است).

۲ - «احوال و زندگی فردوسی در شاهنامه فردوسی»، مجله خاورشناسی لاهور، فوریه ۱۹۳۰م، ص ۵۴-۹۶.

۳ - «اسباب سرودن شاهنامه به روزگار آن»، ص ۹۷-۱۴۵.

این مقاله در «مجله اردو» در اورنگ آباد، ژوئیه ۱۹۲۱م چاپ شد و لیکن مرحوم حافظ محمود شیرانی در آن تجدید نظر کرد و تحت عنوان «چهار مقاله درباره فردوسی» در سال ۱۹۴۲م، آن را منتشر کرد. ص ۱۴۶-۲۱۴.

۴ - «هجو سلطان محمود غزنوی» (شامل: بنیاد و آغاز هجو، هجو «با»، هجو «الف»، اشعار هجو، اشعاری غیر از شاهنامه).

۵ - «مذهب فردوسی»، ص ۲۱۵-۳۰۹.

(شامل: اسپهبد شهریار، اعتزال (معتزلی بودن فردوسی)، تسنن فردوسی، امثال گزیده از شاهنامه، ترجمه های فردوسی از امثال عربی، ترجمه های دیگر فردوسی از امثال عربی).

۶ - «یوسف و زلیخای فردوسی»، ص ۴۳۶-۳۱۰.

(شامل: گواهی اشعار، سبک های ویژه، افعال متعدی بایک مفعول، سبک های محلی، سبک های زمانی، ادای مفاهیم، وصف های فردوسی در یوسف و زلیخا) استعمال عربی: مثال های ترکیب افعال فارسی با الفاظ عربی، ترکیب الفاظ عربی با اضافه های فارسی، ترکیب الفاظ عربی و فارسی، استعمال اضافت (حروف اضافه)، استعمال الفاظ عربی با حروف فارسی، مروری مختصر بر شاهنامه، محاکمه (درباره نفی و اثبات یوسف و زلیخا به فردوسی)، دزدی مفاهیم صاحب زلیخا. [مرحوم حافظ محمود شیرانی ثابت کرده که یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی اشتباه است و آن را فردوسی نسروده است].

۷ - «تحصیلات فردوسی»، ص ۴۵۰-۴۳۷.

۸ - «دیباچه قدیم شاهنامه»، مجله خاورشناسی لاهور، فوریه، ۱۹۲۸م
۱۹۲۹م، ص ۴۵۱.

۶ - مقالات حافظ محمود شیرانی جلد پنجم (نقد و بررسی شعر العجم و پیوست های آن)، ص ۵ + ۹۳۶.

ترتیب و تدوین: مظهر محمود شیرانی، ناشر: مجلس ترقی ادب، ۱۹۷۰م، چاپ مطبع عالیہ، لاهور.

- نقد و بررسی «شعر العجم». در آغاز در مجله سه ماهه اردو (فصلنامه انجمن ترقی اردو)، اورنگ آباد، به طور پی در پی از اکتوبر ۱۹۲۲م تا ژانویه ۱۹۲۷م نشر می یافت. سپس به صورت کتاب در سال ۱۹۴۲م از طرف انجمن ترقی اردو، دهلی منتشر گشت. اما اینک که به صورت جلد پنجم مقالات شیرانی در لاهور نشر یافته است، اضافه ها و تصحیحات بسیار دارد.

فهرست مطالب مجلد پنجم (نقد و بررسی شعر العجم)، بخش اول، ص ۱ تا ۴۳۰:

پیش گفتار، درباره علامه شبلی نعمانی، شهید بلخی، رودکی، دقیقی، ابو شکور بلخی، عماره مروزی، فرخی، فردوسی، منوچهری، اسدی طوسی، حکیم سنائی، اوحدالدین انوری،

شرح احوال و آثار انوری ، سلطان سنجر ، مجد الدین ابوالحسن عمرانی ، عمادالدین پیروز شاه احمد ، شاعری انوری ، انوری و ظهیر فاریابی ، بدیبه گوئی و بذله سنجی ، اخلاقیات ، کلیات انوری ، نظامی گنجوی ، احوال و آثار نظامی ، بررسی شعر نظامی .
بخش دوم :

شیخ فرید الدین عطار ، احوال و آثار شیخ فرید الدین عطار ، نقد و بررسی اشعار عطار ، واردات عشق در نزد عطار ، وحدت وجود در نزد عطار ، قصاید عطار ، رباعیات ، مثنویات عطار ، تألیفات و سروده های شیخ فرید الدین عطار ، آغاز عشق ، اسرار الشهود ، اسرار نامه ، کنز الحقایق ، مفتاح الفتوح ، وصلت نامه ، منصور نامه یا حلاج نامه ، بی سر نامه ، خیاط نامه ، کنز الاسرار ، وصیت نامه ، مظهر العجایب ، چار مذهب ، جوهر الذات و هیلاج نامه ، کمال الدین اسماعیل اصفهانی .

پیوست ها (ضمایم) :

شاعری فارسی و قدمت آن ، ارتقای عروض ، پیوست درباره یک رباعی (در پاسخ مولانا سید سلیمان ندوی) ، دقیقی طوسی ، قابوس نامه ، مختصری درباره مؤلف قابوس نامه ، شیخ فرید الدین عطار و حکایات سلطان محمود ، رابعه بنت کعب قزداری (خضداری) ، بیانات شیخ عطار درباره بعضی شاعران فارسی ، عمر خیام .

۷ - مقالات حافظ محمود شیرانی جلد ششم ، ۶۴۸ ص .

مطالب مربوط به زبان و ادب فارسی در شبه قاره ، ترتیب و تدوین :
مظهر محمود شیرانی ، مجلس ترقی ادب لاهور ، چاپ ۱۹۷۲ م . چاپ زرین آرت پریس ، لاهور .

(مطالب این مجلد بیشتر نقد هائی است که حافظ محمود شیرانی بر آثار

دیگران نوشته است) . اینک فهرست مقالات مجلد ششم :

شاعران فارسی قدیم هندوستان (۴۲۱-۶۷۹ ه ق) ، ادب فارسی ، پیش از مغولان در هندوستان ، دیوان خواجه معین الدین اجمیری ، خزاین الفتوح از امیر خسرو دهلوی . ترجمه انگلیسی خزاین الفتوح امیر خسرو دهلوی ، مثنوی «عروة الوثقی» از شهابی . صلائی (شاعر و سخنور) ، مولانا ابوالبرکات منیر لاهوری .

ضمیمه ها (پیوست ها) :

ادب فارسی پیش از مغولان در هندوستان ، در موضع « ادب فارسی پیش از مغولان در هندوستان » از شمس العلماء عبدالغنی ، پروفیسور محمد ابراهیم دار ، و پروفیسور اسماعیل کالج اندھیزی ، یک مقاله نگاشته اند و با تحقیقات مرحوم شیرانی مربوط ساخته اند . دیوان خواجه معین الدین چشتی اجمیری .

درباره مقاله مرحوم حافظ محمود شیرانی - که راجع به دیوان خواجه معین الدین چشتی اجمیری و یا دیوان مولانا معین الدین واعظ فراهر هروی نوشته بود - پرفسور محمد ابراهیم دار و یوسف اسمعیل استاد دانشکده اندهیری، در «مجله اردو، ژوئیه ۱۹۵۰ م»، تقریظ نوشته اند و از مرحوم شیرانی تمجید و تحسین نموده اند.

۸ - مقالات حافظ محمود شیرانی (جلد هفتم)، ۴۶۴ ص.

نقد و بررسی بر کتاب تاریخی و داستانی «پرتھی راج راسا» در سال ۱۹۴۳ م در مجله خاورشناسی لاهور در ۱۱ قسمت چاپ شد. با این نقد و بررسی بر کتاب داستانی «پرتھی راج راسا» مرحوم حافظ محمود شیرانی ثابت می کند که این کتاب اصلاً جعلی است و دیگر اینکه، داستانی است شبیه داستان امیر حمزه. در این کتاب، مطالب داستانی هندویی و آداب و رسوم هندوان و به طور کلی قصه هایی مربوط به سرزمین شبه قاره رادر بردارد. همه اسم های اشخاص و اسم های جای ها با تلفظ هندویی و لیکن به رسم الخط اردو می باشد. در این کتاب اسامی فارسی را، با تلفظ هندی، اینگونه نگاشته است (ص ۸۱ - ۸۲)

سahاب دین سرتان (= شهاب الدین سلطان)، ساه ساهاب (= شاه شهاب)، ساهاب (= شهاب)، ساهاب ساه (= شهاب شاه)، سرتان دین ساهاب (= سلطان دین شهاب)، سهب (= شهاب)، ساهاب دین (= شهاب الدین)، کهورسان ساهان (= خراسان شهاب)، ساهب دین سرتان (= شهاب الدین سلطان)، ساهب دین (= شهاب الدین)، ساهب گوری (= شهاب غوری)، گوری سهاب (= غوری شهاب)، گوری ساه (= غوری شاه) - ساه سرتان گوری (= شاه سلطان غوری)، سرتان گوری (= سلطان غوری)، گجنین گوری (= غزنین غوری)، ساهگوری (= شاه غوری)، گوری (= غوری)، گوری سرتان (= غوری سلطان)، پاتشاه (= پادشاه)، پتی ساه (= پادشاه)، سرتان (= سلطان)، ساه سرتان (= شاه سلطان)، ساه سهب (= شاه شهاب)، ساه کهورسان (= شاه خراسان)، کهندهار پتی (= شاه قندهار)

در تحقیق نام امیران سلطان، همه آنها را اشتباه آورده است.

در کتاب «راسا» بسیاری از اسامی تاریخی و افراد و امرای لشکری را به

۱. راج راسانویسنده بود که در عهد جلال الدین اکبر می زیسته و در همان زمان ابوالفضل بن مبارک فیضی نیز از ادیبان و دانشوران و مورخان مشهور بوده است.

تحقیق حافظ محمود شیرانی و استفاده از پادشاه نامه عبدالحمید لاهوری (ج ۱) نادرست نقل کرده است. اسامی جای ها ، اسامی قبیله ها ، اسامی اشخاص ، نامهای جغرافیایی ، نام های تاریخی ، اصطلاحات داستانی و اجتماعی ، همه در کتاب «راسا» اشتباه و مغلوپ است، مرحوم حافظ محمود شیرانی ، آنها را نقد و اصلاح کرده و صحیح آنها را به دست داده است و مآخذ آنها را نیز نگاشته است :

گهکر ، بلوچ ، مغل اور چغتای ، فرنگی و رومی ، اوجبک (= اوزبک) . کندلواس یا کدلواش (= قزلباش) ، کهونکار (= خونکار) ، حصار فیروزه ، راه مکه ، سستی کی صدای بازگشت .

بعضی اصطلاحات و اسامی :

بخشی (= تنخواہ دهنده فوج) ، شاگرد پیشه (= خدمتکاران شاهی) ، عرضداشت (= پادشاه زادگان و امیران به جناب عالی ، و خردان به خدمت بزرگان نویسند) .
داک چوکی : (در فارسی الاغ و در هندی «دهاوه») . اردو (= لشکر ، سپاه) . همیر (نام هندوان) ، هتهناز (نوعی توپ که یک فیل می توانست آن را بکشد) . کمان یا کمند (این دو لفظ برای گرفتاری استعمال شده اند) . طیب ، لادنون اور کهتو (نام دو شهر) ، پدوماوت (تألیف در زمان شیر شاه (متوفی ۹۵۲ هـ ق) ، سوالک (نام قلعه) ، دربار و محل سرا ، بسنت (رسم در بهار) ، بسنت پنجهمی (نوعی رسم در هنگام بهار) ، دربار جی چند ، پچی کاری (تزیین دیوارها با سنگهای قیمتی) ، جاجم و دلیچه (نام دو فرش ایرانی : جاجیم و زیلوچه یا زیلو) . سلام و تسلیم (= سلام و علیک) . دعاگویی (رسم مردم در هنگام ملاقات) . اجمیر پیر (= خواجه معین الدین چشتی اجمیری) ، خواجه سرا (لفظ مرکب از ایران رسیده و در میان مردم بزرگ رواج یافته است و برای حرم سرای خود آن را پذیرفته اند) ، داسیون (= کنیزکان) . ناری بهیس نر (= اردااییگنی) (یعنی در لباس مردانه ، زنان پرده دار را نشان می دهد) . شکار ، باغ (محصول باغ : زعفران ، گلاب : گل ایرانی) ، نارنگی (= نارنج) ، انناس (= آناناس) ، کھانس (= غذاها) ، کایسته اور کهتری (= کارمندان و خدمتگزاران اهل قلم و زبان فارسی در عهد مغولان) . بهات (نوعی رسم دربار شهاب الدین) ، راسا و ابو الفضل (راسا در عهد جلال الدین اکبر می زیسته و در همان زمان ابو الفضل نیز ادیب و دانشور بوده) ، راسا و میران سید حسین ، فقیر روشن علی ، رساله کلیم ، حالات شاه میران جی ، خزینة الاصفیا ، تاریخ فرشته ، سیر العارفین ، جواهر فریدی ، سیر الاقطاب ، تذکرۃ الابرار والاشرار ، رساله اسرائیلیه ، میران صاحب کی درگاه (آرامگاه) ، آرامگاه های دیگر عارفان ، سرود یا نغمه میران سید حسین ، اشعار فردوسی درباره اسب و فیل .

عصر اسلامی و اسلحه های لشکریان :

منجنیق ، محاصره مکه (۷۳ هـ ق) منجنیق عروس (محمد بن قاسم ۹۳ هـ ق) ، منجنیق ارمانوس (ارمانوس قیصر روم) والپ ارسلان سلجوقی (۴۵۵ - ۴۶۵ هـ ق) ، منجنیق چینی (در عهد منکوقآن ۶۴۶ هـ ق / ۱۲۴۸ م) ، منجنیق ملک طالب (در عهد قویلیای قآن ۱۲۵۷ - ۱۲۹۴ م) ، منجنیق ملک کامل (در عهد هلاکو ۶۵۴ - ۶۶۳ / ۱۲۵۶ - ۱۲۶۵ م) ، منجنیق موصل (در عهد غازان خان ۶۹۹ هـ ق) ، منجنیق حصرای (در عهد غازان خان) ، فتح مکه (۶۹۰ هـ ق) ، منجنیق گردان (در هنگام فتح قلعه مهستی در زمان امیر تیمور) ، تاریخچه منجنیق سازی (؟) ، اشعار نکتی لاهوری نخستین شاعر پارسی گو در عهد سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱ - ۴۳۰ هـ ق) ، درباره منجنیق ، قول قلقشندی در صبح الاعشی درباره منجنیق ، قول محمد صادق اصفهانی در شاهد صادق درباره منجنیق ، منجنیق در تمدن اسلامی ، اقسام منجنیق در کتاب آداب الحرب و الشجاعة تألیف فخر مدبر ، عقاید فرنگی ها (مغربی ها) درباره منجنیق .

اسامی اسلحه های دیگر در تمدن اسلامی :

دبابه (سلاح متحرک) ، کبش (مانند دبابه) ، عراده (منجنیق کوچک) ، چرخ (کمان سخت) ، دیگ (توپ بزرگ) ، کشکنجیر (توپ بزرگ) ، تفک و تفنگ (بندوق) ، ناوک (تیر و سرتیر) .

اسباب قلعه گیری و نقب زنی :

در شاهنامه فردوسی و دیگر رزم نامه ها از این اسباب یاد شده است .

اسلحه سپاهیان چنگیزی و فتح ها و پیروزی های آنان در شهرهای اسلامی :

قلعه جند ، فتح بخارا (منجنیق و عراده و خرک و نردبان) ، خوارزم ، نیشابور ، قلعه الموت (سلاح قرابغرا مانند منجنیق) . قلعه ترشیز ، قلعه ازمیر (نقب زنی و عراده) ، قلعه تکریت ، قلعه حلب ، (سلاح ملجور و دمدمه و سنگباره) ، قلعه دمشق (نقب زنی و خندق سازی و قاروره های نفظ (= نفت) ، و سنگباره) . آلات آتشبار در دوره تیموری ، رعد و کمان رعد (آتشین اسلحه) (سلاح تیموری در سال ۸۰۴ هـ ق)

در کتاب مجموعه الصنایع تألیف میریحیی (از تصنیفات قرن دهم هـ ق) از « روغن اسکندری » نام می برد که نوعی ماده آتش گیر یا آتش سوزان بوده است . در رساله حسن الرماح ، اسامی انواع اسلحه در تمدن اسلامی بسیار آمده است .

شهرهای اسلامی در شبه قاره پاکستان و هندوستان :

قلعه هانسی ، حصار برتر ، حصار آگره ، ملتان ، لاهور ، در کتاب آداب الحرب و الشجاعة تألیف محمد ابن منصور ابن سعید ملقب به مبارک شاه و معروف به فخر مدبر به سلاح های گوناگون اشاره کرده است :

سوار (همراه سوار ، شمشیر و نیزه و عمود و تیر و کمان و ناچخ) و پوشش او (جوشن ، زره ، خود ، خفتان ، بغطاق ، زرمین ، آهنین) . چکر ، تیر ، کمان .

شمشیر (= تیغ ، چینی ، روسی ، خزری ، رومی ، فرنگی ، یمانی ، سلیمانی ، شامی ، علایی ، هندی ، کشمیری) ، فلاجوری ، (سلاح ترکها) ، ناچخ (حربہ شاهی) .

دشنه : (اسلحه عیارها و دزدها و جان بازها) ، کتاره (سلاح هندوها) . شمل (= سیل) (سلاح هندوها و افغان ها) ، پیل کش و نیم نیزه (اسلحه پیاده ها) ، نیزه (سلاح ترک ها و عرب ها) .

سلاح های قلعه گشایی : (نردبان = زینه ، طناب خرما ، طناب معمولی ، خرک ، مترسک ، ده مرده ، منجنیق ، عراده گردان ، عراده خفته ، دیوار کن ، آتشکش آهنین ، زنجیر ، کدال ، نیزه مزدگیر ، نیزه دنداندار ، ...) .

آتشبازی : امیر خسرو در اشعار خود از آتشبازی و انواع آن یاد کرده است . شمس سراج عقیق در تاریخ فیروز شاهی از آتش بازی و شب برات (۱۵ شعبان) گفت و گو کرده است . انواع سلاح ها در همین زمان در تاریخ فیروز شاهی ذکر شده است : تیر آتشین ، رعد انداز و تفک افکن ، غوطه خوار (فرهنگ بحر الفضائل تألیف در ۸۳۷ هـ ق) ، برقنداز . کارخانه آتش بازی در دکن بوده و در کشمیر ، کارشناس آتش بازی به نام «جب» مشهور و معروف بوده است .

در تاریخ گجرات از توپ و تفنگ یاد شده ، در مرآت سکندری از شهر احمدآباد و اسلحه جدید و توپ و تفنگ گفت و گو شده و از توپ خانه بابر (ظهیر الدین بابر بنیان گذار مغلان شبه قاره) و سلطان سلیم و شاه اسمعیل صفوی یاد شده و شیر شاه سوری و حلقه های آتش بازی باعث کشته شدن او شد (۹۵۲ هـ ق) . در زمان جلال الدین اکبر شاه ، طریقه توپ سازی و تفنگ سازی (= بندوق سازی) توسط ابوالفضل فیضی ذکر شده است .

مخدوم بهاء الدین برناوی درباره صید و شکار در کتاب «چشتیه بهشتیه» سخن گفته است .

تقریباً ۱۸ نفر خاورشناس درباره کتاب «پرتھی راج راسا» تحقیق کرده و مقاله و گفتار نوشته و چاپ کرده اند. آقای مظہر محمود شیرانی، فہارس اعلام و اصطلاحات و کتاب ہا و رسالہ ہا را در پایان جلد ہفتم افزودہ است.

۹۔ نسخہ ہای خطی شیرانی :

مرحوم حافظ محمود خان شیرانی، توجہ خاصی بہ میراث فرہنگی مکتوب داشت و در مدت عمر خود با کوشش بسیار، نسخہ ہای خطی را بہ خط و زبان ہای اسلامی گرد آوری می کرد و بسیاری از انہا را تحت مطالعہ و مذاقہ خود قرار می داد. ظاہراً حدود ۳۵۰۰ نسخہ خطی گرد آوری کردہ بود کہ از آن میان ۲۵۰۰ نسخہ بہ زبان فارسی و بقیہ بہ زبان ہای عربی، اردو، پنجابی، پشتو و دیگر زبان ہا بود. نسخہ ہای خطی فارسی را مرحوم دکتہ محمد بشیر حسین استاد فارسی دانشکدہ خاورشناسی لاہور فہرست نگاری کردہ و در سہ مجلد از طرف ادارہ تحقیقات پاکستان، دانشگاہ پنجاب، چاپ و نشر شدہ است. در سال ۱۹۴۲ م، این نسخہ ہا را دانشگاہ پنجاب خریدہ است و قبل از درگذشت حافظ محمود شیرانی، بہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب منتقل شدہ و تحت عنوان «ذخیرہ شیرانی» از گزند روزگار محفوظ و مصون ماندہ است و مورد استفادہ دانشگاہیان و دانشمندان و دانشجویان و محققان است. قدیمترین نسخہ آن یک تفسیر قرآن کریم است کہ در ۵۴۱۱ ق کتابت شدہ است.

پنجاب میں اردو (= اردو در پنجاب) :

تألیف حافظ محمود شیرانی بہ کوشش دکتہ وحید قریشی : فوق لیسانس فارسی، فوق لیسانس تاریخ، دکتہ در زبان ار، چاپ چہارم، اشرف پریس، لاہور، ۴۱۶ ص، ناشر کتاب نما، لاہور، ۱۹۷۳ م.

این کتاب را م. ع. سلام. آیینہ ادب، لاہور، بہ بازار ادب اردو تقدیم کردہ است. آقای پروفیسور دکتہ وحید قریشی استاد ممتاز دانشگاہ

خاورشناسی لاهور در احوال و آثار حافظ محمود شیرانی (اکتبر ۱۸۸۰ م / ۵ فوریه ۱۹۴۶ م) پیشگفتار یا حرف آغاز نگاشته است و درباره کتاب « پنجاب مین اردو در پنجاب » بحث کرده است و چون به یک واسطه ، شاگرد معنوی مرحوم حافظ محمود شیرانی بوده است ، حق مطلب را خوب ادا کرده است. « عرض حال » مقدمه مؤلف است بر این کتاب در چگونگی تألیف کتاب. فهرست مطالب کتاب نشان می دهد که این کتاب ، تاریخ زبان و ادب اردو و پیشوایان و ادیبان و شاعران اردو را در بردارد.

اینک فهرست مطالب :

اردو ، وجه تسمیه ، اردو بازار ، وجه تسمیه ریخته ، معنی ریخته ، اصطلاح ریخته ، ریخته اصطلاح موسیقی ، ریخته در هندی ، ریخته به معنی کلام منظوم ، اقسام ریخته ، ریخته به معنی اردو ، نام دیگر اردو : زبان های دهلوی ، گوجری ، دکنی ، زبان هندوستان ، هندی و هندوی ، آغاز اردو ، اردو از برج « بهاشا » بیرون آمد. روابط پنجاب و دهلی ، بیان جهانگردان عرب ، اثر هندی بر فارسی ، عصر غزنوی ، لاهور مرکز مسلمانی ، مسعود رازی ، ابو الفرج رونی ، شیخ اسماعیل ، ابوریحان بیرونی ، ترجمه زبان هندی به فارسی ، حکیم سنائی ، عثمان مختاری ، مسعود سعد سلمان لاهوری ، خلیج ، افغان ، سوداگر مولتانی ، اهمیت پنجاب ، ملک تغلق غازی ، اردو در دکن ، بهلول لودھی ، اسلام در پنجاب ، مشاهیر پنجاب ، پنجابی و لهندا ، مولفان و نویسندگان پنجاب ، پنجابی و اردو ، اثر پنجابی بر اردوی قدیم ، برج بهاشا ، مسلمانان و زبان های هندی ، پرتھی راج راسا ، امیر خسرو (متوفی ۷۲۵ ه ق) ، خالق باری ، شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری ، شاه کبیر یا کبیرداس ، شیخ بهاء الدین باجن (متوفی ۹۱۲ ه ق) ، قطبن (شاعر بهاشه) ، شیخ عبدالقدوس گنگوهی (متوفی ۹۴۵ ه ق) ، شاه علی محمد جیوگا بم دهنی گجراتی ، شیخ خوب محمد چشتی ، احمد دکنی ، شیخ عثمان ، شیخ بهاء الدین برناوی خاتم التارکین ، مولانا محمد افضل جهنجانوی یا پانی پتی ، محبوب عالم عرف شیخ جیون ، میر جعفر زتلی ، سید اتل نارنولی ، گواهی کهنگی اردو از واژه های زبان فارسی ، ادات الفضلاء از قاضی بدر الدین دهلوی (تألیف در ۸۲۲ ه ق) ، زفان گویا از ملا رشید (پدر ابراهیم بوادر جد جامع شرف نامه احمد منیری) ، قنیه الطالبین ، از قاضی شه ابن باب ، شرف نامه احمد منیری (۸۶۴ و ۸۷۹ ه ق) از : ابراهیم قوام فاروقی ، مؤید الفضلاء (سال ۹۲۵ ه ق) اردو در پنجاب ، شیخ فرید الدین گنج شکر (متوفی ۶۶۴ ه ق) ، شیخ عثمان ، شیخ جنید ، منشی ولی رام ، مولانا عبدی ، ناصر علی سرهندی ، شیخ ابو الفرج محمد فاضل الدین بتالوی (متوفی ۱۱۵۱ ه ق) ، شیخ محمد نور ، موسی (شاعر) ، حضرت غلام قادر شاه (متوفی ۱۱۷۶ ه ق) ،

شیخ نصیر الحق ، شاه مراد ، محمد جان ، میان احمد ، محمد (شاعر) ، بدھ سنگھ ، خفیہ بیگم ، میر صابر ، رحمن (شاعر) ، نعمت اللہ (شاعر) ، نامدار خان دت (دت یک شعبہ از برہمن ہا) ، محمد غوث بتالوی ، دل محمد دلشاد پسروری ، وارث شاہ ، خوشدل ، فدوی لاہوری ، حضرت مراد شاہ ، پیرسکندر شاہ امداد (متوفی ۱۲۱۴ ھ ق) ، رام کشن ، فقیر اللہ ، رحمت شاہ ، عبدالرحمن خلدی ، غلام قادر جلال پوریہ (جلال تخلص) .

نثر نویسی (اردو):

پوتھی سلوتری کی ، ہزار مسائل (نوشتہ در ۱۲۸۸ ھ ق / ۱۹۳۰ بکرمی / ۱۸۷۴ م) .

قاضی فضل حق خان استاد دانشکدہ دولتی لاہور سہ پیوست بر «پنجاب میں اردو = اردو در پنجاب» نگاشته است و اضافات و تصحیحات خود را در پایان کتاب بہ دست دادہ ، بدین شرح:
پیوست اول :

رحمن ، شاہ مراد ، نعمت اللہ پارسا ، فدوی لاہوری ، شیخ ابو الفرج محمد فاضل الدین بتالوی (متوفی ۱۱۵۱ ھ ق) ، حضرت غلام شاہ قادر (متوفی ۱۱۷۶ ھ ق) ، شیخ نصیر الحق نصیرا ، امامی ، ناظمی ، حیات ، علیم ، مشتاق ، جلالا ، شیخ محمد حاجی ، امام بخش قادری ، پروانہ ، علی ، کامی ، تضمین بر اولین غزل حافظ شیرازی ، ملمع ریختہ ، ملمع لا ادری ، جان محمد ، دانا کنجھامی و ملمع ریختہ ، محمد علی سیر میرک ، مخمس ، اشرف (غزل) ، غزل دوازده معصوم ، غلامی (غزل گو ، جانی (مناجات) ، ہاشم (غزل) ، خلدی (عبدالرحمن) ، احمد یار (مرالی والا) ، میرتھو شاہ لاہوری حکیم ، ریختہ رام سنگھ (غزل) ، عالم گجراتی (ملمع) ، مقبل (ریختہ) ، طالب (غزل) ، شیخ احمد (غزل) .

پیوست دوم: « اردو در پنجاب » ، از قاضی فضل حق :

مستزاد اشرف از اشرف نوشاهی ، غزل ریختہ ، غزل های عرفانی .

پیوست سوم: از قاضی فضل حق:

اردو در دربار مغولان (پیوست مقالہ مرحوم شیرانی در مجلہ خاورشناسی لاہور ، مہ ۱۹۳۱ م) .

دکتر سید علیرضا نقوی

مرکز تحقیقات فارسی

«مجموعه نغز»

نمونه شیوه تصحیح و تحقیق علمی شیرانی

بقول دکتر سید عبداللہ : «استاد بزرگوار مرحوم و مغفور پروفیسور حافظ محمود شیرانی از جمله فضیلتی کباری بود کہ ہر سطر نگارشات وی را می توان مستند و معتبر قرار داد و چنین ہم شدہ است. نگارشات وی دربارہ شاہکارہای ادبیات فارسی و اردو و مسائل بفرنج آن بودہ و او با تحقیقات و جدیتہای ہمہ جانبہ عقدہ های آن را گشودہ و عقاید نادرستی را اصلاح نمودہ کہ از صدہا سال پیش ظلمت بی اطلاعی بر آن حاکم بود. اگرچہ بعضی علما بہ رد نظرات او مبادرت نمودہ اند اما حقیقت امر این است کہ هیچکس نتوانستہ است نظرات (علمی) او را رد کند.»

جملہ کارہای علمی و تحقیقی او در غرض مدت مختصری از آغاز استخدام او (بہ عنوان استاد اردو) در دانشکدہ اسلامیہ لاہور (۱۹۲۲م) تا پایان خدمت او در دانشکدہ خاورشناسی لاہور (۱۹۴۰م) صورت گرفتہ است. قبل از این بعلت اتفاقاتی ، وی فرصت کار نگارش را نداشتہ ، چون بیشتر اوقات ، او در انگلستان بودہ و بہ عنوان مبصر و بازرس نوادر و اشیاء قدیم با شرکت معروف انتشارات بہ نام لوزاک همکاری داشت^۱.

شیرانی در کار تحقیق خود بعلاوہ بر شواہد خارجی ، روش شہادت داخلی را بکار بردہ ، و این روش با موفقیت بسیار ہمراہ بود. وی اشتباہ

۱. مقدمہ دکتر سید عبداللہ (بہ اردو) بر «مقالات حافظ محمود شیرانی» ، ج. ۱ ، مرتبہ محمود شیرانی ، چاپ مجلس ترقی ادب لاہور ، چاپ اول ، ژانویہ ۱۹۶۶م ، ص ۳.
۲. همان ، ص ۱۳.

انتساب نادرست بعضی کتابها را رفع ساخته است مانند دیوان حسن ، دیوان معین ، پرتھی راج راسا و خالق باری که بجای نویسندگان اصلی خود به دیگران نسبت داده شده بودند. پروفیسور شیرانی موجب شد آن نویسندگان اصلی، تألیفات گم گشته خود را بازیابند. این بازیافت گم گشته زمینه خاص تحقیق پروفیسور شیرانی بود و در این زمینه منفرد و یکتا بودن او مسلم شده است.^۱

پروفیسور شیرانی علاقه فراوانی نسبت به ادبیات فارسی شبه قاره داشت. وی آرزو داشت خلاهای بزرگی که در تاریخ این ادبیات وجود دارد، پر گردد. وی در مورد تاریخ ادبیات شبه قاره که شمس العلماء پروفیسور عبدالغنی ترتیب داده اصلاً مطمئن نبود و دایره نگارشات پروفیسور براون و علامه شبلی چنان وسیع بود که اجمال در آن ناگزیر بود. بنابر این وی اکثر اوقات می فرمود که علت عدم توجه ایرانیان نسبت به ادبیات فارسی شبه قاره رامی توان فهمید، اما خود اهل شبه قاره این گنج (میراث خود) را نگه نداشته اند. در این راه جستجو و کشف ادب پاره ها مشکل بزرگی وجود داشت. استاد شیرانی هر کجا در تلاش و جستجوی نسخه های خطی و چاپی می رفت، مخصوصاً در نظر داشت کتاب تازه ای از ادبیات فارسی شبه قاره را پیدا کند. در نتیجه همین تلاشها ، مثنوی عروۃ الوثقی شهابی و بحر الفضائل و اخلاق ظهیری و غیره وارد کتابخانه او شدند. وی بعضی کتابها را گرد آورد که نسخه های آن در کتابخانه های دیگر موجود است، اما چیزی که وی در مدنظر خود داشت تکمیل هرچه بیشتر گنج ادبیات شبه قاره بود. در ضمن ادبیات شبه قاره مقاله او درباره منیر لاهوری قابل ذکر است.^۲

نقدهای شیرانی که اصولاً باید آن را تحقیق تاریخی خواند ، علاوه بر ادبیات فارسی ، به ادبیات اردو هم مربوط بود. بهترین نمونه آن «پنجاب میں اردو» (اردو در پنجاب) و تصحیح تذکره علمی «مجموعه نغز» است. «مجموعه نغز» یکی از قدیمترین تذکره های فارسی درباره شعرای اردو است که حکیم ابوالقاسم میر قدرت الله متخلص به قاسم تألیف آن را در ۱۲۲۱ هـ /

۱. همان ، ص ۴-۵.

۲. همان ، ص ۵.

۱۸۰۶م با تمام رسائید. این تذکره را دانشگاه پنجاب لاہور در ۱۹۳۳م در دو جلد چاپ و منتشر نمود. جلد اول با آفتاب، شاه عالم بادشاہ، آغاز و با عطاء، عطاء اللہ، تمام می شود. جلد دوم با تکملہ و فہرست اسما و غلط نامہ، و با عظیم، عظیم بیگ، شروع و با یوسف، میر یوسف علی، با تمام می رسد، و تکلمہ با آزاد آغاز و بایکرو تمام می شود. این تذکرہ دارای شرح حال و اشعار منتخب ۶۹۳ شاعر است بہ ترتیب الفبا از لحاظ تخلص شاعر کہ مؤلف در ذیل ہر شاعر اکثر مختصراً بزبان فارسی او را معرفی کردہ و سپس اشعار منتخب اردو کہ آنوقت آن را «ریختہ» می گفتند، آوردہ است، و مجموعاً دارای ۸۵۶ صفحہ می باشد.

از مطالعہ دقیق «مجموعہ نغز» می توان پی برد کہ مؤلف آن، شرح حال و اشعار منتخب شعرای زیر را نسبتاً مفصل آوردہ است: آبرو، آرزو، آشفته عظیم الدین، اثر، الم، امیر نواب امین الدولہ، انیس، انشاء، برکت، بسمل مولوی محمدی، بقا، بیدار، بیان، تابان، تعشق، تمنا، اسحق، جرأت، حجام، حسن میر غلام حسن، حسرت، حفیظ، حکیم، حیدر میر حیدر علیخان، خسرو، رنگین، سعادت یار خان، زاربرہان الدین خان، سرور اعظم الدولہ، سکندر، سلیمان، سوز، سید میر غالب علیخان، شفیق، شگفتہ، طپش، ظفر، عاشق مہدی علیخان، عظیم شاہ محمد عظیم، علی شاہ ناصر، غالب بہادر بیگ خان، فغان، قائم قایم الدین، قاصر، قدرت اللہ شاہ قدرت اللہ، کمترین پیر خان، مجرم شیخ رحمت اللہ، محب، مصحفی، منیر میر آفتاب علی، منشی، منعم مولوی سر اللہ، نامی میر حسام الدین حیدر، نثار میان محمد امان، نصیر شاہ نصیر الدین، نظام نواب غازی الدین خان بہادر، نیاز میان نیاز احمد، ہادی میر جواد علیخان.

تنہا شرح حال شعرای زیر را نسبتاً مفصل آوردہ است: آرام، الم، نواب محمد یار خان، بیدل عبدالقادر بخاری، جہمن لال، حسینی، عطا، فراقی، منت (از تکملہ) سرور میر فیض علی، صبر مرزا غلام حسن. تنہا اشعار شعرای زیر را نسبتاً مفصل آوردہ است: آصف، احسان، اسد، انور، ایمان، حزین، حقیر، شائق، محمد ہاشم، شکینا، قربان میر

محمدی ، گرفتار ، کلیم ، محبت میر بهادر علی ، مسرت ، ممنون ، میر نظام الدین ، نظیر شیخ ولی محمد اکبر آبادی .

رویه‌مرفته شرح حال و اشعار منتخب شعرای زیر را از همه بیشتر آورده است. ظاهراً این اشعار را خودش از دیوانهای این شعرا انتخاب نموده است : انشاء ، جرأت ، حاتم ، درد خواجه میر ، سودا ، عشق میر عزت الله ، عظیم مرزا عظیم بیگ ، فراق ثناء الله خان ، قاسم (مؤلف) ، میر محمد تقی ، ولی محمد ولی ، هدایت ، یقین .

قبل از این تذکره، « نکات الشعرا » و تذکره علی حسینی گردیزی در ۱۱۶۵ ق / ۱۷۵۲ م، « مخزن نکات » در ۱۱۶۸ ق / ۱۷۵۵ م، « چمنستان شعرا » در ۱۱۷۵ ق / ۱۷۶۲ م، تذکره میر حسن در بین سالهای ۱۱۸۸ ق / ۱۷۷۴ و ۱۱۹۲ ق / ۱۷۷۸ م، تذکره شورش در ۱۱۹۳ ق / ۱۷۷۹ م، « گلزار ابراهیم » در ۱۱۹۵-۹۶ ق / ۱۷۸۱ م، تذکره مصحفی در ۱۲۰۸ ق / ۱۷۹۴ م، « گلشن هند » در ۱۲۱۵ ق / ۱۸۰۰ م و تذکره عشقی در همان حوالی به همین سبک تألیف شدند. « مجموعه نغز » نسبت به همه این تذکره ها از لحاظ حجم مبسوط تر و ضخیم تر است . اما دو تذکره از این تذکره جامع تر می باشد . یکی « عیار الشعرا » تألیف خوب چند متخلص به ذکا در ۱۲۰۸ ق / ۱۷۹۴ یا ۱۲۱۳ ق / ۱۷۹۸ م آغاز شد و پس از سی سال در ۱۲۴۷ ق / ۱۸۳۲ م با تمام رسید، و دارای شرح حال و اشعار منتخب هزار و پانصد شاعر اردو در هزار صفحه می باشد. تذکره دیگر « عمده منتخبه » است که اعظم الدوله متخلص به سرور در ۱۲۱۶ ق / ۱۸۰۱ م تألیف و شرح حال و اشعار منتخب هزار و دویست شاعر را آورده است.

استاد شیرانی می نویسد که اشپرنگر که همه این تذکره های نامبرده را داشت ، می گوید که محتویات « مجموعه نغز » مبنی بر تذکره سرور و خود آن تذکره یک « مرتبه اصلاح یافته » عیار الشعرا است. اما وی درباره « عیار الشعرا » عقیده چندان موافقی ندارد و می گوید که مؤلف آن غیر از تکرار مطالب ، همه نوع رطب و یابس و مواد غیر تنقیدی را گرد آورده است و حتی بعضی کسانی را که شاعر نبودند ، شاعر ذکر کرده است. این دو تذکره در دسترس ما نبوده ،

لذا ما نمی توانیم در این باره قضاوت کنیم. مؤلف «مجموعه نغز» شرح حال و اشعار منتخب ذکا و سرور را در این تذکره آورده اما هیچ اشاره ای درباره اینکه وی در تألیف تذکره خود از تذکره های آنها استفاده کرده، نیاورده است. به عقیده استاد شیرانی تذکره «مجموعه نغز» حتماً دارای مطالب زیادی می باشد که نتیجه تحقیق و تلاش خود مؤلف آن است. چون خود اشپزنگر که تذکره های شفیق و میر حسن را داشت، در موقع تهیه فهرست «ریخته گویان» (شعرای زبان اردو) با این التزام که ذکر هر شاعر از مآخذ اصلی آمده باشد و نه از جای دیگر نقل شده باشد، «مجموعه نغز» را در مورد سیصد و بیست شاعر مآخذ خود قرار داده است که صریحاً نشان می دهد که این تذکره بسیاری از اطلاعات اصیل را داراست. همچنین دتاسی در تاریخ شعرای اردو به کثرت این کتاب را منبع خود قرار داده است. گذشته از اینها، باوجودیکه مولانا محمد حسین آزاد در تذکره «آب حیات» همه جا به مآخذ خود اشاره نکرده، اما با اطمینان کامل می توان گفت که قسمت اعظم مطالب آن تذکره از این کتاب اخذ شده است.

استاد شیرانی اضافه می کند که «مجموعه نغز» با اینکه تذکره شعرای زبان اردو است، طبق معمول آن دوره قسمت اطلاعات درباره شعرا و نقد بر شعر آنها را به زبان فارسی و به نثر ساده دارد که به ندرت به نثر مرجز و مقفی آمیخته شده است. این تذکره دارای شرح حال مختصر و اشعار منتخب شعرای زمان محمد شاه (س ۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ ق / ۱۷۱۹ - ۱۷۴۸ م) تا پایان دوره شاه عالم دوم (س ۱۱۷۳ - ۱۲۲۰ ق / ۱۷۵۹ - ۱۸۰۶ م) می باشد. مؤلف با شعرای دوره سوم و چهارم شخصاً وقوف داشته، خودش تا چهل سال باغ سخن را آبیاری کرده، در مجالس شعر خوانی شرکت کرده و در مواقع سخن گستری و سخن سنجی حضور داشته است. بنابراین فرصت خوبی برای بررسی و سنجش محاسن و اخلاق و قابلیت و استعداد و جوهر کلام آنها را داشته است.

در موقع ذکر اسم استادان سخن فقره ای هم قافیه تخلص آنها را آورده است، مانند: استاد اکثری از سخن سنجان عالم شیخ ظهور الدین حاتم،

سخن سنج هنر گستر مرزا جان جان مظهر، سرآمد شعرای فصاحت اما مرزا محمد رفیع سودا، سخن سنج بی نظیر محمد تقی میر، مملکت سخن سازی را یکہ تازمرد خواجه میر درد، شاعر فصاحت افروز محمد میر سوز، استاد صاحب درایت هدایت اللہ خان هدایت .

از شعرای بلند پایه و معروف اشعار مفصل تر آورده است اما برای ذکر احوال چندان ہمت نگماشته است . تاریخ ولادت و وفات شعرا را ہم نیاورده، اما از بعضی اشاراتی کہ در ضمن احوال آنها آورده، می توان بہ زمان آنها بہ حتم پی برد.

پروفسور شیرانی علیرغم اوضاع و نحیم سیاسی آن زمان بہ کثرت رواج شعر و سخن در میان مردم اشارہ کردہ، اظهار تعجب می کند و می گوید کہ چطور در آن دور فتنہ و آشوب کہ فرزندان این سرزمین در تلاش معاش در بدر و خاک بسر پریشان حال می گشتند ذکور و اناث، عامی و خواص، سلاطین و عمال، امراء و علما و مردم ہر طبقہ و پیشہ غرق ذوق و شوق شعر گوئی بودند و این تنها بہ مسلمانان محصور نبود، بلکہ بین ہندوان و حتی بہ فرنگی نژادان نیز سرایت کردہ بود، چنانکہ از اسامی پیشہ ورانی کہ در این تذکرہ آمدہ می توان حدس زد، مانند: محمد امان نثار معمار، حسین بخش بخشی پارچہ فروش، خواجه ہینگا شیدا علاقہ بند، میر صادق علی صادق فیلبان، سنبھو ناتھ عزیز مهاجن (صراف)، میر لطیف علی لطیف دلآل جواہرات، بدرالدین مفتون بزاز، یکرنگ سنار (زرگر)، محمد ہاشم شائق خیاط.

ہمچنین این تذکرہ نشان می دہد کہ در آن دورہ ہمہ نوع شاعر وجود داشت . از جملہ شعرای ثقہ و جدی، رند و اوباش، ہزال و فحش گو، و حتی بعضی از آنها تخلص های عجیبی را اختیار کردہ بودند، مانند: اوباش، عیاش و کافر !!

بعلاوہ این تذکرہ می رساند کہ احمد نگر، فرخ آباد، رامپور، لکھنؤ، عظیم آباد (پتنہ)، مرشد آباد (بنگال)، حیدرآباد (دکن) و غیرہ مراکز بزرگ شعر و سخن بودند . اما در میان آنها دہلی بزرگترین مرکز شعرا بود . محافل شعر و سخن بہ کثرت برپا می شد و در این محافل مردم از ہر عقیدہ و مذہب

شرکت می جستند و از ضیافت ها و مهمانی ها استفاده می کردند و حتی برای شعرای هندو نیز انواع شیرینی را تعارف می کردند. این مجالس را «مشاعره» (محفل شعر خوانی) و گاهی «مراخته» (محفل شعر ریخته خوانی) می خواندند.

استاد شیرانی در «دیباچه مرتب» تصریح نموده است که نسخه خطی مجموعه نغز که در تصحیح و چاپ این کتاب اساس وی قرار گرفته، به مجموعه کتب مولانا محمد حسین آزاد تعلق داشته که اکنون جزو کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور می باشد و آزاد در چندین مورد حواشی مفیدی را اضافه نموده است. این نسخه از روی قرائنی نسخه اصلی مؤلف است و با وجود اینکه خاتمه ندارد تا تاریخ کتابت و نام کاتب و مؤلف را معلوم دارد، اما از بعضی علائم و نشانات واضح می گردد که این نسخه اصلی مؤلف است، چون در بعضی موارد عباراتی قلم زده و بعضی جمله ها و فقرات خط زده و بجای آن جملات و فقرات تازه ای نوشته شده است. در متن در بعضی موارد، جا را خالی گذاشته و گاهی بعضی اشعار را خط زده است. در بسیاری موارد بعضی شعرا بویژه کسانی که مؤلف از احوال آنان وقوف کاملی نداشت، از اصل متن کتاب خارج و به «تکمله» منتقل شده که شاهد و دلیل آنست که این تغییر به دست خود مؤلف صورت گرفته است. این نسخه در حال بسیار تباہ و کرم خورده بود. بعلاوه کار تصحیح آن بعلت بعضی ویژگیهای دیگر آن بسیار پر زحمت و مشکل بود. مثلاً این نسخه اکثراً نقطه نداشت و به علت کرم خوردگی بعضی کلمات و عبارات از بین رفته بود. با وجود تلاش بسیار نسخه ای دیگر در هند بدست نیامد. بالاخر نسخه شماره ۳۱۲۳ از کتابخانه دیوان هند بطور مستعار بدست آمد. اما متأسفانه چون کاتب آن آدم پیسوادی بود، آن نسخه غلطهای فاحشی داشت. بنابر این مصحح در مواردی که کلمات یا عباراتی از نسخه اصلی از بین رفته بود، از نسخه دیوان هند در داخل دو قلاب [] آورده، و در جاهائی که علیرغم مراجعه به نسخه دیوان هند هم این مشکل حل نشد، تصحیح قیاسی را بکار برده و آن کلمات یا عبارات را در داخل دو هلال () آورده است که البته در موارد بسیار محدود و نادری صورت

گرفته است. بعلاوه در دو مورد چند بیت شعر که با مذاق و آداب عهد حاضر منافات داشت از متن خارج کرده است. غیر از این دو مورد، به اصل نسخه دست نزده و حتی املائی نسخه را (که گاهی عجیب و غریب به نظر می آید) نیز حفظ کرده، تا مختصات املا و انشای مؤلف که از علمای زمان خود بوده، همراه با تلفظی که در آن دوره معمول و متداول بود، معلوم و روشن گردد. متأسفانه در موقع کتابت، کاتب از خود املائی قدیم و جدید را بهم خلط می کرده و بنا بر این با وجود احتیاط بلیغ نمی توان ادعا کرد که این نسخه چاپ شده کاملاً مطابق «رسم الخط» نسخه اصلی آن می باشد. همچنین مصحح در موقع نوشتن فرق یای مجهول و معروف و کاف فارسی و عربی تسهیل کار خوانندگان را مراعات نموده و در بعضی موارد الف ممدوه و همزه را هم از خود اضافه کرده که در اصل نسخه نبوده است. مصحح بعضی ویژگیهای دیگر املائی نسخه اصلی را هم در صفحات «کب» تا «کو» در ذیل دیباچه مرتب بیان کرده است و آنجا اضافه کرده است که در نسخه اصلی بعضی تصرفات غیر قابل قبول و قابل اعتراض بوده است مانند نسق بجای نسخ، مها با بجای محابا، ذیا بجای زیبا، زخیره بجای ذخیره، مهاوره بجای محاوره، ذیب بجای زیب، وغیره (که ظاهراً اشتباه کاتب است و مصحح آنرا در متن چاپ شده آن را تصحیح نموده است).

همچنین استاد شیرانی در موقع تهیه احوال زندگانی مؤلف «مجموعه نغز» غیر از مراجعه به تذکره ها، از اشاراتی که در داخل متن این تذکره آمده و بعضی گوشه های زندگی مؤلف را روشن می سازد، استفاده کرده است. اما اضافه نموده است که مؤلف احوال خودش و خانواده خود را اصلاً ذکر نکرده است.

خلاصه «مجموعه نغز» نمونه کامل روش کار تصحیح و تحقیق استاد شیرانی است که الگواست ایده آلی برای کسانی که می خواهند بکار تصحیح متون ادبی و تاریخی و تحقیق در زمینه تاریخ و ادبیات پردازند.

نقد تحقیقی بر «پرتھی راج راسا»

پرتھی راج راسا، بعد از «تنقید شعر العجم» بهترین نمونه نقد تحقیقی پروفیسور محمود خان شیرانی می باشد. اینجا بطور موجز تحقیقات شیرانی را ارائه می دهیم.

پرتھی راج راسا از آن قبیل کتابهای مجعول است که بعلت بعض اوصاف مفروضه گوناگونی تا مدت درازی مورد ستایش و تحسین و آفرین قرار داشت و در میان عوام الناس بقدری مقبول بوده که مداحان آن این کتاب را از یک صحیفه آسمانی کمتر محسوب نمی کردند. گروهی از این مردم عاشق قدامتش بوده، و بعضی آن را بخاطر محاسن شعری آن و بعضی دیگر بعلت مطالب تاریخی، آن را به عنوان مأخذ مهم تاریخی به شمار می آورده اند. کتابهای مجعول و اساطیری در میان همه اقوام وجود داشته، اما هیچکدام از آنها اعتباری که نصیب پرتھی راج راسا شده، نداشته است. این کتاب تا مدت زیادی گروهی از نسابان و مورخان و زبان شناسان را به دام فریب خود انداخته و نه تنها عوام الناس بلکه حتی خواص هم جزو گرفتاران سحر و جادوی این کتاب بوده اند. هندوان که آن را بوجود آوردند طبعاً همواره آن را به عنوان سند تاریخی می پرستیدند. از یک قرن پیش اهل غرب هم در حلقه ارادتمندان این کتاب در آمدند و موجب توسعه و گسترش شهرت و اعتبار آن می شده اند. اما جای تعجب و تأسف است که حتی مسلمانان هم (از جمله دانشورانی امثال ابوالفضل علامی)، که هدف واقعی و موضوع اصلی این کتاب هستند، بعلت عدم اطلاع کامل از محتویات این کتاب ناآگاهانه در زمره معتقدان آن در آمده اند.

درباره سراینده این کتاب منظوم گفته می شود که وی چند بردائی

شاعری معاصر پرتھی راج بوده و بنابر این در میان کتابهای بومی آن دارای مقام اقدم کتب می باشد. از لحاظ تاریخی آن را برای انساب اکثر خانواده های راجپوت از راجپوتانه به عنوان یک مأخذ بسیار قدیم حساب می کنند و حتی والیان اودی پور، جودهپور، جی پور، بوندی و سروهی بنابر گفته های نویسندگان این کتاب زمان حیات و ممات اسلاف خود را تعیین می کنند. موضوع اصلی این کتاب شرح حال زندگی و جنگهای پرتھی راج، والی اجمیر و دهلی با سلطان شهاب الدین می باشد اما بسیاری از والیان و راجگان دیگر نیز معاون و شریک پرتھی راج در این جنگهای مفروضه بودند. بنابر این پرتھی راج زاسا به عنوان مأخذ مهم و سرچشمه روایات و وقائع تاریخ اسلاف راجگان راجپوت قرار می گیرد.

همچنین بسیاری از نویسندگان غربی و مؤرخان قرن گذشته این کتاب را مأخذ اصیل تاریخ هندوان، بویژه راجپوتها قرار داده اند. تاد این کتاب را اساس «تاریخ راجستان» خود ساخته، و گروز، بیمز و هرندی آن را از لحاظ زبانشناسی مأخذ مهمی محسوب داشته، و گر برسن در میان مأخذ ادبیات بومی هند، مدحت سرای محاسن شعری این کتاب می باشد. انجمن آسیایی بنگال نظر به اهمیت گوناگون این کتاب چاپ آنرا آغاز نمود و به انتشار یک سوم آن موفق گردید.

متأسفانه خود مسلمانان هند هم که هدف اصلی نویسندگان این کتاب بودند، با کمال بی اطلاعی از مطالب این کتاب در افزایش اعتبار آن دست کمی از دیگران نداشتند، و حتی مولانا محمد حسین آزاد در تألیف کتاب «قصص هند» و سایر کتابهای درسی بعضی مطالب را ازین کتاب نقل کرده و انتشار داده، و در موضوع تاریخ زبان اردو آن را به عنوان قدیم ترین مأخذ و دستاویز پذیرفته است.

تا سال ۱۸۸۶م این کتاب کاملاً معتبر و مستند بوده، و اهل غرب ترجمه داستانهای آن را به کثرت در مجله های علمی خود منتشر می کرده اند، حتی بیمز دستور صرف و نحو آن را هم انتشار داد. اما در همان سال کویراج شیامل داس جی یک مقاله تحقیقی و علمی نوشته و در مجله انجمن آسیایی بنگال به چاپ رسانید و انقلاب عظیمی در تاریخ مطالعه پرتھی راج زاسا برپا نمود

و در این مقاله باین نتیجه رسید که این کتاب یک کتاب مجعولی است و اینکه آن را در میانه قرن هفدهم میلادی تألیف نموده اند. طبعاً این مقاله مورد انتقاد سختی از طرف معتقدانش قرار گرفت و موهن لال و شنو لال پندیا در مجله‌ای جداگانه بزبان هندی طبع چاپخانه مدیکال هال بنارس به سال ۱۸۸۷ م. در رد مقاله کویراج در آمد که رئوس مطالب آن در بعضی مطبوعات دیگر هم منعکس شد. در سال ۱۸۹۳ م دکتر بیولر طی نامه‌ای به نام دبیر انجمن آسیائی بنگال بر اساس مطالب کتابی تازه کشف شده در کشمیر به زبان سانسکریت به نام «پرتھی راج وجی» از اصالت کتاب پرتھی راج راسا صریحاً انکار نمود و پیشنهاد کرد طبع و نشر بقیه آن کتاب را متوقف سازند.

اما از طرف دیگر، آقای سیام سندر داس، دبیر انجمن تبلیغ ناگری (ناگری پرچارنی سبها) در گزارش سالیانه درباره «تلاش نسخه‌های خطی هندی» (بابت ۱۹۰۰ م) تبصره‌ای بظاهر مدلل و پر از معلومات در حمایت پرتھی راج راسا نوشت که جان تازه‌ای را در کالبد حامیان غربی این کتاب دمید. رد پای آن در مقاله وینسنت اسمت در تاریخ هندوستان، چاپ شده در مجله انجمن آسیائی بنگالا (بابت ۱۹۰۶ م) به نظر می‌آید.

ولی این مبارزه تحقیقی اینجا تمام نشد. در سال ۱۹۲۸ م معاون ناظر موزه راجپوتانه اجمیر طی مقاله‌ای که در مجله انجمن سلطنتی آسیائی شعبه بمبئی (جلد سوم) به سبک عالمانه تواریخ مذکوره در کتاب پرتھی راج راسا را باطل قرار داد. در همان سال در مجله تبلیغ ناگری (ناگری پرچارنی پاتریکا)، جلد نهم، پاندیت رام چند، مقاله دیگری در انتقاد راسا چاپ کرد که اکثر مطالب آن به جنبه زبان راسا مربوط بود. در همان مجله مقاله‌ای مفصل دیگر از رای بهادر پاندیت گوری شنکر اوجها منتشر شد که مطالب راسا را از هر حیث ابطال و رد نمود و تار و پود وجود این کتاب مجعول را به کلی پریشان ساخت.

تا آن موقع کسانی که در این مسابقه تحقیقی شرکت کردند اکثر شان از گروه علمای سانسکریت بودند و به همین علت کمتر اعتنایی به تاریخ اسلامی داشتند. تنها کویراج البته از تاریخ اسلامی کمک گرفت و اکثر تاریخهای مذکور در کتاب راسا را باطل قرار داد. بقیه شرکت کنندگان هیچ

سروکاری به این موضوع نداشتند، بلکه بسیاری از مرتبین راسا، در نتیجه اعتماد به بیانات صاحب راسا، مؤرخان مسلمان را هدف ملامت قرار داده، پرسیدند که چرا آنها از این جنبه های تاریک زندگانی سلطان شهاب الدین صرف نظر کردند. بنابر این شیرانی هم وارد میدان شده، از تک تک وقایع زندگانی سلطان شهاب الدین را، که در کتاب راسا بعلت تعصب دینی و ملی هندوان بکلی غلط و برخلاف حقیقت تفسیر شده است، مورد بررسی و تحقیق دقیقی قرار داد.

تحقیقی که استاد شیرانی در مورد راسا بعمل آورده از سه لحاظ دارای اهمیت می باشد. یکی از لحاظ وقایع درست زندگانی سلطان شهاب الدین، دومی برای رفع اشتباه محققان زبان اردو که این کتاب را قدیمی ترین دستاویز زبان اردو حساب کرده اند و سوم اینکه بعضی گوشه های محتویات این کتاب که تا آن موقع در تاریکی مانده باید روشن گردد و به اطلاع عموم رسیده شود، چون گروه اردو دانان تا قبل از این کار تحقیقی از محتویات و مطالب راسا بی خبر مانده بودند.

ما اینجا بیشتر جنبه تاریخی کار تحقیقی استاد را مورد توجه قرار داده، به شرح آن می پردازیم و دو جنبه دیگر را برای فرصت دیگر بلکه برای محققان زبان اردو وا می گذاریم.

ظاهراً این کتاب را نویسنده آن تنها بخاطر جلب منفعت از راجائی از ناحیه راجپوتانه هند جعل کرده، اما متأسفانه بسیاری از علمای تاریخ و زبانشناسی را در دام تزویر خود انداخته، و آنها را کاملاً گمراه کرده، بطوری که نظیر آن در تاریخ ادب پیدا نیست. این کتاب هم مثل داستان امیر حمزه می باشد که دور کارهای افسانه ای عم رسول اکرم (ص) می چرخد و غیر از اسم قهرمان آن داستان هیچ واقعه ای تاریخی ندارد. این کتاب هم غیر از نامهای تهی راج و سلطان معز الدین محمد بن سام ملقب به شهاب الدین که شخصیت های تاریخی هستند و در شهر تراین دوبار با هم جنگیدند که در اولی شهاب الدین شکست خورد و در دیگری پیروز شد، و حریف او پرتهی راج در آن کشته شد، دیگر هیچ حقیقتی ندارد، و سراینده آن رشته شصت و نه داستان دروغین را از خود بافته است، حتی اکثر افراد این داستان هم غیر

حقیقی و افسانه ای هستند ، و چون وی از زمان حقیقی پرتھی راج هم خبر نداشت و او را نود سال قدیم تر از تاریخ او فرض کرده است ؛ بنابر این در مورد سالهایی که در این داستان آورده ، دچار اشتباه شده است .
استاد شیرانی این کتاب را سه قسمت کرده است : اول خلاصه مطالب و بعضی داستانهای راسا را آورده است تا خوانندگان از موضوع آن وقوف مختصری پیدا کنند. در قسمت دوم این مطالب را یکی یکی حلاجی کرده و بر محک تاریخ و زبان آنها را مورد سنجش قرار داده و با ذکر اصل وقایع تاریخی آنها را رد نموده است. در قسمت سوم وی خلاصه آرا و عقاید فضیلتی غرب و هندو را آورده است. ما اینجا تنها به اشاره به تبصره و دلائل تاریخی اکتفا می کنیم.
راسا سلطان معز الدین محمد (ملقب به شهاب الدین) غوری را به بیست و پنج نام مختلف یاد کرده است که همه آنها شکل های مغلوط «سلطان شهاب الدین غوری» است. «غوری» را به تلفظ هندی «گوری» آورده ، و درباره وجه تسمیه آن یک داستانی از خود ساخته است که پدر جلال الدین (که در ذکر نام اصلی وی که سلطان بهاء الدین سام بود اشتباه کرده است)، در حرم خود پانصد زن داشت و از ترس اینکه مبادا فرزندی بدنیا بیاید و پدر خود را به قتل برساند ، همینکه یکی از این زنها حامله می شد، وی را بقتل می رسانید تا اینکه یکی از آنها پس از آبستن شدن از قصر شاهی فرار کرده، خود را در گورستانی مخفی کرد ، و شهاب الدین «گوری» در یک گوری بدنیا آمد ، و بهمین مناسبت او را «گوری» می خواندند!!

همچنین اسم مادر سلطان را «بی بی فتح» ذکر کرده ، در صورتی که در حقیقت او را به مناسبت وطن خود «ملکه کیدانی» می خواندند چون او دختر والی کیدان بود. اسامی امرا و وزرای سلطان را هم بطوری آورده است که هیچ نسبتی به واقعیت و اسامی معمول آن عصر را ندارد . استاد شیرانی بحث مفصلی درباره آن آورده ، و به این نتیجه رسیده که اسامی و مناصب مذکور در راسا هیچ ربطی به زمان سلطان نداشته ، بلکه بیشتر به زمان بابریان تعلق دارد ، چنانکه در حدود سی اسم آن در «شاهجهان نامه» عبدالحمید لاهوری آمده و به شکل مغلوطنی در راسا بکار رفته است . در بعضی موارد بعضی اسماء را مشدد آورده است ، مانند : سلیم ، کمال و عماد و همچنین شکل بعضی اسامی

دیگر رابکلی مسخ کرده است ، مانند : سکت بجای شوکت ، اسا کلی بجای عیسی قلی ، خان وهرم بجای بیرم خان (که نام یکی از امرای معروف زمان اکبر شاه بود).

بعلاوه اسم وزیر سلطان را تاتار خان آورده است ، در صورتی که او سه وزیر بنام ضیاء الملک درمشانی و مؤید الملک محمد عبدالله سجزی و شمس الملک عبدالجبارکیدانی داشت و بس، بعضی از اقوام را که در زمان بابریان در هند بودند جزو افواج سلطان گفته است که باز نمونه دیگر از اشتباه بزرگ اوست. طبق قول مؤلف راسا شهاب الدین در بیست جنگ از دست پرتھی راج شکست خورد و چهارده بار اسیر شد و در بیست و یکمین جنگ پیروز شد. از روی تاریخ ، سلطان در ۵۷۱ هـ به هندوستان حمله کرد ، و ملتان را از «ملاحده» گرفت. در ۵۸۶ هـ با پرتھی راج در شهر ترائن جنگ کرد و شکست خورد ، اما سال بعد در همان شهر باز با پرتھی راج جنگ کرد و پیروز شد. پرتھی راج در میدان جنگ کشته شد.

در حقیقت سراینده راسا یک نفر هندوی متعصبی به نظر می آید که در اثر جنون مذهبی و انتقام جوئی از سلاطینی که از کشورهای مسلمان نشین به سرزمین هند حمله کرده ، آن را جزو سلطنت خود در آوردند ، افسانه‌های بسیار مبالغه آمیزی برای اطفاء و نشانیدن آتش انتقام، می خواهد قهرمان خود را به عنوان نمونه شجاعت و مردانگی مثالی هندوان ارائه داده ، حریف او را بیست بار هزیمت خورده ، و برای بیست و یکمین بار بادل ناخواسته فاتح نشان می دهد. اما قبل از این پیروزی ، او را دچار همه نوع ذلت و خواری از دست سالارهای ادنی لشکر قهرمان خود ، و چهارده بار اسیر گشته با پرداخت زرکثیر فدیة او را آزاد می کند. گاه بطور فدیة پانزده هزار باز ، و گاهی ۳۰ زنجیر فیل و پانصد راس اسب ، و دفعه دیگر دوازده زنجیر فیل و یک هزار باز ، و دیگر بار هفت زنجیر فیل و پنجاه راس اسب ، و بار دیگر صد باز و دو لک روپیه ، و در نتیجه جنگ دیگر نه هزار راس اسب و مروارید کثیر ، و بار دیگر فیل معروف خود به نام «سنگارهار» و سه هزار راس اسب نذر پرتھی راج می کند.

در پایان جنگ دیگر سلطان اسیر برای رهای خود بجای فدیة سه بار به

حریف خود سلام می کند و قول می دهد که دیگر هیچوقت علیه هندوان شمشیر نکشد، و موقع دیگر سه بار سر خود را پیش پرتھی راج خم می کند و پرتھی راج به او می گوید: شهاب الدین تو والی کشوری هستی اما بسیار پست و بی حیاهستی. چندین بار اسیر گشته، آزاد می شوی و باز حمله آور می شوی. راسا در یک مورد بیان می کند که شهاب الدین در یک جنگ از دست یکی از سرداران پرتھی راج هزیمت خورده، اسیر می گردد. او را پیش پرتھی راج به دهلی می برند و آنجا وی شمشیر مخصوص خود و دو اسب را نذر پرتھی راج می کند و روی قرآن قسم می خورد که دیگر به هندوستان روی نمی آورد و اینکه اگر باز دیگر از روی رود اتم گذشت، او را دیگر مسلمان نخوانند. اما هر بار شهاب الدین مرتکب خلف وعده می شود!!

بخاطر اعتلای مقام قهرمان خود و تداوم عظمت او، سراینده راسا در پایان داستان، پس از اسیری پرتھی راج، سلطان شهاب الدین را با تیرکمان پرتھی راج به قتل می رساند، و سپس قهرمان او هم خود را می کشد. همچنین راسا در بیان تعداد لشکر شهاب الدین راه اغراق پیموده است. مثلاً در یک جنگ در مقابل پرتھی راج دو لک نفر، و در جنگ دیگر سه لک نفر و سه هزار فیل، و در جنگ دیگر هشتاد لک نفر و هشت هزار فیل جزو لشکر او قرار می گیرد اما علی الرغم این فوج کثیر هر بار بیچاره شکست خورده رسوایی و خواری نصیب وی می گردد.

بعلاوه در بیان حدود سلطنت سلطان هم راسا بسیار اشتباه کرده است مثلاً غیر از ایران و افغانستان و پنجاب، کشمیر و کیلاس (یعنی ناحیه کوهستان هیمالیا) را هم جزو قلمرو شهاب الدین بیان کرده است، در صورتی که در زمان سلطان کشمیر زیر سلطه راجای هندو بوده، و کیلاس هم جزو سلطنت وی نبوده است. همچنین در موارد دیگر بیان راسا می رساند که حدود قلمرو سلطان نه فقط محدود به قاره آسیا بوده، بلکه تا اروپا و افریقا رسیده بود، چون اقوامی که بقول راسا جزو افواج سلطان بوده، از آن نواحی تعلق داشتند مانند فرنگی و رومی و غیره.

همچنین استاد شیرانی به بعضی کلمات اشاره نموده است که در کتاب راسا بکار رفته ولی بطور حتم در زمان سلطان شهاب الدین متداول نبوده و به زمان خیلی بعدی تعلق دارد مانند بخشی، شاگرد پیشه، عرضداشت، داک چوکی، پچی کاری، انناس و غیره.

بعلاوه فرامینی که در راسا آمده از روی تاریخ و زبان درست نیست استاد شیرانی بسیاری ازین فرامین را که در راسا آمده، مورد بحث قرار داده و ثابت کرده است که آنها از لحاظ تاریخ و زبان صحیح نیست.

در پایان استاد شیرانی عقاید و آرای بعضی دانشوران غرب و هندو را درباره پرتھی راج راسا آورده است، و هر کدام از آنها را مورد بررسی و حلاجی قرار داده، آنچه در تائید بیانات و مطالب راسا گفته شده رد کرده، و حقیقت حال را بیان کرده، و به این نتیجه رسیده است که این کتاب مجعولی است که یک کسی از هندوان متعصب افراطی بخاطر اهانت و رسوائی سلاطین امثال سلطان شهاب الدین که فرمانرویان هندوی سرزمین هند را شکست داده و به سلطنت آنها خاتمه دادند، و حدود نواحی مملوکه آنها را جزو قلمرو خود قرار دادند، یک سلسله افسانه ها و وقائع غیر تاریخی و من در آوردی را برای جلب توجه و ارضای خاطر بعضی راجا یا راجاهای هندو و راجپوت هند با تاروپود بیانات اغراق آمیزی ساخته، موجب فریب و گمراهی محققان و مورخان و زبانشناسان واقع گشته است و اظهارات او اصلاً به حقیقت و واقعیت مقرون نیست بلکه باید صریحاً بکلی باطل و بی اساس و واهی و مضحک قلمداد گردد.

این مقال را با این اقتباسی از مقاله اردو از مرحوم دکتر سید عبداللہ به عنوان «نوادر کتابخانه شیرانی» چاپ شده در مجله «اردو» شماره ژوئیه ۱۹۴۶م (ص ۱۰۰) پایان می رسانیم:

«پروفیسور شیرانی ناقد و مورخ بزرگ دوره ما بود. وی برای صحت و صداقت وقائع جان می داد، و نمی توانست در این مورد هیچ اشتباه یا بیان نادرستی را نادیده بگیرد. جستجوی حق و راستی ایمان او بود که بخاطر آن وی از لغزشهای شخصیت های بزرگ هم صرف نظر نمی کرد. وی اشتباهات بزرگ تاریخ و ادب را اصلاح نمود و طلسم چنین نظریات پخته را شکست که ریشه های آن در دنیای علم بطور یک حقیقت ثابتہ راسخ و محکم شده بود... وی تنها به روایت اعتماد نمی کرد، بلکه درایت را هم بکار می برد... اگرچه کارهای تعمیری و اصلاحی او کم نیست، اما نظر به بسیاری از نظرات و عقاید غیر صحیح ادب و تاریخ که وی به شدت آنها را کوبید، اگر او را (محمود) بت شکن «خوانیم بیجا نخواهد بود».

نقد شیرانی بر شعر العجم شبلی نعمانی

تنقید شعر العجم (نقدی بر شعر العجم) تالیفی است که محقق ممتاز شبہ قارہ حافظ محمود خان شیرانی (۱۹۴۶م) درباره شعر العجم نوشته است ولی قبل ازینکہ این کتاب را مورد بحث قرار دہیم معرفی خود شعر العجم ہم لازم است. شعر العجم در مسیر تکامل و نقد شعر فارسی یکی از ارزندہ ترین آثار است کہ نویسندہ بنام شبہ قارہ علامہ شبلی (۱۹۱۴م) آن را بزبان اردو نوشته است. این تالیف شامل پنج مجلد بقرار زیر است:

مجلد اول	از آغاز تا نظامی
مجلد دوم	از کمال اسمعیل تا جامی
مجلد سوم	از فغانی تا ابوطالب کلیم
مجلد چہارم	نقد و تحلیل شعر فارسی مخصوصاً شاہنامہ
مجلد پنجم	نقد و تحلیل شعر فارسی مخصوصاً انواع شعر فارسی

این مجلدات بزبان فارسی ہم ترجمہ شدہ اند. مؤلف در تہیہ این کتاب از تذکرہ های معروف و کتب تاریخ استفادہ کردہ است. شبلی خودش شاعر بود و بہ فارسی شعر می گفت. نظر انتقادی او درباره شعر و شعرا حاکی از

ذوق بلند ادبی اوست. شعرالعجم قبولیت بی سابقه یافت؛ مخصوصاً مورخین ادبیات از این کتاب ستایش کردند. ادوارد براون آراء شبلی درباره شاعران فارسی را با کمال احترام در تاریخ ادبیات خود درج کرده است. او شعرالعجم را در ردیف کتب نفیس و عالی می شمارد (۱). یکی از مستشرقین بزرگ آلمانی درباره شبلی نعمانی چنان نوشته است: (۲).

«باید اعتراف کرد که از میان نویسندگان هند شبلی تنها نویسنده ای است که تالیفات او بطور کلی روی مبانی علمی قرار گرفته، و بروش عصر حاضر اروپا نگارش یافته است.»

علامه شبلی در زمانی نویسندگی آغاز کرد که وضع مسلمانان در شبه قاره پاک و هند خیلی وخیم بود. آنها حکومت خود را از دست داده بودند و زیر سلطه استعمار بریتانیا زندگانی زار و زبونی داشتند. چنانکه معهود است، فرهنگ محکومان اولین نشانه استعمار می شود - آنها از اسلام و مسلمانان استخفاف می کردند - این روش استعمارگران مسلمانان را دل شکسته کرد و بعضی ها در گوشه انزوا رفتند ولی برخی از آنها برای حفظ شعائر اسلامی و دفاع از اسلام و فرهنگ اسلامی همت گماردند؛ علامه شبلی هم یکی از آن مدافعین بود. او مسلمانان هزیمت دیده را با گذشته درخشان آنها می پیوست. وی در مولفات خود، پیشینه پر عظمت مسلمانان را جلوه گر می ساخت. این یکنوع معالجه روانی بود که شبلی برای آن کوشش می کرد. او در شعبه های مختلف زندگی کارهای نمایان آنها را نشان می داد. شبلی شعر را هم از کمالات فرهنگی مسلمانان محسوب می کرد. شعرالعجم در اصل داستان کمالات آنها است. شبلی اگرچه به شعر عربی هم علاقمند بود ولی در حق شعر فارسی اعتقاد وی بمراتب بیشتر بود و شعر فارسی را بحد مبالغه دوست می داشت و می گفت شعر سایرجهان یک طرف، شعر فارسی یک طرف، یعنی شعر همه جهان بخوبی شعر فارسی نمی رسد. (۳)

حافظ محمود خان شیرانی که نقدی بر شعرالعجم شبلی نوشته است، محقق بلند پایه ای بود و در تحقیق خیلی دقیق و مبتکر بود. بر ادبیات فارسی

و تاریخ آن تسلط کامل و بر دواوین اکثر شعرای فارسی نظر عمیقی داشت. در مطالعه شاهنامه و احوال فردوسی خیلی زحمت کشید. درباره شرح احوال انوری، عطار و نظامی گنجوی تفحص بسیار نمود. برای ترتیب وقایع زندگانی انوری، احوال بیست و دو ممدوح انوری را از کتب مختلف جمع آوری کرد.

محمود شیرانی خوبیهای شعرالعجم را قبول داشته است. این کتاب بنظرش بدون استثنا از بهترین تألیف های تاریخ شعر فارسی بود، ولی او حاضر نبود از اشتباهات تاریخی و تسامحات تحقیقی شعرالعجم صرف نظر کند. وی در مجله سه ماهی اردو یکسری مقالات انتقادی درباره شعرالعجم نوشت. این سلسله مقالات از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷ پنج سال ادامه یافت، بعداً این مقالات بصورت کتابی به اسم تنقید شعرالعجم منتشر شد. شیرانی فقط نقاط ضعف شبلی را نشان نداده است، بلکه در بعضی موارد بنا اطلاعات بیشتری کوتاهیهای شبلی را جبران هم کرده است.

متأسفانه شیرانی نقد شعرالعجم را به پایان نرسانیده است. مجلد اول و جزوی از جلد دوم شعرالعجم تا کمال اسمعیل را مورد بررسی قرار داده بود که ازین تألیف دست کشید (۵). نقد شعرالعجم در دانشگاه پنجاب شامل برنامه درس فوق لیسانس بود ولی اولیای امور برنامه آموزشی دانشگاه «نقد» را از برنامه خارج کردند. این امر شیرانی را خیلی ناراحت کرد و او این سلسله را منقطع نمود؛ ممکن است این یکی از وجوه ترک نوشتن نقد باشد. با اینکه کاوش شیرانی یک نمونه عالی پژوهش در تاریخ ادبیات فارسی بود ولی مورد قبول مردم قرار نگرفت، نخست به این دلیل که خود نقد این قدر جالب نمی باشد که مردم از مطالعه آن لذت ببرند و دیگر اینکه شکست سحر نویسندگی مثل شبلی هم آسان نبود - شیرانی شعرالعجم را اگرچه تمام نکرد ولی باز هم خیلی مفصل نوشته است. این کتاب ناتمام هم مشتمل بر بیش از ۷۵۰ صفحه است.

احاطه همه محتویات این کتاب از حوصله این مقال خارج است. ما فقط اینجا دو مثال می آوریم، یکی نقد شیرانی بر شرح احوال رودکی است و دیگر درباره انتساب مظهر العجایب به عطار است. این دو مثال دارای خصوصیات عمده تحقیق شیرانی می باشد.

شبلی شرح احوال رودکی را در مجلد اول شعر العجم مفصلاً نوشته است و نقد شیرانی از بیان شبلی مفصلتر است (۶). شبلی اسم رودکی را محمد یا جعفر نوشته است و شیرانی از انساب السمعانی اسم شاعر را اینطور نقل کرده است: استاد ابو عبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن ابن آدم سمرقندی.

شبلی رودکی را به دهکده رودک منسوب کرده است و موقعیت رودک را در نخب قلمداد نموده است. شیرانی به پیروی سمعانی رودک را ناحیه ای در سمرقند می داند. شبلی عقیده دارد که رودکی کورمادر زاد بود ولی شیرانی این را قبول ندارد. شیرانی قول منینی در شرح یمنی (۷) را معتبر شمرده است و منینی بر سند شارح نجاتی نوشته است که در آخر عمر میل در چشم رودکی گردانیدند و او را کور کردند. شیرانی درباره کور بودن رودکی شعرهای ابوزراعہ المعمری الجرجانی و فردوسی طوسی را آورده است.

شبلی اظهار داشته است که رودکی کلیده و دمنه را بفرمایش نصر بن احمد سامانی نظم کرد و چهل هزار درم به صلہ گرفت و در تایید خود، این شعر عنصری را نقل کرده است.

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش عطا گرفت به نظم کلیده در کشور
شیرانی بر گفته شبلی دو اعتراض دارد، یکی اینکه رودکی کلیده و دمنه
را بفرمایش نصر بن احمد سامانی ننوشت بلکه محرک آن ابوالفضل بلعمی
وزیر نصر بن احمد بود و برای اثبات دعوی خود اشعار زیر فردوسی را
آورده است.

کلیده بتازی شد از پهلوی بدینسان که اکنون همی بشنوی
بتازی همی بود تا گاه نصر بدانگه که شد در جهان شاه نصر

گرانمایه بوالفضل دستور اوی که اندر سخن بود گنجور اوی
 بفرمود تا پارسى و درى بگفتند و کوتاه شد داوری
 همی خواستی آشکار و نهان کز و یادگاری بود در جهان
 گزارنده را پیش بنشانند همه نامه بر رودکی خواندند
 به پیوست گویا پراگنده را بسفت این چنین در آگنده را
 اعتراض دوم شیرانی بر شبلی این است که بیت مزبور در تذکره ها و در
 شعر العجم درست نقل نشده است؛ در دیوان عنصری آن بیت این طور است:
 چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش بیافته است بتوزیع ازین در و آن در
 بنظر شیرانی ازین بیت بر می آید که رودکی چهل هزار درم بصله نظم
 کلیله و دمنه دریافت نکرده است. شیرانی از بیت زیر ارزقی هم استشهاد کرده
 است:

حدیث میر خراسان و قصه توزیع بگفت رودکی از روی فخر در اشعار
 این بیت می رساند که ارزقی قصیده عنصری و «قصه توزیع» را در
 خاطر داشت. بنابراین حکایت چهل هزار درم گرفتن رودکی در صله نظم
 کلیله و دمنه از حقیقت دور است.

شبلی تعداد ابیات رودکی را بر مبنای بیت زیر رشیدی سمرقندی ضد
 هزار بیت قرار داده است:

شعر او را بر شمردم سیزده ره صد هزار هم فزون تر آید ارچونانکه باید بشمری
 شیرانی می گوید از مصرع دوم بر می آید که عده ابیات رودکی بیشتر از
 صد هزار است.

شبلی ابیات زیر را بعنوان نمونه ای از غزلهای رودکی انتخاب کرده است:
 مشوش است دلم از کرشمه سلمی چنانکه خاطر مجنون ز طره لیلی
 چون گل شکر دهیم درد دل شود تسکین چون ترش روی شوی وارهایی از صفری
 ببرده نرگس تو آب جادوی بابل کشاده غنچه تو باب معجز عیسی
 شیرانی می گوید این زبان و سبک شعر به رودکی علاقه ای ندارد. زبان
 خیلی شسته و هموار است. کثرت تراکیب آن هم اضافت تشبیهی در زمان

رودکی متعسر بود. ممکن است این اشعار در تذکره ها به رودکی منسوب باشد ولی قضاوت صحت انتساب هم مسئولیت نویسنده است. شیرانی صریحاً نشان داده است که گوینده این اشعار قطران تبریزی (۴۶۵ هـ) است و اینها تشبیب قصیده ای است که قطران تبریزی در مدح امیر ابو نصر محلانی گفته است.

شبلی را عقیده بر آنست که رودکی اولین بار تشبیب و گریز و مدح و دعا را بعنوان شرایط قصیده الزامی کرد و شعرا همیشه پیروی از این شرایط کرده اند. شیرانی این دعوی شبلی را قبول ندارد و می گوید که قصیده کاملی از رودکی در دست نیست، در این صورت چطور ادعا می توان کرد که رودکی این شرایط را تعیین و از آنها رعایت کرده است. پس اثبات این دعوی محال است.

شبلی وفات رودکی را در ۳۰۴ هـ نوشته است. شیرانی با این سال وفات رودکی موافقت نمی کند. برای اینکه امیر نصر در هشت سالگی در ۳۰۱ تخت نشین شد. اگر رودکی بعد از سه سال در ۳۰۴ هـ فوت کرده باشد پس او چطور بدربار او رسید، شهرتی بسزا بدست آورد، مدح گویی کرد و چهار سال در هرات به اتفاق امیر بسر برد. سمعانی وفات رودکی را در ۳۲۹ هـ نوشته است و بنظر شیرانی همین سال وفات رودکی بصحت قرین است.

شیرانی نکات مهمی را که شبلی درباره رودکی نوشته مورد بررسی قرار داده است. بعلاوه درباره ابوالفضل بلعمی، ابو نصر محلان، ابو منصور وهسودان، قطران تبریزی و وضع عروض در زمان رودکی اطلاعات مفیدی بهم رسانیده است. اینجا باید تذکر داد که شیرانی این اطلاعات را در سال ۱۹۲۲ داشته است.

شبلی مثنوی مظهر العجائب را یکی از مولفات شیخ فریدالدین عطار نیشابوری محسوب داشته است. دانشمند شهیر میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی هم بر این رای است؛ ولی شیرانی انتساب مظهر العجائب به عطار را اشتباه آمیز می داند. (۸) در این باره او مقاله مفصلی نوشته است که ضخامت

- آن بیش از پنجاه صفحه است.. خلاصهٔ دلائل شیرانی بقرار زیر است :
- ۱ - زبان مثنوی مظهر العجائب با زبان و سبک عطار اصلاً قابل مقایسه نیست اشعار این مثنوی بحدی پست و سست و کیک است که آنها را به هیچ وجه به عطار منسوب نمی توان کرد.
 - میرزا محمد قزوینی این معایب را نتیجهٔ انحطاط نمی پذیرد ، مگر اینکه شاعر دچار اختلال ذهنی شده باشد و دربارهٔ عطار چنین شهادتی موجود نیست. پس انتساب مظهر العجائب به عطار درست نیست.
 - ۲ - این مثنوی اشتباهات تاریخی هم زیاد دارد. شاعر در حکایتی شیخ نوری معاصر جنید بغدادی (م ۲۹۴ / ۲۹۵) را معاصر عطار نیشابوری قرار داده است.
 - ۳ - عقاید مذهبی شاعر که در این مثنوی بیان شده است با عقاید فرید الدین عطار خیلی تفاوت دارد. از مصنفات عطار برمی آید که او سنی مذهب بود ولی شاعر مظهر العجائب عقاید اهل تسنن را مورد توضیح قرار می دهد.
 - ۴ - در مظهر العجائب کلمهٔ تومان بکار رفته است . این کلمه با تاتاری وارد ایران شد و با گذشت زمان در زبان فارسی راه یافت. در زمان عطار کلمهٔ تومان اینقدر رواج پیدا نکرده بود.
 - ۵ - شیخ عطار در مصنفات واقعی خود از انوری و خاقانی ذکر می کند، ولی با نظامی آشنایی ندارد ؛ در مظهر العجائب ذکر نظامی هم آمده است.
 - ۶ - عطار در تالیفات خود مدعی هیچگونه کشف و الهام نیست ولی شاعر مظهر العجائب تعلی ها می کند و طامات می بافت.
 - ۷ - شاعر مظهر العجائب طبع صوفیانه ندارد او به تعصب فرقه ای گرفتار است. عطار ازین نوع فرقه پرستی ها دور بود.
- ازین دو مثال بر می آید که شیرانی در تحقیق چه زحمت ها کشیده است. او هیچ وقت بر ماخذی قناعت نمی کرد. او تاریخ و تذکره و دیوان خود شاعر و دواوین شعرای معاصر و حتی شروح را هم بدقت مطالعه می کرد. در فهرست منابع شیرانی اعلامی بچشم می خورد که در جاهای دیگر بندرت

دیده می شود مثلاً او درباره کوربودن رودکی از بیان منینی در شرح یمنی استناد کرده است. شیرانی در تحلیل وقایع تاریخ هم قدرت فوق العاده ای داشت. او درباره صحت متن خیلی محتاط بود، بر تاریخ سیاسی تسلط کامل داشت، حتی با تاریخ خانواده های سلطنتی غیر معروف هم آشنایی کامل داشت. الحق او محقق جامع شرایط بود.

پی نویس ها

- ۱ - ادوارد براون ، تاریخ ادبیات ایران ، جلد سوم ، علی اصغر حکمت (از سعدی تا جامی) ، تهران : ۱۳۲۹ ، ص ۳۶۴.
- ۲ - سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ، شعر العجم ، جلد اول ، ابن سینا، تهران: ۱۳۳۵ ، ص ط (مقدمه مترجم).
- ۳ - ایضاً ص : ۳.
- ۴ - مظهر محمود خان شیرانی ، حافظ محمود شیرانی ، جلد اول مجلس ترقی ادب لاهور، ص ۴۲۸ (اردو).
- ۵ - ایضاً ص : ۴۲۹
- ۶ - ایضاً ، جلد پنجم ، ص ۱۶ - ۵۲.
- ۷ - احمد علی منینی ، شرح یمنی ، قاهره : ۱۲۸۶ ، ص ۵۲.
- ۸ - شیرانی ، مقالات حافظ محمود شیرانی ، جلد پنجم ، مظهر العجایب ، ص ۵۲۷-۵۷۵.

تونک : وطن استاد محمود شیرانی

در بین مراکز فرهنگی اسلامی شبه قاره هند ، این افتخار برای لاهور است که بعد از تسلط هزار ساله مسلمانان توسط انگلیسی ها بعنوان ملجاء و ماوی ارزش های فرهنگی مسلمانان محسوب شده و به فضل خدا هم اکنون نیز مرکزیت خود را حفظ کرده است.

خوشا لاهور و وضع بی مثالش! خداوندا نگهدار از زوالش^۲
در عناصر فرهنگی اسلامی - عربی و ایرانی ، عنصر هندی نیز در این شهر اضافه شده و بدینگونه برهمن زادگان «رمز آشنای روم و تبریز» گردیده اند^۳. اوج سنن هزار ساله علمی و فرهنگی این شهر را از این می توان حدس زد که این سلسله از ذات با برکت سید علی هجویری آغاز شد و به علامه اقبال خاتمه یافت. چون مسلمانان از این شهر به نقاط مختلف هند جلو تر رفتند، همزمان با فتوحات آنها سنن و ارزشهای فرهنگی اسلامی نیز در طول و عرض شبه قاره پخش شدند و مراکز کوچک و بزرگ علوم و فنون اسلامی در تمام هند بوجود آمدند. بعد از دو بیست سال دهلی جایگزین لاهور و پایتخت مملکت مسلمانان هند گردید. اما رابطه و تماس این مملکت با سر چشمه های فرهنگی ایران و آسیای مرکزی بوسیله همین شهر لاهور صورت می گرفت.

۱. نوه دکتر حافظ محمود شیرانی.

۲. با تغییر اندکی در شعر زیبای حافظ شیرازی :

خوشا شیراز و وضع بی مثالش

۳. اشاره به این بیت شعر اقبال :

مراتنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی

خداوندا نگهدار از زوالش

برهمن زاده ای رمز آشنای روم و تبریز است

بعد از انقراض سلطنت مسلمانان در هند، کمپانی انگلیسی کم کم سلطه خود را توسعه داد، در جنگ پلاسی ۱۷۵۷م نواب سراج الدوله حاکم بنگاله شهید شد و در میدان جنگ میران پور در سال ۱۷۷۴م، حافظ رحمت خان و در سال ۱۷۹۹م در شهر سرینگاتیم، تیپو سلطان جام شهادت نوشیدند. بعد از شهادت این سه تن دیگر کسی نبود علیه تسلط انگلیسی ها ایستادگی کند و طبق قرار داد اکتبر ۱۸۰۰م نظام حاکم دکن تحت نفوذ کمپانی انگلیسی در آمد. نواب اوده علی الرغم دوستی با انگلیسی ها در سال ۱۸۰۱م استقلال محدود خود را از دست داد تا اینکه در سال ۱۸۰۳ شاه عالم آخرین تاجدار تیموریان هند حاکمیت کمپانی را پذیرفت. اما مسلمانان هند نومید نبودند و برای بازیافت قدرت سیاسی خود تلاشهای شخصی و اجتماعی می کردند. مهمترین تلاش اجتماعی به صورت نهضت جهاد شکل منظمی به خود می گرفت که نظریه آن برشالوده آراء و افکار شاه ولی الله و شاه عبدالعزیز نهاده شده بود و جنبه عملی آن توسط سید احمد شهید هدایت می شد. نمونه برجسته جهاد شخصی در این مورد شخص نواب امیر خان بود. نیاکان امیر خان از ناحیه سرحدی به نام بونیر مهاجرت کردند و در ناحیه روھیلکھند در قصبه سنبھل در بخش مراد آباد سکنی گزیدند. محمد حیات خان پدر امیر خان در جنگ میران پور کتره شرکت کرد، و بعد از شهادت حافظ رحمت خان گوشه انزوا گرفت. دشمنی با انگلیسی ها در سرشت امیر خان بود. وی دراوائل جوانی برای بخت آزمایی خود ترک وطن و خانه نموده، ابتدا در خدمت حکومت های نیم مستقلی درآمد و سپس با فراهم آوردن افرادی به گرد خویش، قدرت بدست آورده از خود شجاعت و دلیری بخرج داده و با سپاه اندک لشکرهای بزرگی را شکست داد. در سال ۱۸۰۸م با شہامت کامل در مقابل قشون مشترک کمپانی انگلیسی، پیشوای مرہتہ ہا و نظام دکن مقاومت کرد.

امیر خان از راجہ و مہاراجہ ہا جزیہ، عشر و خراج می گرفت و زمانی خیر از لشکر پیادہ، یک صد ہزار سوار و توپخانہ سنگین نیز داشت. او در

زحمت کشی ، پخش و عطا و علو عزائم نمونه عالی بنیانگذاران سلطنت های قرون وسطی بود.

برای آشناسیدن باهترهای جنگ عملی سید احمد شهید هم سالها در لشکر امیر خان بود و در اواخر سال ۱۸۱۶م به خدمت شاه عبدالعزیز به دهلی برگشت . در نوامبر سال ۱۸۱۷م قرارداد آشتی بین انگلیسی ها و نواب امیر خان امضاء گردید و ریاست تونگ بوجود آمد و این قصبه مرکز راجپوتانه کنار رودخانه بناس بعنوان پایتخت ریاست (یعنی ناحیه نیم مستقلی) برگزیده شد. این در زمانی بود که بیشتر مناطق پنجاب، کشمیر و سرحد در تصرف رنجیت سنگه بود و خورشید تشخص اسلامی لاهور در کسوف بود. با تأسیس ریاست تونک در قرن نوزدهم میلادی به تعداد مراکز تمدن اسلامی، یعنی دهلی ، لکهنو ، حیدرآباد، رامپور، بهوپال و غیره ، یک مرکز جدیدی اضافه شد.

نواب امیر خان خودش با سواد نبود اما به تربیت دانشمندان شدیداً علاقه مند بود، وی ولیعهد خود صاحبزاده محمد وزیر خان را جهت کسب علم در خدمت شاه عبدالعزیز فرستاده بود و چون شاه تیموری هند عالمگیر دوم باجناب نواب امیر خان و شوهر خاله وزیر خان بود، بنابراین وزیر خان در زمان تحصیل بیشتر اوقات در قلعه لال اقامت گزید.

در سال ۱۸۲۶م هنگامی که سید احمد شهید برای جهاد به طرف سرحد حرکت کرد، ابتدا همراه با قافله خود به تونک آمد و نواب امیر خان از وی استقبال کرد و باتفاق ولیعهد خود صاحبزاده وزیر خان به دست وی بیعت کرد. بعد از یک ماه اقامت در تونک سید احمد از راه سند عازم سرحد شد و تا چند سال در نواحی سرحد مشغول جهاد بود و سرانجام در همان جا به شهادت رسید. در سال ۱۸۳۴م بعد از وفات نواب امیر خان ، نواب وزیرالدوله محمد وزیر خان جانشین پدر خود گردید. زندگی محمد وزیر خان نمونه پاک دینداری بود. او صاحب علم و تألیفاتی بود. در دوران اقامتش در دهلی یک ذخیره نسخ خطی نادر را گردآوری نموده بود و آن را با

خود به تونک آورد. نواب وزیر الدوله نائب ویژه سید احمد شهید بود. او ازواج و خویشاوندان سید احمد شهید را که از مدتی در سند در منزل پیر صاحب پگار اقامت داشتند نزد خود دعوت نمود و برای آنها یک محله جدیدی به نام قافله در تونک آباد کرد به همین مناسبت همه اخلاف سید احمد به لقب سادات قافله معروف هستند.

در سال ۱۸۵۷م افواج ریاست بظاہر یاغی شده و پنهانی به اشاره خود نواب برای کمک به بهادر شاه ظفر به دهلی رفتند. یک مسجدی که با فصیل لال قلعه (قلعه سرخ) ملحق است از آن مجاهدین و یادگار مانده امروز هم به نام مسجد رساله تونک معروف است.

این امر جالب توجه است که همانطور که علامه اقبال باریاست های (ایالت های نیم مستقل) مسلم بهوپال و حیدرآباد، دکن روابط محکمی داشت، غالب هم باریاست های رامپور و تونک روابط استواری داشت. غالب در مدح نواب وزیر الدوله بزبان فارسی دو قصیده گفته بود، مطلع قصیده اول این است:

ای ذات تو جامع صفت عدل و کرم را
وی بر شرف ذات تو اجماع امم را
و مطلع قصیده دیگر بقرار زیر است:
عید اضحی بسر آغاز زمستان آمد
وقت آراستن حجره و ایوان آمد
غیر از این یک نامه منظوم ۲۶ بیتی بنام نواب موصوف در کلیات غالب هست
که بیت اول آن این است:

گفتم بخرد بخلوت انس
کای شمع و چراغ هفت ایوان
کمر کسانی اطلاع دارند که قصیده اردوی حکیم مومن خان، با مطلع زیر:
یاد ایام عشرت فانی
نه و هم هین نه و تن آسانی
هم در مدح نواب وزیر الدوله است.

نواب وزیر الدوله در سال ۱۸۶۴م رخت از این جهان بر بست و پسرش نواب محمد علی خان جانشین وی گردید. او غیر از احساسات دینی و علاقه علمی دارای علو عزم پدر بزرگ خود بود، چنانکه وی در سال ۱۸۶۷م به

ریاست یک راجه جابر حمله کرد و در نتیجه وی را از ریاست معزول و در بنارس زندانی کرد. در دوران اقامت سی ساله در بنارس به تهیه کتب و مشاغل علمی مشغول بود و یک مجموعه نسخه های خطی عالی به یادگار گذاشت. نواب ابراهیم علی خان پسر نواب محمد علی خان تا سال ۱۹۳۰ م یعنی ۶۳ سال حکمرانی کرد و بعد از آن تا سال ۱۹۴۷ م فرزند او نواب سعادت علی خان و یکسال نیز فرزند دیگرش نواب فاروق علی خان زمام حکومت را بدست داشتند. در ماه مه سال ۱۹۴۸ م، بعد از ۱۳۱ - ۱۳۰ سال تأسیس ریاست تونک هویت اسلامی خود را از دست داد و جزو ایالت متحد راجستان هندگردید.

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

- قبل از اینکه تونک، در زمان نواب امیر خان، پایتخت ریاست گردد، یک قصبه ای پیش نبود و از موقعی که «دارالریاست» گردید، بنیاد یک شهر جدیدی خارج از محدوده شهر قدیم نهاده شد و در جنوب آن قلعه امیر گره را بنا کردند. دیوان شمس الدین در تاریخ (فارسی) خود به نام «واقعات هفده ساله امیر و بیست ساله وزیر» (به سبک مخصوص که در هند معمول بود) می نویسد:

«در (سال) یک هزار و دو صد و سی و پنج (میلادی) شروع تعمیرات (بناهای) عالی و احداث باغهای فرحت بخش و مسرت آگین در قلعه امیر گره و اطراف آن و آبادی بلده نو اساس به اسم سامی خویش نامی (موسوم) بامیر گنج و مسجد جامع آن بلده اسلام آرام و کفر زنج و دیگر مساجد و مدارس آن شهر آبادانی آگنج بعمل آمد و در عرصه چهارسال باختمام رسید». (نسخه خطی صفحه ۹-۱۰)

این عمل ساختمان بناها بعداً نیز ادامه داشت. از ساختمانهای اینجا قصر زرنگار یا کاخ زرین زیبا ترین ساختمان است که با نقش و نگار طلایی بسیار زیبا آراسته شده است. راجع به جنبه اجتماعی تونک حبیب خان فضائی (به اردو) می نویسد (که ترجمه فارسی آن بقرار زیر است):

اگر به محله های شهر نگاه کنیم ، بهیر ، چهاونی ، کالی پلتن ، قافله و غول همگی بزبان حال می گویند.

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنایع عجم را

(واینکه) ما محل های افواجی هستیم که بهمراهی امیر الدوله آمده بودند و نشان آن قهرمانان پا شکسته ای هستیم که گردش روزگار آنها را شکسته پا اینجا نشانه است. اسلاف همان دلیران امروز هم در این محله ها آباد هستند. (دیباچه «رهنمای شکار»).

دست هائی که شمشیر را کنار گذاشتند ، اکنون قلم گرفته اند. چنانکه به تربیت و تشویق این ریاست از سراسر هند صاحبان علم و هنر در این شهر با ذوق و شوق گرد آمدند. در سال ۱۸۵۷م چون دهلی و لکهنو هر دو برباد گشتند ، منتخبان روزگار این عرائس البلاد هم در ریاست های مسلمان نشین پناه بردند.

بنابر گفته منشی سید احمد مرتضی « ارباب کمال دهلی و لکهنو بسبب جذابیت ارزشمندی در تونک بحدی زیاد گرد آمده بودند که دارالسلام تونک آن موقع شیراز هند بنظر می آمد» (آثار مالوه ، صفحه ۱۳۷).

حقیقت اینست که محیط تونک آنقدر جذاب بود که هرکس برای کاری در اینجا اقامت می گزید ، در همین جا ماندگار می شد و غیر از حال اجبار آن شهر را ترک نمی کرد. از میان مشاهیری که با توطن خود تونک را زینت بخشیدند ، از طبقه علماء و صلحا ، اسامی چند تن را (به عنوان مثنی نمونه از خرواری) اینجا می آوریم:

غازی شیخ ولی محمد پهلوی ، حافظ وجیهه الدین باغ پتی ، مولوی خیرالدین شیرکوئی ، مولانا حیدر علی رامپوری ، مولانا نظام الدین مانک پوری (شاگرد شاه عبدالعزیز) ، مولانا امام الدین خان ، مولانا سید علی احمد بهاری (شاگرد شاه عبدالعزیز) ، مولانا محمد حسن خان (شاگرد مفتی صدر الدین آزرده) ، حکیم امام الدین (طیب شاهی لال قلعه دهلی) ، مولانا حکیم میر دائم علی بهاری ، مولانا محمد سورتی از علمای نامدار اهل

حدیث و فاضل بزرگ قرآن و حدیث)، مولانا دوست محمد کابلی، مولانا
سیف الرحمن (مہاجر کابل)، مولانا عبدالرحمن چشتی دکنی، مولانا
عبدا... خان پیشاوری، مولانا عبیدا... ادیب دکنی.

علمای معروف ذیل با تونک روابط عمیقی داشتند :

سید احمد شہید، مولانا احمد... شاہ مدراسی، مفتی محمد عوض بدایونی،
مولانا نجف علی جہجری، شیخ محمد تھانوی، شاہ ابو سعید مجددی،
نواب صدیق حسن خان قنوجی (صاحب چندین اثر فارسی مانند تذکرہ
«شمع انجمن»)، مولانا نصیر الدین دہلوی، میر عبد العلی سہسوانی، مولانا
فضل حق خیرآبادی، مولانا عبدالحق خیرآبادی، میرزا غالب (از شعرای
بزرگ فارسی)، مومن خان مومن، ظہیر دہلوی، فقیر محمد خان گویا (جد
جوش ملیح آبادی)، منشی علی نظر (پدر شاعر معروف جگر مرادآبادی)،
بستمل خیرآبادی، مضطر خیرآبادی، خان بہادر سید جلال الدین حیدر (پدر
نویسنده برجستہ سجاد حیدر یلدرم) نیز برادر یلدرم سید نصیرالدین
حیدر، سید افتخار الدین از خانواده معروف دانشوران بنام «فقیران» لاہور،
ملک دین محمد از لاہور و پسرش سرہنگ مجید ملک روزنامہ نگار
سرشناس.

به این فہرست اسامی بیشتری می توان اضافہ کرد. از ہر دو فہرست
نامبرده، تعداد بیشتری از چہار نسل بزرگان علم و حکمت و مشاہیر شعر و
ادب در تونک متولد شدہ و در آن محیط علمی و فرہنگی پرورش یافتند. از
زمان تاسیس ریاست تونک تا انقراض حکومت مسلمان آن، تنها از دو سہ
نسل اول، اسامی تعدادی برگزیدہ اینجا ذکر می گردد.

حکیم سید برکات احمد، شمس العلماء مفتی محمد عبداللہ تونکی،
مولانا انوار الحق خستہ، ملانا احمد علی سیماب، حکیم سید سعید احمد
اسعد، سید اصغر علی آبرو، حافظ محمود شیرانی، مولانا محمد حسن
خان، مولانا حیدر حسن خان (شیخ الحدیث ندوۃ العلماء لکھنؤ)، مولانا
معین الدین آجمیری، حکیم سید محمد احمد ہاشمی، پروفیسر محمد عمر

خان (دانشکده اسلامی لاهور)، مولانا عبد الرحمن (رئیس دانشکده دکن)،
 مولانا حکیم فضل الرحمن خان (طیبہ کالج دہلی)، مولانا مشرف الدین
 یاس (جامعہ ملیہ دہلی)، مولوی محمد شعیب (مؤسس دانشکده محمدیہ
 شعیب دہلی)، مولوی سید علی اصغر (دبیر الانشا)، شفاء الملک حکیم
 نظام الدین (اجمیری)، سید محمد تونکی (دانشگاه اسلامی علیگرہ)،
 مولانا سید طلحہ، سید عمر حسنی، مولوی سید وقار احمد (مدیر مجلہ
 رسمی نظام، حیدرآباد دکن)، مفتی عرفان خان (ناظم شرع شریف)، مفتی
 محمد ایوب (قاضی شہر)، مفتی انوارالحق (مشاور ادارہ آموزش بہوپال)،
 اختر شیرانی (شاعر معروف و فرزند پروفیسور شیرانی، کیف تونکی، بسمل
 سعیدی، ابو العرفان فضائی، محمد یوسف صدیقی (مدیر نظامت دہلی)،
 مفتی ولی حسن خان، حکیم ظہیر احمد برکاتی، حکیم نصیر الدین ندوی،
 قاضی محمد عمران خان، حکیم محمود احمد برکاتی وغیرہ

راجع بہ مقام علمی و ادبی ہریکی از اینہا حداقل یک کتاب می توان
 نوشت و دربارہ بعضی از اینہا قبلاً کتابہایی نوشته شدہ است .

از میان مدارس کہ در تونک خدمت علمی را انجام دادند مدرسہ
 ناصریہ، مدرسہ فرقانیہ و دارالعلوم خلیلیہ حکیم سید برکات احمد را
 می توان نام برد کہ اہمیت مخصوصی داشتند؛ بہ ہمین علت مشتاقان علم نہ
 تنها از شبہ قارہ بلکہ از افغانستان و آسیای میانہ نیز برای کسب دانش بہ این
 مدارس می آمدند. این محصلین نہ تنها شہریہای نمی دادند بلکہ کمک ہزینہ
 ہم بہ آنها اعطا می شد.

در تونک کتابخانہ های کثیری ہم وجود داشت. اولین کتابخانہ را
 نواب وزیر الدولہ گرد آوری نمود کہ در ۱۹۵۴ بہ توصیه مولانا آزاد جہت
 کتابخانہ ملی ہند خریداری و از تونک بہ دہلی انتقال یافت .

دومین، اما ارزشمندترین ذخیرہ را نواب محمد علی خان تہیہ کردہ
 کہ در سال ۱۸۹۵ بعد از وفات او از بنارس بہ تونک آوردہ شد و تا مدتی نزد
 پسر فرزانه او صاحبزادہ عبدالرحیم خان بود. بعداً نواب سعادت علی خان

آثار کتابخانه سعیدیه نام داد و آن را تحویل ریاست تونک داد. پس از سقوط حکومت نیم مستقل ریاست، آثار خطی را از انتشارات جدا ساختند و اول در جلو خانه قصر نذر باغ انتقال داده و بالاخره در ۱۹۷۸م به مؤسسه تحقیقات عربی و فارسی درآمد و برای آن یک ساختمان بزرگ و عالی بنا شد. رضا علی عابدی از (بی بی سی) برای این مجموعه مقاله‌ای تحت عنوان «شش هزار سنگ میل» نوشته است که در کتاب او بنام «کتابخانه» است. کم کم کتابهای زیادی به این کتابخانه اضافه شد. در حال حاضر تعداد نسخه‌های خطی آن بالغ بر ۱۱ هزار نسخه می باشد و بیش از ۱۵۰۰۰ جلد کتابهای چاپی و ۵۱۰۰۰ اسناد دیگر است. از اقصی نقاط جهان برای رفع عطش طالبان علم از این چشمه زلال آب به تونک می آیند. در میان کتابخانه‌های امرای ریاست مجموعه‌های مختار الدوله محمود خان، دیوان شمس الدین صاحبزاده عبدا... خان نائب الریاست، صاحبزاده محمود خان و صاحبزاده اسحاق خان قابل ذکر است. قبل از تجزیه شبه قاره کتابخانه‌های مدارس و شخصی علماء بود که بیشتر آن‌ها هم اکنون وجود دارد.

می‌گویند شهرها نیز بسان آدمها دارای شخصیتی هستند، اگر از این دید به تونک نگاه کنیم این شهر دارای شخصیت دینی و علمی می باشد که شیرینی شعر و ادب به آن اضافه شده است. امتزاج زیبایی جلال و جمال در سرشت آن شهر است. معمولاً علما متهم به تکبر هستند، ولی رفتار علمای تونک بکلی مختلف است و آنها برای خوشرفتاری و خوش رویی معزوف هستند.

نکته مهم اینست که خود مؤسس ریاست و مصاحبان او به واسطه ناحیه «روهیل کند» با مناطق سرحدی بونیر، سوات، باجور و غیره تعلق داشت، بنابر این آداب و سنن معاشرت تونک دارای اثرات نمایانی از مناطق سرحد و افغانستان بود که بهترین مظاهر آن حریت، مساوات و سادگی بود. در تونک همیشه چون نواب وارد محفلی میشد با صدای بلند «السلام علیکم» می گفت و حضار «علیکم السلام» می گفتند. امراء و فقراء همه بر روی فرش

می نشستند و بر یک سفره باهم غذا می خوردند و دقیقاً سر وقت نماز در مساجد نماز اداء می کردند. زندگی همه آنها ساده بود.

تأثیر آداب و سنن سرحد در بعضی از مراسم ادبی و معاشرتی تونک هم هویدا بود. از جمله اثر جالبی آن بصورت «چاربیت» ظاهر گردیده است. چار بیت شعر قدیمی پشتو است. در ایالت سرحد چار بیت پشتو و هندکو بسیار معروف است. چون این نوع شعر به ناحیه روہیل کند رسید، کم کم فارسی و اردو جای پشتو را گرفت.

این نوع شعر، صنف سخن مردانه است و محتوی چهار مصراع است و در ناحیه روہیل کند، رامپور و مراد آباد مرکز آن گردید و بعداً در بهوپال و تونک هم رائج شد. با مرور زمان چار بیت تنها شعر نماند، بلکه یک نمونه مشترک شعر، سرود و رقص گردیده بصورت مجموعه شعر و دف نوازی و رقص ختک درآمد. هر نوع موضوعی از مدح و نعت تا «واسوخت» می توان در این صنف سروده شود. در تونک غیر از چار بیت اردو، چار بیت فارسی هم امروزه می خوانند. چند سال پیش (بی بی سی) طی نشریات اردو برنامہ معرفی چاربیت را در نوارهای مختلف اجرا کرده بود که در میان آن، چاربیت تونک بهترین چار بیت بود.

دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب که جشن صد و بیست و پنجمین سال تأسیس آن برگزار شده از نظر علمی و تدریس زبانهای شرقی یکی قدیم ترین مراکز علمی و فرهنگی پاکستان می باشد.

در سال ۱۸۴۹م کمپانی هند شرقی، پنجاب را به تصرف خود در آورد و در سال ۱۸۵۸م شبه قاره مستقیماً تحت تسلط تاج بریتانیا قرار گرفت. چون در سال ۱۸۶۴م دکتر لائتتر به ریاست دانشکده دولتی مأمور گردید تلاش های مداومی در جهت برپایی مرکز علوم شرقی در لاهور بعمل آمد. در سال ۱۸۶۵م انجمن پنجاب بنا نهاده شد و برای تأسیس دانشگاه خاورشناسی طرحی را تهیه کردند. در نتیجه در سال ۱۸۷۰م مدرسه خاورشناسی بوجود آمد و در سال ۱۸۷۲ آن را دانشکده خاورشناسی نامیدند. تأسیس این

دانشکده در لاهور موجب احیای میراث نیاکان شد و همراه با سنن فرهنگی اسلامی هندی آمیزش اثرات فرهنگی غربی آغاز شد و این قوام سه آتش شد. این امر جالبی است که سه تن از اساتید دانشکده خاورشناسی لاهور از سرزمین تونک بودند که در ضمن کارهای خدمات، تدریس نیز انجام می داده اند. اولین آنها شمس العلما مفتی محمد عبدا... تونکی استاد و زمانی رئیس بخش عربی بود و در سال ۱۹۰۲م با دریافت لقب «شمس العلماء» حایز شد و پس از ۳۴ سال تدریس در سال ۱۹۱۷م از شغل خود باز نشسته شد. وی پس از چند سال تدریس در دارالعلوم ندوه و کلکته به بهوپال رفت و در همانجا در هفتم نوامبر سال ۱۹۲۰ به عارضه قلب فوت کرد. (تاریخ دانشکده خاورشناسی تألیف دکتر غلام حسین). بقول حکیم احمد شجاع: «مفتی محمد عبدا... تونکی عالم بزرگ فقه اسلامی بود. در نزاعهای شرعی و حقوق اسلامی فتاوی وی سند غیر قابل تردیدی به حساب می آمد. او خنیلی کم حرف بود ولی هرچه از دهانش بیرون می آمد حکم برهان قاطع را داشت».

(اقامت اقبال در لاهور مجله «نقوش» بابت دسمبر ۱۹۷۷م)

علامه اقبال به آقای مفتی احترام زیادی می گذاشت و می گفت که «این جسم ناتوان بقدری ذخیره علم و فضل می باشد که مثل «دریا را در کوزه کردن» به آن صادق است. (چیلیسی لاهور «نقوش» بابت ژانویه ۱۹۶۶).

دومین استاد، مولوی سید طلحه حسنی بود که به «قافله سادات تونک» تعلق داشت. در سال ۱۹۱۴ استاد بخش عربی این دانشکده شد. بقول سید ابوالحسن ندوی او امام صرف و نحو بود. غیر از اشعار شعرای معروف فارسی و اردو هزارها بیت شعرای مسلم الثبوت جاهلی و اسلامی حفظ داشت و ماهر علوم بلاغت و معانی بیان عربی بود و به اعجاز قرآن کمتر کسانی در شبه قاره هند دارای مطالعه عمیق و بلندی مثل او هستند.

غیر از اصول و فقه و کلام در فلسفه و منطق نیز تبحر کاملی داشت. بعد از فراغت از تحصیل فقط در ظرف ۴ ماه قرآن را حفظ کرد.

«چراغهای قدیم» مولانا سید طلحه هیچ آثاری به اندازه علمیت خود

یادگار نگذاشت. او فرهنگ عربی - انگلیسی دبلیو تی وورتایت را به اردو ترجمہ کرد کہ در آغاز آن یک مقدمہ فاضلانہ از وی است. غیر از این یک مسودہ نیم تمامی از کتاب فاضلانہ عربی او دربارہ تمدن و فرهنگ و زندگی علمی عصر صحابہ موجود است کہ هنوز بچاپ نرسیدہ است. سید طلحہ در سال ۱۹۴۲م دانشکدہ را ترک کردہ بہ سرزمین خود یعنی تونک رفت و در سال ۱۹۴۸م از تونک بہ کراچی مهاجرت نمود و در ۲۵ سپتامبر ۱۹۷۰م در همانجا درگذشت.

سومین استاد دانشکدہ خاورشناسی حافظ محمود شیرانی بود کہ از ہمین دانشکدہ امتحان منشی فاضل فارسی را گذراند. (کہ شرح حال و آثارش جداگانہ در ہمین شمارہ آمدہ است).

بقول استاد دکتر تنویر احمد علوی از لحاظ فرهنگی اسلامی در ہند، تونک «آخرین ترکش خدنگ» ما بود. استاد در جشن افتتاح ادارہ تحقیقات عربی و فارسی تونک، قصیدہای بہ زبان فارسی در مدح تونک بہ عنوان «آتش کاروان» خواندہ بود و طی آن بادقت تمام مظاہر سنن آن شہر را بہ روش ہنرمندانہ بررسی و تحقیق، بیان کردہ بود. نظر بہ جذابیت محتوای آن متن آن شعر فارسی اینجا نقل می گردد.

استاد دکتر تنویر احمد علوی

آتش کاروان

[بہ مناسبت جشن افتتاح ادارہ تحقیقات عربی و فارسی، تونک (راجستان) سرودہ شد]

تونک آن منزل و فاکیشان	تونک آن رہگذار دل ریشان
داستانی ز رفتگان مانده	آشی چون ز کاروان مانده
ہر بہیری و بنگھی کین جاست	یادگاری ز ترک تازی ہاست
بی نیاز زمام و راحلہ ہا	چون جرس ہم نورد قافلہ ہا
تیغ داران شہید ناز این جا	غازیان را صف نماز این جا

هم بدستش چراغ ها دارد
همچو شمعی به سایه محراب
ید بیضا در آستین دارد

*

تونک آن مرکز هنرمندان
همچو صبحی به چاک دامانی
دست گل خورده بهاری هست
کان ، بریشم کند نمساز
بگریبان نهفته زاری !
حسن لطفی به «جامدانی ها»
چون نگاری بگوشه چمنی
چون گل تر به پاک دامانی

*

خوش نگاهان و گل بدامانان
آگهی را عیار سنجیده
نقد و تحقیق را درایت ها
به اشارت ، چنان عباراتی
هم به معنی دلیل و برهانی
به صفا ، چون سفینه غزلی
عندلیبی است از چمن زاری
هم بدوش صبا سفر کرده

*

ضرب فرهاد و رقص مجنونست
چون طوفانی بکوی جانانی
پای کوبان به ضرب مه چنگی

سخن از درد و داغ ها دارد
گوهری چون بحلقه گرداب
نقش فرد ای برجین دارد

تونک آن شهر شیشه و سندان
چون گل لاله داغ سامانی
سازو برگ دلنگاری هست
حسن برگ گلی به طنازی
ساده کارش ، به دست پرکاری
نقش نازی به «کامرانی ها»
همچو شبنم به شیشه سمنی
چون عروسی به جلوه سامانی

تونک آن بزم خوش کلامانان
فکر و فن را چو مردم دیده
شعر و افسانه را روایت ها
به عبارت ، چننان اشاراتی
هم بصورت در دبستانی
به لطافت ، چو شیشه علی
همچو شاخ گل از سمن زاری
به خس آشیان حضر کرده

چار بیتی که حرف و افسونست
چون مصافی به تیغ و میدانی
همچو دستان سرا خوش آهنگی

نغمه خوانان بجوش و مستی ها
ساز بردوش همچو موج روان
چون حریفان مست می آیند
شعرها، شکوه ها، شکایت ها
شعله ها همچو جام می رقصند

*

به «سنهری محل» چو می آئی
چون بهشتی بنخواب می بینی
چون گریبان غنچه خوش رنگی
هم به ترصیع چون بدخشانی
همچو شاخ گلی به تزئینی
همچو روی نگار خوش تابی
سقف و محراب زرنگار اینجا
چه قدر نقش دل نشینی هست

*

به «جلو خانه» چون گذر داری
کان بالاخر اداره ای شده است
شهر جان بخاک او زنده
حرف شیرین ز علم و فن اینجا
همچو شهری خجسته آئینی
صفحه ها همچو نور ایمانی
حکمت و شعر را خزینه درو

دف نوازان به تیز دستی ها
همچو گرداب شعله پیچان
تیغ و خنجر، بدست می آیند
شکرها، لطف ها، حکایت ها
تیغها بی نیام می رقصند

آن شبستان حسن و زیبائی
از رخ ماهتاب گل چینی
همچو سازی به حسن آهنگی
همچو ماه مبین درخشانی
همچو موج گهر خوش آئینی
چون در آئینه عکس مهتابی
هست افسانه بهار اینجا
همچو فردوس بر زمینی هست

هم به لوح و قلم نظر داری
دیده ها را اشاره ای شده است
داغ دل همچو ماه تابنده
صد چراغی ز انجمن اینجا
صد کتاب و ورق به تزئینی
نقش ها چون حدیث و قرآنی
قدر و معیار را سفینه درو

چون سرایی ز حسن انجمنی
تا به ایران می رود سخنی

ادب امروز
ایران



اشاره:

انقلاب توانمند اسلامی ایران، تقریباً دو دهه غرور آفرین خود را پشت سر گذاشته است. اینک فرصت آن فرا رسیده است که نگاهی به عملکرد فرهنگی - هنری آن، بویژه در زمینه ادبیات، داشته باشیم.

ادبیات انقلاب با هویت اسلامی خود، به مرحله ای از بلوغ رسیده است که بتوان جلوه های برجسته آن را نظاره کرد و ضعف ها و نقصان هایش را، منتقدانه بررسی نمود.

امید است که منتقدان و صاحب نظران مسلمان، آثار هنری و ادبی به جا مانده در این دو دهه را ارزیابی کنند، تا بادرک و شناخت ضعف ها و نقاط قوت، در دهه سوم، در آینده، میراث ارزشمندی به نسل نوپای فردا هدیه شود.

شایان یاد آوری است که قصه نویسی پس از انقلاب، در دهه اول آهنگ حرکت کند تری داشته، در دهه دوم شاهد رشد و شکوفائی کمی و کیفی آن بوده ایم. بی شک باید منتظر بود تا قصه نویسان نسل بعد، با اندوخته های فراوان دو دهه پیش از خود، آثاری جهانی خلق کنند.

آنچه در این بخش می آید، گزیده ای از بهترین داستانهای دهه اول انقلاب اسلامی ایران است. در شماره پیشین به معرفی یکی از این چهره های برجسته، فیروز رتوزی جلالی، پرداختیم؛ در این شماره دو چهره برجسته دیگر یعنی خانم راضیه تجار و آقای حمید گروگان را معرفی می کنیم. این دو از نویسندگان خوب و صمیمی ادبیات معاصر ایران هستند.

خانم راضیه تجار، در سال ۱۳۲۶ در تهران متولد شد و با اخذ لیسانس در رشته روان شناسی به استخدام آموزش و پرورش درآمد.

وی از سالها قبل در کنار تدریس و خانه داری، به کار نویسندگی مشغول است. آثارش عموماً در مجلات «بانوان»، «زن روز»، «سروش» و «گاهنامه» به چاپ رسیده است. در این شماره یکی از قصه های خوب ایشان به نام «هفت بند» معرفی می شود.

آقای حمید گروگان متولد ۱۳۳۰ است. قبل از انقلاب مدتی معلم و کتابدار بود و پس از انقلاب در روزنامه جمهوری اسلامی، گروه کودک صدا و سیما، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، و امور تربیتی آموزش و پرورش مشغول بکار بود. تاکنون بیش از بیست کتاب که بیشتر قصه های کودکان و نوجوانان می باشند، از او به چاپ رسیده است. در این شماره یک نمونه از آثار وی به نام «آقا مهربان» تقدیم می گردد.

«دفتر دانش»



راضیه تجار

ایران

هفت بند

بر لبه بام ایستاده ام. پیچکها فواره وار بالا آمده اند و عطری گس و رخوت آور، از فواره های گردان به اطراف پاشیده می شود. روی پیراهنم، دو شاه توت سرخ گلدوزی شده، و پروانه ای که گیج و حیرت زده، بال برهم می کوبد و نمی داند که از کدامین سو برود.

کفشهایم آن پائین است. هیچکس نیست که کمک کند تا راه آمده را برگردم. تاکستان، مثل یک سبزه، مست مست، زیر نور بهار لمیده - و من به تبلوری فکر می کنم که شاخه های نازک تاکها در خود دارند.

پله های پشت بام، کاهگلی است. پله ها فرو ریخته اند؛ حتی یکی - دو تا از آنها نیست (مثل کابوسی که شبهایم را سیاه می کند)؛ اما من، با همه ترسی که از افتادن دارم، این پله ها را آمده ام، به این امید که غروب را بینم؛ غروبی که در بغل سبز بهار و روی شاخه های همیشه مست تاکستان اتفاق می افتد؛ شاخه هایی که از رنجی پنهانی، در حق هقی خفیف می لرزند ...

بر لبۀ بام ایستاده ام که می آبی.

مرد کوچہ ها و جادہ ها و گذرگاہها؛ با پیراہنی بہ رنگ خاک و کلاہی کہ نور خورشید از انزوا بیرونش کشیدہ . مثل ہمیشہ ، جعبہ جادویت ہمراہت است. خودت بہ آن می گویی «چشم شوم من».

ساکت می ایستی و نگاہ می کنی و من حس می کنم کہ زیرنگاہی کہ سرد است و سنگین ، مثل یک تکہ سرب خم می شوم . نمی دانم چرا بہ خودت زحمت دادہ ای تا برای گفتگو بیایی.

پلہ هایی کہ شکستہ اند ، پلہ هایی کہ کاهگلی اند و برای بالا آمدن بہ زحمت می اندازند ، پلہ هایی کہ ترا از اوج دور می کنند و در سیمایت غروری لطمہ خوردہ را بہ تصویر می کشانند ، چرا ، چرا مانع نشدند کہ نیایی و غرورت را بہ خواہشی نفروشی ؟

سیر سیرکی بہ نالہ می خواند و اولین ستارہ ، لرزان و شفاف ، از آبی بلند می چکد. پشت دستم نمناک می شود.

-گریہ می کنی ؟

تو می پرسی و یا خودم از خودم ؟

نہ ؛ دلم نمی خواہد گریہ کنم . مثل ستارہ ای کہ بہ خاک بیفتد ، دوست ندارم سقوطم را ببینی ، و نہ حتی سقوط تو را من ، اما اگر بنا باشد یکی از ما دو تن ، بشکند ، دوست دارم آن یکی ، من باشم.

- چرا تو ؟

فکرم را شنیدی ؟ بلند گفتم کہ شنیدی و یا این ہمہ شفاف شدہ ام کہ

راحت می خوانی ام ؟

روی زمین می نشینی . یک زانو را تا می کنی و زانوی دیگر را

می شکنی. چو بدستی کهنہ در دستت است ؛ همان کہ ہم سفر ہمہ سفرہایت است.

رو بہ تو چرخیدہ ام.

با اینکہ دوست دارم آخرین رگہ های نور را بینم ، کہ چون شاخہای

گوزن ، بلند و طلایی ، چگونہ با تاریکی می جنگند، اما نمی خواہم فکر کنی کہ از تو رو بر گردانده ام .

صدایت را می شنوم ؛ مثل صدای باد در نیزار، لخت است و غمگین .
- برای آخرین بار است . این سفر را کہ رفتم ، دیگر تمام می شود؛ سفرهایم تمام می شود و... و ماندنم ، آغاز . فقط همین یک بار!
به تو نمی آید کہ خواهش کنی . هرگز در مقدمہ هیچ رفتنی ، نخواستہ ای کہ بدانی چگونہ فکر می کنم ؛ اما این بار نمی دانم چه اصراری داری کہ رضایتم را بشنوی .

می دانم کہ دروغ می گویی . تو ، راز ماندن را نمی دانی . تو مثل بادی؛ اگر بمانی ، دیگر نیستی . همه اینها را می دانم ؛ اما این «بهار»... حداقل این «بهار»...

تاکستان مست است . تاریکی ، شانہ هایش را پوشانده . حتی اگر گریہ ہم کند ، در خودش است .

چو بدستی ات را بہ طرفم دراز می کنی .
- نگاه کن ! این ، آخرین نشانہ ای است کہ گذاشتم . وقتی کہ برگردم ، می اندازمش دور... و یا برای یادگاری ، بالای طاقچہ و یا ہر جا... ہر جا کہ تو دوست داشته باشی...

پرندہ ای جدا مانده از دستہ اش ، بہ شتاب بال می زند . بغض گلویم را می فشارد .

- نہ ! تو نباید از من بخواهی ! من ہم نمی توانم از خودم بخواہم . کسی در من نشسته ؛ بق کرده و عبوس ؛ لج کرده و تلخ . چگونہ جوابش کنم ؟ دوست دارم پلی بزنم ؛ با حرفهایم پلی بزنم ، تا بر این درہ ای کہ بینمان فاصلہ انداختہ ، خطی بکشم . صدایم را کہ لرزان و محو است ، می شنوم ؛
جوابت تکانم می دہد ؛

- بلہ ؛ اما دوست دارم کہ تو بخواهی .
باد موہایت را پریشان می کند . رشتہ های سفید ، سیاهیہا را ہاشور

می زنند. چه زود سیاه موهایت رنگ باختند و سپیده را ندا دادند.

چو بدستی ات را به طرفم دراز می کنی.

- قول می دهم ، این آخرین سفر باشد. وقتی که برگردم ، هنوز بهار تمام نشده. فرصت زیاد است. با هم ، تمام کوچه باغها را می گردیم ؛ تمام شهرها را ، و تمام جاهایی را که فرصت نکردیم ببینیم ؛ قول می دهم! تنها لبه کلاحت روشن است ، و صورت و شانه هایت محو و تاریک. صدایت معصومانه ، غمگین است. باید چیزی بگویم. فراتر از خودم می آیم. باید قبول کنم: این بهار هم بی تو ؛ این بهار هم با دغدغه ؛ این بهار هم با بیم و امید.

چو بدستی را بر نمی دارم. می دانم باز هم آن را از من خواهی گرفت: یک سفر دیگر ، یک مأموریت دیگر ، یک...

بلند می شوم ، و تو هم...

ستاره ها زیاد شده اند. هوا مثل شیشه شفاف است و برنده.

آن قدر نگاهم می کنی که تا بگویم «بله». می خندی ، و من به خنده ات دل می بندم؛ هر چند که در همه وجودم برگ ریزان است.

□

جلد سبز «قرآن» ، بهار را در بی تو بودن ، به یادم می آورد. کاسه آب را که پشت سرت می پاشم ، صورتم نمناک می شود. بر کاسه آرد ، جای انگشتانت فرو رفته اند.

در خم جاده که می پیچی ، به چار چوب در تکیه می دهم.

چشمهای مهربان «ننه رقیه» ، به رویم می خندد:

- پیر شوی دختر! همین که راهی اش کردی ، نشان دادی که شیرزنی وقتی که همه برگردند ، او هم می آید. یا .. شاید کمی جلوتر... مثل همیشه: خودش ، تک و تنها... مثل همیشه ، پرچمدار...

برای اینکه گوشه های لبم نپرد ، لبم را می گزم؛ آن قدر که مزه خون حس

کنم.

۱۴۶

— درست است مادر؛ ولی نه مثل همیشه...

هر دو به داخل خانه بر می گردیم. همه جا بوی غربت دارد. پشت پنجره که می روم، جاده را می بینم که سیاه است. کسی می گوید: «حتی اگر هم نخواهی، می روم؛ اما دوست دارم که بخوایی.»
و من، خواستم. و یا بهتر است بگویم، و ادا شدم که بخوام. و حالا...

□

روزنامه را باز می کنم.

بهار در کناره های «اروند رود» چگونه است؟ حتماً کلاهی که بر سر نیزه ای نشسته، غمگین ترین لاله دشتهاست.
سعی می کنم خودم را، چون دانه ای که با باد سفر می کند، آنجا بیندازم؛ در رطوبت خاک بنشینم؛ پوست بشکافم؛ ریشه بیندم؛ بیالم؛ ناطور شوم؛ و وقتی برای زمزمه مجروحین آب می شوم، تو را هم پیدا کنم.
دوربین به دست، غمگین، با چوبدستی ای که به کمر بندت بسته ای، ژولیده، خاک آلوده، خسته و مشغول. دستم را دراز می کنم و یک قلدح آب به تو می دهم.

اول نمی نوشی. دستم را رد می کنی. مرا نمی شناسی، حتی خودت را هم. اصرار که می کنم، آب را می گیری. لبی تر می کنی و بقیه را به خاک می افشانی.

بیدار می شوم. صورتم خیس است. ننه رقیه رو به رویم است.

— خیر باشد ننه! داشتی خواب می دیدی. با خودت حرف می زدی!
روزنامه روی زمین افتاده. همان طور که روی صندلی نشسته بوده ام، خوابم برده است. پنجه های پایم یخ کرده اند؛ تمام تنم هم. بهار، بی تو زمستان است. کجا به شکار گلهای سرخ، در کمینی؟

□

این روزها، زیاد، به رادیو گوش می دهم. به تصاویر تلویزیون زل می زنم؛

روزنامه را با عجله ورق می زنم؛ اما هیچ جا، نشانه ای نمی یابم.

به پشت بام می روم. رو به رویم تاکستان است: سبز سبز. تاکستان دارها، جویها را گودتر می کنند و به انتظار پر شدن آنها از آب، لا رویی شان می کنند.

در زیر نور نیم روز، بقچه باز می کنند. نانی و پنیری، و اگر داشته باشند گردویی، و بعد مستی آب قنات - که زلال است و زلال. گرده که به خاک می زنند، بیشتر به یادم می آید. آیا تو هم بر خاک افتاده ای؟ به کمین لحظه ای؛ برای شکار یک دم؟ به شکار مرگ می روی و یا به شکار یاد آنهایی که به شکار مرگ رفته اند، تا از ذره گل سرخ، خوشبوترین گلها را بچینی؟! □

هیچ جا خبری از تو نمی دهد. «ننه رقیه» برایم چای می آورد؛ با کلوچه هایی که طعم کره دارند. اگر او هم نبود؟...

رو به رویم می نشیند و با دستهای حنا گرفته اش، آتش قلیان را جا به جا می کند. آتش سرخ سرخ، دمی رخ می نماید و بعد زیر لایه ای از خاکستر پنهان می شود؛ مثل ماهی در محاق:

می گویم؛ ننه، انتظار چه مزه ای دارد؟

سری می جنباند؛ که یعنی: صبر!

- از وقتی که اینجا آمدیم - به این گوشه دور و پرت - چند سفر ما را گذاشته و رفته؟

دلداری ام می دهد:

سرش سلامت مادر؛ بر می گردد!

خاموشی باغ را صدای سیر سیرکها در هم می ریزند. هوا مهتابی است

سرچشمه کجاست؟ اگر می توانستم پرواز کنم!

صدای قل قل قلیان ننه رقیه، ترنم دلپذیری دارد؛ اما من...

دلم شور می زند. دو هفته ای گذشته. به نبودن عادت کرده ام؛ به

ندیدنت ہم ؛ اما امشب چیزی روحم را می کاود ؛ چیزی کہ مثل ہمیشہ نیست.

بہ اطاقت می روم. بہ لباسها ، بہ وسایل کارت ، بہ کتابہایت نگاہ می کنم. نگاہ می کنم و فکر می کنم. خاطرہ ہر سفر ، در ہر گوشہ و کنار ہست. تو ، چون باد ، نمی مانی ؛ و من ، نیمہ خاموشی ہستم کہ خود سکوتم. می نشینم بہ تماشایت ، وقتی کہ پرواز را شروع می کنی . با رفتنت ، حدیث رهایی را می شنوم ؛ اما... اما این بار خستہ ام ، ملتہیم ، تب زدہ ام و پریشان.

عکسها را در ہم می ریزم ؛ دہها و صدہا عکس ... خاطرات سفر شمال ، جنوب ، شرق ، غرب ...

- پس من کجایم ؟

- تو در ہمہ جایی. در متن ہمہ عکسها ؛ در حاشیہ ہر کدامشان ! اگر نگاہ کنی ، خودت را می بینی.

صدایت ملایم است ؛ صدایت مثل ہمیشہ ، خوابم می کند.

چوبدستی ات را بر می دارم. چرا این بار آن را نبردی ؟ ہفت بند دارد ؛ ہر بند ، یادگاری از یک سفر ... مثل یک تی ، بہ داخلش می توان دمید ؛ از درونش می توان خواند... و از ہر بندش ، می توان شنید.

بند اول : تازہ بہ ہم رسیدہ بودیم. می خواستم عکس خودم را ، بر گستردہ چشمہ ای کہ از درونت می جوشید ، پیدا کنم. آن قدر خم شدم کہ خودم را یافتم. قدح پر بود ؛ بہ من خندید.

گفتم : « با تو می آیم. »

گفتی : « سفر خوش است ، اگر با یاد دوست باشد. امید دوبارہ برگشتن ،

معنایش می دہد. »

□

اولین نشانہ را بر چوب زدی. عکسها برایم حدیث راہ گفتند: البرز کشیدہ و مغرور ، پلنگی زخمی اما نہ افتادہ ؛ جنگل ، کہ باغ ہزاران ہزاران

درخت بود و بوی گل‌هایی گمنام که در متن هر عکس ، آتش بازی رنگینی ساخته بودند.

سرسبزی و برکت و ایثار شمال ، باتو آمده بود ؛ که می گفتی : از هر سفر باید توشه ای آورد.

بند دوم : سفر به کویر بود ؛ به خستگی و تشنگی ؛ به رنج و کوشش ؛ به عطش و نیاز رسیدن به آب ، سفر به گرمایی که بخار می کند و اراده را اگر استوار نباشد، ذوب ...؛ سفر به مرز مقاومت و پایداری و به شنهای روانی که راز یک جا نماندن را می دانند ؛ هرچند که سراب و آب را در همسایگی دارند.

بند سوم : از کناره های جنوب ، از دریای بی موج و خاموش برگشتی ؛ از پیش پابرهنه هایی که بر بستری از نی می خوابند، خرما می خورند ، حصیر می بافند و با گاوی یا بز می مریض ، همسفره می شوند. از رخوت ، از خوابزدگی ، از امیدی که بارانش نیست ، و از دهان خشک چاههای آب گفتی ؛ اما... تو نگفتی ؛ تو خاموش نگاهم کردی ؛ عکسهایت گفتند.

بعد از این سفر بود که اولین تارهای سفید را در موهایت دیدم.
بند چهارم : به زیارت رفتی. عکسهایت شکست نور بود بر آینه کاریها؛ حدیث عشق بود بر ضریح طلایی ؛ تبلور نور بود و ایمان بر بلندی گنبدی که چون دلی طپنده ، حس زنده بودن داشت. کبوترهایی که بال گشوده بودند؛ پرنده هایی که آب می نوشیدند؛ کبوترهایی که غمگین بودند؛ عکسی از زائران ، با دستهایی همه نیاز ، با چشمهایی پر از التماس ، با لبهای آماس کرده از دعا و تو ، چه کوچک شده بودی ؛ کوچک به حد یک قطره! و در گوشه ای ، دستها را در هم قفل کرده بودی ، شانه را به دیوار زده بودی و در خود بودی و متفکر.

بند پنجم و ششم : تصاویری که آوردی ، همه مات بودند و سوخته و یا خالی از هر آنچه که بگویند از کجا آمده ای ؛ چون حدقه خالی چشمی . هرگز نگفتی که کجا بودی و بر توجه رفت ... تنها خطی نیمه تمام ، با عجله ، بر پشت

سوخته های فیلمها نوشتی: «آن را که خبر شد، خبری باز نیاورد.»

و بند هفتم...؟

این ساز عشق است؛ کجا بگذارمش؟

ننه رقیه در را باز می کند. ننه، نصیحت می کند:

- اگر بخوابی، بهتر می توانی از فکرش دربیایی.

او هم حس می کند که چون همیشه نیستم؛ اما راه حلش درست در

نمی آید.

تا صبح، خواب از من دور است و فکر با من.

□

وقتی که منور می زنند؛

وقتی که خمپاره می آید؛

وقتی که بمباران است؛

وقتی که گلوله ها نفس نفس می زنند؛

وقتی که رود سبرخ می بینی، پرهای گل می بینی، مغز و رگ و پی می

بینی... وقتی که فواره های گردان خون می بینی... تو ثبت می کنی؛ کلید می زنی

و ضبط می کنی؛ خونسرد و با دقت؛ مثل یک جراح، بی احساس. ظاهراً بی

احساس، اما وقتی دور تر رفتی، وقتی که در سنگر پناه گرفتی، حتماً گریه

می کنی! می دانم گریه می کنی!

□

بالای بام نشسته ام. از دور، از خیلی دور، گرد و غباری بلند است:

نقطه ای سیاه که جلو می آید؛ می لرزد و پیش می آید. با دقت نگاه می کنم.

می توانم حدس بزنم که کیست. محو و لرزان، مثل تکه های غبار زده یک رؤیا.

نامه رسان است، با ماشین ژیان قراضه اش. قلبم می لرزد. آن قدر

نگاهش می کنم تا خانه را دور بزند و ماشین از صدا بیفتد. بعد به تاکستان

خیره می شوم؛ به انگورهایی که هنوز نیامده اند، اما صدای پایشان در راه

است؛ به برج نوری که به بلندی قامت سپیدارهاست، و به روح تو که در قالبی

تنگ نمی گنجد.

این بهار هم بی تو! باز ملال دوری ات است و این امید که از این سفر، حدیثی نو بیاوری.

ننه رقیه صدایم می زند. خودم را به نشنیدن می زدم. باد، بوی نم با خود می آورد. ننه، باز صدایم می زند. پله ها شکسته اند. بارها گفته که می ترسد از این پله ها بالا بیاید.

می خواهم از جا بلندشوم، اما نمی توانم. چیزی در درونم شکسته که هر حرکتی به رنجم می کشد؛ چیزی که اعتماد به نفسم را هم به ویرانی می برد.

به پشت، روی بام دراز می کشم. چشمهایم را می بندم. لبهایم می لرزند. سردم است. چشمهایم را با دست می پوشانم و بعد گوشهایم را. ننه رقیه می آید. صدایم می زند؛ آن قدر که نگاهش کنم. رنگش مثل چلووار سفید است. بر این پوست سفید، دو خط عمیق بر کنار لبها چین انداخته اند. لبهایش خشک شده؛ شاید چون از پله ها بالا آمده. می پرسم: «خسته شدی؟»

پاکتی را به طرفم دراز می کند. دستش می لرزد؛ بینهایت می لرزد. از نجا می پریم. نامه را باز می کنم. وقتی که می خوانم، باور نمی کنم. برای همین، بارها و بارها می خوانمش. ننه رقیه، خیره به چشمهایم است.

خبر کوتاه است: «دیگر نمی آیی.» خمپاره ای که به زمین افتاده، به جای گل، به جای خاک و خاشاک، به جای هرچه که مرگش نمی توانست فاجعه باشد، تو را برداشته و به اوج کشانده.

کاغذ را تا می کنم و بعد به زمین می اندازم. ننه خم می شود و آن را بر می دارد. به صورتش می گذاردش و های های گریه می کند. سبو خالی است. تاکستان نه مست است و نه مغرور. تنها شانه های من است که تکان می خورد.

هزار هزار شاخه سبز، التماس دعا دارند.

حمید گروگان

ایران



آقای مهربان!

آن روز صبح وقتی پا به حیاط مدرسه گذاشتم ، طبق معمول به کلاس دویدم و کیفم را روی نیمکت پرت کردم و با عجله به حیاط برگشتم - کار هر روزمان بود - و چه ذوقی داشتیم که صبحها تا زنگ به صدا دربیاید ، با بچه‌ها یارکشی کنیم و به تقلید از فیلمهای مضحکی که آن روزها تلویزیون به خوردمان می داد، بزن بزن سرخپوستی راه بیندازیم.

محوطه شرقی حیاط مدرسه ، مناسبترین محلی بود که می توانستیم از سروکول هم بالا برویم و در مواقع خطر ، خودمان را از چشمهای تیزبین آقای ناظم دور کنیم. محوطه شرقی حیاط مدرسه ، خاکی بود و به نظرمان صحرایی خشک و بی آب و علف را می مانست که خاطره فیلمهای سرخپوستی را در ذهنمان تداعی می کرد!

در خیالمان پستی و بلندیهای کوچک این محوطه خاکی ، آنچنان نقش مهمی در جنگ و گریزهایمان داشت که هر گروه سعی می کرد در لحظات نخستین ، بهترین مناطق سوق الجیشی را به تصرف خود در آورد و در یک فرصت استثنایی گروه متخاصم را تار و مار کند:

داشتیم یارکشی می کردیم که چشممان به جواد - پسر آقای مهربان ،

یعنی پسر معلممان - افتاد که برای اولین بار پا به صحنه گذاشته بود و می خواست در جنگ آن روز شرکت داشته باشد. ولی مگر ما راضی می شدیم هر تازه واردی را که اطلاع چندانی از جنگ و گریز ندارد، در جمع خودمان بپذیریم؟ ما برای خودمان حساب و کتابی داشتیم، قانون داشتیم، هر کسی که نمی توانست سرش را بیندازد جلو و بگوید: «ما هم هستیم».

شرایط ما اگرچه شرایط دشواری نبود. ولی به هر حال برای خودش چیزی بود. مثلاً می گفتیم که طرف باید بچه ننه نباشد؛ با معرفت باشد؛ پیش آقای ناظم و مدیر و معلم لائرتمان ندهد و از همه مهمتر اینکه از بزن بزن چیزی سرش بشود و بفهمد که چطور باید اسیر گرفت و چطور وقت تیر اندازی دشمن، جا خالی داد و اگر هم تیر خورد، بلد باشد درست بمیرد و چاخانی خودش را شل نکند! البته حق هم داشتیم کمی سخت بگیریم، چون یک دفعه یکی از همین تازه واردها قسم خورده بود که بلد است و ما هم نقش نگهبان قلعه را به او دادیم؛ ولی حالمان گرفته شد. همین که دشمن از پشت سر به او نزدیک شد و ناگهان او را نقش زمین کرد، بجای اینکه از خودش دفاع بکند، بلند شده بود و خودش را می تکاند و می گفت: «قبول نیس آقا، قبول نیس! بی هوا حمله کرده...» و آن وقت بچه ها کلی خندیده بودن و بازیمان پاک یخ شده بود.

این بود که پشت دستمان را داغ کرده بودیم که دیگر هر کسی را وارد گود نکنیم و همیشه با همان ده پانزده نفری که از میان کلاس خودمان یعنی پنجمی ها و چند نفری از ششمی های دبستان جور کرده بودیم، سروته قضیه را بهم بیاوریم. ولی نمی دانم چرا آن روز وقتی جواد با حالت سرما خوردگی پیش آمد و گفت که می خواهد نقش بگیرد، هم من و هم بقیه بچه ها کوتاه آمدیم و با کمی دلخوری پذیرفتیم که نقش جادوگر قبیله را بعهده بگیرد. این نقش را از آن جهت به او دادیم که اولاً رنگ پوستش کمی تیره بود و ثانیاً فکر می کردیم جادوگر کار مهمی انجام نمی دهد، بلکه فقط در یکی دو صحنه

ظاهر می شود و بعد از اینکه کمی دور خودش چرخید و آوازهایی نامفهوم خواند، کارش تمام می شود.

به همین خیال، بازی شروع شد. بلافاصله سر دسته هر گروه برای جنگاوران خودش جایی را مشخص کرد و فریادها درهم آمیخت. تیرهای خیالی در زه کمانها قرار گرفت و گرد و خاک به هوا رفت و شور و التهاب جنگ، کم کم اوج گرفت. چند دقیقه ای بیش نگذشته بود که قبیله ما پرچم سفیدش را که تکه پارچه کثیفی بیش نبود، بالا آورد و از صحنه کنار کشید تا به اصطلاح جلسه شور تشکیل دهد. در اینجا بود که جواد - جادوگر قبیله - در حالی که چند شاخه کوچک و بزرگ درخت را به سر و گردانش آویزان کرده بود، به میانمان آمد و شروع کرد به ورجه ورجه کردن و شکلک در آوردن. تا اینجا همه کارها به خوبی پیش رفته بود و همه بچه ها راضی بنظر می رسیدند که موقعیت جادوگر قبیله، همه چیز را دگرگون کرد.

من به عنوان رئیس قبیله، چهار زانو روی زمین نشسته بودم و مثلاً داشتم به سحر و جادوی جادوگر نگاه می کردم که جواد ورجه ورجه کنان به مقابلم رسید. به قیافه اش که نگاه کردم، یکه خوردم! آب بینی اش کش آمده بود و دماغش را بالا می کشید. چند بار بینی اش را خاراند و در یک قدمی من به زانو روی زمین نشست. می خواست بازهم از آن اداهای جادوگری در بیاورد که دیگر طاقش طاق شد؛ به خورشید نگاهی کرد و بعد با صدایی مهیب توی صورت من چنان عطسه ای زد که صدایش توی گوشهایم پیچید: «... ه... ه... ه... هب چه.»

شلیک خنده بچه ها بیشتر عصبانی ام کرده بود. نمی خواستم کوتاه بیایم و مثل دفعه قبل، بازیمان با مسخرگی تمام شود. برای همین خیلی جدی به جادوگر نگاهی کردم و مثلاً با زبان سرخپوستی فریاد کشیدم: «هوم با... او با... خیلی جادوگر بد! تو باید مُرد... تو خیلی بی ادب.»

فریاد من، کار خودش را کرد و بچه های داخل و خارج صحنه، کمی دست و پایشان را جمع کردند. جواد هم که تا اندازه ای متوجه قضیه شده بود

تکائی خورد و در حالی که آب لب و لوجه اش را جمع می کرد، با همان لحن سرخپوستی جواب داد: «تومبا... من دیشب لحاف پس رفت، سرما خورد!»
 قهقهه مجدد بچه ها چنان غافلگیرم کرده بود که سرم را پایین انداخته بودم و حس می کردم شقیقه هایم تیر می کشند. سرم را بلند کردم؛ متوجه شدم بچه های مدرسه دورمان را گرفته اند و معرکه چنان شلوغ است که بیا و تماشا کن. خوشحال شدم که کارمان گرفته است و اگرچه جادوگر لحظه به لحظه کار را خرابتر می کند ولی به هر حال، تمام بچه ها دارند نگاهمان می کنند. برای همین بود که باز جرأتی به خودم دادم و نعره زدم: «تو باید مُرد... تو جادوگر نیست... هوم با!»

راستش دلم می خواست جواد بلند شود و مثل بقیه جادوگرها از ترس خشم رئیس قبیله پا به فرار بگذارد و نمایش ما ادامه پیدا کند، ولی جواد نه تنها فرار نکرد بلکه با بی تفاوتی بلند شد، دستی به بینی اش کشید، کف دستش را با پشت پیراهنش پاک کرد و با عصبانیت داد زد: «هوم با و کوفت! میگویم سرما خوردم می فهمی؟ صبر کن خودم یکبار رئیس بشم پدر تو درمیارم.»

صدای خنده هامل بمب توی کله ام فرود آمد. جادوگر، حسابی حالم را گرفته بود و داشت با ناراحتی صحنه را ترک می کرد. دیدم اگر همان طور بنشینم، وضع خیلی خرابتر می شود و آبرویی برای رئیس قبیله باقی نمی ماند. دیگر نفهمیدم چکار می کنم، به سویش خیز برداشتم و از پشت سر، یقه پیراهنش را چنگ زدم. به سرعت برگشت و او هم مثل خروس جنگی به طرفم پرید، جنگ رئیس قبیله با جادوگر آنقدر برای بچه ها جالب بود که هیچ نمایشی نمی توانست آنها را اینچنین به هیجان بیاورد. صدای خنده و سوت کشید نشان ما را هم از خود بیخود کرده بود. روی خاکها غلت می زدیم و با مشت و لگد به جان هم افتاده بودیم. نفس نفس می زدیم و طعم بدمزه خاک که به حلقمان نفوذ کرده بود، کلافه مان می کرد.

سرشاخ بودیم و کله به کله هم می زدیم که فکری به خاطرم رسید. به هر

حال من رئیس قبیله بودم و می بایست درس عبرتی به او بدهم. دستم را به طور ناگهانی دورگردنش انداختم و با یک حرکت سریع، گوشش را به دندان گرفتم! فریاد جواد با سوتهای ممتد و پاکوبی و غش غش خنده بچه ها در گرفت و هر کس از گوشه ای پا به فرار گذاشت. گرد و خاک چنان به هوا رفته بود که چشم، چشم را نمی دید و فریادهای کوتاه بچه ها که خبر از سر رسیدن آقای ناظم را می داد، موبرتن همه راست می کرد.

برای یک لحظه، باورم نشد که چه اتفاقی افتاده است. فکر می کردم بچه ها طبق معمول می خواهند مسخره بازی در بیاورند و با این کار برنامه را خنک کنند. برای همین بود که یکبار دیگر گوش جادوگر بیچاره را محکم تر از پیش گاز زدم و آن وقت رهایش کردم. صدای دلخراش جواد توی گوشم بود و هنوز داشتم توی گرد و خاک به دنبال بچه ها می گشتم که ضربه ای محکم، پس کله ام را چنان نوازش داد که برق از چشمام پرید! پس گردنی دوم را که خوردم، تازه فهمیدم چه کاری دست خودم داده ام.

گرما کلافه ام کرده بود، طعم بدمزه خاک، داشت حالم را بهم می زد، همه بدنم می سوخت و جای پس گردنیهای آقای ناظم، داشت گریه ام را در می آورد.

- پست فطرت بی شعور!

این صدای آقای ناظم بود که توی آن حال، بیش از هر چیز عذابم می داد و ناراحتی ام را دو برابر می کرد. حال بدی داشتم و جای هیچ گونه صحبتی هم نبود. آمدم بگویم: «آقا به خدا...» که لاله گوشم توی انگشتان آقای ناظم تاب خورد و یک وجب از جا پریدم.

□

بچه ها همه رفته بودند سر کلاس. من و جواد در حالی که هنوز یک درمیان حق می کردیم و جای اشکها روی صورتهای خاک آلودمان خشک شده بود، توی دفتر مدرسه ایستاده بودیم و آقای ناظم را نگاه می کردیم. آقای ناظم، همان طور که از بالای عینکش گاهگاهی چشم غره می رفت، مشغول

نوشتن چیزی بود. جواد که گویا معلوم بود خیلی دلش شور لباسهایش را می زند، با یک دستش آنها را می تکاند و با دست دیگر گوش مجروحش را گرفته بود، و من مات و مبهوت ایستاده بودم و بیشتر فکرم متوجه آقای مهربان - معلممان - بود که نشسته بود و داشت کتابی را ورق می زد.

هر وقت چشمم به آقای مهربان می افتاد، خود را پاک می باختم. بالاخره هرچه بود، جواد پسرش بود و از این گذشته می دانستم چقدر جدی است. توی تنگنای عجیبی افتاده بودم. شاکی کتک خورده و پدرشاکی و شاهد عینی هر سه حاضر بودند و معلوم نبود تا چند دقیقه دیگر چه به سرم خواهد آمد.

بالاخره آقای ناظم، سکوت را شکست. رو کرد به آقای مهربان و گفت: «من اصلاً نمی فهمم این خاک بر سر چرا وحشی شده؟ آقا نمی دونید با چه خباثتی گوش آقا زاده شمار و گاز می گرفت. کسی نیست بگه مگه مریضی؟ خب اگر وحشی شدی، برو پیش همون سرخپوستهای وحشی! اشتباه عرض می کنم جناب مهربان؟»

آقا معلم، فقط سری به چپ و راست تکان داد و چیزی نگفت. بعد بلند شد و آهسته آهسته تا کنار پنجره رفت و همان جا ایستاد؛ صورتش را به کف دستش تکیه داد و خیره خیره به من و جواد نگاه کرد.

آقای ناظم هم بلند شد و در حالی که نوشته اش را به آقا معلم نشان می داد گفت: «آقا چاره اش همینه، برای اداره نوشتم که جای این جانور، توی این مدرسه نیس. شما هم امضاء بفرمایید تا با پرونده هاش تحویل باباش بدیم.» و بلافاصله رو کرد به من و داد کشید: «حالا گمشو برو بازهم وحشی گری کن!»

مثل چوب خشک ایستاده بودم و زبانم بند آمده بود. فکر نمی کردم مجازاتم اینقدر سنگین باشد که بخواهند از مدرسه اخراجم کنند. وقتی قیافه رنج دیده پدرم را در نظر می آوردم که جلوی میز آقای ناظم ایستاده و با آن دستهای پینه بسته اش دارد پرونده پسرش را می گیرد، دلم آتش می گرفت.

دلم می خواست روی دست و پای ناظم و معلم می افتادم، زار می زدم، اشک می ریختم و خواهش می کردم مرا ببخشند، اما کاراز کار گذشته بود. این دومین باری بود که آقای ناظم در حین دعوا میچم را گرفته بود و به آقای مدیر گزارش داده بود که در نقش رئیس قبیله سرخپوستها چه قشقرقی راه انداخته‌ام. توی این فکرها بودم و این پا و آن پا می شدم که صدای آقای مهربان بخودم آورد:

«البته هر طور که جنابعالی صلاح می دونید... بنده هم موافقم! ولی اگر اجازه بفرمایید می خواستم به عنوان معلم اینها از شما خواهش کنم مجازات رئیس قبیله را به من واگذار کنید تا خدمتش برسم و تکلیف این جادوگر بدبخت را هم معلم کنم... البته اگر اجازه می فرمایید...»

آقای ناظم که به درستی حرف آقا معلم را نفهمیده بود و احیاناً انتظار چنین حرفی را هم نداشت، کمی مکث کرد و گفت: «... اختیار دارید جناب مهربان! اختیار دارید... این شما و این رئیس وحشی‌ها و این آقا زاده خودتون... غرضم این بود که به هر حال باید تکلیف این یاغی رو معلوم کرد، آقا نمی دونید هر روز توی خرابه چه می کنه...»

آقا معلم گفت: «کاملاً در جریانم، کاری می کنم که صحبت‌های شما توی گوشش بمونه... البته بعد هم اجازه اش باز دست شما ست...»

آقای ناظم سرش را به علامت توافق کج کرد و نشست. اگرچه گویی بارسنگینی از دوشم برداشته بودند، ولی خط و نشانهای آقای مهربان، ترس و دلهره ای شدید به جانم انداخته بود. ابهت و وقار آقای مهربان، چنان در کلاس جا افتاده بود که حد و مرزی نداشت، کاملاً از او حساب می بردیم و نمی دانم چرا در عین حال دوستش داشتیم. اگرچه هیچ وقت سعی نمی کرد مثل آقای ناظم یا بقیه معلمها میچ بگیرد و خودی نشان بدهد. باوجود این، اسمش کافی بود که تمام بچه های کلاس را سر جای خود بنشانند. با این ترتیب حق داشتم که بترسم و عجیب تر اینکه ترس و دلهره جواد هم کمتر از من نبود!

برای یک لحظه، جرأتی به خودم دادم و به چشمهای آقا معلم خیره شدم. ترس برم داشته بود که خوشبختانه پلکهایش را روی هم آورد و با ابروهای سیاهش اشاره کرد که به کلاس بروم. پشت سر من جواد هم راه افتاد. با کفشهایمان، خش خش کنان طول را هر و مدرسه را دویدیم و مثل دو تا قطره آب، توی برکه سوالهای بچه ها گم شدیم.

□

چند دقیقه طول کشید تا آقا معلممان آمد. فقط صدای بر پای مبصر و قزقرمز میز و نیمکتها بود که چند لحظه ای سکوت را شکست و دو مرتبه کلاس در حیرت سکوت فرو رفت. جرأت نداشتم سرم را بالا بگیرم، خیس عرق بودم. زیر چشمی آقا را می پاییدم که عرض کلاس را قدم می زد و لبانش را می گزید. رفت گوشه کلاس ایستاد و مثل همیشه یکی یکی بچه ها را از نظر گذراند. به مبصر که رسید گفت: «این ساعت چی داریم؟»

- ... آقا جغرافی، آقا...

و باز همچنان بچه ها را نگاه کرد. چشمش به من که افتاد گفتم: «تو...»

- من... آ... آقا؟

- بله، حاضر کرده ای؟

- آ... آقا، بله آقا.

- خوب. از آمریکا تعریف کن، در آمریکا چه نژادهایی زندگی می کنند؟

هول شده بودم. آب دهانم خشک شده بود و مثل چسب کش می آمد. سینه ام را صاف کردم و به مغزم فشار آوردم تا هر جوری شده جواب سوال یادم بیاید:

- آ... آقا آمریکا یکی از شهرهای بزرگ اروپاست که خیلی بزرگ است

آقا... برای همین به آن قاره می گویند. آمریکا آقا نفت هم دارد، چیز هم دارد

آقا... نژاد هم خیلی خیلی دارد. در آمریکا آقا چیز هم هست، نفت هم هست.

هم آدم دارد، هم وحشی دارد، حیوانات وحشی زیاد دارد. آمریکا آقا خیلی

بسیار زیاد گاو دارد! گاوهای وحشی آمریکا با آدمها بازی می کنند، ولی شیر

ندارند... کمی ساکت شدم و دیدم که آقا معلم لبش را گاز می گرفت و سرش را به بالا و پایین تکان می داد. وقتی دید ساکت شده ام گفت: «بله، می فرمودین.. نژادهای مختلف آمریکا را نگفتی!»

سرم را خاراندم و ادامه دادم: «آقا آمریکایی ها خیلی نژاد دارند. سفید پوستها در آمریکای بالایی هستند ولی سرخپوستها در آمریکای پایینی هستند. بالایی ها پولدار هستند ولی پایینیها فقیرند؛ سرخپوستها وحشی هستند و با سفید پوستها...»

آقا معلم نگاه تندی کرد و گفت: «کافیست، بنشین... نادان!» بچه ها دست و پایشان را جمع کرده بودند و آقای مهربان باقیافه ای جدی نگاهمان می کرد. نشستم و سرم را انداختم پایین. انتظار داشتم ناگهان فریادی بزند و هرچه از دهانش درآمد، نثارم کند، اما همچنان قدم می زد. چند لحظه ای ایستاد و آن وقت با دست به جواد اشاره کرد:

- تو... از سرخپوستهای آمریکا چه می دانی؟
جواد ایستاد و با دستپاچگی جواب داد: «آقا سرخپوستها توی آمریکا هستند و سرخپوست هستند! آقا سرخپوستها چیز هستند آقا... وحشی هستند...»

- تو هم از او نادان تر... بنشین!
صدا از کسی در نمی آمد. حس کردم بچه ها منتظرند آقا برود سر اصل مطلب. ولی گویا آقا فراموش کرده بود. آمد وسط کلاس ایستاد و گفت:

«کیا عقیده دارن سرخپوستها وحشی اند؟ دست بالا.»
من و جواد و سه چهار نفر دیگر دستهایمان را تابغل گوشهایمان بالا آوردیم و خیلی زود پشیمان شدیم. کله هایمان را خاراندیم و دستهایمان افتاد...

رگهای گردن آقا معلم از عصبانیت زده بود بیرون، دندانهایش را بهم فشار داد و بالحنی تند شروع کرد به حرف زدن:

«وحشی ها، آمریکاییهای بی شرفی هستند که سالهاست سرخپوستهای بدبخت را آواره کرده اند و هزاران نفر از پیر و جوانشان را کشته اند، زمینهایشان را گرفته اند و هیچ حقی برایشان قائل نیستند. سرخپوستهای بیچاره، صاحبان اصلی قاره آمریکا بوده اند که حالا به این روز افتاده اند و به وحشیگری هم متهم می شوند! چرا؟ برای اینکه به آمریکاییها می گویند حقدمان را بدهید، زمینهایمان را بدهید، اذیتمان نکنید، ما را نکشید، اسیرمان نکنید، به ما وحشی نگویند...»

کلاس سراپا گوش بود. برای اولین بار بود که می شنیدیم کسی به آمریکا فحش می دهد و از سرخپوستها حمایت می کند. آخر تا آن موقع، هرچه در تلویزیون و سینما می دیدیم، عکس این حرفها بود. در فیلمها همیشه این سرخپوستها بودند که وحشیگری می کردند و به سفید پوستان متمدن حمله ور می شدند... و حالا این آقای مهربان بود که حرفی تازه بر ایمان می زد و می گفت سرخپوستها خیلی هم مهربانند. این جنایتکاران آمریکایی هستند که وحشیگری خودشان را تمدن می نامند و حق طلبی دیگران را وحشیگری می دانند.

آقای مهربان ادامه داد: «نه بچه ها، سرخپوستها وحشی نیستند. از آمریکاییها خیلی فهمیده ترند. این مزخرفات را از کله هایتان بیرون کنید که آمریکاییها متمدن و صلح طلب هستند. خودشان از همه وحشی ترند. می دانید چرا؟ چون کارشان غارتگری است، کارشان جنگ افروزی است ولی به آنها که از حقدشان دفاع می کنند، می گویند وحشی!»

آقا معلم که کمی آرام شده بود، آرام آرام به طرف جواد رفت و در کنارش ایستاد:

- ... اگر عقیده داری سرخپوستها وحشی هستند، چرا می روی و جادوگر قبیله شان می شوی؟ و اگر سرخپوستها را دوست داری، چرا به رئیس قبیله اهانت می کنی؟ نمی فهمی که سرخپوستها برای رئیسشان چقدر ارزش قائلند؟

جواد داشت در به در دنبال جواب می گشت که آقا برگشت و به من

اشاره کرد:

- و تو... چرا نمی فهمی که رئیس قبیله سرخپوستها هیچ وقت شخصاً جادوگرش را تنبیه نمی کند. و از این گذشته، چرا نمی فهمی که سرخپوستها قبل از اینکه در بین خودشان مسأله ای داشته باشند، یک دشمن مشترک دارند و آن آمریکا است.

آقای مهربان منتظر جواب من هم نشد. روبروی همه بچه ها ایستاد و خطاب به همه گفت: «اصلاً چرا در بازیتان پای آمریکا را به میان نمی کشید؟ چرا نشان نمی دهید که آنها چقدر ظالمند و سرخپوستها چقدر مظلوم؟ چرا این طور فکر می کنید که سرخپوستها یا توی سر خودشان می زنند و یا وحشیانه به سفید پوستانهای آمریکا حمله می کنند؟!»

آقای مهربان خیلی دلش پر بود. دلش می خواست بازهم بر ایمان حرف بزند، ولی هم خودش و هم ما حس می کردیم گویا خیلی از چیزها گفتنی نیست. آن روز حرفهای آقا عجیب به دلمان نشست. هیچ کدام فکر نمی کردیم آقای مهربان توی این ماجرا طرف پسرش را نگیرد. اصلاً به خیالمان خطور نمی کرد که ماجرا این طور پایان بگیرد و لزومی به اخراج یکی از ما نباشد. آقای مهربان در طول نیم ساعت خیلی از گفتنیها را برایمان گفته بود و راهنماییمان کرده بود که بازی سرخپوستی نه تنها اشکالی ندارد، بلکه اگر بچه های مدرسه را متوجه کند که آمریکا در حق سرخپوستها خیانت کرده و اینها دارند با آمریکا مبارزه می کنند، بسیار هم خوب است!

نزدیکیهای آخر زنگ بود که من و جواد از نیمکتهایمان بیرون آمده بودیم و بنا به توصیه آقا معلم داشتیم به هم دست می دادیم و روی هم را می بوسیدیم؛ داشتیم برای همیشه آشتی می کردیم. آقا معلم مسرورانه لبخند می زد و گویا داشت به آشتی دو فرزندش نگاه می کرد. صدای دست زدن بچه ها، من و جواد را چنان به هیجان آورد که بی اختیار به طرف آقا دویدیم و به حالت یوزن دستانش را بوسیدیم.

یادم نیست آن شور و حال عاطفی کودکانه مان چقدر طول کشید، ولی آنچه بود خیلی کوتاه بود و گذرا و حیف که دیگر تکرار هم نشد. زنگ به صدا درآمد و یکباره رنگ تیره واقعیتها جای رنگ روشن ایده آلهای را گرفت و مذاقمان از همان فردا به تلخی گرایید. فردها پشت سرهم آمدند و رفتند، ولی آقای مهربان ما دیگر نیامد. نه خودش آمد و نه پسرش! هرچه پرسیدیم گفتند نمی دانیم... آقا معلممان رفت که رفت.

روزهای بعد، با بچه ها مشورت کردیم که اگرچه آقا معلممان دیگر نیست، ولی نصیحتهایش که هست. بیاییم و در بازیهای سرخپوستی، پای آمریکا را به میان بکشیم و نمایش بدهیم آمریکا چقدر خائن است. ولی نامردها حتی خواب این کار را هم نگذاشتند ببینیم. چند روز بیشتر از غیبت آقای مهربان نگذشته بود که بیل بدستها آمدند و خرابه عزیزمان را صاف کردند و دلیمان را چنگ انداختند.

تا پایان سال، امید داشتیم که آقای مهربان را ببینیم، ولی نیامد. بجایش هیولایی فرستادند که روزی ده بار زبان در بوق دهانش می انداخت و گوشمان را آزار می داد که: «اگر فرمان آریامهر نبود، اینهمه مدرسه ساخته نمی شد، نمونه اش همین مدرسه شما...» و به این ترتیب سالها گذشت.

□

حدود یک سال پیش، توی یک راهپیمایی بزرگ، آقای مهربان را توی جمعیت دیدم و شناختم! بنده خدا پیر شده بود و موهای سپید سرش حکایتگر رنج سالها بود. عینکی به چشم داشت و عصایی به دست، ولی گامهایش شکایت از رفتن نمی کرد. صورتش خیس عرق بود و شعار «نه شرقی، نه غربی» را عاشقانه فریاد می کرد. دیدم در مقابلش خیلی کوچکم، حس کردم باید به پایش بیفتم... به طرفش دویدم و فریاد زدم: «مخلصتونم آقای مهربان! سلام!» و آن وقت مشتاقانه سر و صورت و کتفهایش را عرق بوسه کردم. حس می کردم زمان به عقب برگشته و توی کلاس و برای اولین بار دارم بردستهایش بوسه می زنم. گفت: «کی هستی؟» گفتم: «شاگردتونم آقا»

رئیس قبیله سرخپوستها یادتون میاد؟»

بھیجان جواب داد: «ای...خدا» و آن وقت دست انداخت دور گردنم و پیشانیم را بوسه زد.

آنقدر حرف داشتیم که معطل مانده بودیم و نمی دانستیم از کجا شروع کنیم. به هم نگاه می کردیم و می خندیدیم. حالی داشتیم نگفتنی. سرش را آورد کنار گوشم و گفت: «تلویزیون را می بینی؟» گفتم: «بله آقا... مگر چطور؟» غش غش خندید و گفت: «برنامه سرخپوستهای آمریکا را دیدی؟» گفتم: «بله آقا... ولی چیز تازه ای نداشت! شما چندین سال پیش در عرض نیم ساعت هر چه بود و نبود تعریف کردین... راستی آقا از جنواد چه خبر؟ کجاس؟»

خندید و مشتاقانه گفت: «اونم رفت به رحمت خدا! داوطلبی رفت جبهه و شهید شد.»

حرفی برای زدن نداشتم. فقط صورت خیس از اشکم را به صورتش چسباندم و زمزمه کردم: «خدا رحمتش کنه...»

خودمان را داده بودیم دست سیل جمعیت، توی اقیانوس وحدت پیش می رفتیم و فریاد دشمن شکن «مرگ بر آمریکا» موج این اقیانوس بود که گویی به عرشمان می برد و روحمان را تازه می کرد.

تو ای شعر!

تو ای شعر ای راح روح و فروغ
گهی چون سرابی سزایا فریب
گهی پر خروشی چو آتشفشان
گهی بشکفت روح دریائیت
گهی سبز تابی تو از تاب عشق
گهی نی سواری به صحرای خون
گهی بر لب خنده شیرین نشست
گهی خسته آبی ز دربارها
گهی آتش از نی برون آوری
گهی زخم داری ز نامردمان
چه هستی بگو راستی یا دروغ
گهی مانده ای در حقیقت غریب
گهی نرم چون روح آبی روان
گهی گل کند خوی صحرائیت
گهی سرخ جوشی به محراب عشق
گهی رقص خون کرده ای واژگون
گهی گریه ات بغض دیرین شکست
گهی تیغ رزمی به پیکارها
گهی تازی از چنگ خون آوری
گهی التیامی به زخم نهان

تو ای شعر ای راح روح و فروغ
چه هستی بگو راستی یا دروغ

لحظه سبز دعا

چشمدها در زمزمه، رودها در شست و شو
موجها در همهمه، جویها در جست و جو
بلاغ در حال قیام، کوه در حال رکوع
آفتاب و ماهتاب، در غروب و در طلوع
سنگ پیشانی به خاک، ابر سر بر آسمان
مثل گنبد خم شده، قامت رنگین کمان
ایتر در حال سقر، آسمان غرق سکوت
بر سر گلدستهها، بال مرغان در قنوت
کاسه شبنم به دست، لاله می گیرد وضو
بسیدها گرم نماز، بادها در های رهو
سرو سرخیم می کند، غنچه لب و می کند
در میان شاخهها، باد غوغا می کند
شاخهها گل می کنند؛ لحظه سبز دعا
دستها پل می زنند؛ بین دلها و خدا
□ قیصر امین پور

فارسی امروز شپہ قارہ



عطار و آثار او در قلمرو فرهنگهای دیگر

ایالت بنگال هم مرز ایران نیست ولی از زمانهای بسیار قدیم نفوذ فرهنگی بین این دو کشور وجود داشت. قبل از ظهور اسلام، اعراب و ایرانیان مسافرت به منطقه آسیای جنوب شرقی بخصوص نواحی بنگاله را آغاز کردند. آنوقت هدف این مسافرت فقط بازرگانی بود. ولی بعد از اسلام اقامت مسلمانان در این خطه باعث تاثیر و نفوذ اسلام گردید چون بسیاری از مردم بنگاله دین اسلام را پذیرفتند. علمای اسلامی و عرفای کبار هم برای ترویج و تبلیغ اسلام به بنگاله تشریف آوردند. سپس از قرن دوازدهم میلادی نفوذ و گسترش اسلام و فرهنگ اسلامی در این سرزمین پیشرفت کرد. سلاطین دهلی و امراء نیز به زبان فارسی گفتگو می کردند و در شبه قاره زبان فارسی طی قرون وسطی تا قرن نوزدهم میلادی تنها زبان رسمی بود و ترویج فرهنگ را نیز بعهدہ داشت. وسعت دایره زبان و ادب فارسی و مداومت آن و آثار گرانبهای نویسندگان و شاعران ایرانی موجب شد که شیفتگان این سرزمین چشم دل را بگشایند و از دریای فیاض ادب فارسی آب حیات جاوید بنوشند. عشق و محبت به زبان و ادبیات فارسی با خون مردم بنگاله عجین شده است و آنان باعلاقه بسیار یا آن آثار هنری و ادبی و ذوقی خو و آشنائی گرفتند.

معرفی آثار شاعران و نویسندگان ایران در شبه قاره سهم بسزایی در گسترش و ترویج فرهنگ و ادب فارسی در این سرزمین وسیع داشته است.

بسیاری از تالیفات گرانبهای استادان و فضیای ایران در شبه قاره بچاپ رسیده و به زبانهای گوناگون ترجمه شده اند. در کشور بنگاله هم بیشتر آثار اسلامی و ادبیات و اشعار گرانقدر فارسی به زبان بنگالی ترجمه شده است. این آثار در زمینه های عرفانی و دینی، معارف اسلامی، فقه، اصول، تصوف، تاریخ اسلام و الهیات می باشند چون گرایش به تصوف در این منطقه نسبتاً قوی بوده است. تا قرن نوزدهم میلادی زبان بنگالی رنگ و لعاب اسلامی بخود گرفت و بسیاری از لغات و اصطلاحات فارسی در زبان بنگالی رسوخ نمود بطوری که تقریباً چهل در صد کلماتی که امروزه در زبان بنگالی بکار میرود از زبان فارسی است.

تحت تاثیر عرفای بزرگی همچون مولانا رومی و حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و فرید الدین عطار، کتابهای زیادی از آنها به زبان بنگالی انتشار یافت. غیر از اینها هزاران کتاب غنی، پر بار فرهنگی و تاریخی، و ادبی و مذهبی و عرفانی که در کتابخانه های مختلف بنگلادش موجود هستند که به مرور به زبان بنگالی ترجمه خواهند شد؛ بی شک تحقیق در هر یک از آنها بواقع شایسته صرف عمرهای دراز است. خوشبختانه این کار دقیق و مشکل را پروفیسور برق (کلکته) آغاز کرد. بنده هم چندی پیش یک مقاله تحقیقی بنام «پیوندهای موجود در میان دو زبان فارسی و بنگالی» برای سمینار مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد تهیه و سخنرانی کردم. در آن مقاله کتابهای بنگالی را که موضوعات فارسی دارند و کتابهای که در دوره مختلف از فارسی به زبان بنگالی ترجمه شده اند، در پایان مقاله ذکر کردم.

در بنگالی کتابهای زیادی درباره حافظ شیرازی، سعدی شیرازی، مولانا رومی، عمر خیام و فرید الدین عطا موجودند. ما می دانیم که نام و شهرت عطار و افکار عرفانی وی از ایران تا دورترین نقاط این جهان فراخ رسیده است. خواجه فرید الدین عطار در کشور بنگاله هم شهرت خاصی

دارد. بعد از حافظ و سعدی تاثیر و نفوذ کلام وی در آثار و نوشته های شاعران و نویسندگان بنگاله دیده می شود. مردم بنگاله به وی دلبستگی فراوان دارند و به آثار وی مثل «پندنامه» و «تذکره الاولیاء» و «منطق الطیر» اهمیت بسیار می دهند. می دانیم که در سده بیستم میلادی بر اثر تحول اوضاع جهانی تحولاتی بسیاری در اندیشه و ادب همه ملتها بوجود آمد. آثار عطار و مطالعه آثار وی مورد تقاضای صاحبان و خداوندان ذوق و اندیشه قرار گرفت و آثار وی به زبانهای مختلف از جمله اردو و انگلیسی ترجمه شد. در بنگاله هم این کار انجام گرفت. ترجمه آثار عطار و نیز تفسیر اندیشه های او به زبان بنگالی توسط پژوهشگران و نویسندگان و مترجمان قابل ستایش و شایسته تحقیق و کنجکاوی است. امروز در هر کتابخانه بنگلادش خصوصاً "داکا" آثار و ترجمه عطار فراهم آمده است. که این نشان اهمیت ذوق و اندیشه عطار در قلمرو ادبیات بنگالی دارد که اثر گرانقدر و جاوید وی مثل «تذکره الاولیاء»، «پند نامه» و «منطق الطیر» به زبان بنگالی به چاپ رسیده و در اختیار شیفتگان زبان و ادب فارسی قرار می گرفته اند. این حقیقتی است که امروز کوشش و تحقیقات و تدبیر در شناخت عطار و آثار وی در این منطقه هنوز ادامه دارد. دست تطاولگر روزگار از شهرت جاودانی و خدمات عرفانی وی چیزی نخواهد کاست بلکه با مرور زمان مردم بنگاله آثار و ترجمه عطار را می خوانند و لذت می برند. در این مقاله یک فهرست جامع عرضه نموده ام که حاوی قسمتی از ترجمه های آثار عطار به زبان بنگالی است. غیر از این نیز مقالاتی درباره حیات عطار و آثارش بزبان بنگالی انتشار یافته است.

ترجمه تذکره الاولیاء، جلد اول

نخستین بار این کتاب در سال ۱۹۵۷م در داکا بچاپ رسید. مترجم این کتاب مولوی محمد شمس الحق بود. او یکی از پیشروان مطالعات ادبیات فارسی در بنگاله شرقی بود. به تاریخ ادبیات فارسی خیلی علاقه داشت.

شهرت این کتاب اینقدر زیاد شده بود که بار دوم در سال ۱۹۵۸م منتشر گردید. بعد از دو سال، سومین بار در سال ۱۹۶۰م انتشار یافت. آخرین بار کتابخانه سبحانیه لام پور در داکا این کتاب را در ماه سپتامبر ۱۹۶۲م چاپ کرد. بنده از همین نسخه استفاده کرده ام.

این کتاب دو جلد دارد. جلد اول مشتمل بر ۲۳۶ صفحه است. و قیمتش فقط ۵ تاکا است.

چند صفحه اول مبنی بر پیش گفتار است. مترجم درباره «تذکره الاولیاء» سخنانی بیان نموده و توضیح داده که جمع آوری زندگی نامه اولیاء و صوفیان و درویشها کاری بسیار مشکل است ولی تلاش و جستجوی فرید الدین عطار این کار مشکل بوده است. به خود مترجم باید تبریک گفت که وی زحمتهای سختیهای بسیار برای ترجمه کتاب کشیده و بعد از سالهای طولانی این کتاب را به زبان بنگالی ترجمه کرده است. سپس ناشر کتاب توضیح داده که چرا عطار این کتاب را نوشته است. در پنج صفحه وجوهات نوشتن کتاب را نشان می دهد. جلد اول مشتمل بر زندگی نامه ۹۶ تن از اولیاء می باشد.

ترجمه تذکره الاولیاء جلد دوم

ترجمه تذکره الاولیاء جلد اول و جلد دوم با هم بچاپ رسید. ترجمه جلد اول و دوم خوب و کامل است. ولی چند تا اشکالی هم در این کتاب بچشم می خورد چون بنظره بنده این ترجمه از متن فارسی گرفته نشده است. ولی مولوی شمس الحق این کار پر ارزش را بخوبی به انجام رسانیده و خدمتی شگرف انجام داده است.

ترجمه تذکره الاولیاء عطار (نثر)، بنام تبش مالا

کتاب مهم و پرباری است که توسط آقای گرمیش چندر سین (۱۸۳۴ - ۱۹۱۰ یکی از معروفترین مترجمین ادبیات فارسی به بنگالی نوشته شده

عطار و آثار او در قلمرو فرهنگهای دیگر

است. مثل تذکرة الاولیاء آقای گرمیش زندگی و آثار ۹۶ تن از اولیاء و صوفیان را جمع آوری کرد. بیشتر از آنها از تذکرة الاولیاء انتخاب شده اند. این کتاب شش جلد دارد. این کتاب نود در صد ترجمه تذکرة الاولیاء است. از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۵ این شش جلد در کلکته انتشار یافت.

آقای گرمیش چند کتاب بنام تسر مالا نوشت که مشتمل بر داستانهای اخلاقی منطق الطیر می باشد و داستانهای مثنوی رومی را هم گردآوری کرده و به زبان بنگالی ترجمه کرد.

ترجمه پند نامه

بحواله پروماتور برق " ترجمه پند نامه عطار در نظم " بتوسط انیس العالم به زبان بنگالی در کلکته به چاپ رسیده است. ولی بنده این کتاب را پیدا نکردم.

چشمه فیض

در بنگال شرقی (حالا بنگلادش) چندین ترجمه پند نامه به زبان اردو هم دیده می شود. مترجمین این پندنامه بنگالی نژاد بوده و به زبان اردو هم علاقه بسیار داشتند. در حدود ۱۸۶۳ م عبد الغفور سناخ یکی از برجسته ترین نویسندگان فارسی در قرن نوزدهم میلادی کتابی بنام «چشمه فیض» به تحریر در آورد. این کتاب ترجمه پند نامه عطار به زبان اردو است و در دانشگاه داکا نسخه این کتاب موجود است.

فیض ستار

کتابی است ترجمه پند نامه عطار به زبان اردو. این کتاب از کتب خانه فیضیه باب هزاری چتاگانگ (چیتاگونگ) به چاپ رسیده است. مفتی فیض الله یکی از دانشمندان فارسی در چتاگانگ، مترجم این کتاب بود. آبا و اجدادش

از ایران به بنگاله شرقی تشریف آورده بودند. اسم پدرش منشی محمد علی چوهدری بود. فیض الله در سال ۱۹۹۲م در چتاگانگ چشم بجهان گشود. اشعار فارسی را خیلی دوست داشت و بیشتر اشعار فارسی را طبع زاد کرد. کتابی بنام «پند فیض» کلام او به زبان فارسی است. در سال ۱۹۷۶ فوت کرد. مفتی فیض الله هم به زبان فارسی تسلط داشت و هم به زبان اردو و بنگالی و این باعث شده است که ترجمه پندنامه کامل ترین ترجمه است. متن وی بکلی ساده و طبیعی و بدون آرایش صوری و دور از هر گونه تصنع و تکلفی می باشد.

پندنامه

پند نامه شیخ فرید الدین عطار به تحشیه مولانا قاضی سجاد حسین صاحب، مدرس اول مدرسه عالیہ و عربیہ ، مسجد فتحپور، دهلی در نهم رجب المرجب ۱۳۷۹ھ ق. در دهلی بچاپ رسید. ارزش و اهمیت این کتاب بین مردم بنگاله بخصوص بنگال شرقی (بنگلادش) خیلی زیاد بود. چون این کتاب حاوی اشعار شور انگیز و عارفانه عطار است که اسرار ضمیر خود را بزبان اشعار می داد و به مردم جهان پند و نصیحت می داد. اشعار پند نامه ساده است و پیچیدگی ندارد. بدین علت از طرف کتب خانه اشرفیہ ، داکا، این کتاب دوباره به زبان اردو انتشار یافت. تعداد صفحات ۵۲ است.

در پیش لفظ مؤلف و مترجم کتاب قاضی سجاد حسین درباره فرید الدین عطار بیان نموده است که عطار نه تنها شاعر بود بلکه در علم تصوف و علم اخلاق مرد بيمثال بود و در هر دوره زندگی وی مشغول به تالیف و تصنیف بود. چهل هزار اشعار به عطار منسوب شده اند. تصانیف و تالیفات او ۱۱۳ است. بین آنها اسرار نامه ، الهی نامه ، مصیبت نامه ، جواهر الذات ، وصیت نامه ، بلبل نامه ، حیدرنامه ، شعر نامه ، مختار نامه ، شاهنامه ، منطق الطیر و تذکره الاولیاء از همه مشهورترند. خلاصه اینکه عطار یکی از گویندگان با ذوق

عطار و آثار او در قلمرو فرهنگهای دیگر

عرفانی ایران بود که از اخبار نویسندگان و آثار منشور خود شیخ عطار می نماید که وی نه تنها حالات عارفان را جستجو کرد و با سرار آنها پی برد و با مشایخ بزرگ زمان ملاقات و راز و نیاز کرد بلکه سراسر عمر خود را در طریق عرفان سیر و سلوک کرده و در آتش عشق الهی سوخت. بزرگترین شاعر عرفان مولانا جلال الدین رومی او را پیشرو بزرگ دانسته و فرمودند:

هفت شهر عشق را عطار گشت
عطار روح بود و سنائی دو چشم او
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم
ما از پی سنایی و عطار آمدیم

کتابهای و مقالات که درباره عطار و آثارش بزبان بنگالی نوشته شده است:

مجله ها و روزنامه های گوناگونی که در کلکته و داکا منتشر می گردد آثار بزرگان ایران از جمله عطار اکثراً چاپ می شوند. سیتندرناات تاگور در مجله "عبارتی" نوشتن زندگی نامه شاعران ایران را شروع کرده بود. بین آنها شیخ عطار هم بود. همچنین در روزنامه های "باستا"، "سادهنا"، «اسلام پرچار» (تبلیغ اسلام)، «عبارت دانش» (هند فلسفی) مقالاتی درباره شاعران و نویسندگان ایران بچشم می خورد.

پار شیر پروتی بها (نابغه های ایران)

کتابی است که دو جلد دارد و در سال ۱۹۲۴ به چاپ رسید. محمد برکت الله این کتاب را به زبان بنگالی نوشته و در آن زندگی عطار و آثارش را بطور کلی توضیح داده است.

پار شیر ساهتیر ایتھاس (تاریخ ادبیات فارس / ایران)

مصنف این کتاب بیشتری هزیندر چندپال، مذهب هندو داشت ولی بزبان و ادبیات فارسی خیلی دلبستگی داشت. بدین علت این کتاب را تالیف و

بازحمت‌های بسیار آن را سال ۱۹۵۲ در کلکته چاپ کرد. نویسنده کتاب درباره عطار و آثارش هم نوشته است.

ایرانی‌کوی (شاعران ایران)

مؤلف این کتاب پروفیسور محمد منصور الدین یکی از معروفترین نویسندگان زبان بنگالی بود. وی در رشته ادبیات فارسی درجه فوق لیسانس داشت. ادبیات فارسی را بسیار دوست داشت. این کتاب دارای ۵۶۰ صفحه و به دو قسمت منقسم شده است.

بخش اول: از رودکی تا شمس تبریزی است

بخش دوم: از بابا فغانی تا حکیم سنائی است

از صفحه ۱۲۲ تا ۱۲۴ درباره عطار و آثار او توضیح داده شده. و از سیزده عنوان کتابهای عطار نام برده است؛ یعنی: اسرار نامه، الهی نامه، مصیبت نامه، جواهر الذات، حیدرنامه، گل و مهرورز، وصیت نامه، منطق الطیر، بلبل نامه، سیاه نامه، شتر نامه، مختار نامه و تذکرة الاولیاء.

چندین اشعار عطار هم بزبان فارسی در این کتاب بچشم میخورد. مثل:

الهی نامه کاسرار عیان است

چه گویم زود رستم زین و آن باز

مصیبت نامه کاندوه جهانی است

به داروخانه هر دو کردم آغاز

نخستین بار این کتاب ماه ژوئیه ۱۹۶۸ در داکا انتشار یافت. بعداً از طرف بنگلاداکا کمی بار دوم در ماه ژانویه ۱۹۷۸م بچاپ رسید. در پایان کتاب ترجمه ۴۸ غزلیات رومی و ۷۹ غزلیات حافظ شیرازی به زبان بنگالی موجود است.

مؤلف کتاب در پیش گفتار نوشته است که این کتاب مجموعه مقالات وی می باشد. که وقتاً فوقتاً در مجله ها و روزنامه های بنگالی به چاپ رسیده بودند.

فارسی ساتیر کارو کرم: (بررسی ادبیات فارسی)
مصنف این کتاب آقای عبد الستار است. وی کتابهای زیادی درباره
ادبیات فارسی نوشته است. مثل شیخ سعدیز گلیو (داستانهای شیخ سعدی) و
ابو کبیر سدهانی شیخ سعدی (شیخ سعدی).
این کتاب ۱۵۹ صفحه دارد. اولین بار در ماه دسامبر ۱۹۷۹ در داکا
بچاپ رسید. بار دوم بنیاد اسلامی، داکا در سال ۱۹۸۷ بچاپ رسانید. از
صفحه ۳۶ تا ۳۸ درباره زندگی نامه خواجه عطار است و آثار عطار را نشان
داده مثل مصیبت نامه، الهی نامه، ریاض العارفين، لسان الغیب، مظهر العجائب و
دیوان عطار!

آقای عبد الستار آثار عطار را اشتباه نوشته است.
علاوه بر این کتابهای بنگالی، نسخه های خطی و چاپی آثار عطار که
بزبان فارسی است در کتابخانه دانشگاه داکا، کتب خانه انجمن آسیایی، کتب
خانه مدرسه عالی داکا و در نمایندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران داکا
دیده می شود.

*

منابع و مآخذ

- ۱ - مولوی محمد شمس الحق؛ ترجمه تذکرة الاولیاء. جلد اول. داکا، سپتامبر ۱۹۶۲، (بنگالی).
- ۲ - مولوی محمد شمس الحق؛ ترجمه تذکرة الاولیاء. جلد دوم فوریه ۱۹۶۲، (بنگالی).
- ۳ - پندنامه شیخ فرید الدین عطار؛ تحشیه سجاد حسین، داکا: ۱۹۹۲، (اردو).
- ۴ - منطق الطیر. باهتمام دکتر سید صادق گوهرین. ایران: ۱۳۶۹، (فارسی).
- ۵ - عبد الستار؛ فارسی ساهیتی کارو کرم (بررسی ادبیات فارسی). داکا: ۱۹۸۷، (بنگالی).
- ۶ - منصور الدین؛ ایرانیرکوی (شاعران ایران). داکا: ۱۹۷۸، (بنگالی).

- ۷ - رضا زاده شفق ، صادق ؛ تاریخ ادبیات ایران. ایران : ۱۳۵۲، (فارسی).
- ۸ - الہی ، حسین ؛ منطق الطیر. ایران : ۱۳۶۷، (فارسی).
- ۹ - دیوان عطار. بہ اہتمام تھی تفضلی . ایران : ۱۳۶۲، (فارسی).
- ۱۰ - بدخشان، مرزا مقبول بیگ ؛ ادب نامہ ایران. لاہور، (اردو).
- ۱۱ - مجلہ روابط فرہنگی ہند و ایران از ایران سوسائیتی . کلکتہ : ۱۹۹۰، (فارسی - انگلیسی).
- ۱۲ - فہرست مخطوطات فارسی در دانشگاه داکا. جلد ۴۳. داکا : ۱۹۶۶، (انگلیسی).
- ۱۳ - مولوی برکت اللہ ؛ پارشیر بروتی مبا (نابغہ ایران). داکا: (بنگالی).
- ۱۴ - عبدالحی و ولی احسن ؛ بنگلا ادب کی تاریخ . داکا: ۱۹۵۷، (اردو).
- ۱۵ - عبد اللہ ؛ ادبیات فارسی در بنگلادش. داکا: ۱۹۸۴، (بنگالی).
- ۱۶ - گریش چندرسین ؛ پیش مالا . (بنگالی).
- ۱۷ - فیض اللہ ؛ فیض ستار. چتاگانگ : (بنگالی).
- ۱۸ - مجموعہ سخنرانیہای نخستین سمینار پیوستگہای فرہنگی ایران و شبہ قارہ. جلد دوم، اسلام آباد : سپتامبر ۱۹۹۳، (فارسی).

ملك الشعراء آخوند سلطان علي بلغاری

پانزده کلومیتری دور از خپلو (Khaplu) در راه سکردو (۱) موضعی است با نام بلغار، و در آن خانواده علمی و ادبی و فرهنگی است با نام آخوند بلال یا یعنی خاندان آخوند بلال - سلف این خاندان صوفی بلال بوده وی در سال ۱۳۸۶ / ۷۸۳ م از خراسان با حضرت امیر کبیر میر سید علی همدانی به کشمیر آمده و از آنجا در سال ۱۳۸۶ / ۷۸۵ م باز با آنحضرت بلتستان (۲) آمده و در موضع بلغار (۳) برای تبلیغ و ارشاد و تربیت نو مسلم های آن دیه فرو گذاشته شده است.

محمد بلال یکی از مریدان برجسته امیر کبیر میر سید علی همدانی بوده وی با هدف مکث در همانجا بطریق احسن شتافته و یکی را از زنان آن دیه، در حباله عقد خود بسته از وی اولادها شد، در همانجا درگذشت. اولاد او احفاد وی تاکنون موجود است و چندین علماء و مشائخ درین خانواده گذشته است و کار ارشاد و تربیت مسلمان را ادامه داده اند.

در سال ۱۲۵۰ / ۱۸۳۴ م در خانه آخوند محمد قاسم بلالی، دانشمند شهیر بلتستان پسری متولد شد نام وی سلطان علی نهادند. پدر وی محمد قاسم هم فاضلی نامدار و عالم باعمل بود. تعلیم و تربیت پسران خود را در عهده گرفته وی چهار پسر داشت و سلطان علی کوچک ترین فرزند وی بود. فرزندان محمد قاسم چون وی عالم و دانشمند و خطاط بوده اند. سلطان علی اکتساب علوم از بردران و پدر بزرگوار خود نمود. بعد از تحصیلات وی از خانه اش بیرون آمد و از علماء و فضلا دیگر هم بسیار استفاده نمود، چون آخوند غلام سکردو، و مولانا محمد حسین المعروف به ملا پیشاوری (۴) و غیرهم.

ملا پیشاوری مرد عالم و دانشمند و پزشک و شاعر بوده سلطان علی از

۱. برای آشنایی با شیوه نگارش فارسی اهالی بلتستان، این مقاله بدون هیچگونه ویرایشی، عیناً آورده می شود. «دانش»

وی خیلی زیاد استفاده نموده است و کتب های فقه ، حدیث ، اصول ، منطق و ادب از وی خوانده است . در سفر و حضر سلطان علی با وی بوده است . شاعران شهیر بلتی زبان سیدعباس موسوی ، بابا جوهری علی جوهر ، سید ناصر الدین شاه ، بیگو حاتم علی خان حاتم ، اسفندیار علی خان و غیرهم (۵) معاصرین سلطان علی بوده اند . این همه در شعر و ادب شاگرد ملا پیشاوری بوده اند . سید عباس در قصیده ، بابا جوهر در بحر طویل ، اسفندیار در غزل شهرت کامل دارند . این همه اساتید زبان محلی یعنی بلتی می باشند .

ولی سلطان علی در فارسی و بلتی و عربی در هر سه زبان صدر نشین ایشان بوده است . شاهد این معنی کتاب های وی می باشد که در دست ما رسیده اند و کلام های وی که بزبان عام و خاص اهل بلتستان هنوز جاری است و در میلادی های پیغمبر و ائمه اهل بیت علیهم السلام با آواز بلند خوانده می شوند و در محافل و مجالس دینیه قرائت می شوند .

سلطان علی در علم و دانش بر معاصرین خود فائق و برتر بود چنانکه حاکم خیلو راجه محمد علی خان سلطان علی را از بلغار به خیلو آورد و با دربار خود وابسته ساخت و سلطان چندین سال بادر بار شاهی وابسته بود و چندین سال پسران راجه محمد علی خان را کتب های فارسی آموخت (۶) . ولی این وابستگی سلطان علی را به پسند نیامد چنانکه وی باین اشعار از حاکم خیلو استدعا کرد که وی را اذن بازگشتن به بلغار دهد .

شهادین پناهم غم دین بکن	بمن رخصت نظم در دین بکن
باعطای اذنی معزز نمود	باکرام و لطفم ممیز نمود
ثنا خوان اجازت ازو خواستم	بمنزل گنه خود بشتافتم (۷)

چنانکه حاکم خیلو سلطان علی را اذن بازگشتن داد و وی باز به بلغار در جای میهن خود آمد و در چندین سال کتاب منظوم خود زادالجنان را سرود . درین کتاب وی حاکم خیلو و پسران وی را ستوده است .

بعد از بازگشتن به بلغار هم سلطان علی با دربار شاهی تعلقی استوار داشت . می گویند که چون راجه محمد علی (۸) وی را مرخص ساخت ، برای رفتن و پرداختن در نوشتن کتب و سرودن اشعار ، وی در گسترش علم دین مصروف گشت ولی با دربار محمد علی خان رفت و آمد می داشت . چون وی

بخپلو رسیدی محمد علی خان شعراء و ادبای آن ولایت را در قصر خود جمع نمودی و چند روز مجلس علمی و ادبی برپا داشتی. میر محفل همه مجلس های علمی و ادبی و فرهنگی سلطان علی بودی بعد ازان باز بلغار در میهن خود می رفتی.

در بلغار وی خانه خود را مؤسسه علمی ساخته بود بانجا در درس و تدریس و ارشاد خلق مشغول بود شب را در عبادت پروردگار و نوشتن کتب زنده می نمود. وی مردی خوش نویس هم بوده است. وی عاشق کتابهای بزرگان نوربخشیه بوده است. وی کتب و رسائل میرسید علی همدانی، و میر سید محمد نور بخش قهستانی را کتابت نموده بعلماء و اخوندها اهدا می کرد. کتب و رسائل فراوان نوشته با خط وی تا امروزین یافته می شوند. در قیام بلغار وی عده ای کثیر از علما را تربیت نمود و همه را بکمال رسانید مانند برادر خود سودی علی و بابا سلطان علی دوغنی، بابا سید جلال الدین تهلی، سید قاسم شاه کهرکو، مولوی عبدالرحیم غواری، و سادات کریس و غیره هم. (۹) در سال ۱۳۰۲ هـ / ۱۸۸۵ م وی در شیگر رفت و در آنجا مسند درس و ارشاد مزین ساخت دستگاه علمی و ادبی وی در دربارشاهی رسید چنانچه راجگان شیگر وی را با دربار خود وابسته ساخت و وی اطفال حاکم شیگر را فارسی می آموخت. اثر و رسوخ وی در نگاه راجگان و رعایا روز بروز زیاد می شد ازین علما سوء حسد برده بامر ایشان یکی از بدخواهان آلوچه ای را مسموم ساخته ویرا داد. وی آن آلوچه مسموم را خورد، زهر در وی اثر کرد، وی باز به بلغار آمد در سال ۱۳۰۵ هـ / ۱۸۸۸ م وی حیات فانی خود را بدرود گفت (۱۰) و همان جا در گورستان آبابی وی مدفون شد. مزار وی در جانب شمال خانقاه صوفیه نوربخشیه تا هنوز مرجع خلائق است ولی متأسفانه بر مزار وی نه گنبدی موجود است نه چزراغی افروخته می شود گوئیا:

بر مزار ما اغزیبان (نی چزراغی نی گلی) نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبل

گویند که روزهای دراز از گور وی آواز تلاوت قرآن کریم شنیده شده

برادران وی آخوند علی بیگ و آخوند حسن علی می خواسته که گور وی را

گشاید ولی برادر ثالث وی آخوند سودی علی ایشان را باز داشته و گفته که

آخوند سلطان علی در گور خود زنده نیست ولی این یکی از کرامت های وی

است که بعد از تدفین تا چندین روز تلاوت قرآن کریم از گور وی

می آید. (۱۱)

وی سه پسر داشته اولادشان تا درین روزگار باقی مانده اند بعضی از آنها بسلسله صوفیه نوربخشیه منسلک اند و بعضی در فرقه اهلحدیث رفته اند. یکی از آنها مولانا عبد الرشید ندوی می باشد که از ندوة العلماء لکهنو فارغ شده است و امروزین در دارالعلوم اسلامیة غواری شیخ الادب والحدیث می باشد.

آثار علمی آخوند سلطان علی سلطان

آخوند سلطان علی در علوم نحو و منطق و فقه و نجوم و تصوف حظ وافر یافته بود با این همه وی خط زیبا هم داشت و ذوق علم و ادب هم فراوان یافته بود چنانکه اشعار را می سرود و تخلص خود سلطان نمود. وی در آثار منظوم خود سلطان تخلص آورده است ولی سبب این تخلص معلوم نیست ولی ممارست ما این است وی واقعاً سلطان الشعراى بلتستان بود. این تخلص وی را بسیار می سزد لاریب وی سلطان بود در شعر و ادب فارسی و بلتی.

سلطان علی کتاب منظوم خود زادالجنان را در بحر متقارن مثنوی محذوف سرود. این همین بحر می باشد که سعدی شیرازی بوستان را و فردوسی شاهنامه را سرود. وی آیات قرآن کریم و احادیث نبوی را در همین بحر بسیار شیرین ترجمه می نماید. هم چنین از کتابهای بزرگان صوفیه اقتباسهای فراوان اخذ می کند و آنها را در همین بحر می آورد. احیاناً وی آیات یا احادیث یا سخنان بزرگان را در همین بحر می آورد و با تحول و تبدل الفاظ مفهوم مطلب هیچ متاثر نمی کند چون

فنادوا ان اغدوا بها مصبحین
سریعین ان کنتموا صارمین
قلیلاً مشوا کلهم اجمعون
الی زرعهم هم یتخافتون (۱۲)

این آیتها در قرآن کریم چنین آمده است
فتنادوا مصبحین ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین فانطلقوا و هم یتخافتون (۱۳)

اشعار فوق چه قدر روان و ارزشمند است که سلطان در تازی آورده است. احادیث نبوی و اقوال بزرگان و اقتباسهای کتب صوفیه را برین قیاس تواند کرد.

در عبارات زیر آثار علمی آخوند سلطان علی بلغاری تذکر می نمایم.

وافیه کافیه

این کتابی است در علم نحو مانند کافیه لابن حاجب که سلطان در آن لغزشها و خطاهای ابن حاجب را درست کرده و اصول و مسائل نحو را مورد بحث ساخته در عربی، ولی تاکنون بچاپ نرسیده است.

زادالجنان منظوم

کتابی است در نظم فارسی محتوی برده ابواب و ۳۸۸ صفحات قطع بزرگ. سلطان آن را در بحر متقارن مثنی محذوف سرود. سلطان آن را در ده باب ساخته و هر باب در چند فصول قسمت نموده است. ابواب دهگانه چنین می باشد.

چو این بیت بستم بنا ساختم	به ترتیب ده در به پرداختم
نخست در در ایمان دوم صلوة	سه و چار اندر صیام و زکوة
به پنج در از حج و در سادسین	ز دانش سخن خلق در هفتمین
به هشتم در از اخذ یار نکو است	هم از یارید اجتناب اندر اوست
نهم باب عدل است ای رهنمون	دهم باب در ترک دنیای دون (۱۴)

در هر باب از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و اقوال بزرگان صوفیه را تذکر نموده و در ایضاح و تبیین از حکایات سودمند و اندرز آموز سودها جسته اند. از کتابهای نهج البلاغه، ذخیره الملوک، مرات التائین، احیاء العلوم غزالی و جذب القلوب ابو طالب مکی اقتباسها نموده و آن ها را در نظم پارسی آورده است. این کتابی است بسیار سودمند و ارزشهای علمی و ادبی و فرهنگی بسیار دارا است ولی تاکنون بچاپ نرسیده خوشبختانه نسخه زیبا و خوانا از قلم مصنف در دست ما رسیده است این نسخه است منحصر بفرد. این کتاب محتوی بر ۷۵۰۰ بیت می باشد و بدست مصنف در سال ۱۲۹۳ سروده و نوشته شده است.

منظوم فقه احوط

فقه احوط (۱۵) کتاب معروف میر سید محمد نور بخش می باشد در تازی در ابواب ۵۳ ضخیم و دقیق و چندین بار در عربی و فارسی و اردو بچاپ رسیده است. سلطان علی این کتاب را با تمام و کمال در نظم فارسی

سروده است. این ترجمه منظوم را وی منظوم فقه احوط نامیده است و در آغاز آن مقدمه سودمند در نظم افزوده است. این کتاب تقریباً ۷۰۰۰ بیت را دارا است ولی تاکنون بچاپ نرسیده است.

البته یک باب باب الفرائض را آقای حاجی خلیل الرحمن بلغاری با اضافات و تحریفات فراوان چاپ کرده است ابواب های باقی تاکنون بچاپ نرسیده است. این کتاب را در بحر رمل اصل مثنی محذوف است. نسخه کامل بخط سلطان علی در دست ما است نسخه ناقص هم در دست ما است.

بوق بوق نامه

بوق بوق در زبان بلتی ضخیم را می گویند. این کتابی است بر موضوعات کثیره سلطان نوشت درین کتاب تاریخ های وفات و مولودبزرگان، واقعات مهم خطه بلتستان، اشعارهای شعرای عربی و فارسی، رساله ها بر موضوعات مختلفه جمع آوری کرده است. این کتاب در نثر فارسی است. سلطان علی مسائل دقیق تصوف و عرفان را بشرح و بسط نقل کرده و هم چنین تاریخ بلتستان را نقل نموده که برجسته ترین مأخذ تاریخ بلتستان بشمار می رود ولی متأسفانه تاکنون بچاپ نرسیده است و هم چنین به نسخه کامل سراغ نداریم نسخه ناقص الطرفین که اوراقها از بین هم افتاده است، در دست داریم این نسخه ناقص هم بقلم مصنف نوشته شده است.

لغت و قصائد

سلطان علی لغت و قصائد بسیار در زبان بلتی سروده است چنان می نماید که سلطان در اوقات مختلفه بآنها پرداخته است و شهرت فراوان دارد و در محفل میلاد پیغمبر و ائمه اهل بیت رسول با آواز بلند خوانده می شوند. شاید سلطان علی اولین کسی می باشد که نعت رسول مقبول در بلتی زبان سرود. از شعرای متقدمین بلتستان نعتی یافته نمی شود. در قصائد وی هم آیات و احادیث فراوان استعمال شده و تلامیح و استعارات مزین می باشد. قصائد سلطان در بیاضهای ملایان بلتستان محفوظ است و بر زبان لغت گویان و قصیده خوانان مضبوط می باشد. در قصائد و نعت وی الفاظهای عربی و فارسی فراوان است. ولی اشعار وی بسیار روان می باشد. وی نکات دقیق و مشکل الفهم را در اشعار خود جای نمی دهد.

غزل های سلطان

سلطان علی غزل ها هم سروده بود ولی متأسفانه دیوان او در دست ما نیست. وی در زبان پارسی غزل ها سروده و نظم ها ساخته است. چند غزلها در اوراق پراکنده از سلطان علی باقی مانده است. یکی را در زیر نقل میکنیم.

چه جرم دید ز راهی که اندرین دو سه روز
 خدای راست مسلم بزرگواری حلم
 چه از سوال کثیرم جناب رنجیده است
 گز از سوال کثیرم جناب رنجیده است
 چه جای معطی گزینی نعیم فنا
 نعیم خلد نصیب کسی است ای یاران
 نبی سفر چو سقر گفت اگرچه یک فرسنگ
 نبی سفر چو سقر گفت اگرچه یک فرسنگ

مختصری شرح حال سلطان الشعراء بلتستان آخوند سلطان علی سلطان و آثار علمی وی در فوق داده ایم. وی شاعری و عالمی و فاضلی است بسی بزرگ در زبان فارسی و بلتی وی در هیچ کتابی و تذکره حال وی حتی که نام وی نیامده است چنان می نماید که وی چون گوهری است در گل فرو مانده و آبها و گلها و کلوخهای این دنیای دون آب و تاب و رخسندگی وی را از نگاه ارباب علم و فضل پنهان کرده است. انشاء الله در آوان آتیه ما احوال و آثار وی را توضیح و تبیین و کتابهای ارزنده وی را عرضه اهل علم و دانش توانیم کرد.

حواشی و توضیحات

- ۱ - سکردو از شهرهای قدیم بلتستان می باشد و پایتخت سلطنت سکردو بوده است. دران شهر آثار باستانی کثیر یافته می شود. آثار بودایی، قلعه کهرپوچو Khar po cho، امام بارگاه کلان و خانقاه گمبه سکردو، و سد سدپاره از آنها می باشند.
- ۲ - بلتستان خطه است وسیع در بین کشمیر و چین و گلگت و لداخ مردم آنجا صد در صد مسلمان اند و بکوشش و سعی مبلغین اسلام ایران الاصل مانند میر سید علی همدانی، میر سید محمد نوربخش قهستانی و میر شمس الدین عراقی گیلانی دین بودایی را فرو گذاشته مسلمان گشته اند برای آگاهی بیشتر رک تاریخ بلتستان جلد اول از نگارنده و میراث جاویدان از حاج کمال جوادی و آثار شاه همدان از آخوند زاده محمد رضا.

۳ - بلغار (Balghar) یکی از مواضع خیلو بلتستان می باشد که آباء و اجداد اهل بلغار از بلغار اروپا نقل مکانی نموده باین جا آمده و آن را آباد ساخته، برای آگاهی بیشتر رک کاروان شماره

اول ص ۳۸ مقاله حاجی عبدالسلام بلناری بعنوان «وادی بلغار کا تعارف»

۴ - نام این دانشمند از جمند بعضی محمد حسین و بعضی محمد عمر گفته اند ولی در ملا پیشاوری هر یک متفق اند وی آخرین کسی است که از راه قبرستان سیاچن (Siachan Galaciar) به بلتستان رسیده و خلق را بفقہ حنفی دعوت داده است وی مرد عالم دانشمند، روشن فکر و اندیشه بود، برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به تذکرۃ العلماء والصوفیای بلتستان و کاروان شماره دوم ص ۵۱ - ۵۲ مقاله حاجی محمد یحیی بعنوان موسیقی یا موسی قی .

۵ - این همه شاعران بلتی زبان می باشد و بلتی زبان یکی از زبانهای تبت Tibbet می باشد و در رسم سانسکرت دیوناگری نوشته می شود ولی در بلتستان بعد از اشاعت اسلام این رسم الخط متروک کرده شد و دانشمندان بلتستان برای رسم الخط زبان فارسی را اختیار نمود برای آگاهی بیشتر رک بلتی زبان از محمد یوسف حسین آبادی.

۶ - ماهنامه «نوای صوفیه»، ص ۱۷، شماره دسامبر ۱۹۹۶م، مقاله محمود احمد بعنوان «اخوند سلطان علی بلغاری».

۷ - زاد الجنان، منظوم، ص ۳۳.

۸ - راجه محمد علی خان مرد عالم و فاضل بود وی سرپرست علم و ادب شعراء بوده وی ۱۰ پسر داشت. منجمله از آنها اسفند یار خان، حاتم خان، عباس خان شاعران زبان فارسی و بلتی می باشد.

۹ - تذکرۃ العلماء والصوفیای بلتستان، ص ۵۱.

۱۰ - «نوای صوفیه»، ص ۱۸ شماره ۶.

۱۱ - تذکرۃ العلماء والصوفیای بلتستان، ص ۵۲.

۱۲ - زاد الجنان، ص ۱۰۸.

۱۳ - القلم ایت ۲۱ تا ۲۴.

۱۴ - زاد الجنان، ص ۳۶.

۱۵ - فقه احوط نگاشته میر سید محمد نور بخش می باشد. وی مؤسس سلسله صوفیه نوربخشیه است و کتب و رسائل فراوان را نوشته اند. از آنها سلسله الاولیاء، صحیفه الاولیاء، معراجیه، مکارم الاخلاق، و کشف الحقایق وغیره، برای اطلاع بیشتر رک احوال و آثار میر سید محمد نور بخش نگاشته آقای خادم حسین بندوی.

شعر فارسی امروز شبہ قارہ

جوہر براہوئی

غزل

رحمت حق؛ راحت جان رحمت للعالمین
یافت عالم از رخس تنویر ایمان و عمل
از جمال اونگاہ زندگی تابندہ است
شان او صل علی، ختم الرسل توصیف او
آن شب اسری عروجش از گمان بیرون شدہ
نعت خوانی کرد در تعریف او قرآن مجید
نام من افتاد چون در سلک امت مصطفی
آستانش بود منزل حضرت روح الامین
لفظ نام او «محمد» (ص) شد قرار عاشقین
ہر کہ در بانس شود، شد مالک روی زمین
روز محشر عاصیان را شد شفیع المذتبین
گشت در بزم رسل اعزاز او فتح مبین
یاد او در وقت غم، دارو شود قلب حزین
رستگاری می رسد «جوہر براوی» بالیقین

*

دکتر خالد حسن قادری

لندن

قندپارسی

بہ مرحلہ کہ منم قرب و بعد یکسانست
ہزار رنگ طرب در کمال محرومی
ردای عطر منیرست تا کران زکران
یقین، بحرف محبت شعار مرتضوی
اگر تراست ہمہ آرزوی ترک طلب
فقط مخافت اللہ، راس حکمت هست
نشستہ ام بفراغت ز دولت دنیا
خوشا کہ شباب و جنون میسر شد
بدوش بار گناہست و من تھی دامن
نگاہ بر رخ جانان کمال بی ادبیست
نہ رفتن پی دریا ز کیف تشنہ لبیست
کہ نور گنبد بیضا ضیای شمع نبیست (ص)
فرار از رہ عرفان طریق بولہبیست
حذر کن از ہمہ اینہا کہ مدعا طلبیست
فسون دانش و حکمت فسانہ غریبیست
مرا نگاہ ودل پاک و آہ نیم شبیست
چہ آب سادہ و شیرین چہ بادہ عنیبیست
نجات من بقیامت ز حب آل نبیست

*

فضل الرحمن عظیمی

راولپندی

غزل

جان فدایت از پی دیدار قربانت شوم
شوق هر دم می کشد سوی تو دامن دلم
گردتوای شمع رقصان می شوم پروانه وار
تو بمن این سوز و ساز زندگی بخشیده ای
من سراپا دید گشتم از نگاه فیض تو
من نمی دانم که ذوق وصل تو با من چه کرد
از نظر مستم کنی ای یار قربانت شوم
هر زمان هر لحظه و هر بار قربانت شوم
چون بینم جلوۀ رخسار قربانت شوم
من ز فرط بیخودی ای یار قربانت شوم
باز دارم حسرت دیدار قربانت شوم
این قدر دانم که من بردار قربانت شوم

بنده فضل عظیمی بر درت افتاده است

یک نظر بر من که باز ای یار قربانت شوم

*

دکتر رئیس احمد نعمانی

هند

غزل

هر چند ما دراز نکرديم پای خویش
کردیم آرزو ز خدا، از برای خویش
بازار دهر، ارزش ما را نمی شناخت
پسیموده ایم وسعت عالم به یک نگاه
این کس منجر متاع، برای چه داده ای؟
کو همدمی به دهر و کجا گوش محرمی
کار جهان اگر به مرادم نمی رود
ای بخت بد گذار، رهم از بلای خویش

یارب، رئیس سوخته سامان گدای تست

انعام خود مدار دریغ از گدای خویش

*

خانم ظاہرہ نگار

اسلام آباد

غزل

عاقلم ، من عاقلم ، من عاقلم زانکہ شد دیوانہ تو این دلم
راز عشق از درد ہجر آموختم یافتم در موج طوفان ساحلم
زندگی را بہر من مشکل مکن آری ! از نیروی تو بس قائلم
تو چنان رفتی کہ این دل سرد شد ای مہ کامل ! پینا در محفلم
از نگاہ دہر گر افتم ، چہ غم چون نظر داری بہ من ، من مقبلم
آنکہ شاہ دو جہانست ای «نگار» بر در آن شاہ مین یک سائلم

*

مقصود جعفری

راولپندی

غزل

شام غم بار دگر گشتہ نمودار افسوس دل من غمزده و بی گل و گلزار افسوس
بہر تاراج چمن برق ستم افشانند گلشن زندگیم گلبن پر خار افسوس
درد دل گویم و خواہم کہ تو با من باشی شعر من جلوہ گر کوچہ و بازار افسوس
ہر کجا می روم و راہ محبت پیویم لیکن این راہ شدہ راہ ستمکار افسوس
میکدہ سوخت و بشکستہ صراحی اکنون جام می ریختہ و کار آمدہ دشوار افسوس
«جعفری» در دل شب نالہ دل آوردہ آہ از این شاعر افسردہ میخوار افسوس

*

سلطان حیدر بیگ

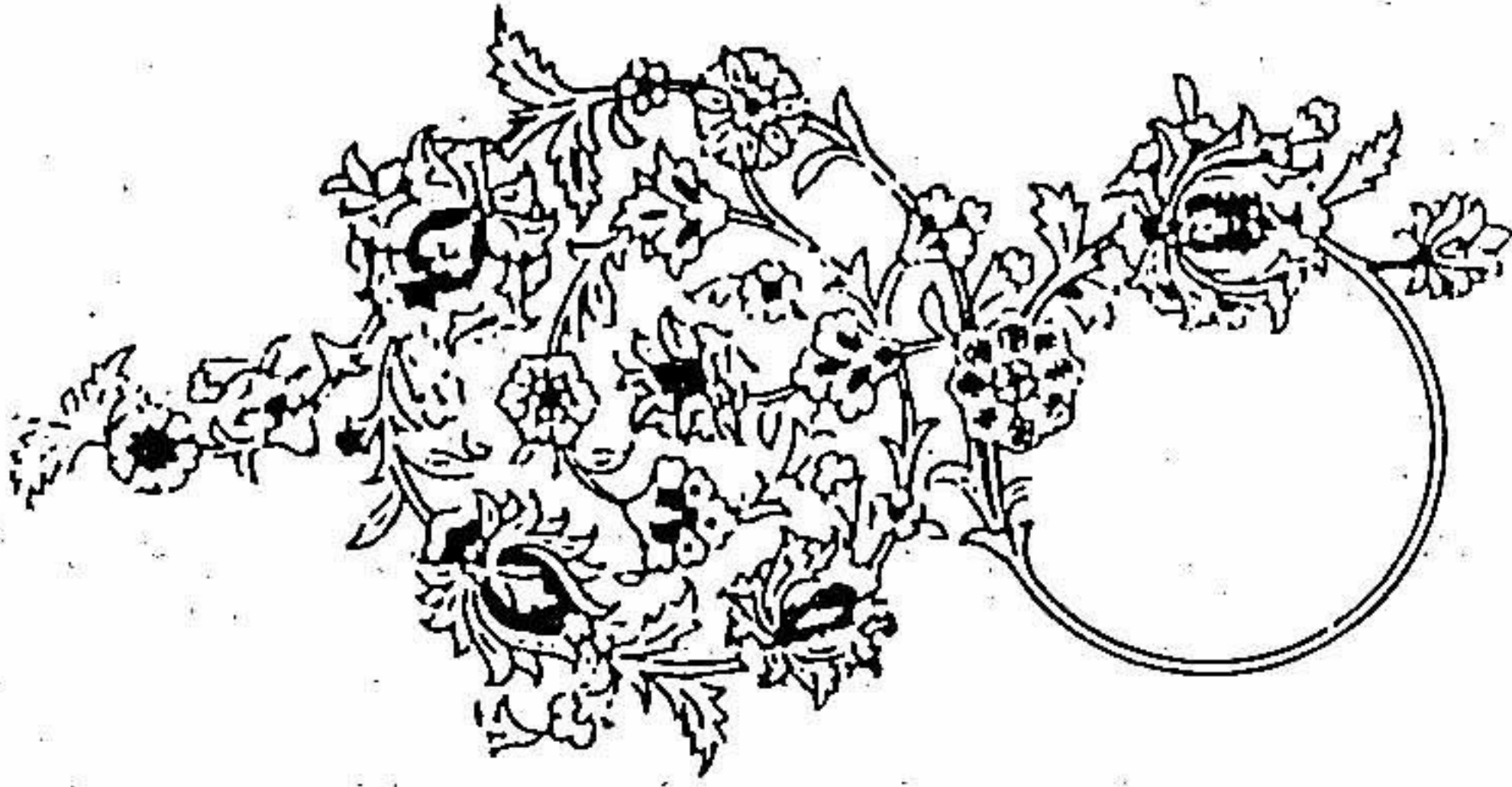
حیدرآباد

نام و نشان ایران

ماہ سپہر عرفان ، روح روان ایران الحق خمینی ذیشان تناب و توان ایران
در گلشن است بلبل ہم نغمہ خوان ایران سر سبز گرد سبحان این گلستان ایران

شاداب شد ز عزمش این بوستان ایران
 روح روان ایران شیر ژیان ایران
 نابود شد ز عالم شاه جهان ایران
 تهجد گذار زاهد شیرین بیان ایران
 پاینده باد هر یک پیر و جوان ایران

یعنی مثل گلستان شد باغبان ایران
 روشن ضمیر آن هم روح روان ایران
 از انقلاب پیدایین انقلاب آخر
 عابد امین خمینی عالم یقین خمینی
 تابنده باد یارب نام و نشان ایران





گزارش
و
پروہش

معرفی انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (۲)

اشاره

از آنجا که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، با وجود بیست و هفت سال پیشینه تحقیقاتی در زمینه فرهنگ و ادب فارسی، هنوز برای اهل علم و قلم ناشناخته مانده است، برآن شدیم تا از شماره دانش ۵۲ با معرفی مجموعه انتشارات آن، که تا این تاریخ بیش از ۱۶۱ عنوان می باشد، گامی مثبت در جهت شناخت این مرکز - که تنها مرکز رسمی تحقیقات فارسی در جهان است - برداشته شود. امید است این حرکت به دانشمندان و پژوهشگران که همواره بدنبال منابع و مآخذ اصلی و مهم هستند، کمک نماید.

در این شماره ده عنوان دیگر از انتشارات این مرکز معرفی

می شود.

۱۱ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)

این کتاب تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی می باشد که در سال ۱۳۵۳ ش / ۱۳۹۴ ه ق / ۱۹۷۴ م با قطع ۱۷×۲۴ س م منتشر شد. در این مجلد ۳۰۰ نسخه خطی (از ش ۳۰۱ تا ۶۰۰) موجود در کتابخانه گنج بخش به ترتیب الفبا شناسانده شده و جمعاً با شمارش جنگها و مجموعه ها بالغ بر ۳۹۷ نسخه می گردد. نوادر نسخه های خطی در این مجلد بیشتر و ارزنده تر از مجلد اول می باشد.

نسخه های معرفی شده در این مجلد به هشت زبان است بقرار زیر:
فارسی ۲۹۱، عربی ۵۰، ترکی ۶، پنجابی ۳، پشتو ۳، فارسی و عربی ۳۶،
فارسی و پنجابی ۲، فارسی و اردو ۱، فارسی و پشتو و عربی ۱ فارسی و

ترکی ۱، فارسی و عربی و اردو و پنجابی و ہندی
 ۱، فارسی و عربی و کشمیری ۱. رویہمرفتہ این
 نسخہ ہا در ۱۳ موضوع: دین، ادب، تاریخ، طب،
 مراجع، زبانشناسی، ستارہ شناسی، اخلاق، ہنر
 (موسیقی)، فلسفہ، روانشناسی و جامعہ شناسی
 است. از میان ۳۹۷ نسخہ، ۳۷ نسخہ مکرر معرفی
 ۳۷ نسخہ مکرر معرفی گشتہ است. همچنین ۱۴
 نسخہ مکرر دیگر ہر یک در دو نسخہ معرفی شدہ
 است. متن کتاب در ۶۰۸ صفحہ و فہارس ہشتگانہ در ۱۴۸ صفحہ و نمونہ ہا و
 تصویر ہا در ۵۸ صفحہ، و در پایان مقدمہ مؤلف بہ انگلیسی در ۲ صفحہ، و
 سخن مدیر بہ انگلیسی در دو صفحہ آمدہ است.

۱۲ - شعر فارسی در بلوچستان

بلوچستان کهن ترین مرکز فارسی در شبہ قارہ پاکستان و ہند بودہ و
 زبان فارسی در آن ناحیہ از زمان قدیم رواج داشتہ چنانکہ نخستین شاعرہ
 فارسی زبان یعنی رابعہ دختر کعب خضداری یاقزداری از آن خاک برخاستہ
 است. نویسنده کتاب دکتر انعام الحق کوثر، استاد فارسی دانشگاه بلوچستان
 (کویتہ) می باشد. این کتاب در سال ۱۳۵۳ ش / ۱۳۹۵ ق / ۱۹۷۵ م بہ مناسبت
 صدمین سال تولد علامہ اقبال لاهوری (بہ
 حساب ہجری قمری) انتشار یافت و دارای دو
 بخش است. در بخش اول ذکر شرح حال و نمونہ
 کلام ۱۷ تن از شعرای فارسی کہ از بلوچستان
 برخاستہ اند در ۹۷ صفحہ آمدہ کہ اولین شاعر آن
 رابعہ خضداری و آخرین رھی می باشد. در بخش
 دوم در ذیل گزارش محفل مشاعرہ (شعر
 خوانی) فارسی کہ در شہر لورالائی بلوچستان

فہرت

کتابخانہ خطی کتب خانہ کتب خانہ کتب خانہ

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

جلد دوم

تألیف

مجاہد حسین قسیمی



وزارت اساتذہ عالیہ پاکستان

۱۳۵۲

۱۳۹۶

۱۹۷۶

تألیف

دکتر انعام الحق کوثر

استاد لکھنؤ اور مدرسہ عربیہ اسلامیہ



وزارت اساتذہ عالیہ پاکستان

۱۳۵۳

۱۳۹۵

۱۹۷۵

در سال ۱۲۹۴ ش / ۱۳۳۳ هـ ق / ۱۹۱۵ م برگزار شد ذکر شرح حال و نمونه کلام ۲۱ شاعر فارسی گو در ۸۴ صفحه آمده که نام اولین شاعر عبدالحنان و نام آخرین شاعر شیدا ذکر شده است.

کتاب مزین به نمونه های کتابهای خطی و چاپی مورد استفاده مؤلف و عکس های شاعران و برخی آرامگاههای شعرا است. این کتاب اولین تذکره نسبتاً جامعی از شعرای فارسی گوی بلوچستان می باشد و ازین لحاظ دارای ارزش زیادی است.

۱۳- راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)

ترجمه فارسی کتاب منظوم سانسکریت است به نام "راج ترنگینی" (به معنی دریای شاهان یا بحرالملوک) که به تصحیح و تحشیه آفاقی به سال ۱۳۹۴ هـ ق / ۱۳۵۳ ش / ۱۹۷۴ م به طبع رسیده است.

راج ترنگینی

تاریخ کشمیر

ترجمت فارسی

ملا شاه محمد شاه آبادی

قرن دوم هجری قمری

تصحیح



وزارت فرهنگ و تفریح پاکستان

۱۳۹۲

۱۳۵۳

۱۳۷۴

بنابه تأکید مؤلف، این کتاب را در اصل پانصدیت کلهن کشمیری شاعر و تاریخ نویس و حماسه سرای کشمیر در وقایع سیاسی چندین هزار ساله کشمیر بسال ۵۴۵ هـ ق / ۱۱۴۸ م به نظم سانسکریت آغاز نمود و به سال ۱۱۴۹ م به اتمام رسانید. این کتاب ذکر وقایعی تقریباً از سه هزار سال قبل از میلاد آغاز و تا سال ۱۱۴۹ م خاتمه می یابد و شامل هشت کتاب است که اول تا سوم

رویدادها بصورت افسانه و بقیه تاریخی است. پس از ۲۸۰ سال به امر زین العابدین سلطان کشمیر (۹۲۷ - ۸۷۹ هـ ق / ۱۴۲۲ - ۱۴۷۲ م) ملا احمد کشمیری آن را به فارسی ترجمه کرد که متأسفانه آن ترجمه از بین رفته است. سپس ۴۴۱ سال پس از تألیف و ۱۱۹ سال پس از ترجمه ملا احمد، در سال ۹۹۷ هـ ق / ۱۵۸۹ م به فرمان اکبر شاه تیموری ملا شاه محمد شاه آبادی کشمیری آن را مجدداً به فارسی برگرداند و آن ترجمه را به فرمان اکبر ملا

عبدالقادر بدایونی (م ۱۰۰۴ هـ ق / ۱۵۹۶ م) به سال ۹۸۸ هـ / ۱۵۸۹ م در عرض دو ماه به عبارت سلیس منقح و انتخاب نمود.

این کتاب دارای اهمیت خاصی است زیرا قدیمی ترین مأخذ برای تاریخ شاهان باستان کشمیر است که بما رسیده است و به عقیده خاور شناسان هیچ متن تاریخی که از تاریخ هند بحث کند به زبان سانسکریت پیدا نمی شود. مؤلف این کتاب نخستین کسی است که تاریخ چهار هزار ساله کشمیر را به قالب شعر سانسکریت ریخته و از بسیاری از کتابهایی استفاده کرده که امروز بجا نمانده است. مؤلف در تألیف خود اصول و مواعظ اخلاقی بسیار آورده و گاهی درباره عقاید مذهب هندو که خودش پیرو آن بوده بحث کرده است و هدفش اصلاح جامعه و ترویج مبانی عدل و انصاف بوده که از دیانت و خدا پرستی سرچشمه می گیرد. این کتاب سرمشق و مأخذ ارزنده معتبر برای تاریخ نویسان بعدی قرار گرفته که مصحح در مقدمه نام نیست کتاب معتبر را آورده که این کتاب را مدرک و اساس خود قرار داده اند. این کتاب به انگلیسی، فرانسه، فارسی، اردو و هندی ترجمه شده است که نشانه بارز اهمیت و شهرت جهانی آن می باشد.

۱۴ - رساله قدسیه

تألیف خواجه محمد پارسا الحافظی البخاری (۷۳۹ - ۸۲۲ هـ ق / ۱۳۲۹ - ۱۴۱۹ م) از اولاد حضرت عبدالله بن جعفر طیار (رض) از عرفای معروف سلسله نقشبندی بامقدمه و تحشیه و تصحیح و تعلیقات از ملک محمد اقبال باقطع ۲۴×۱۷ س م در ۱۳۵۴ ش / ۱۳۹۵ هـ ق / ۱۹۷۵ م منتشر شد. این کتاب شامل شرح حال خواجه بهاءالدین نقشبند و شجره سلسله نقشبندیه است.

این رساله به نامهای مختلف در فهرست مخطوطات ذکر شده اما در نسخه خطی «رساله البهائیه» تألیف شیخ محمد بن خواجه مسعود بخاری مکتوبه ۹۰۱ هـ که در دانشگاه پنجاب موجود است به نام «رساله قدسیه» یاد

رسالہ قدسیہ

تالیف

خواجہ محمد یار شاہ

پاکستان سرور و تحشیہ و تصحیح و تعلیق

ملک محمد اقبال

انتشار و اشکدہ دولتی راہنہ دی پاکستان



وزارت کلت و تہذیب و ثقافت، اسلام آباد

راولپنڈی، پاکستان

۱۳۵۵
۱۳۵۶
۱۹۷۵

شدہ، بنا بر این مصحح آن را به همان نام خوانده است. این رساله در میان عرفا معروفیت تمام دارد و نسخه های خطی آن در کتابخانه های ایا صوفیه استانبول (مکتوبه ۸۵۵ ه قدیمترین نسخه)، پاریس، قاهره، موزه بریتانیا، کتابخانه ملک تهران و کتابخانه دولتی کابل، کتابخانه گنج بخش (۲ نسخه)، دانشگاه پنجاب (۲ نسخه) موجود است و در محبوب المطابع دهلی به سال ۱۳۰۸ ه و به اهتمام حاجی محبوب الہی در حیدرآباد سند در

۱۳۷۸ ه چاپ و منتشر شده است اما هر دو نسخه از اغلاط چاپی مشحون است. مصحح نسخه خطی مکتوبه ۹۰۰ ه ق را که در مجموعه عرفانی ش ۳۹۳ کتابخانه گنج بخش موجود است متن اصلی قرار داده و از نسخه دوم کتابخانه گنج بخش و دو نسخه دانشگاه پنجاب و نسخه مجموعه پیر حسام الدین راشدی که در دانشگاه قائد اعظم اسلام آباد موجود است و چاپهای دهلی و حیدرآباد در تصحیح استفاده و اختلافات این نسخه ها را در حاشیه ذکر کرده و امیدوار است این نسخه پس از تصحیح و تنقیح کامل ترین و صحیح ترین نسخه این رساله باشد.

۱۵ - مقدمه جوهر الاولیا

شادروان استاد دکتر غلام سرور رساله "جوهر الاولیا" سید باقر بن سید عثمان بخاری را با تصحیح و تحشیہ و مقدمه برای طبع و نشر آماده کرده (که ذکر آن جداگانه تحت شماره ۱۶ آمده است) و مقدمه مفصلی جداگانه تهیه و چاپ نموده است و طی آن امور ذیل را در پنج بخش توضیح داده است:

مقدمه
جوهر الاولیا

استاد دکتر غلام سرور

نویس سابق بخش فارسی، انتشارات کراچی



وزارت کلت و تہذیب و ثقافت، اسلام آباد

اسلام آباد، پاکستان

۱۳۵۵
۱۳۵۶
۱۹۷۵

معرفی نسخه‌های خطی رساله و شرح حال مؤلف و اسلاف و شرح مفصل رساله و محتویات آن و مختصات سبک نشر و اهمیت این کتاب در دوره حاضر. این کتاب بمناسبت صدمین سال تولد قائداعظم محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان به طبع رسید.

اهمیت این کتاب از محتویات آن پیداست، چون بدون این مقدمه اهمیت خود رساله "جواهر الاولیاء" و مؤلف و اسلاف او و نسخ خطی و مختصات سبک آن کاملاً برای خوانندگان روشن نمی شد، مخصوصاً مؤلف در ذیل بخش چهارم به عنوان "زبان جواهر الاولیاء" در ۴۹ صفحه مختصات سبک رساله "جواهر الاولیاء" را به شرح کامل و مفید و محققانه و استادانه آورده و طی آن نکات بسیار دقیق و ارزشمندی را با شرح و بسط بیان کرده است.

۱۶ - جواهر اولیاء

جواهر الاولیاء تألیف سید باقر بن سید عثمان بخاری با تصحیح و

تحشیه بمناسبت صدمین سال تولد قائداعظم محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان طبع و نشر شده است. متن رساله شامل پنج جوهر می باشد: جوهر اول در فضیلت تمام سوره های شریفه قرآن مجید و آیات آن منقول از رسول اکرم (ص)، جوهر دوم در فضیلت نود و نه نام مبارک باری تعالی، جوهر سوم در فضیلت چهل اسم بامؤکلات و فضیلت نود و نه نام حضرت رسول

جواهر الاولیاء

تألیف سید باقر بن سید عثمان بخاری

تصحیح و تحشیه و مقدمه

آشاد و کتبه غلام سرور

رئیس سابق بخش ناسی دانشگاه کراچی



وزارت فرهنگ و تفریح پاکستان

کتابخانه ملی پاکستان

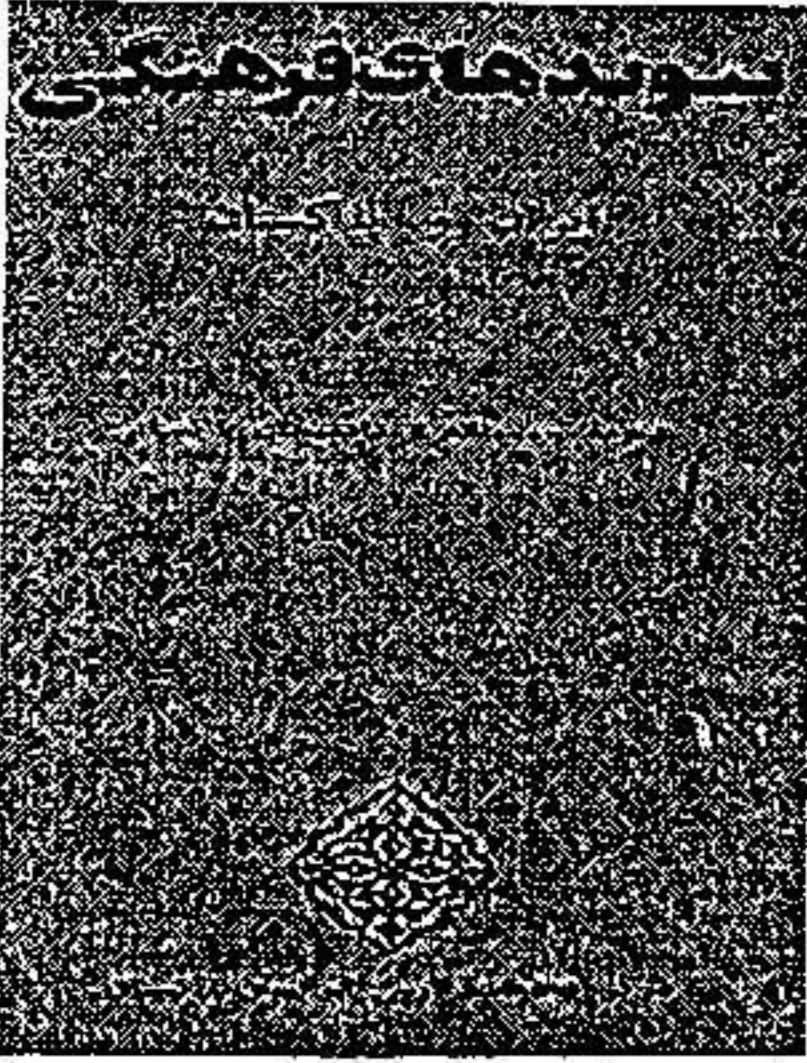
۱۳۹۸

۱۳۹۸

(ص) و نامهای اجدادش تا حضرت آدم و حلیه و مهر نبوت حضرت رسول (ص)، و جوهر چهارم در فضیلت درود بر سرور کائنات (ص)، و خرقه خلافت پیران بخاری و قدم و نعل مبارک منقول از بزرگان، و جوهر پنجم در فضیلت مناجات و ادعیات و چهل و یک اسمای یونانی و عربی و نماز بر قبر رسول اکرم (ص)، ثواب خطبه جمعه، خاصیت خطبه نکاح و ثواب نمازهای دیگر.

۱۷ - پیوندهای فرهنگی ایران و پاکستان

این کتاب مجموعه مقالات برخی از ایران شناسان و پژوهشگران معروف پاکستانی است که به مناسبت ورود یک هیأت فرهنگی ایران به پاکستان در سال ۱۳۵۴ ش، به چاپ رسید.



این کتاب شامل چهار بخش می باشد که در هر بخش مقالاتی پیرامون موضوعای مشترکات فرهنگی و تاریخی ایران و پاکستان گرد آوری شده اند.

بخش اول درباره میراث فرهنگی دارای چهارمقاله به عنوانهای میراث مشترک فرهنگی ایران و پاکستان از دکتر نظام الدین احمد، پاکستان و ایران پیوندهای فرهنگی قبل از اسلام، (آثار)

میراث مشترک فرهنگی پاکستان و ایران در موزه ملی پاکستان از تصویر حسین حمیدی، راههای تجاری قدیم بین ایران و پاکستان از ف. ا. خان، شهادت باستان شناسی هخامنشیان در منطقه گنداره از نیاز رسول؛ بخش دوم درباره سفرنامه های تاریخی و سیاحان دارای پنج مقاله است: عصری در اصفهان و اصفهان نصف جهان از سید حسام الدین راشدی، سفرنامه ایران از محمد حسین آزاد (از دکتر اسلم فرخی)، نادر شاه در سند از دکتر ریاض الاسلام و روابط علمی و فرهنگی سلطنت بهمنیه و ایران از دکتر معین الدین عقیل؛ بخش سوم درباره ادبیات فارسی و نسخه های نادر الوجود شامل یازده مقاله است به عنوانهای کتابهای نادر درباره ایران شناسی از میرزا محمود بیگ، تذکره شعرای اردو به زبان فارسی از دکتر فرمان فتحپوری، نسخه خطی تذکره الشعرای دولت شاه سمرقندی به خط مؤلف از میرزا نظام بیگ جام، نسخه خطی منطق الطیر عطار در کتابخانه سلطنتی مغول از عبدالجبار، تذکره مشتاق از شفیق خواجه، عراقی شاعر عشق عرفانی از ب. ا. دار، شاه اسمعیل صفوی از حیث یک شاعر از دکتر محمد صابر، دیوان صائب از نظام بیگ جام، نسخه ای نایاب از کلیات عرفی شیرازی از نظام بیگ جام، و منابع الهامی اقبال از ممتاز حسن و بخش چهارم درباره معماری و هنرها و آثار

تاریخی دارای ۷ مقاله شامل عنوانهای نفوذ ایران در معماری ما از شیخ خورشید حسن، قدیم ترین کتیبه فارسی در پاکستان از محمد اشتیاق خان، هنر نقاشی اشکال ایران و پاکستان از مسعود الحسن، نفوذ ایران در تزیین کاشی های قلعه لاهور از گلزار محمد خان، تأثیر برباغهای سند از دکتر انصار زاهد خان، منار هرن در شیخوپوره از احمد نبی خان و نمونه های خطاطی ایرانی در موزه ملی (پاکستان) از هدایت الله صدیقی است.

این کتاب دارای یک نقشه پاکستان و ایران و یک نقشه گندهارا و یک نقشه سند و یک نقشه طراحی منار هرن و ۹۳ عکس بناهای تاریخی و سلاطین و امرا و سکه ها و کتیبه ها و ظروف و نقاشی ها و قالیهای منقوش و ۱۷ عکس نمونه های صفحات کتاب و دو عکس نامه و تلگراف کنفرانس مؤسسه آسیایی می باشد.

۱۸ - تذکره ریاض العارفین (ج ۱)

این تذکره شعرا را آفتاب رای لکهنوی خلف رای جی چند معروف به رای امام بخش در سال ۱۳۰۰ هـ ق / ۱۲۶۲ ش / ۱۸۸۳ م تألیف و مرحوم پیر سید حسام الدین راشدی آن را در دومجلد با تصحیح و تعلیق و مقدمه با اهتمام مرکز طبع و نشر کرد. جلد اول آن در سال ۱۳۵۵ ش / ۱۹۷۶ م انتشار یافت و دارای شرح حال مختصر و اشعار منتخب ۱۱۳۶ شاعر به ترتیب الفبا از حرف الف تا حرف ظ - در ۲۴ صفحه که اول آن آتون و آخر آن ظهیر الدین است می باشد.

تذکره
ریاض العارفین

تألیف
آفتاب رای لکهنوی

تصحیح و تعلیق
سید حسام الدین راشدی

بخش اول
الف تا ظ

در انتشارات کرمیته فاکر لاهور پاکستان

۱۳۵۵ هـ ق
۱۳۵۵ ش

در مقدمه مؤلف به عنوان "سخنهای گفتنی" یاد آوری شده که اسم این تذکره در هیچ کتابی ذکر نشده و شرح حال مؤلف آن هم در هیچ جا بچشم نخورده است، نسخه منحصر بفرد آن در ذخیره انجمن ترقی اردو کراچی است، که در روز چهارشنبه تاریخ ۹/۹/۱۸۸۳ م (۱۳۰۰ هـ ق) استنساخ شده است.

باید اذعان کرد که این تذکره از حیث تعداد شعرا در ردیف تذکره های بزرگی قرار گرفته که در شبه قاره تألیف شده اند.

مؤلف شرح حال و اشعار منتخب شعرای زیر را مفصل تر آورده است: جلال یزدی، حافظ شیرازی، سعدی شیرازی تنها شرح حال شعرای زیر را مفصل تر آورده است: آذری، ابو سعید ابوالخیر، افضل کاشی، امین نیشابوری، انوری، اهلی ترشیزی، رحیم (خانخانان)، رشید و طواط، شیدا مشهدی.

تنها اشعار شعرای زیر را مفصل تر نقل کرده است: آذر، آصفی، آهی، اهلی شیرازی، بنائی هروی، جامی، جاهی، ترکمان، حزنی اصفهانی، خرین، حسرت، حسن فراهانی، حسن دهلوی، حضوری، (امیر) خسرو، خیام، ذره لکهنوی، رشکی، رفیعی کاشی، رفیق اصفهانی، زخمی، شاپور تهرانی، شرف قزونی، شریف تبریزی، شفائی، شهیدی قمی، صبری اصفهانی، ضمیری اصفهانی، ضیا اصفهانی، ظهوری ترشیزی. مؤلف اشعار منتخب زخمی (رتن ناتھ) پدر خسر خواد را از همه مفصل تر آورده است. رویهمرفته با وجود عدم اصالت مطالب و انتخاب اشعار، از حیث ضخامت و مجموعه اشعار و نشانگر ذوق شعری مؤلف که از میان خانواده هندوان صاحب ذوق برخاسته، این کتاب دارای اهمیت خاصی می باشد.

۱۹ - گرایشهای تازه در زبان فارسی (انگلیسی)

گرایشهای تازه در زبان فارسی

عبدالشکور احسن



از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی
اسلام آباد - پاکستان

۱۳۹۶

این کتاب تألیف دکتر عبدالشکور احسن رئیس اسبق بخش فارسی دانشکده خاور شناسی لاهور است که در سال ۱۳۵۵ ش/ ۱۳۹۶ هـ ق/ ۱۹۷۶ م بمناسبت صدمین سال تولد قائد اعظم محمد علی جناح بنیانگذار پاکستان انتشار یافت. فهرست عناوین این کتاب به شرح زیر می باشد: آغاز و توسعه، شعور جدید، به سوی سادگی، رواج زبان عامیانه، کلمات استقراضی از

غرب، نهضت سره سازی فارسی، فرهنگستان زبان ایران، معانی ضمنی

جدید، ترجمه استقراضی، تغییرات دستوری، پیشرفت در زمینه زبانشناسی، نتیجه گیری.

این کتاب که تغییرات و تحولات جدید زبان فارسی را بررسی می کند کتاب بسیار سود مندی از نظر زبانشناسی است و نشان دهنده شرح اختلافهای موجود میان زبان عامیانه و زبان فارسی سنتی می باشد.

۲۰: - فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)

این کتاب جلد سوم نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی که در سال ۱۳۵۵ ش / ۱۳۹۶ هـ ق / ۱۹۷۶ م. مناسبت صدمین سال تولد قائد اعظم محمد علی جناح، انتشار یافت.

مؤلف می نویسد که در موقع چاپ این کتاب کتابخانه گنج بخش ۷۹۰۰ نسخه خطی داشت که از جمله ۴۲۸ نسخه در مجلد اول و ۳۹۷

نسخه در مجلد دوم و ۶۸۷ نسخه در این مجلد سوم با شمارش جنگها و مجموعه ها و ۴۰۰ نسخه از شماره ۶۰۱ تا ۱۰۰۰ به ترتیب کتابخانه یی و الفبایی معرفی شده و در نخستین کارنامه (چاپ ۱۳۵۷) چنین توضیح آمده که قرار بود در مجلد سوم ۱۱۰۰ نسخه خطی معرفی خواهد شد اما بعلت تغییر روش، فهرست نسخ خطی کتابخانه گنج بخش به روش دیگر چاپ و انتشار می گردد.

این مجلد کتاب مانند دو مجلد سابق از حیث کتاب شناسی دارای اهمیت خاصی می باشد.

معرفی دانشگاه بین المللی اسلامی (اسلام آباد)

دانشگاه بین المللی اسلامی در مارس ۱۹۸۵م طبق مصوب شماره ۳۰، سال ۱۹۸۵م تأسیس شد و کلیه برنامه های تحصیلی آن توسط کمیسیون کمکهای تحصیلی دانشگاه دولت پاکستان رسماً شناخته و با سایر برنامه های تحصیلی در پاکستان منطبق شده است. هدفهای اساسی دانشگاه شامل تدریس و تربیت و تحقیق در علوم اسلامی، اجتماعی، طبیعی، کاربردی، گسترش افکار دینی، اخلاقی، عقلی و اقتصادی طبق اصول و معیارهای اسلام و اتخاذ اقدامات عملی در راه حل مسائل امروز می باشد.

کلیه بودجه این دانشگاه از جمله حقوق استادان و کارمندان و سایر هزینه ها از خود دانشگاه از طریق درآمد بصورت شهریه ها و کمک دولت پاکستان تأمین می گردد. احیاناً از طرف بعضی دولتهای خارجی نیز اعانههایی برای برنامه های مخصوصی مانند تهیه کتب و وسایل آموزشی برای کتابخانه ها و وسایل زندگی از جمله مبل، رادینو و تلویزیون برای خوابگاه های شاگردان به این دانشگاه اعطا می گردد که در زمینه های اختصاصی خرج می گردد.

رشته هایی که اکنون شامل برنامه تدریس این دانشگاه است بقرار

زیراند:

۱ - رشته شریعت و حقوق: - مقطعیهای کارشناسی (ویژه) و کارشناسی و کارشناسی ارشد. بزودی پس از تهیه وسایل لازم، دوره دکتری در این رشته

هم آغاز می گردد.

۲ - رشته اصول دین :- تخصص در عقیده و دعوت و قرائت و تفسیر و حدیث و مذاهب تطبیقی . دوره هشت ترمی کارشناسی (ویژه) ^۱ در تفسیر / حدیث و عقیده و مذاهب تطبیقی و دعوت و تمدن اسلامی ، دوره کارشناسی ارشد چهار ترمی با تخصص در تفسیر و حدیث ، عقیده / مذاهب تطبیقی با تهیه رساله تحقیقی پس از پایان دوره و همچنین دوره دکتری در سه رشته تخصصی از ژانویه ۱۹۹۴م آغاز شده است.

۳ - رشته عربی :- دوره کارشناسی (ویژه) ^۲ و کارشناسی ارشد با تهیه رساله تحقیقی پس از پایان دوره . همچنین دوره دکتری در عربی از ژانویه ۱۹۹۴م آغاز شده است.

۴ - رشته مطالعات اساسی :- دوره های تربیتی دیپلم و گواهی نامه در عربی و انگلیسی و دوره یک ساله و دو ساله در علوم اسلامی از سپتامبر ۱۹۹۷م آغاز شده است.

۵ - رشته اقتصاد :- دوره های شش ترمی کارشناسی (ویژه) ^۳ شش تا نه ترمی کارشناسی ارشد و نه تا پانزده ترمی دکتری با شرط تهیه و قبول رساله تحقیقی طبق معیارهای بین المللی.

۶ - رشته های علوم مدیریت :- از ژانویه ۱۹۹۶م آغاز شد و دارای رشته های مدیریت تجاری و علوم کامپیوتری می باشد. در رشته مدیریت تجاری دوره های کارشناسی (ویژه) ^۴ از بهار ۱۹۹۸م و کارشناسی ارشد از بهار ۱۹۹۶م آغاز شده است.

1. B.A.(Hons)

2. B.A.(Hons)

3.B.Sc.(Hons)

4.B.B.A.(Hons)

در رشته علوم کامپیوتری دوره های لیسانس (ویژه) از ژوئن ۱۹۹۶، دوره یکساله گواهی نامه پس از کارشناسی، دوره شش هفته ای گواهی نامه در برنامه ریزی کامپیوتری و کارشناسی ارشد در علوم کامپیوتری از سپتامبر ۱۹۹۳م آغاز شده است.

۷ - رشته زبانها و ادبیات : - مؤسسه سابق زبانها از سپتامبر ۱۹۹۷ به دو مؤسسه جداگانه ای به نام مؤسسه مطالعات اساسی و مؤسسه زبانها و ادبیات قسمت شده است. رشته سابق زبان انگلیسی که دوره کارشناسی ارشد در انگلیسی داشت به مؤسسه اخیر انتقال یافته است و رشته های دیگر تدریجاً به این مؤسسه انتقال می یابد.

مؤسسات، اکادمی ها و مراکز : - این دانشگاه دارای چندین مؤسسه مختلف بین المللی اقتصاد اسلامی، اکادمی شریعه، اکادمی دعوه، تربیت ائمه و مرکز مطالعه دعوه می باشد که برای تحقیق و تربیت تأسیس شده اند و هر کدام شوراها و بودجه ها و سیستم انتظام اداری جداگانه ای دارند که شورای آموزشی برنامه تحصیلی و هیئت امناء در برنامه اداری آنها هماهنگی ایجاد می کند.

محوطه ویژه دختران

فعالاً از ژوئیه ۱۹۹۷م محوطه جداگانه ای در مدینه الحجاج اسلام آباد برای دختران اختصاص یافته است و دارای دوره های کارشناسی (ویژه) در رشته های اصول دین (علوم اسلامی)، شریعت و حقوق و کارشناسی ارشد در رشته های اصول دین و اقتصاد و شریعت و حقوق می باشد. برنامه دکتری در رشته مذاهب تطبیقی بطور آزمایشی از بهار ۱۹۹۸م آغاز شده است. این محوطه وسائل جداگانه تدریس از جمله کتابخانه، مرکز درمانی و خوابگاه دارد.

زبان تدریس : - زبان تدریس در کلیه رشته های این دانشگاه عربی و یا

انگلیسی است. البتہ زبان تدریس در رشته‌های علوم مدیریت و اقتصاد انگلیسی است با اطلاعات جزئی زبان عربی.

امکانات آموزشی و پژوهشی : - غیر از کتابخانه مرکزی ہر مؤسسہ کتابخانہ و وسائل پژوهشی جداگانہ‌ای امثال کتابهای درسی و کمکی و مجلات و عکسها و میکروفیلما و نوارهای دیداری و شنیداری دارد کہ در اختیار استادان و شاگردان و پژوهشگران طبق مقررات مخصوصی گذاشته می شود. قسمت علوم کامپیوتری (رایانہ ای) با آخرین کامپیوترها و دستگاہهای پیشرفته و چاپی مجهز است.

این دانشگاه خوابگاهها و وسایل رفت و آمد و مراکز درمانی، پست خانہ و بانک و وسایل و برنامه های ورزشی سالم دارد؛ بعلاوہ بہ شاگردان کم درآمد جزوی از هزینه های تحصیلی از صندوق اعانہ‌های مالی و زکوٰۃ اعطا می شود و بقیہ هزینه ها باید توسط شاگردان یا والدین آنها تأمین گردد.

سرپرست و رئیس دانشگاه : - انتخاب سرپرست^۱ (رکتور) دانشگاه توسط سرپرست اعلی^۲ دانشگاه کہ رئیس جمهوری اسلامی پاکستان می باشد، بہ عمل می آید. سرپرست فعلی این دانشگاه آقای ملک معراج خالد از اعضای برجستہ و رئیس مجلس سابق و نخست وزیر اسبق دولت موقتی پاکستان می باشد. قبلاً ہم استادان سرشناس مقام والای سرپرستی این دانشگاه را داشتند باستثنای یک تن کہ رئیس سابق دیوانعالی کشور بود.

انتخاب رئیس دانشگاه توسط ہیئت امنای دانشگاه از میان سه نفر کہ سرپرست دانشگاه پیشنهاد می کند، بہ عمل می آید. پس از تأسیس دانشگاه نخستین رئیس استاد معروف شریعہ بود، و پس از پایان دورہ مأموریت وی، قرار است انتخاب رئیس جدید با پیشنهاد سرپرست دانشگاه توسط ہیئت امنا در جلسہ آتیہ در سپتامبر ۱۹۹۸ بہ عمل آید.

1. Rector

2. Chancellor

تقسیم بندی دانشجویان به لحاظ کشورها: - در سال تحصیلی جاری، غیر از ۱۴۷۰ دختر و ۵۳۳ پسر پاکستانی تعداد دانشجویان سایر کشورها بقرار زیر می باشد:

افغانستان ۱۹۰ دختر و ۱۳ سر، آلبانی ۹ پسر و یک دختر، آذربایجان یک پسر، الجزائر ۱۰ پسر و ۵ دختر، بنگلادش ۱۰ پسر، بوسنی ۷ پسر و یک دختر، بلژیک ۲ دختر، چین ۱۹ پسر و ۳۵ دختر، کانادا یک پسر، کرواسی یک پسر، کومورو ۱۱ پسر، داغستان ۳ پسر، جیبوتی ۳ پسر، مصر ۴ پسر و یک دختر، اریتره یک پسر، حبشه ۹ پسر و سه دختر، انگلستان ۲ پسر و یک دختر، فی جی یک پسر، غنا ۶ پسر، گینه ۵ پسر، کشمیر یک پسر، هند یک پسر و یک دختر، اندونزی ۵۳ پسر و ۲۱ دختر، ایران ۲ پسر و یک دختر، عراق ۶ پسر و ۳ دختر، ایتالیا یک پسر، ساحل عاج ۲ پسر، اردن ۱۱ پسر و ۴ دختر، قزاقستان ۲۶ پسر و ۴ دختر، کنیا ۲ پسر کره یک پسر، هلند ۲ پسر، لبنان یک پسر، لیبی یک پسر، مالزی ۸ پسر، مالدیپ ۱۰ پسر، نپال ۳ پسر، نیجریا ۱۲ پسر و ۲ دختر، عمان ۳ پسر، فلسطین ۷ پسر و ۲ دختر، فیلیپین ۱۴ پسر، رواندا یک پسر، عربستان سعودی ۳ دختر، سومالی ۴۳ پسر و ۸ دختر، سودان ۱۸ پسر و یک دختر، سوریه ۵ پسر و یک دختر، آفریقای جنوبی یک پسر، سری لانکا ۵ پسر، سنگاپور یک پسر، تاجیکستان ۴۶ پسر و ۲ دختر، تانزانیا ۵ پسر و یک دختر، تایلند ۲۲ پسر و یک دختر، ترکیه ۱۰۶ پسر و ۴ دختر، آمریکا ۲ دختر، اوگاندا ۵ پسر، ازبکستان یک پسر، یمن یک پسر، زامبیا یک پسر، جمع کل: ۸۲۵ پسر و ۱۲۵ دختر خارجی.

فهرست فارغ التحصیلان در رشته های مختلف بین سالهای ۱۹۸۳ - ۱۹۹۸ م

- ۱ - دکترای اقتصاد: یک پسر پاکستانی و ۲ پسر خارجی
- ۲ - کارشناسی ارشد در شریعه و حقوق: ۹۳ پسر و ۱۲ دختر پاکستانی و ۳۶ پسر خارجی
- ۳ - کارشناسی ارشد در عربی: ۲۹ پسر پاکستانی و ۵۲ پسر خارجی
- ۴ - کارشناسی اصول دین: ۴۸ پسر و ۱۱ دختر پاکستانی و ۸۱ پسر و ۳ دختر خارجی

- ۵ - دانشوری در اقتصاد : ۷ پسر پاکستانی و یک پسر خارجی
- ۶ - کارشناسی (ویژه) ^۱ در شریعه و حقوق : ۲۱۶ پسر و ۱۳۸ دختر پاکستانی و ۱۰۸ پسر و ۱۱ دختر خارجی
- ۷ - کارشناسی در حقوق : ۲۵۹ پسر پاکستانی
- ۸ - کارشناسی (ویژه) ^۲ در اصول دین : ۵۵ پسر و ۸۲ دختر پاکستانی و ۲۲۲ پسر و ۵۸ دختر خارجی
- ۹ - کارشناسی در عربی : ۱۲ پسر پاکستانی و ۱۱۸ پسر خارجی
- ۱۰ - کارشناسی ارشد در اقتصاد : ۱۹۶ پسر و ۴۳ دختر پاکستانی و ۳۷ پسر خارجی
- ۱۱ - کارشناسی در اقتصاد : ۱۶۵ پسر پاکستانی و ۶۲ پسر خارجی
- ۱۲ - کارشناسی ارشد در علوم کامپیوتری : ۳۶ پسر پاکستانی و یک پسر خارجی
- ۱۳ - کارشناس (ساده) ^۳ : ۳ پسر و ۲ دختر پاکستانی و ۱۳ پسر و یک دختر خارجی
- ۱۴ - کارشناسی ارشد در علوم تجاری : ۳۶ پسر پاکستانی و یک پسر خارجی
- جمع کل : ۱۱۵۶ پسر و ۲۹۸ دختر پاکستانی و ۷۳۴ پسر و ۷۳ دختر خارجی
- ۱۵ - دیپلم در علوم کامپیوتری : ۹۷ پسر پاکستانی
- ۱۶ - دیپلم در زبان انگلیسی : ۱۵ و ۱۵ دختر پاکستانی
- ۱۷ - گواهی نامه در زبان انگلیسی : ۲۰ پسر و ۴ دختر پاکستانی
- ۱۸ - گواهی نامه در دوره های فنی : ۸۷۴ پسر پاکستانی

برنامه تأسیس بخشهای جدید: - طبق برنامه بیست و پنج ساله ۲۰۱۵-۱۹۹۱ دانشگاه در نظر دارد اقدام زیر جهت گسترش فعالیت آموزشی و پژوهشی خود به عمل آورد.

1 .LL.B.(Hons).

2 .B.A.(Hons).

3 .B.A.(Hons).

معرفی دانشگاه بین المللی اسلامی

مدت تقریبی جهت تکمیل این اہداف	اہدافی کہ در نظر گرفتہ شدہ	مدت برنامه
۱ - تکمیل تا سال تحصیلی ۱۹۹۸-۹۹ م	۱ - تاسیس بخش آموزش	۹۵-۱۹۹۱ م
۲ - تکمیل تا سال تحصیلی ۱۹۹۹-۲۰۰۰ م	۲ - علوم اجتماعی	
۱ تکمیل تا سال تحصیلی ۱۹۹۸-۹۹ م	۱ - علوم اجتماعی	۲۰۰۰-۱۹۹۶ م
۱ - هنوز کاملاً آمادہ نیست۔ برنامہ آن تہیہ شدہ اما بہ تصویب دولت پاکستان نرسیدہ	۱ - علوم کاربردی	۲۰۰۵-۲۰۰۱ م
۲ - هنوز کاملاً آمادہ نیست	۲ - اقتصاد خانہ داری	
" " - ۱	۱ - پزشکی و علوم بہداشتی	۲۰۱۰-۲۰۰۶ م
" " - ۱	۲ - مہندسی و تکنولژی	
	۳ - تنظیم	۲۰۱۵-۲۰۱۰ م

ہمچنین طبق برنامہ فوق دانشگاه در نظر دارد تا تکمیل این برنامہ دانشجویان ہر بخش را بہ تعداد زیر افزایش دہد:

بخش	حد اکثر تعداد پسران	حد اکثر تعداد دختران	جمع کل
عربی	۱۰۷۵	۴۲۵	۱۵۰۰
اصول دین			
(علوم اسلامی)	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
شریعہ و حقوق	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
مؤسسہ اقتصاد	۱۰۷۵	۵۰۰	۲۰۰۰
علوم اداری	۱۵۰۰	۵۰۰	۲۰۰۰
دعویہ و ارتباطات	۸۰۰	۵۰۰	۱۳۰۰
زیباشناسی و زبانہا	۱۰۷۵	۴۲۵	۱۵۰۰

1. Applied Sciences.

2. Home Economics.

3. Consolidation.

۲۰۰۰	۵۰۰	۱۰۷۵	آموزشی
۲۰۰۰	۵۰۰	۱۵۰۰	علوم اجتماعی
۷۵۰	۷۵۰	-	اقتصاد خانه داری
۲۰۰۰	۵۰۰	۱۵۰۰	علوم کاربردی
۱۵۰۰	-	۱۵۰۰	مهندسی و تکنولوژی
۱۵۰۰	۶۰۰	۹۰۰	پزشکی و علوم بهداشتی
۲۰۷۵	۵۷۵۰	۱۵۰۰۰	جمع کل

بعلاوه طبق این برنامه دانشگاه در نظر دارد استادان هر بخش را حد اکثر به تعداد زیر افزایش دهد:

حد اکثر تعداد	سمت
۲۶۷	استاد
۴۰۰	دانشیار
۶۶۷	استاد یار
۲۶۷	دستیاران آموزشی و پژوهی
۱۶۰۱	جمع کل

*

منابع

1. Intrational Islamic University Islamabad Calendar, Vol I, Prospectus 1997-98.

2. Intrational Islamic University Islamabad Calendar, Prospectus 1997-98.

۳ - نامه باضمائم از مدیر امور آموزشی ، دانشگاه بین الملل اسلامی اسلام آباد شماره 3075 - IIU/D.(Acad)-29/98 مورخ ۶ ژوئیه ۱۹۹۸ به نام مدیر مسئول مجله « دانش » اسلام آباد.

معرفی گنجینه فرهنگی - هنری کاخ تالپوران

ضبط کن تاریخ را پاینده شو از نفس های رمیده زنده شو

«اقبال لا هوری»

در یکی از کاخهای میران (۱) تالپور آثار گرانسنگ بیشماری متعلق به قرنهای هیجده و نوزده میلادی بدور از دیدگان مردم در کناره رود آرام و پرهیت سند یا به زبان اردو دریای سند وجود دارد. این آثار متنوع و ذیقیمت به گونه ای شگفت انگیز در سه طبقه از یک بنای معظم بدون رعایت امور حفاظتی و ایمنی نگهداری می شود. این مجموعه آثار نفیس که چشم هر بیننده ای را خیره و ذوق هر هنرمندی را بر می انگیزد از نمونه های کم نظیر و نادر دیدنیهای برصغیر در عرصه فرهنگ و هنر ایران اسلامی است. کاخ میران تالپور که به نام یک سلسله از امیران سند خوانده می شود، در حاشیه شهر ادب پرور حیدرآباد سند واقع و با قامتی استوار و در فضایی آرام و مصفا در همسایگی تمدن کهنسال پنج هزار ساله «موهنجودارو» و بدور از فرامین خدایگان خویش بر تارک تاریخ پر حماسه این خطه قلندرانی (۲) درخشندگی دارد. امرای تالپور که از اقوام بزرگ بلوچ (۳) شناخته می شوند فارسی را به نام زبان رسمی و درباری محترم می شمردند و بوسیله این زبان

در ایام حکمرانی شعرها سرانیده و به ثبت تاریخ پیشین پرداخته اند. ذوق هنری و شعری فرمانروایان شیعی تالپور و ارادت و عشق آنان به رواج زبان فارسی و تلاش در جهت توسعه مناسبات با دربار ایران آنان را از دیگر سلسله‌های حکومتی این دیار متمایز می‌سازد. تالپوران در زمانی بسیار کوتاه از سال ۱۷۸۳ تا ۱۸۴۳ میلادی به مرکزیت حیدرآباد بر قلمرو پهناور سند که از دریای عمان تا مرزهای سیستان و بلوچستان و بخشی از ایالت پنجاب امروز امتداد داشته حکومت می‌کردند. پیشینیان این خاندان از امرا و معتمدین دربار حکومت کلهوراها (۴) بودند. کلهوراها که قبل از تالپوران بر جلگه وسیع سند حاکمیت داشتند، قدرتشان به مرور زمان به سستی گرائیده و نسبت به بعضی از امرای تالپور بی اعتماد و آنان را به مجازات مرگ رساندند. این امر سبب گشت تا خاندان تالپوران خشم خود را نسبت به حکام وقت آشکار و با آنان به نزاع پردازند و سپس شهر حیدرآباد را به تصرف خویش درآورند و به حکومت جوان کلهوراها، که در سال ۱۷۰۰ میلادی تأسیس گردیده بود، به سال ۱۷۸۳ میلادی خاتمه دهند. تالپوران در دوران تعدی همچون حکومت پیشین خود سعی داشتند تا با کشورهای همجوار روابط دوستانه داشته باشند. ضمن اینکه به برقراری روابط با حکومت افغانستان برای ایمن بودن از حملات و فشارهای آنان ملزم بودند به تحکیم مناسبات با ایران اهتمام فراوان داشته باشند. فشار دولت بریتانیای کبیر با انعقاد قراردادها و امضای پیمان نامه‌ها به وسیله کمپانی هند شرقی با حکام سند (کلهوراها و تالپوران) از زمان استقرار در شبه قاره هند همواره به چشم می‌خورد. «کمپانی هند شرقی» در مدت شصت سال حکومت تالپوران، بیش از ۲۰ قرارداد و اقرارنامه به همراه ضمائم آنها با امرای تالپور به امضاء رسانده و در نهایت بدون رعایت مفاد آنها با لشکرکشی به سند به حکومت نو رسیده تالپوران (۵) در سنه ۱۸۴۳ خاتمه دادند. این تاریخ را می‌توان در سرزمین سند زمان افول فرهنگ و ادب ایران دانست. از آنجا که فرهنگ و هنر همواره نقش جاودانه و حیات ابدی دارد و فرهیختگان جامعه سازندگان

اجتماع بشمار می روند نه قدرتمنداران بی فرهنگ ، لهذا تلاشهای حکومت بریتانیای بزرگ در بیش از یک قرن سلطه (۱۸۴۳ - ۱۹۴۷) ثمری برای امروز آنان در پی نداشته است.

اما آنچه که امروز به عنوان بخشی از خدمات فرهنگی و هنری این امیران محسوب می شود ، آثار گرانقدری است که عظمت آن دوران باشکوه را پس از سالها تداعی می کند. اشاره به برخی از این مجموعه‌ی گرانبها در بنایی که از عمر آن نزدیک به دو قرن می گذرد خالی از لطف نیست. ساختمان در مساحتی به وسعت چند هکتار با زیر بنایی نزدیک به سه هزار متر مربع در سه طبقه ، که هر یک از طبقات فوقانی کوچکتر از طبقه زیرین است ، تعبیه شده است. ستونهای استوانه ای ، ایوانهای سرتاسری ، در بهای چوبی و بادگیرهای چوبی مشبک ، نمای بیرونی ساختمان را تشکیل می دهد. در ضلع جنوبی ساختمان یک باب مسجد که بر فراز آن سه گنبد قرار دارد اختصاص داده شده است. فضای داخلی کاخ با نقشه ای بسیار دلربا ، سقفهای چوبی ، دربها و پنجره‌های چوبی فراوان مشرف به رودخانه سند ، تالارهای مجلل ، اتاقهای پذیرایی ، سرسرای بزرگ ، پلکانهای چوبی و بهار خواب های تابستانی ، که در بین اشجار به آغوش کشیده شده است ، از ویژگیهای این کاخ تلقی می شود.

پوشش دیوارهای داخلی و خارجی ساختمان از نوعی کچ پخته شده متعلق به دوران ساخت و به رنگهای مختلف تاکنون توانسته دوام و ظرافت خود را حفظ نماید. کف اتاقها و ایوانها از آجرهای مربع شکل در قطع های بزرگ سنگ فرش شده است. در اندرون هر یک از اتاقها و تالارها اقسام بیشماری از اجناس نفیس قرار گرفته که به علت کثرت آنان و عدم امکان نگهداری از سوی متولیان لایه ای از غبار ، شفافیت و درخشندگی هنر هنرمندان را برای دوری از چشم تنگ دنیا دوست استتار کرده است. این آثار که مجموعه ای یکدست از انواع ظروف تزئینی ، سرویس غذاخوری ، صنایع دستی ، تخت های سلطنتی و مبلمان های تزئین شده با چرم کرگدن و گاو ، میز

کنفرانس برای پذیرایی از پنجاه نفر در یک سالن ، میز تحریر از چوب آبنوس مثبت کاری شده ، تابلوهای نقاشی ، آئینه های دیواری و قدی با پایه های چوبی پیچکی ، فانوسهای سقفی و چلچراغهای بزرگ به رنگهای گوناگون ، فرش های دست بافت ابریشمی و پشمی ، ارابه ها و کجاوه ها ، تندیس حیوانات جنگلی و گهواره های تختی ، که اکثراً مزین به رنگها و نقشهای بدیع و هنر آفرینیهای ایرانی است ، به صورت یک جین ، نیم جین و قرینه در درون این بنای وسیع انباشته شده است. شایان ذکر است که فقط در یک سالن بیش از ۲۰ بوفه وجود دارد و در هر بوفه به تعداد زیادی ظروف قرار گرفته که چشم از تعقیب یکایک آنها باز خواهد ماند.

در بخش دیگری از این مجموعه عظیم هنری ، آثار فرهنگی نادری قابل ملاحظه است. نسخه های خطی منحصر به فرد در گنجینه فرهنگی این کاخ وجود دارد. برخی از این کتب مربوط به دیوان اشعار حاکمان تالپور می باشد که در زمان حکمرانی در ایام فراغت به شعر و شاعری و کتابت پرداخته و هنر شاعری و نویسندگی خود را با تذهیب و خوشنویسی به کمال رسانیده اند. گویا این دواوین و نسخ توسط خوشنویسان و هنرمندان ایرانی در دربار تالپوران و یا به سفارش آنان در ایران تزئین و خطاطی شده اند. این کتابها که حدود هشتصد جلد می باشد در یکی از اتاقها به دور از دید بازدید کننده نگهداری می شود. بخشی دیگر از این آثار مکتوب مربوط به شعرا، ادبا، مورخان، عرفا و بزرگان ایرانی است که به همان زیبایی همراه با جلدهای چرمی منقش شده اند. تعدادی دیگر از این کتب متعلق به شعرا و علما و مفسران شبه قاره هند می باشد که توسط میران تالپور به جمع آوری آنها پرداخته اند. بی تردید می توان برای روشنتر معرفی کردن این مجموعه تاریخی ، که بخشی از تاریخ و فرهنگ ایران اسلامی را تشکیل می دهد، آنرا به موزه های بزرگ ایران بسان کاخ گلستان تشبیه کرد با این تفاوت که مجموعه آثار عرضه شده در این واحد خصوصی بیش از آثار موجود در چند موزه می باشد.

قابل توجه اینکه تعدادی از این آثار هنری به هنگام تبعید همراه میران تالپور به کلکته منتقل شده و پس از کشته شدن آنها بدست دولت بریتانیا به همراه اجسادشان به حیدرآباد سند بازگردانده شده اند.

امروزه بازماندگان این خاندان پس از فروپاشی حکومت تالپوران در سطح استان سند بطور پراکنده به زندگی معمولی ادامه می دهند و بعضاً روزگار خود را به سختی می گذارند. تالپوران عمدتاً در دو شهر حیدرآباد و خیرپور (۶) و مابقی در شهر و بخشهایی که به نام سران و بزرگان این خاندان با پیشوند «تندو» (۷) نام گذاری شده است، از قبیل تندو جام، تندوجان محمد، تندو آدم، تندو محمد خان، تندو قیصر، تندو الهیار و... اقامت و کماکان قدرت محلی را در دست دارند.

قلعه «کوت دیجی» در نزدیکی خیرپور میرس (۸) از دیگر قلاع تالپوران می باشد که تعدادی از تالپوران و شیعیان در بخش کوت دیجی سکنی دارند.

- ۱ - سران قبایل بلوچ به میر شهرت دارند.
- ۲ - درویشی را گویند که جامعه زهد به تن کند و طریقتی را پیشه نماید. صفتی است که زاهدان بدان مباحثات کنند. لعل شهباز قلندر - یکی از صوفیان و مشایخ بزرگ و سر سلسله طریقتهای سند بیتی دارد که زبانزد حال اوست و از شهرت برخوردار است، چنین گوید:

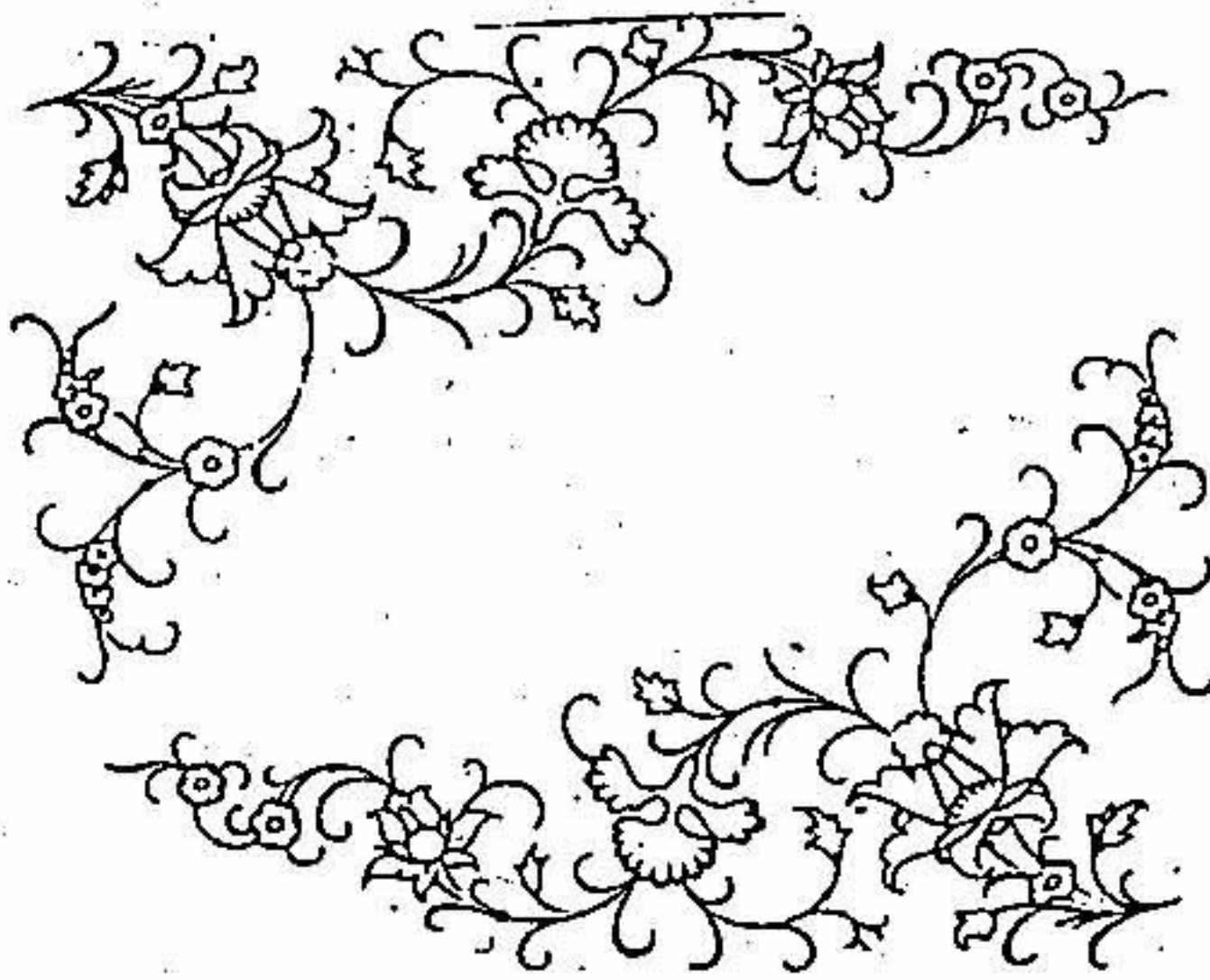
حیدرم قلندریم مستم

بنده مرتضی علی هستم

قلندرانی به طایفه ای از بلوچها در سند گویند.

- ۳ - در ایالت سند مردم به سه دسته عمده تقسیم می شوند، مهاجران (هندی، پنجابی، بلوچی و...). سادات که به «شاه» شهرت دارند و از مقام ویژه ای در نزد مردم برخوردارند و «سمات» که مردم سندی الاصل را گویند و اینان شامل مسلمانان و هندها و غیره می شوند.

- ۴ - کلهوراها پس از مغولها اولین حکام آزاد و بومی سند می باشند. آنها در تحکیم روابط با ایران و گسترش زبان فارسی نیز اهتمام فراوان داشته اند و علاوه بر اینکه به زبان فارسی سخن سرایی می کردند به جذب شعرای پارسی گوی ایرانی مانند رهی اصفهانی و فروغی اصفهانی در دبار خود می کوشیدند.
- ۵ - امیران تالپور در حیدرآباد مرکز سند پنج نفر بودند که به مدت شصت سال در سند بزرگ حکومت کردند.
- ۶ - خیرپور یکی از مراکز تجمع شیعیان سند است که پس از حیدرآباد دومین شهر شیعیان شناخته می شود.
- ۷ - «تندو» در زبان سندی به معنی زغال گذاخته می باشد.
- ۸ - «میرس» ، مالکیت این شهر را به امیران نسبت می دهد و «س» در انتهای کلمه میر در زبان انگلیسی به نشانه جمع است و چون این شهر متعلق به میران تالپور بوده است آنرا خیرپور میرس خوانده اند.



معرفی پایان نامه های فارسی (دوره کارشناسی ارشد)

۱- اصطلاحات و ترکیبات و واژه ها بعد از انقلاب در شعر فارسی

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی، تحقیق: سید قیصر عباس کاظمی، بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد - استاد راهنما: دکتر محمد مهدی توسلی. سال ۱۹۹۸م (۱۳۷۷ هـ ش).

این پایان نامه یک پیشگفتار دارد و یک گفتار در تعریف شعر و ساعر، جمعاً ۱۰۰ واژه مفرد و مرکب اصطلاحات ادبی انقلاب اسلامی ایران را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است و در آخر فهرس هشتگانه یافتن لغات، اسامی، کتاب ها، رساله ها، جای ها، منابع و مآخذ نیز ترتیب داده است. جمعاً ۱۵۴ صفحه.

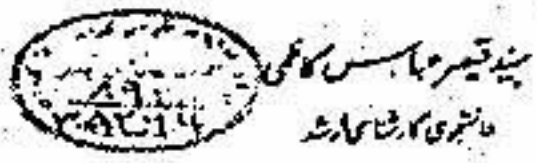
در مقدمه یا پیشگفتار آمده است که: «موج انقلاب اسلامی» به همراه خود، اصطلاحات و ترکیبات ویژه بی رادر ادبیات داخل نمود و به بعضی از واژه ها و اصطلاحات کهن، معنا و مفهوم خاصی بخشید. همین تازگی در بیان و انتخاب لفظ و فرم است که زیبایی فراوانی به ادبیات این دوره داده است. بی شک ضرورت دارد این ترکیبات تازه و اصطلاحات نو، مورد تحقیق قرار گیرد. به همین دلیل، اینجانب کوشش نموده پایان نامه خود را در این زمینه تدوین نمودم به این امید که موضوع تازه بی به دستداران شعر و ادب فارسی

خاصه پس از انقلاب اسلامی ایران تقدیم گردد.»

اصطلاحات ترکیبات واژه‌ها

بعد از انقلاب در شعر فارسی

رساله کارشناسی ارشد ادبیات فارسی



پدیده‌های اساسی کلامی
دانشگاه تهران

دکتر محمد مهدی نوری

مؤسسه علمی زبانهای نوین اسلام آباد

سال تحویل ۱۳۷۲-۱۳۷۱

نویسنده پایان نامه می نویسد: «هدف اصلی من از تهیه این رساله، پژوهشی درباره شعر انقلاب و شعر امروز ایران است، ولی قبل از این لازم می دانم که چند سطری درباره تعریف شعر (شعر چیست؟) بنویسم»

بعد از آن مطالبی درباره شعر و شاعر، سرودن شعر و مقصد و منظور از شعر سرودن و بخصوص درباره «شعر انقلاب» اینگونه نگاشته است:

«شعر انقلاب، شعری وزین و محجوب و در عین حال ستهنده و طوفانی است. شعر انقلاب، شعری جوان اما پرمند و استوار، معصوم و پویا و زنده است. شعر انقلاب، شعر خشم و خروش و مقاومت و مبارزه است، شعر اعتراض و فریاد، شعر زندگی و مردانگی است، آمیزه‌ی بی از مهر و قهر، لطف و خشم، زمزمه‌ی بی است از توحید و اخلاق و جویباری است از نیایش و دعا، در عین حال دریایی است از حماسه و آتش... عرفان در شعر انقلاب، در مبارزه با طاغوت در میدان آتش و گل و گلوله و خون در سنگرها و جبهه‌های نور در برابر ظلمت رقم خورده است و عارفان و سالکان طریق، این عرفان انقلابی را آگاهانه انتخاب کرده اند.»

نیز نویسنده این پایان نامه می آورد:

«شعر دوره انقلاب از لحاظ واژگان شعری، یکی از بارورترین و غنی ترین دوره های شعر به شمار می رود. برای نمونه این ترکیب ها را می خوانیم: ردای امامت، صحیفه نور، عطر تکبیر، تفسیر آیه های جهاد، سجاده گلبرگ، معراج طور، نسیم بال ملایک، مشعل سبز ظهور، گلدسته مینا، کلیم نور، مذهب عشق، نماز باران، هم صدا با حلق اسماعیل، بانگ الله اکبر، شبستان حرا، شب قدر، جام اکملت لکم، صحرای خم ثار الله، کتیبه کوفه، خطبه خون، حیدر مآب، دژ نصر من الله، تکبیر ناب، شق القمر نور،

زبان ذوالفقار ، طشت یحیی ، نوح نسیم ، کوه کلیم ، دست جبرئیل ، سوره سوگ ، آه داغ...»

این رساله (پایان نامه) از نظر موضوع بسیار ارزنده و تازه است. هرگاه بیشتر کوشش شود و اشتباهات املائی و حروف چینی آن تصحیح شود قابل طبع و نشر خواهد بود. موفقیت نویسنده را از خدای بزرگ خواهانیم.

*

۲- مقام غالب در شعر فارسی

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد فارسی، تحقیق: روبینه فردوس، بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد - استاد راهنما: دکتر کلثوم فاطمه سید. سال ۱۹۹۸ م.

این پایان نامه بر اساس این موضوعات تدوین و تحقیق شده است: «سپاس، تاریخ عصر غالب، شرح حال غالب، آثار غالب، شعر اردوی غالب، شعر فاری غالب، سبک، غزل غالب، قصیده، مثنوی، رباعی، قطعات، کاربرد صنایع لفظی و معنوی، وقایع سال ۱۸۵۷ م و تأثیر آن بر غالب، نفوذ غالب بر شعر اقبال، فهرست منابع و مأخذ.» جمعاً ۱۰۶ صفحه.

نویسنده در آغاز سخن نوشته است: «در بیرون از مرزهای ایران، در طول تاریخ، سخنورانی بوده اند که زبان فارسی را، ترجمان عاطفه و احساس خویش ساخته اند. این سخنوران بنا به توانمندی های ذوقی و قریحه شاعرانه خویش، در استوار ساختن پایه های کاخ برافرشته ادب کوشیده اند و جز دو سه تن همگی از دیار هندوستان (پاکستان و هند) بوده اند. در

مقام غالب در شعر فارسی

پایان نامه
برای دریافت
درجه کارشناسی ارشد
به راهنمایی استاد محترم
خانم دکتر کلثوم فاطمه سید

به ترمین و
روبنه فردوس
مؤسسه ملی زبانهای نوین
دانشگاه قائداعظم، اسلام آباد
سال تحصیلی ۱۹۹۸-۱۹۹۶ م

هند (وپاکستان) و سرزمین های وابسته به آن، به دلیل عشق پادشاهان گورکانی به زبان و ادب فارسی، بازار شعر و شاعری رونقی به سزا داشت و سخنوران فارسی گوی ایرانی و غیز ایرانی در فضای سبک هندی تنفس می کردند و سرمست رایحه های دلپذیر آن، به نغمه سرایی می پرداختند. در واقع شبه قاره نیز تقریباً به اندازه ایران، شمار عظیمی شاعران پارسی گوی، به

عرصه وجود آورده است که برخی از آنان تأثیر ژرف بر ادبیات فارسی داشته‌اند.»

از جمله شاعرانی که در طریق زبان و ادب فارسی، سیر و سلوک ادیبانه و عارفانه و عالمانه داشته است و سر آمد شاعران غزل سرای شبه قاره بوده و از کسانی است که برای بیان اندیشه های خود، زبان و ادبیات فارسی را برگزیده، «میرزا اسد الله غالب خان» متخلص به «غالب» است. بدین جهت نویسنده پایان نامه برای نگارش رساله خود، به راهنمایی استاد راهنمایش، خانم دکتر کلثوم سید، «غالب و مقام غالب در شعر فارسی» را برگزیده و در این راه کوشیده و تحقیق کرده و اینگونه نگاشته است:

«غالب از میان سخن سرایان هندی در شعر فارسی مقام و موقعیتی ممتاز به دست آورده است. شخصیت غالب هفت پیکر است. در نظر اول، بیگانه و ناآشنا به نظر می آید که در حصار ذات خویش گم است. متکبر، مغرور، و خود پرست است. در نگاهش سرور لذت گناه است، و در پایش لغزش. رغبت به می و مینا دارد، و اطوارش عاشقانه و زندانه است. وقتی به او نزدیک بشویم، سیمای او تغییر می یابد، و شخصی دلسوز و مخلص در شعر و سخن، خود نمایی می کند که چاره گر و چاره ساز و مسیحا صفت است. دردها را درمان می کند و دشمن هم آسیبی نمی رساند. زرنگ و باهوش است. سخن گفته را می شنود، نادیده را می بیند، راز دار حکمت خداوند است، صدای خامه وی، نوای سروش است. افسون گر است. وقتی حرف می زند، دیگران را مسحور و مشعوف می سازد، پرده های ذات ما را می کشد، درون ما را سیر می کند، درباره غم ها و شادی های ما می سراید. از کامیابی ها و محرومیت های ما نیز آگاه است. در سرد و گرم لیل و نهار، یعنی در همه حال همنوا و غمخوار ما است، و همین ویژگی، وی را مقبولیت عام و زندگی جاوید بخشیده است.»

خانم روبینه فردوس نویسنده این پایان نامه، می نگارد: «شهرت غالب بیشتر در شعر و نثر اردو است. آثار فارسی وی که گنجینه پربهای ادبی است، مورد توجه عامه مردم قرار نگرفته است. بدین جهت موضوع این رساله را به راهنمایی و مشورت استادان گرامی خود انتخاب نمودم و سعی

کردم ، مطالب مختصر و مفیدی به رشته تحریر در آورم تا امروز که کالای فارسی را خریداری نیست ، آثار گرانمایه فارسی غالب در بوته فراموشی نیفتد. زندگی و آثار و سبک اشعار غالب نام آور را به قدرت همت و توانایی خود نگاشته ام و ادعا نمی کنم که اثری مفید نوشته و کاری شایسته انجام داده ام.

من نوشتم صرف کردم روزگار . من نمائم این بماند یادگار»

*

۳- سماع در کشف المحجوب

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی ، تحقیق : ارشاد بیگم ، بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد - استاد راهنما : دکتر محمد حسین تسبیحی . سال ۱۹۹۸ م / ۱۳۷۷ هـ ش .

این پایان نامه بر اساس «کشف المحجوب الحادی عشر فی السماع و باین انواعه» از متن «کشف المحجوب» تألیف ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی انتخاب شده است و موضوعات مختلف «سماع» را بررسی کرده و الفاظ و ترکیبات و اصطلاحات عرفانی و آیات قرآنی و احادیث نبوی (ص) و اقوال مشایخ را شرح و توضیح کرده است و در پایان فهرس مختلف اشخاص و اسامی امکنه و کتاب ها و مطالب و منابع و مأخذ آمده است. جمعاً ۱۰۶ صفحه.

خانم ارشاد بیگم نویسنده پایان نامه می نویسد: «سماع شخصی را از مراتب سفلی بیرون آورده ، و او را علوی و آسمانی می گرداند و سماع قوتی است که دل را نرم و احساسات را لطیف می کند. سماع آتش زنه و افزونینه بی است که صوفی مستعد را می سوزاند و فانی و منجذب می کند و به پیاد خدا می افکنند و دلش را اطمینان و آرامش می بخشد که فرمود: «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله.» صوفیان ، آواز خوش و نوای موسیقی را یک عالم غیبت می دانند، چنانکه مولانا جلال

الدین محمد بلخی رومی در مثنوی معنوی می فرماید :

ما همه اجزای آدم بوده ایم
گرچه بر ماریخت آب و گل شکی
لیک چون آمیخت با خاک کرب
پس غذای عاشقان ، آمد سماع
قوتی گیرد ، خیالات ضمیر
در بهشت آن لحن ها بشنوده ایم
یادمان آمد از آنها چیزکی
کی دهد این زیرو این بم ، آن طرب
کسه درو باشد ، خیال اجتماع
بلکه صورت گردد از بانگ و صغیر

نویسنده پایان نامه در ادامه سخن خود می نویسد: «مجلس سماع، معرکه یی است روحانی، در ایران و پاکستان و هند و مصر و ترکیه، و نمونه هایی از این مجالس، هنوز موجود است که شور و نوا و موسیقی است ورقص و قوالی. مجالس قوالی در اجمیر و دهلی و لاهور، همواره یاد آور شود و حرارت مجالس عهد امیر خسرو و نظام الدین اولیاء است.»

کوشش خانم ارشاد بیگم رابیشتر در شرح و تفسیر لغات و اصطلاحات و ترکیبات عارفان باید بخوانیم: «اما درباره آداب سماع...: پس چون کسانی که اهل سماع باشند، به سماع بنشینند، آداب آن است که همه سر در پیش افکنند و در یکدیگر ننگرند، و هر کسی همگی وجود خویش بدان دهد، و درمیانه سخن نگوید، و آب نخورد، و از جوانب ننگرد، و دست و سر نجنباند، و به تکلف هیچ حرکت نکند. بلکه چنان چه در تشهد نماز بنشینند، به ادب بنشینند، و همه دل با حق - تعالی - دارد. و منتظر آن باشد تا چه فتوح پدیدار آید از غیب، به سبب سماع. و خویشتن نگاه دارد، تا به اختیار برنخیزد و حرکت نکند. و چون اگر کسی به سبب غلبات وجد برخیزد، با وی موافقت کنند، و اگر دستارش بیفتد، دستارها بنهند.»

احوال و آثار مؤلف کشف المحجوب، ابو الحسن علی بن عثمان الجلابی الهجویری (۴۸۱ - ۵۰۰ هـ / ق / ۱۰۸۸ - ۱۱۰۶ م) را خوب آورده است: «نام و لقب های هجویری: نام هجویری «علی» است. این نام خود را در کشف المحجوب ثبت کرده است و اصرار دارد که بگوید: «من که علی بن عثمان الجلابی ام» تا آنجا که این جمله را بیست و هشت بار، در کتاب کشف المحجوب، ثبت و ضبط کرده است. علی بن عثمان هجویری، در برخی از مآخذ دیگر، یعنی مآخذ جدیدتر به نام «داتا گنج بخش لاهوری» معروف

است. کنیه: ابوالحسن، نام علی بن عثمان بن ابن علی، القاب: الجلابی و الهجویری والغزنوی».

رویهمرفته، این پایان نامه که به نام «سماع در کشف المحجوب» نگارش یافته در نوع خود، نخستین اثر عارفانه سماع منتخب از کشف المحجوب است که فکر داتا گنج بخش را روشن تر و روان او را شادمان تر گردانیده است. موفقیت خانم ارشاد بیگم را از خدای بزرگ خواهانیم.

*

۴ - دین المریدین (فارسی) تصحیح رساله «دین المریدین» تألیف محمد جلالی شاهی

پایان نامه برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد فارسی، تحقیق: عندلیب فاروق، بخش فارسی مؤسسه ملی زبان های نوین (وابسته به دانشگاه قائداعظم) اسلام آباد - استاد راهنما: دکتر رشیده حسن. سال ۱۹۹۸ م.

این پایان نامه بر اساس متن «رساله دین المریدین» است که نسخه خطی منحصر بفرد آن در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است. خانم عندلیب فاروق فتوکپی متن رساله را به دست آورده و به تصحیح آن پرداخته است و به اندازه توانایی خود آن را خوانده و بازنویسی کرده و بر آن فهرست های اشخاص و جای ها و آیات قرآنی و اشعار و ضرب المثل ها و اقوال بزرگان و حکیمان و فهارس و منابع و مأخذ را افزوده است. جمعاً ۶۸ صفحه.

مؤلف در مقدمه خود اینگونه نوشته است: «بسیاری از صوفیان و اولیاء در شهر مولتان، پاک پتن، لاهور، دهلی، اجمیر، سندھ و جهلم اقامت گزیدند. و این شهرها، مرکز و گنجینه علم و تصوف قرار گرفتند و در عرفان، مقام عرفان و ادبی و روحانی به دست آوردند. در شبه قاره سلسله های معروف متصوفه عبارتند: قادریه، سهروردیه، کبرویه، چشتیه، نقشبندیه، صابریه،

مهرزیه و غیرهم. همین سلاسل عرفانی، به زبان فارسی بسیار خدمت کرده اند

و به این زبان شیرین مطالب بسیار نگاشته اند و همه مسلمانان از این مطالب عرفانی و روحانی بهره مند گشته اند : خواجه گیسودراز محمد بن یوسف حسینی دهلوی از عارفان بزرگ شبه قاره است و در سال ۸۲۵ هـ ق در گذشته است. محمد جلالی شاهی مؤلف رساله دین المریدین، در حقیقت، مرید خواجه گیسودراز است و در این رساله از فکر و اقوال او استفاده کرده و مطالب رساله دین المریدین را پرداخته است.»

خانم عندلیب فاروق نوشته است: « رساله دین المریدین در خدمت خواجه گیسودراز نگاشته آمده است و جملات دعایی و ملفوظات عرفانی همگی از همان است و «دین المریدین» به معنی و مفهوم « اخلاق مریدان » است. مؤلف دین المریدین شاعر بوده و در ضمن متن، از خود اشعاری سروده و افزوده و مطالب خود را از زبان «پیر طریقت» که همان خواجه گیسو دراز است نقل می کند. تقسیمات رساله دین المریدین بیشتر این است: وضو، طهارت، پاکیزگی، آداب نماز، تلاوت قرآن، آداب صوم (روزه)، افطار، آداب غذا خوردن، حج، سماع، شریعت، تصوف، مراقبه، و عبادات.

«و این همه برای «مریدان» با راهنمای «پیر طریقت» لازم و واجب است. ظاهراً اصل متن رساله در قرن ۹ هـ ق تالیف شده است و لیکن در سال ۱۲۶۵ هـ ق کتابت شده است. کاتب: «علی» نام دارد.»

نویسنده کوشش فراوان کرده تا متن رساله منقح و مصحح تحویل خواننده شود. لغات و الفاظ عرفانی را در حاشیه آورده و معانی و مفاهیم آنها را با استفاده از منابع گوناگون به دست داده است. تقریباً ۲۰۰ بیت شعر عرفانی فارسی در این متن آمده که همه در آخر متن یکجا جمع شده است. کوشش و تحقیق خانم عندلیب فاروقی باعث خوشحالی است. موفقیت او را از درگاه خدای یگانه درخواست داریم.

فہرست نسخہ های خطی گنجینہ حکیم حبیب الرحمن کتابخانہ دانشگاہ داکا - بنگلادش

رئیس الاطباء، شفا الملک^۱ حکیم حبیب الرحمن، متخلص بہ احسن^۲
در داکا (بنگلادش) در سال ۱۸۸۱ م چشم بہ جهان گشود^۳۔ پدر او آخوند
مولانا محمد شاہ معروف بہ پادشاہ میان (در گذشتہ ۱۹۱۳ م)^۴ از بونیر،
سوات (پاکستان) مهاجرت نمودہ بہ طرف دیوبند رفت و در دارالعلوم آغاز
تحصیلات کرد و از ہمدردسان مولانا اشرف تھانوی (۱۳۶۲ھ / ۱۹۴۳ م) بودہ
و از مولانا مذکور نیز استفادہ می کرد۔ در این اثناء نواب احسن اللہ (در گذشتہ
۱۳۱۹ھ / ۱۹۰۲ م) علم دوست و سخن پرور فرمانروای داکا بودہ و بہ سبب
دوستی و لطف های او محمد شاہ در داکا اقامت گزید۔

حکیم حبیب الرحمن تعلیمات ابتدایی را نزد پدر خویش یاد گرفته بعد
از آن بہ مدرسہ دولتی داکا رفت۔ وی در سن دہ سالگی سرودن شعر آغاز کرد^۵
ولی اصل فعالیت او نثر نویسی بود۔ سیزدہ سالگی بہ کانپور (ہند) برای
حصول علوم دینی شتافت و دستور زبان عربی را از مولانا اشرف تھانوی
(۱۸۶۳ - ۱۹۴۳ م) یاد گرفت^۶۔ حکیم حبیب الرحمن در کانپور بیشتر درس ها

۱. حکیم حبیب الرحمن، داکا پنجاہ سال پیش (بزبان اردو)، ۱۹۳۹ ص ۲۔
۲. اقبال عظیم، سید، اردو در بنگال شرقی (بزبان اردو)، اگست ۱۹۵۳ م، ص ۱۱۵۔
۳. محمد عبداللہ، احوال و آثار حکیم حبیب الرحمن (بزبان بنگلا) اسلامک فاونڈیشن، ۱۹۸۱ م ص ۲۔
۴. همان ماخذ، ص ۲۰۔
۵. همان ماخذ، ص ۱۵۔
۶. اردو در بنگال شرقی، ص ۱۱۵۔

را نزد اسحاق بردوانی تحصیل نمود و منطق را نزد مولانا حسن کانپوری و مولانا عبد الوهاب بهاری یاد گرفت و حدیث نزد مفتی لطیف الله علیگری و مولانا رشید احمد گنگوی خواند. برای یاد گرفتن فن طب یونانی اول به لکهنؤ و سپس به دهلی رفت. حکیم حبیب الرحمن در لکهنؤ پیش حکیم آغا حسن و در دهلی نزد حکیم عبد المجید خان (۱۹۱۰م) قانون علم طب را یاد گرفت. بعد از این در سال ۱۸۸۹ میلادی به آگره رفت و طب اسلامی را پایان رسانید^۱ و تقریباً سیزده سال بعد از تکمیل تحصیلات در ۱۹۰۴م بوطن خویش داکا بازگشت و آغاز طبابت کرد^۲ و در مدت کوتاهی نام بزرگی را کسب نمود. در همین اثناء در سیاست، روزنامه نویسی و تصنیف و تالیف پا گذاشت. حکیم حبیب الرحمن در ۱۹۰۵م با همراهی نواب سر سلیم الله (۱۸۸۴ - ۱۹۱۵م) وارد سیاست عملی هند شد و به عنوان معاون دبیر "مسلم لیک" انتخاب شد. در اکتبر سال ۱۹۰۶م اولین مجله به زبان اردو از داکا بنام "المشرق" آغاز نمود^۳. از لحاظ تاریخی روزنامه نگاری مجله "المشرق" اهمیت خاص دارد. در سال ۱۹۲۱م مجله دیگر بنام "جادو" به کمک خواجه محمد عادل اجراء کرد. بعد از تعطیل این مجله حکیم حبیب الرحمن در منزل خود هر ماه یک محفل شعر و سخن را پیاپی می کرد. بقول فرزندان او این محافل شعری ۱۹۳۰م تا ۱۹۴۵م دوام داشتند. حکیم حبیب الرحمن در ۲۳ فوریه سال ۱۹۴۷م جهان را بدرود گفت^۴.

بعد از درگذشت حکیم حبیب الرحمن کتابخانه شخصی او دارای دو هزار کتابهای چاپی و نسخه های خطی طبق وصیت مرحوم به کتابخانه دانشگاه داکا اهداء شد؛ ولی بعضی از کتابهای چاپی و نسخ خطی به علت بی توجهی اولاد حکیم حبیب الرحمن در خانه مانده و بعداً به سبب تذکر دادن محمد عبد الله، مؤلف احوال و آثار حکیم حبیب الرحمن به کتابخانه دانشگاه

۱. احوال و آثار حکیم حبیب الرحمن، ص ۳

۲. همان مأخذ، ص ۳

۳. احوال و آثار حکیم حبیب الرحمن، ص ۳۷۰

۴. ثلاثه غساله، ص ۱۷

داکا رسید . یک فہرست نسخہ های خطی بنام توصیفی کاتالوگ از کتابهای فارسی ، اردو و عربی بزبان انگلیسی بتوسط حبیب اللہ ، استاد دانشگاه ، بہ کمک کتابخانہ داکا در سال ۱۹۶۶ م بہ چاپ رسیدہ است؛ نظر بہ اینکہ تعدادی از نسخہ ہائیکہ بعد از چاپ فہرست مذکور بہ کتابخانہ دانشگاه داکا رسیدہ شامل این فہرست نیست، فہرست کامل از نسخہ های خطی بترتیب الفبایی موضوعی برای استفادہ پژوهشگران ارایہ می شود. نسخہ های خطی مجموعہ حکیم حبیب الرحمن بہ حروف اختصاری HR نامیدہ شدہ است.

تاریخ

تاریخ فرشتہ، (جلد اول) محمد قاسم ہندو شاہ استرآبادی؛ ۱۰۱۵ھ / ۱۶۰۶م، نستعلیق ۳۲۵ ص، شمارہ - HR / 88

تاریخ فرشتہ، جلد دوم (?) محمد قاسم ہندو شاہ استرآبادی؛ ۱۲۴۷ھ / ۱۸۳۲م شمارہ - HR/208

تاریخ مرہتہ ، نواب ابراہیم خان، (۱۲۰۸ھ) ، شکستہ ، ۸۶ - ۴۴ ص، شمارہ - HR/121(C)

تاریخ مہابت ، مولف ناشناختہ ، ۴۹ ص، شمارہ - HR/94

تاریخ نامہ ، مولف ناشناختہ ، ۲۰۴ ص، شمارہ - HR/120

سکندرنامہ نظامی ، ۱۰۹ ص، شمارہ - HR/106

طوفان البکاء (تاریخ اہل بیت و کربلا)، محمد ابراہیم جانباز؛ ۱۲۵۰ھ / ۱۸۳۴م نستعلیق ، کرم خوردہ ، ۲۹۰ ص، شمارہ - HR/22

منتخب شاہنامہ (۱) ۱۰۶۳ھ / ۱۶۵۳م، توکل بیگ ؛ نستعلیق ، کرم خوردہ ۲ +

۲۰۷ + ۱ ص، شمارہ - HR/67

منتخب شاہنامہ (۲) ، مولف ناشناختہ ؛ شکستہ ، کرم خوردہ ، ۱۸۸ ص، شمارہ

- HR/8

تذکرہ:

۱. محمد عبداللہ ، احوال و آثار چند دانشمندان داکا (بزبان بنگلہ). اسلامک فاؤنڈیشن ، بنگلادش :

۱۹۹۱م، ص ۱۲۸.

اولیای داکا، (بزبان اردو) مؤلف حکیم حبیب الرحمن؛ این نسخه بنام "آسودگان داکا" در سال ۱۹۴۶م چاپ شده است. شماره - HR/132
تذکره شعراء، (مختصر احوال چند تن شعرای فارسی) مؤلف ناشناخته؛ آغاز افتاده ۷۴۹ - ۲۸ص، شماره - HR/128

ثلاثة غساله (جلد اول، دوم و سوم) حکیم حبیب الرحمن؛ ج، ۱، ص ۱۶۰ - ۱، بزبان اردو، ج، ۲، ۳۹۲ - ۱۶۱ص، بزبان فارسی شماره - HR این نسخه در سال ۱۹۹۵م چاپ شده است. با ترتیب و تعلیقات عارف نوشاهی، مغربی پاکستان اردو اکادمی، لاهور

ثلاثة غساله (چند برگ) حکیم حبیب الرحمن؛ بزبان اردو، شماره - HR/180
حالات حافظ رحمت خان، مؤلف ناشناخته؛ ۲۱ص، شماره - HR/153
داستان عبرت بار، عبید الله عبیدی؛ ن ۱۸۸۰م، نستعلیق، ۱۷۳ص، شماره - HR/144

رساله دوازده امام، مؤلف ناشناخته؛ نستعلیق، ۱۲ص، شماره - HR/75
سقراط، حکیم حبیب الرحمن؛ ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۱ھ، بزبان اردو، ۱۴ص، چاپ نشده، شماره - HR/136

گلدسته شعرای داکا، (چند تن شعرای داکا قرن نوزدهم میلادی)، بزبان اردو، سرورق افتاده، ۱۵۶ص، شماره - HR/170
یاد داشت (عبد اللطیف و عبد الغفور نساخ)، بزبان اردو، مؤلف ناشناخته، شماره - HR/183

تصوف:

رسالة تصوف، مؤلف ناشناخته، (۱۲۲۰/۱۸۰۶م) ۸۶ص، شماره - HR/172
شمع محفل، میر نور ناصر دهلوی؛ نوزدهم میلادی، نستعلیق ۹۶ص، شماره - HR/84

مجموعه رساله های مختلف:

- ۱ - انتخاب رسالہ اجازت نامہ ۲ - انتخاب از رسالہ حضرت شاہ مدار
- ۳ - انتخاب از رسالہ خواجہ بہاء الدین نقشبند ۴ - انتخاب از رسالہ توحید
- ۵ - صفی الایمان و احکام الصلوٰۃ ۶ - کتاب معرفت العبادات
- ۷ - عمدۃ الاسلام ۸ - فقہ جلالی ۹ - قانون فقہ ۱۰ - حیرۃ الفقہا
- ۱۱ - چہار حدیث ۱۲ - رسالہ اسرار المشایخ ۱۳ - رسالہ وجودیہ
- ۱۴ - رسالہ ظفر نامہ ۱۵ - سوال جواب موسی و محمد ۱۶ - تحفۃ النصایح
- ۱۷ - رسالہ ترجمہ حدیث ۱۸ - انتخاب از وصیت نامہ حضرت رسالت پناہ
فتح محمد و پدرش ابراہیم، ۱۰۸۵ھ / ۱۶۷۴م، کرم خوردہ،
۱۳۷ص، شمارہ - HR/11-21
- ہدایت المخلوق، جمال محمد بن اسحاق؛ ۲۵ رمضان ۱۳۱۵ھ، ۱۲ص،
شمارہ - HR/178-C

داستان :

- انوار سہیلی، ملا کمال الدین حسین واعظ کاشفی؛ نستعلیق، کرم خوردہ،
۲۱۶ص، شمارہ - HR/90
- طوطی نامہ، محمد قادری؛ ۱۷ صفر ۱۲۳۶، ص ۶۰-۶۱ و ۶۲، شمارہ - HR/99
- فرحت دل، محمد حسین آسی جہانگیر نگری؛ ترجمہ اردوی داستان منشور
بہرام گور، ۳۸ - ۲ ص، شمارہ - HR/152
- قصہ کامروپ و کام لتا، حمایت خان؛ ۲۴ جیت ۱۱۹۵، سال بنگلا، کرم خوردہ
نستعلیق، ۱۱۷ص، شمارہ - HR/65
- کتاب المضاحک، محمد سعد؛ ۱۲۳/۱۲ - ۱۷۱۱م، نستعلیق، کرم خوردہ،
۱۴۵ص، شمارہ - HR/3
- گل بکاوی، امتیاز اللہ بنگالی؛ ۱۳۴ھ، شکستہ و نستعلیق، ۸۸ص، شمارہ -
HR/44

- مجموعہ ۱ - طوطی نامہ، محمد قادری ۲ - آصف نامہ، محمد صدیق ۳ -
تعلیم القوائین، مولف ناشناختہ ۴ - تعلیم الصبیان، قلمدار علی ۵ - نصاب نظم
مصلی، مولف ناشناختہ ۶ - خرد زار، مولف ناشناختہ، ۴۴۲ص، شمارہ -

HR/141 A TO F

مثنوی نل و دمن، فیضی فیاضی؛ ربیع اول ۱۳۲۴ھ ۱۷۵ص، شماره - HR/119

دستور زبان

انوار العبارت، کرام علی خان، قرن نوزدهم و بیستم میلادی، نستعلیق، ۵ص،
شماره - HR/46

بیان مصدر، تارا چند؛ ۱۲۱۹ھ شکسته، ۴۳ - ۱۵ص، شماره - HR/121(B)
فارسی بولچال (فارسی گفتاری) هری ناتھ دی؛ ۲۵۶ص، شماره - HR/89

ریاضی:

دفترچه دخل و خرج، حکیم حبیب الرحمن؛ (بزبان اردو)، ۸۱ص، شماره
HR/166-

کتاب و مؤلف ناشناخته، نستعلیق، ۷۰ص، شماره - HR/179
گلدسته (نوباده)، منیر سیف لاهوری؛ شکسته، ۱۱۰ - ۱۳ص، شماره -
HR/126(B)

سفر نامہ:

میچھلی نامہ، نور اللہ خواجہ؛ بزبان اردو، ۶۴ص، شماره - HR/150

شعر و ادب:

بهار گلشن، مؤلف ناشناخته؛ (بزبان اردو و فارسی) ۱۰۷ص، شماره - HR/194
بیاض (دفتریاد داشت)، حکیم حبیب الرحمن؛ ۱۷۳ص، شماره - HR/134
بیاض، حکیم حبیب الرحمن؛ (بزبان اردو) ۳۵ص، شماره - HR/137
بیاض و ادبیات، خواجہ عبد الغفور؛ محمود آزاد، بزبان اردو، شماره
HR/184C-

تحفة الاحرار، مثنوی جامی؛ ۱۲۱۴ھ / ۱۷۹۹م نستعلیق، کرم خوردہ، ۷۱ص،
شماره - HR/5

ترجمہ ادبیات عربی، از عبد الحق دهلوی؛ (شاید) بزبان فارسی و عربی،
شماره - HR/197-A

چهار عنصر، مرزا عبد القادر بیدل؛ قرن نوزدهم میلادی، نستعلیق، ۱۸۴ ص،
شماره - HR/85

دانش نامہ عطائی، پرسوتم داس عطائی؛ ۱۱۹۶ھ، نستعلیق، ۳۳۴ ص، شماره
HR/86-

دیوان آصفی و معدن جواهر و طوطی نامہ و فال نامہ، مولف ناشناخته؛ ۸۵ ص،
شماره - HR/154

دیوان اختر، عبد الغفار اختر؛ خواجہ، ابتدای قرن بیستم، نستعلیق، ۶۰ ص،
شماره - HR/140

دیوان امیر خسرو، نستعلیق، ۱۲۱ ص، شماره - HR/108

دیوان جلال اسیر، جلال؛ ۸۴ ص، شماره - HR/149

دیوان سراج، سراج الدین؛ ۱۲۵۹ھ / ۱۸۴۳م، نستعلیق، ۷۰ ص، شماره
HR/25-

دیوان شمس تبریزی (آغاز و آخر افتادہ)، ۲۶۰ ص، شماره - HR/162

دیوان صمد، عبد الصمد؛ (داکا) ۱۲۴۷، (بنگالسال) بزبان اردو، ۳۱ - ۳۰ و
۲۰ - ۱ ص، شماره - HR/145

مجموعہ دیوان، دیوان غزنوی، دیوان لسانی، دیوان حافظ، شماره - ۴۷۰ ص،
دیوان غنی، محمد طاهر کشمیری؛ ۱۰۶۰ھ / ۱۶۵۰م شکستہ، ۷۵ ص،
شماره - HR/64

دیوان مصحفی، غلام ہمدانی مصحفی؛ ۲۷۰ ص، شماره - HR/149

رباعیات ابو سعید ابو الخیر؛ بزبان عربی و فارسی، ۲۴ رمضان ۱۲۳۷ھ
ص، HR/129-A

رسالہ معاویہ، مؤلف ناشناخته؛ برگ دوم افتادہ، ۱۰ ص، شماره - HR/178-A

سکندر نامہ بحری نظامی، ۲۴۹ ص، شماره - HR/156 A

شرح مثنوی رومی، محمد رضا؛ ۱۰۸۴ھ / ۷۴ - ۱۶۷۳م، نستعلیق، کرم

خورده ، ۱۷۵ ص، شماره - HR/10

شکرستان ، شاد عظیم آبادی؛ ۱۰۹۷ / ۵ / ۱۶۸۵ م، نستعلیق ، کرم خورده ، ۱۷۲
ص، شماره - HR/63

صنعت رد البحر ، مؤلف ناشناخته ؛ ۱۲۸۱ هـ ، ۲ ص، شماره - HR/129(C)

فریاد حبیب ، حبیب ؛ ۲۹ ص، شماره - HR/148

قصیده ، محمود آزاد ؟ ۱۸۹۵ ، شماره - HR/187

قصیده الهمزیه اکبر شاه قبولی ؛ شکسته ، ۴۴ ص، شماره - HR/138

کتاب انتخاب روزگار ، مظفر علی بیگ ؛ ۲۲ ص، شماره - HR/131

کلام شعرای داکا ، مؤلف ناشناخته ؛ ۱۳۰۹ هـ ، ۱۳۵ ص، شماره - HR/118

کلیات خان خانان ، مرزا بیرم خان ؛ ۷ شوال ۱۰۱۴ هـ ، شماره - HR/187-A

گلستان سعدی ، کاتب ابو بکر بن سعد بن زنگی ؛ نستعلیق ، کرم خورده ،
۱۰۵ ص، شماره - HR/76

مجموعه سرود اسلامی ، مؤلف ناشناخته ، ۵۰ ص، شماره - HR/133

منتخب اشعار فارسی ، اردو و عربی

۱ - صبح صادق - محمد صادق (در گذشت ۱۸۵۸ م)

۲ - مثنوی بحر المحيط و دریای عشق ، میر تقی میر ؛ شماره - HR/23

منظوم اختر (بزبان اردو) ، عبد القادر اختر ؛ ۱۳ ص، شماره - HR/177

نان و حلوا ، بهاء الدین آملی ؛ ۱۲۶۱ (بنگلا سال) ۲۴۹ - ۲۶ ، ۲۶ - ۱ ص
شماره - HR/156-B

قصیده نصاب الصبیان ، مؤلف ناشناخته ؛ شکسته ، ۲۲۵ ص، شماره
- HR/126-A

کتاب ناشناخته ، بیژن قادری ؛ (؟) نستعلیق ، ۸۷۳ ص، شماره - HR/173

نام کتاب خوانده نمی شود ، کرم خورده ، شهاب الدین ۴ رجب ۱۱۱۸ هـ
۱۳۱ ص، شماره - HR/123

کتاب و مؤلف ناشناخته ، آغاز افتاده ، (بزبان اردو) ، ۱۲۱ ص، شماره
- HR/130

کتاب و مؤلف ناشناخته ، ۶۳ ص، شماره - HR/158

کتاب و مؤلف ناشناخته ، شماره - HR/189

طب:

الفارق ، حکیم حبیب الرحمن؛ (بزبان اردو) چاپ شدہ، ۳۰ ص، شماره -

HR/165

خواص الاغذیہ ، میر قربان علی حکیم؛ داکا، نستعلیق ، ۱۵۳ ص، شماره -

HR/174-A

تحفة الحسینی، المعروف بہ مجمع الفوائد ، میر قربان علی؛ نستعلیق و شکستہ ،

۸۰ - ۶۳ ص، شماره - HR/176-B

دستور الاطباء ، محمد قاسم؛ نستعلیق ، ۳۵۵ - ۱۶۹ ص، شماره - HR/174-B

دستور العمل ، مؤلف ناشناخته؛ شکستہ - ۲۶۹ - ۱۰۸ ص، شماره - HR/121-E

ذخیرة خوارزم شاهی ، ۳۷۳ ص، شماره - HR/96

رسالہ عطریہ نورسن شاهی ، ناظم الدین محمود؛ ۹۸۷ هـ ۵۳ - ۱ ص، شماره -

HR/102

رسالہ چوب چینی ، مؤلف ناشناخته ، ۲۵ رجب، ۱۳۹۲ هـ ۲۴۹ - ۲۱۹ ص،

شماره - HR/113-A

رسالہ قانونچہ ، مؤلف ناشناخته ، ۱۲۵۵ ، (بنگالسال) نستعلیق ،

۷۳ ص، شماره - HR/1

شفا المجریات - مؤلف ناشناخته؛ ۱۴۶ ص، شماره - HR/124

طب الملوک در غذا ، مؤلف ناشناخته؛ شماره - HR/100

عشبہ مغربی ، مؤلف ناشناخته؛ ۱۳۹۲ هـ ۲۵۶ - ۵۰ ص، شماره - HR/113-B

علاج اسپان ، عبد الوہاب؛ ۱۰۷ ص، شماره - HR/103

قانون علاج ، مؤلف ناشناخته؛ ۶۲۸ ص، شماره - HR/163

کتاب اختیارات بدیعی در مرکبات ، مؤلف ناشناخته؛ جلد اول ۲۰۳ ص، جلد

دوم ۵۴ ص، شماره - HR/109

کنز الفوائد ، اسرار اللہ ؛ شماره - HR/151

ماء الجین ، مؤلف ناشناخته ؛ ۲۵ رجب ۱۲۹۲ ۱۳۵۱ ہجری (یکی از ماه های فصل بہار سال بکرمی ہندی) ۱۲۸۲ بنگلا سال ۲۶۴ - ۲۵۷ ص، شماره

HR/113-C-

مجربات ، حکیم امین اللہ ؛ ۲۴ ص، شماره - HR/122

منتخب داراشاہی ، داراشاہی ؛ ۱۳۲ ص، شماره - HR/97

موالیات ، حکیم غلام انعام ؛ ۱۲۷ ص، شماره - HR/112

نکات طب ، افسر محمود ؛ ۳۹ ص، شماره - HR/104

نسخہ ، اسم مؤلف ناشناخته ؛ ۱۴ ص، شماره - HR/93

فرہنگ :

فرہنگ شمس ، عبد الرشید ہاشمی ؛ نستعلیق ، ۷۴ ص، کرم خوردہ ، شماره -

HR/9

منتخب اللغات ، عبد الرشید تتوی ؛ نستعلیق ، شماره - HR/159

فقہ و دین :

اعتقادات ، عبد الوحید ؛ ۱۴ ص، شماره - HR/139

الوعظ العظم ، مؤلف ناشناخته ؛ (بزبان عربی) شماره - HR/202

تحفته القراء ، مصطفی قادری ؛ ۱۲۲۲ ہجری ، نستعلیق ، ۳۸۲ ص، شماره - HR/115

تعویذ ، مؤلف ناشناخته ؛ ۵۰ - ۳۸ ص، شماره - HR/127-C

تقریر ترمذی شریف ، مؤلف ناشناخته ؛ ۵۱۳ ص، شماره - HR/95

چهار حدیث ، مؤلف ناشناخته ؛ (بزبان عربی و اردو) ۱۵ ص، شماره - HR/135

دستور العمل صدر دیوان کلکتہ ، امیر الدین محمد ؛ نستعلیق ، کرم خوردہ ،

۱۵۷ ص، شماره - HR/87

رسالہ آہ سرد ، خواجہ میر درد ؛ ۱۹ پھاگن ، ۱۲۵۸ سال بکرمی یا (سال بنگلا)

شماره - HR/195-A

- رسالہ اوزان ، سر محمود علی ؛ (فارسی و عربی) رجب ۱۲۲۶ھ ۴۷ص ،
شماره - HR/107
- رسالہ در بیان فرق مختلف ، ما تهوراناتہ پندت برہمن ؛ نستعلیق ، کرم خوردہ ،
۱۰ص ، شماره - HR/4
- رسالہ فوائد سطرئ ، محمد علی رفعت بن عتیق اللہ خان ؛ (فارسی و عربی) ،
۱۷ص ، شماره - HR/129-B
- صحیح الفیاض ، مولف ناشناختہ ؛ نستعلیق و شکستہ ، ۷۵ - ۵۶ص ، شماره -
HR/110-C
- فالنامہ ، مولف ناشناختہ ، ۱۵ص ، شماره - HR/127-A
- وفات نامہ ، مولف ناشناختہ ؛ ۳۷ - ۱۶ص ، شماره - HR/127-B
- کتاب المصنفی فی السیر النبی المصطفی ، مولف ناشناختہ ؛ نستعلیق ، ۲۹ص ،
شماره - HR/11-A
- نسخہ و مولف ناشناختہ (بزبان اردو) شماره - HR/171-A
- مجمع الانصاری ، مولف ناشناختہ ؛ ۱۰۷ - ۸۸ص ، شکستہ HR/121-D
- مخزن الاسرار ، شیخ عبد السبحان ، ۱۲۷۵ھ ، ۴۳ص ، شماره - HR/171-B
- مذاهب و قران الصباح ، ابو عامر عثمان بن صاد ؛ ۳۱۶ص ، شماره - HR/160
- مسائل فقہ ، مولف ناشناختہ ؛ ۱۴۰ص ، شماره - HR/146
- معدن الجواهر ، مولف ناشناختہ ؛ ۱۳۱۸ھ ، ۳۲۸ص ، شماره - HR/168
- مفتاح الرحمن ، عبد الرحمن ؛ ۲۶۴ص ، شماره - HR/117
- مناجات ، عبد للہ انصاری ؛ ۱۴ص ، شماره - HR/156-C
- منافع القلوب ، شمس الدین شیخ ؛ ۶۰ - ۲۱ و ۲۰ - ۱ص ، شماره - HR/101
- نالہ درد ، خواجہ میر درد ، ۲۴ ذیقعدہ ۱۲۶۸ھ ، شماره - HR/195-B
- نسخہ ناشناختہ ، رحمت اللہ انصاری ؛ (۴ برگ افتادہ) ۱۴ص ، شماره -
HR/178-B
- نسخہ و مؤلف ناشناختہ (بزبان عربی) شماره - HR/198

رسالہ در عقاید و کلام ، عبد الحق دہلوی ؛ (؟) (فارسی و عربی) شماره -
HR/197-B

منطق الشریف ، ابو علی حسن ابن عبد اللہ ؛ (بزبان عربی) شماره - HR/203
نسخہ و مؤلف ناشناختہ ، (بزبان عربی) شماره - HR/204

فہرست ہا:

فہرست کتابخانہ شخصی حکیم حبیب الرحمن ؛ بزبان اردو و انگریسی ، ۲۴
ص ، شماره - HR/164

فہرست نسخہ خطی دیوبند ، (بزبان اردو) ، مولوی شمس الدین احمد ؛ ۱۴ ص ،
شماره - HR/167

مکتوبات:

انشای رضائی حسینی ، رضا حسینی ؛ ۱۲۸۸ھ ۱۶۵ ص ، شماره - HR/111-D
تاج المنشات و انشاء تاج محمد ، تاج محمد ؛ ۱۲۷۰ بنگالہ سال ، ۱۲۱ ص ، شماره
- HR/111-C

خطوط بہ حکیم حبیب الرحمن ، اطہر (بزبان اردو) شماره - HR/184
خطوط بہ حکیم حبیب الرحمن ، مولف ناشناختہ ؛ ۲۷ ژوئیہ ، ۱۹۴۴ م ، شماره -
HR/186

خطوط حکیم حبیب الرحمن ، حبیب الرحمن ؛ (بزبان اردو) شماره - HR/181
خطوط رایل آسیاتک سوسایتی بہ حکیم حبیب الرحمن ، محمد حسین ؛ ۶ ژوئیہ
۱۹۳۹ م شماره - HR/185

خطوط نواب احسن اللہ ، ۷۷ - ۱۲۷۵ ، (بنگالہ سال) ۱۲۶ ص ، شماره - HR/161
رقعات ابو الفضل ، ۱۲۵۷ (بنگالہ سال) ، ۵۴ ص ، شماره - HR/111-A
رقعات عالمگیری ، پادشاہ عالمگیر (اورنگ زیب) ؛ ۱۲۷۰ (بنگالہ سال) ۹۲
ص ، شماره - HR/111-B

سپاس نامہ انیسب ، ۱۷۸ ص ، شماره - HR/147
مفید انشاء ، لکھی راج منشی ؛ شکستہ ، ۱۱۲۶ھ ۲۵۵ - ۱۱۱ ص ، شماره -

HR/126-C

مکاتبات علامی ، ابو الفضل علامی شیخ ؛ کرم خورده ، ۸۰ ص ، شماره

HR/73-

مکتوبات یحیی منبری ، نستعلیق ، ۳۷۴ ص ، شماره - HR/155

نامه های پراکنده ، مؤلف ناشناخته ؛ ۱۴ ص ، شماره - HR/191

نسخه انشاء ، شیخ عصمت الله ندیم ؛ منشی ، شکسته ، ۴۵ ص ، شماره

HR/125-

منطق :

قطب ، مؤلف ناشناخته ؛ (بزبان عربی) شماره - HR/205

نسخه و مؤلف ناشناخته (بزبان عربی) شماره - HR/201

نجوم :

ذخیره اسکندر ، ترجمه الگزنادر گرید ؛ ۱۲۸۵ (بنگلا سال) ۱۴۴ ص ، شماره -

HR/175

رسالة حساب ماههای ثابت و زوجین و منقلب ، مؤلف ناشناخته ؛ ۹ ص ، شماره -

HR/156-D

متفرق :

اخلاق محسنی ، حسین الکاشفی ؛ ۳۸۰ ص ، شماره - HR/114

انتخاب فضایل علوم ، مؤلف ناشناخته ؛ نستعلیق ، ۱۰ ص ، شماره - HR/48

خواب نامه ، مؤلف ناشناخته ؛ شکسته ، ۱۴ ص ، شماره - HR/121-A

عروض و قوافی ، مؤلف ناشناخته ؛ (مفسر مولانا قمر الحق) ۱۱ شوال ۱۱۵۲ هـ ،

۱۴۵ ص ، شماره - HR/190

گلزار ابراهیم ، نور الدین محمد ظهوری ؛ مجموعه انشاء: ۱ - دیباچه نوری ۲ -

دیباچه خلیل ۳ - دیباچه گلزار ابراهیم بشمول مینا بازار که در لکهنو در ۱۸۴۸

چاپ شده. آغاز افتاده ، کرم خورده ، نستعلیق ، ۷۳ ص ، شماره - HR/69-72

مجموعه نسخه های

۱ - بہار دانش - شیخ عنایت اللہ، ۱۶۵۱ م ۲ - مکاتبات علامی ۳ - أم العلاج، امان اللہ حسینی؛ چاپ شدہ ۱۸۷۳ م نک آصفیہ ال، شماره - ۶۷۴. ۴ - توضیح المدارج، فقیر مہدی؛ ۱۱۲۷ ہ / ۱۷۱۵ م، کل صفحات: ۲۲۲، کرم خوردہ، شماره - HR/49-52

مجموعہ نسخہ ہای،

- ۱ - بررسی مختصر دربارهٔ سازمانہای بنگال، مولف ناشناختہ
- ۲ - فالنامہ قرآنی، مولف ناشناختہ؛ ۴ محرم ۱۲۲۹ ہ
- ۳ - نصاب الصبیان، بدر الدین ابو نصر فراہی.
- ۴ - وفات نامہ، نوشتہ حافظ؛ ۱۰ رمضان ۱۲۱۵ ہ / ۱۸۰۰ م
- ۵ - منتخب از مثنوی جلال الدین رومی، درویش محمد بخاری؛ چاپ شدہ ۱۲۸۵ ہ، نظامی پریس، کانپور
- ۶ - اساس المصلی، مولف ناشناختہ
- ۷ - فقہ ہندی (شعر ہندی در زبان فارسی) نوشتہ عبدو، ۱۰۷۴ ہ / ۱۶۶۳
- ۸ - مسائل ستہ فی اصول الموتی، مولانا فقیر الہ آبادی مکی؛ ۱۱۹۸ ہ / ۱۷۸۳-۸۴ م
- ۹ - مختصر سؤال و پاسخ دینی، مولف ناشناختہ
- ۱۰ - رسالہ حج، مولف ناشناختہ.
- ۱۱ - واقعات سفر حجاز، شیخ عبد السبحان صدیقی؛ ۱۲۴۱ ہ / ۱۸۲۵ م، نستعلیق، شماره - HR/29-41
- مضامین حکیم حبیب الرحمن، حکیم حبیب الرحمن؛ (بزبان اردو) شماره - HR/182
- چند برگ از چند مولف ناشناختہ (بزبان اردو و فارسی)، شماره - HR/193

گزارش اجلاس انجمن فارسی پاکستان

نخستین اجلاس انجمن فارسی پاکستان در سال جاری، در روز پنجشنبه مورخ ۸ مرداد ماه ۱۳۷۷ برابر با سی ام ژوئیه ۱۹۹۸ م. در شهر لاهور، به دعوت خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، برگزار گردید.

در این اجلاس تعداد قابل توجهی از شخصیت‌های برجسته پاکستان از جمله رئیس انجمن فارسی پاکستان سناتور دکتر جاوید اقبال فرزند علامه محمد اقبال و رئیس پیشین دادگاه عالی، دکتر سید نسیم حسن شاه رئیس پیشین ایوان عالی کشور، دکتر خواجه محمد ذکریا استاد زبان اردو در دانشگاه پنجاب، دکتر ظهور احمد اظہر استاد زبان عربی، دکتر مسکین علی حجازی استاد روزنامه نگاری، دکتر ظهور الدین احمد استاد فارسی، پروفیسور محمد سهیل عمر رئیس اقبال اکادمی، دکتر محمد صدیق خان شبلی رئیس بخش اقبالیات دانشگاه اقبال، دکتر مہرنور محمد خان رئیس بخش فارسی مؤسسه ملی زبانهای نوین، دکتر ظهور احمد صدیقی معاون دانشکده دولتی لاهور، پروفیسور عبدالجبار شاکر رئیس کتابخانه های عمومی استان پنجاب، پروفیسور محمد انور خان رئیس گروه زبان فارسی دانشگاه دولتی لاهور، دکتر محمد سلیم مظهر استاد زبان فارسی، دکتر خواجه حمید یزدانی استاد فارسی، دکتر یمین خان استاد فارسی و دکتر سید محمد اکرم رئیس بخش اقبالیات دانشگاه لاهور و دبیر انجمن فارسی، از جمهوری اسلامی ایران دکتر محمد مهدی توسلی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و محمد علی بی تقصیر سرپرست خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور، همچنین تعدادی از بانوان و مربیان فارسی دانشکده‌های مختلف لاهور حضور داشتند.

پس از تلاوت آیاتی چند از کلام اللہ مجید، دبیر انجمن فارسی ضمن خیر مقدم به میهمانان، یاد و خاطره دو نفر از اعضای انجمن فارسی یعنی مرحوم دکتر سید سبط حسن رضوی و مرحوم دکتر رحیم بخش شاهین را گرامی داشت و تقاضا نمود حضار برای مغفرت روح آنان فاتحه قرائت نمایند. سپس سرپرست خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور، به عنوان میزبان، به میهمانان خوش آمد گفت و اظهار امیدواری کرد که انجمن بتواند در پایان اجلاس به نتایج سودمندی برسد. آنگاه دبیر انجمن گزارش مبسوطی از پیشینه انجمن و اجلاس گذشته را به اطلاع شرکت کنندگان رساند. وی، سپس از مدعوین دعوت نمود به نوبت نقطه نظرهای خود را در مورد دستور جلسه ایراد نمایند و پیرامون مسائل مطروحه انجمن به بحث و تعادل نظر پردازند.

در پایان میهمانان خصوصی، دکتر محمد مهدی توسلی و دکتر نسیم حسن شاه، به نوبت درباره کیفیت این اجلاس و آینده آن و راه کارهای مؤثر در بقا و استمرار انجمن به ایراد سخن پرداختند. سخنران پایانی، دکتر جاوید اقبال بود که به عنوان رئیس جلسه به جمع بندی دستاوردهای این اجلاس پرداخت. پس از خاتمه سخنرانی، دبیر انجمن قطعنامه اجلاس را قرائت نمود و آن را به تأیید کلیه شرکت کنندگان رساند. متن قطعنامه به شرح زیر است:

(این قطعنامه در دو بخش، می باشد: الف - مربوط به دولت جمهوری اسلامی ایران؛ ب - مربوط به دولت جمهوری اسلامی پاکستان.)

قطعنامه

الف:

در جلسه انجمن فارسی پاکستان که در تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۸ء به ریاست جناب آقای سناتور دکتر جاوید اقبال در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور تشکیل یافت قطعنامه زیر به تصویب رسید:

۱ - "دانشجویانی که از دانشگاههای شبه قاره بخصوص پاکستان دوره

کارشناسی ارشد را با درجه اول می گذرانند برای ثبت نام در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مخصوص دانشجویان خارجی دانشگاه تهران پذیرفته شوند و در پذیرش آنها هیچ شرط دیگر علمی غیر از درجه اول نگذاشته شود. درجه اول در دانشگاههای شبه قاره بخصوص پاکستان از شصت در صد نمره شروع می شود. علتش این است که طریق امتحانی دانشگاههای این منطقه از دانشگاه ایران (تهران) مختلف است. شصت در صد نمره بدست آوردن در امتحانات دانشگاههای پاکستان نشانه استعداد خاص دانشجو به حساب می رسد.

حال آن است که دانشگاه تهران دانشجویانی را از کشورهای مختلف در دوره دکتری مخصوص دانشجویان خارجی می پذیرد که پایه علمی آنها از لحاظ زبان و ادبیات فارسی هرگز برابر با دانشجویان فارسی شبه قاره بخصوص پاکستان نمی باشد.

۲ - چون خارج از ایران زمینه یی برای ترویج زبان فارسی در پاکستان از هر کشور دیگر مساعد تر است بنا بر این تعداد دانشجویان دوره دکتری مذکور به حساب کافی افزوده شود.

۳ - دانشجویان فارسی در دوره مذکور تا سن چهل سالگی پذیرفته شوند."

(سناتور دکتر جاوید اقبال)

رئیس

(دکتر سید محمد اکرم)

دبیر کل

قطعنامه

ب:

درجلسه انجمن فارسی پاکستان که در تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۹۹۸ به ریاست جناب آقای سناتور دکتور جاوید اقبال برای ترویج زبان فارسی در پاکستان تشکیل یافت قطعنامه زیر به تصویب رسید:

۱ - تدریس زبان فارسی در دبیرستانها از کلاس نهم به عنوان یک درس انتخابی آغاز شود.

۲ - کتاب درسی فارسی برای کلاسهای نهم و دهم دبیرستانها مجدداً مرتب شود.

۳ - در هر دبیرستان و دانشکده بی که فاقد استاد زبان فارسی است باید استاد فارسی تعیین شود.

(سناتور دکتور جاوید اقبال)

رئیس

(دکتور سید محمد اکرم)

دبیر کل

کتابها و نشریات تازه

بیدل ، و سبک هندی سپهری

نوشته حسن حسینی . تهران : سروش ، ج ۲ ، ۱۳۷۶ ، ۱۵۰ ص .

بیدل ،
سبک هندی سپهری



حسن حسینی نویسنده کتاب از شاعران برجسته معاصر ایران ، بعد از انقلاب اسلامی ، است و بهمین دلیل باوسواسی کامل به نقد و بررسی کلام بیدل می پردازد . حسینی در این کتاب ویژگی های سبک هندی را شرح داده و سپس به شباهت های ذهنی سپهری و بیدل ، علل پیچیدگی شعر بیدل ، و ... پرداخته است .

خواندن این کتاب به دانشجویان فارسی توصیه می شود .

اردوگاه پاسداران

نوشته علی اصغر رباط جزی ، تهران : سروش ، ۱۳۷۶ . ۶۴ صفحه . این کتاب مجموعه هفت داستان است که نویسنده با توجه به خاطراتش در دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به زبان روان و ساده و شیرین نگاشته است . داستانها شامل خاطره از جبهه ، شکنجه روحی ، ابتکارات بچه ها ، فجر - انفجاری در شب ، نامه ای به خانواده ، خاطراتی دیگر از جبهه و اسارت ، و آزادی است . این مجموعه نمونه یی از ادبیات جنگ می باشد .

گزیده ده سال داستان نویسی در انقلاب اسلامی ، به کوشش ابراهیم حسن بیگی .

تهران : حوزه هنری ، ۱۳۶۸ ، ج ۱ ، ۲۲۳ صفحه .

کتاب گزیده ده سال داستان نویسی ، جلد یکم ، مجموعه انتخاباتی از

داستانهای تعدادی از نویسندگان معاصر ایران مانند یعقوب آژند، اکبر خلیلی، رضا رهگذر، سید مهدی شجاعی، حمید گروکان، محمد میر کیانی، رضا شیرازی، مهدی حجوانی، داریوش عابدی، سمیرا اصلانپور، راضیه تجار، احمد عربلو، محمد میر کیانی و ابراهیم حسن بیگی است. این مجموعه نمونه‌ی بی است از ادبیات بعد از انقلاب اسلامی ایران و شیوه داستان نویسی دهه اول.

دری به خانه خورشید

سلمان هراتی. تهران: سروش، ج ۲، ۱۳۷۶، ۹۶ ص.

این کتاب مجموعه شعر یکی از شاعران بعد از انقلاب اسلامی ایران، شادروان سلمان هراتی است. در این مجموعه تعداد ۲۹ سروده از اشعار شاعر به چاپ رسیده و نمونه شعر معاصر ایران در هر دو قالب آزاد و عروضی است.

فاجعه کشمیر (انگلیسی)

پروفیسور مقصود جعفری. راولپندی: کشمیر لائبریشن سل، ۱۹۹۸ م، ۹۴ ص.

این کتاب مجموعه مقالات نویسنده به زبان انگلیسی در خصوص کشمیر و رویدادهای آن است. در این مجموعه، نویسنده به مسائل کشمیر از دیدگاه سیاسی و اجتماعی پرداخته و در پایان کتاب نامه‌هایی را که در این خصوص به شخصیت‌های داخلی و خارجی نوشته، ضمیمه کرده است.

PLIGHT
OF
KASHMIR

MAQSOOD JAFRU

دریای اسمار (ترجمه کتاسرت ساگر)

ترجمه مصطفی خالقداد عباسی ، به تصحیح دکتر تاراچند و پروفیسور سید امیر حسن عابدی هند : دانشگاه علیگره و مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو ، ۱۳۷۵ ش / فوریه ۱۹۹۷ م ، ۵۹۰ ص.

دریای اسمار

(ترجمه کتاسرت ساگر)

مصطفی خالقداد عباسی



تصحیح
دکتر تاراچند

پروفیسور سید امیر حسن عابدی

دانشگاه اسلامی علیگره ، همکاری راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - هند

پهمن ماہ ۱۳۷۵ ش / فوریه ۱۹۹۷ م

این کتاب نفیس شامل یک پیشگفتار عالمانه از همکار گرامی سید باقر ابطحی (مدیر مرکز تحقیقات فارسی) و یک مقدمه و سخن آخر ، از دو دانشمند برجسته زبان فارسی شادروان دکتر تاراچند و دکتر سید امیر حسن عابدی است. کتاب مزبور بخشی از دریای ادبیات داستانی هند است که در حقیقت بخشی از گنجینه ادبیات جهانی محسوب می شود.

خواندن این کتاب به دانشجویان و استادان فارسی توصیه می شود.

فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه عمومی و آرشیو پتیاله

فهرست نسخه های خطی فارسی
کتابخانه عمومی و آرشیو پتیاله
(پنجاب، هند)

تحریر و تنظیم استاد احمد منزوی ، مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو ۱۳۷۶ ش / ۱۹۹۷ م ، ۲۵۸ ص.

تحریر و تنظیم: استاد احمد منزوی

حاوی فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه پتیاله (هند) در موضوعهای علوم قرآنی ، رسایل ، ستاره شناسی ، علوم غریبه ، طبیعی ، پزشکی ، علوم عقلی ، عرفان ، فلسفه ، فقه ، فرهنگ نامه ، نامه نگاری ، منظومه ، داستان ، سفرنامه ، تاریخ و زندگی نامه می باشد.

مرکز تحقیقات فارسی
راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ، دهلی نو
(۱۳۷۶ ش - ۱۹۹۷ م)

فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه انجمن ترقی اردو - دهلی نو
مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو
۱۳۷۷ ش / ۱۹۹۸ م، ۱۶۷ ص.

این کتاب شامل نسخه های خطی کتابخانه
انجمن ترقی اردو در موضوعهای تفسیر، تجوید،
حدیث، کلام و عقاید، فقه، فلسفه، ریاضی،
ستاره شناسی، ادعیه، پزشکی، عرفان، شروح،
نثرهای ادبی، منظومه، فرهنگ نامه، فنون ادبی،
دستور زبان، داستانها، تاریخ و جغرافیا می باشد
که به همت مرکز تحقیقات فارسی، دهلی نو بچاپ
رسیده است.

فهرست شماره ۲

فهرست نسخه های خطی فارسی
کتابخانه انجمن ترقی اردو - دهلی نو

۱۳۷۷ ش

مرکز تحقیقات فارسی
راین فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو
(۱۳۷۷ ش - ۱۹۹۸ م)

فارسی مین هندی الفاظ

تحقیق و تألیف عبدالرشید، مکتبه رابطه، ۱۹۹۶ م، ۲۹۶ ص.
این کتاب در خصوص شباهت های بین زبانهای فارسی و هندی است و
از نظر زبان شناسی حاوی اطلاعات سودمندی می باشد.

نشریات تازه:

مجله تحقیقات (اردو، فارسی، عربی):

(فصلنامه، ج ۱۹، ش ۶۳، ۲۹۶ ص، ۱۹۹۸ م، چاپ دانشگاه پنجاب لاهور)

این فصلنامه شامل سه بخش مقالات به زبانهای اردو، فارسی و عربی
است و به سردبیری پروفیسور دکتر جمیل شوکت منتشر می شود.
در این شماره ۹ مقاله به زبان اردو، ۲ مقاله به زبان فارسی و ۴ مقاله به زبان
عربی چاپ شده اند.

پیام (برای گسترش فکر و آگاهی):

(ماہنامہ، ج ۴، ویژه نامہ، ش ۱: ۲، ۱۶۰ ص، ژوئیہ - اوت ۱۹۹۸م، چاپ اسلام آباد).

ماہنامہ پیام، اردو زبان است و توسط اخوت تراست اسلام آباد منتشر می شود. این شماره به مناسبت ولادت پیامبر عظیم الشان عالم اسلام (ص) به تاریخ و سیرت رسول گرامی اسلام (ص) اختصاص دارد.

فکر و نظر (اردو):

(فصلنامہ، ج ۳۵، ش ۴، ۱۵۱ ص، آوریل - ژوئن ۱۹۹۸م، چاپ اداره تحقیقات اسلامی دانشگاه بین المللی اسلامی، اسلام آباد).

این فصلنامہ به مسؤلیت دکتر ظفر اسحاق انصاری و مدیریت دکتر صاحبزادہ ساجد الرحمن منتشر می شود. مطالب این شماره شامل ہفت مقالہ در خصوص شبلی نعمانی، علوم اسلامی و عربی در آسیای میانہ، جایگاہ زن در اسلام، تاسیس و تشکیل جوامع اسلامی، و: می باشد.

ایران شناسی (فارسی)

(فصلنامہ، ج ۳، ش ۱۵، ۲۰۲ ص، خزان ۱۳۷۶ خ برابر با ۱۹۹۷م، چاپ خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور).

این شماره ویژه «سینمای ایران» است کہ بہ سرپرستی آقای محمد علی بی تقصیر و مدیریت دکتر ظہیر احمد صدیقی منتشر شدہ است. حاوی مقالات متعدد، مصاحبہ، سفرنامہ، ارزیابی کتاب، خبرنامہ و بخش انگلیسی است.

ایران شناسی (فارسی)

(فصلنامہ، ج ۴، ش ۱۶، ۱۷۰ ص، زمستان ۱۳۷۶ خ برابر با ۱۹۹۸م، چاپ خانہ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - لاهور).

این شماره ویژه « هنر در ایران » و به معرفی هنر و تمدن ایرانی در ادوار مختلف تاریخ می پردازد. در این شماره مقالاتی در خصوص خط و خطاطی، بناهای ایرانی، عهد زوال و انحطاط قاجاریه، رویدادهای عمرانی، مشخصات اقتصاد ایران و آینده آن و... آمده است.

نامه فرهنگستان (فارسی)

(فصلنامه، سال سوم، شماره دوم، ۲۰۰ ص، تابستان ۱۳۷۶، چاپ فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایران).

در این شماره مقالاتی در خصوص خدمت ادبیات داستانی به زبان، بازشناسی بقایای افسانه گرشاسب در منظومه های حماسی ایران، تفسیری دیگر از شیخ صنعان، دو نسخه خطی، نظام آوائی، برنامه ریزی زبان در کره جنوبی، تحقیقات ایران شناسی، اخبار و نامه های خوانندگان آمده و در پایان فشرده مقالات به زبان انگلیسی درج شده است.

واژه نامه هم زبانان (فارسی):

(ضمیمه شماره ۴، نامه فرهنگستان زبان

وابسته فارسی، ۱۳۷۶)

این ضمیمه را محمد آصف فکرت، عضو پیشین آکادمی علوم افغانستان تألیف و فرهنگستان زبان و ادب فارسی به صورت ضمیمه فصلنامه چاپ و منتشر نموده و شامل واژه های زبان درسی به همراه معادل فارسی آنها است.

قند پارسی (فارسی)

(فصلنامه، شماره ۱۴، ۲۴۶ ص، پاییز ۱۳۷۳، چاپ مرکز تحقیقات فارسی رازی فرهنگ جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو).

فرهنگ

فارسی - بنگالی - انگلیسی

به کوشش
علی اورجی

این فصلنامه به زبان فارسی در هند منتشر می شود. حاوی مقالات ارزشمندی در زمینه زبان و ادب و فرهنگ فارسی در شبه قاره می باشد. خواندن آن را به دوستان و استادان و دانشجویان فارسی توصیه می کنیم.

مدرس : راجن فرهنکی جمهوری اسلامی ایران - داکا

(فصلنامه ، علمی پژوهشی ، دوره دوم سال سوم ، ۱۸۷ ص ، تابستان ۱۳۷۶ ، چاپ دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس - ایران) .
فصلنامه ، شامل نکاتی در خصوص ضرورت بازنگری اساسی در درس تربیت بدنی مقطع ابتدایی ، تئوری تربیتی ، برداشتی نو از سطوح تحقیقات تربیتی ، شیوه شنیداری - گفتاری در آموزش زبان خارجی و... می باشد.
(توسلی)

*

فرهنگ فارسی - بنگالی - انگلیسی



از زمان ورود اسلام به سرزمین بنگال فارسی وسیله آموزش و انتقال فرهنگ و عرفان و تمدن اسلامی در آن ناحیه بوده است ، چنانکه وجود هزاران نسخه خطی فارسی این بیان را به اثبات می رساند. پس از بیش از هشتصد سال ورود فارسی به آن منطقه و باوجود همه نوع دسیسه های بیگانگان برای برکندن ریشه فارسی از آن دیار و تفاوت واضح بین زبان بنگالی و فارسی ، طبق تحقیقات زبانشناسانی هم اکنون بیش از نه هزار واژه فارسی با اندک تغییری در زبان بنگالی امروزه مورد استفاده قرار می گیرد و بسیاری از علما و ادبا و دانشوران بزرگسال این کشور علاقه مند به مطالعه مثنوی معنوی رومی و گلستان سعدی

و دیوان حافظ و رباعیات خیام و شاهنامه فردوسی و سایر آثار معروف فارسی می باشند.

بی شک بعلت عدم دسترسی به فرهنگنامه فارسی به بنگالی مردم این سرزمین در حل مشکلات زبان فارسی احساس دشواری می کردند. جای خوشوقتی است که اخیراً این نکته مورد توجه اولیای محترم رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در داکا قرار گرفته و آقای علی اورسجی رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با همکاری گروه پژوهش و تحقیق رایزنی و چند تن از استادان ایرانی و بنگالی دانشگاه داکا در نوروز سال جاری به طبع و نشر فرهنگنامه سه زبانه مبادرت نموده‌اند و این فرهنگ حاوی معانی حدود سی هزار کلمه فارسی متداول به زبانهای بنگالی و انگلیسی می باشد. نظر به اینکه زبان انگلیسی زبان دوم مردم بنگلادش محسوب می گردد، معانی کلمات فارسی به انگلیسی هم ارائه شده است.

بهای این کتاب ۳۰۰ تاکا معادل ۱۰ دلار است.

ضمن تقدیر از این اقدام مفید لازم می داند به چند نکته اشاره گردد تا در موقع تجدید چاپ این فرهنگ مورد توجه ناشرین قرار گیرد.

۱- برای نشان دادن فرق بین صداهای کوتاه و بلند در تلفظ کلمات تنها صدای a بطور â ارائه داده شده اما فرق بین صداهای کوتاه و بلند e, i, o, u به صورت ê, î, ô, û ارائه داده نشده است.

۲- علامت همزه " " در راهنمای تلفظ ذکر نشده، اما در متن کتاب آمده است.

۳- در املا فارسی و تلفظ، علامت اضافه در اکثر موارد ذکر نشده، مانند: بار خدا بجای بارِ خدا و " b.- xoda " بجای " b.- xe xodâ "

۴- همچنین املا و تلفظ بعضی کلمات درست نیست و باید در موقع تجدید چاپ دقت و توجه بیشتری در این مورد مبذول گردد، مانند: "علم شنکه"

بجای "الم شنکه"، "علو" (alow) بجای "الو" (alow) و "بادنجان دو

رقاب چین do regâbcin "بجای "بادنجان دور قاب چین

edore gâbcîn- و غیره.

همچنین این فرهنگ بعضی کلمات و مصادری را ندارد که در زبان امروزه فارسی به کثرت به کار می رود مانند: (به اصل مراجعه کنید) در پایان به آقای اورسجی و همکارانشان که این کار بسیار دشوار و سود مندی را انجام داده اند صمیمانه تبریک عرض کرده، موفقیت های بیشتری را برای ایشان در راه تحقیق و گسترش فارسی در منطقه بنگلادش مسئلت می نمائیم.

(نقوی) ۱

*

دیوان چلاسی (فارسی، زیر نویس ترجمه اردو)

«دیوان چلاسی» موسوم به «اسرار محبت» سروده مولانا الشیخ غلام النصیر چلاسی معروف به «بابا چلاسی» با ترجمه اردو توسط سید عمران شاه چاپ ۱۴۱۷ هـ ق، کاتب (خوشنویس) وقار الاسلام، ایت آباد، ۲۲۴ ص.



«بابا چلاسی» یا «چلاسی بابا» متولد ۱۹۳۸ م در دهکده تهک (بخش دیامر) است و به چندین زبان از جمله فارسی دارد. تاکنون ۹ کتاب

به نثر و نظم نگاشته است: فیوضات، ربانیه، معدل التوحید، تحائف قدسیه، گنجینه، معرفت، ینایع الحکمة، متاع مؤمن، انفاس نفسیه، سلک مروارید، تحفه مغرب، اسرار محبت. کتاب اسرار محبت مشتمل بر غزلها و قصاید عرفانی و روحانی است که با مقدمه سید عمران شاه طبع و نشر شده است. اشعار نغز عارفانه و الفاظ زیبای صوفیانه و مطالب دلپذیر فارسی را با عربی و پشتو و شنایی در مصراع و ابیات به صورت ملمع سروده است: در تحایف قدسیه می سراید:

۱. دکتر سید علیرضا نقوی، سرپرست بخش فارسی مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان

با تو ای غم منز هر غم ، ر غم
در اسرار محبت فرماید:

نشستن با فراغ دل به فکر دوست در خلوت
هزاران بار بهتر هست زین بی جان عبادت ها

ماہنامہ قومی زبان (بابای اردو نمبر، اردو)

(ویژہ نامہ مولوی عبدالحق بابای اردو،

چاپ انجمن ترقی اردو، کراچی، اوت

۱۹۹۸م - جلد ۷۰، شماره ۸، ۱۰۳ ص. کلیہ

مطالب و مقالات آن درباره اردو و ادب و فرهنگ و

زبان ملی پاکستان است. در این شماره، مقالاتی

ویژہ مولوی عبدالحق به طبع رسیدہ است: مولوی

صاحب کی داک، مولوی صاحب کی مقدمہ

نگاری، دکن کا دور اور انجمن ترقی اردو، ضمیر

خویش گشادم به نشتر تحقیق، مقدمات و خطبات

عبدالحق، تحریک پاکستان کا درخشان ستارہ، رفتار ادب، گرد و پیش،

بابای اردو کی ایک نادر تحریر. درباره مولوی عبدالحق بابای اردو، این

شمارہ قومی زبان بسیار مفید است.



جرنل : خدا بخش لائبریری جرنل - پتنہ (ماہنامہ)

سردبیر : حبیب الرحمن چغانی - کتابخانہ

عمومی خاورشناسی خدا بخش - پتنہ . ماہ ژوئن

۱۹۹۸م . چاپ پتنہ (اردو و انگلیسی) ، ۲۳۸ +

۱۳۰ ص. مطالب بر حسب موضوعات است:

مسائل کتابخانہ های مشرق ، مولانا شاہ محمد

اسماعیل (حبیب الرحمن چغانی) بیاض رنجور

عظیم آبادی (پروفیسور معین الدین عقل)، شرفنامہ احمد منیری (دکتر زرینہ

خدا بخش لائبریری
جرنل



خدا بخش اورینٹل پبلیک لائبریری، پتنہ

عظیم آبادی (پروفیسور معین الدین عقل)، شرفنامہ احمد منیری (دکتر زرینہ

خان)، غایه جهد الحساب (دکتر ارشد حسین)، کتبه های مسیحی فارسی و اردو در هندوستان (پروفسور معین الدین عقیل)، شرکت زنان مسلمان در مبارزه آزادی ملی - یک بررسی مشروح درباره بی بی امت الاسلام (پروفسور عایده سمیع الدین) تقسیم هند (افسانه و حقیقت) (سید شهاب الدین دنسنوی مرحوم) میر مهدی داغ، شاعر قرن ۱۳ هـ ق (زاهد منیر عامر)، شمس کلکتوی (دکتر عبدالمنان)، دیوان لمعه حیدرآبادی (مقدمه عبدالقادر) پروفسور اکبر رحمانی، مقدمه منظوم فارسی عمادی بز مشرق نامه فارسی لمعه، به همین ترتیب مطالب دیگر به زبان اردو. در بخش دوم متن انگلیسی آمده و درباره ابوریحان بیرونی و مولانا عبدالسلام ندوی بحث شده است.

سرزمین انقلاب (سفرنامه ایران) (اردو)

نوشته حاج سید علی اکبر رضوی، کتابت

ونقاشی و تصاویر: جاودان، کراچی ناشر: اداره

ترویج علومیه اسلامیہ، کراچی، سال چاپ

۱۹۹۵م + ۲۵۶ص. بها: ۲۰۰ روپیه. کتابی است

خواندنی و زیبا و دلاویز با کاغذ خوب و تجلید

ممتاز و رنگین. آثار انقلاب اسلامی و زیارتگاه ها،

کتابخانه ها، مشاهد متبرکه و زندگی عمومی مردم

ایران را به خوبی و بادیدی تازه نگاشته است.



مصنف از تاجران فرض (قالی) است اما ذوق سفرنامه نگاری با روح و جان

وی آمیخته است و تاکنون چهار سفرنامه نگاشته است: ۱ - سفرنامه آسیای

مرکزی = (کوه قاف ک-اس پار)، ۲ - سفرنامه حجاز (= ارض جمال و

جلال)، ۳ - سرزمین انقلاب (= سفرنامه ایران)، ۴ - سفرنامه ترکیه.

خواندن این سفرنامه ها را به خوانندگان دانش توصیه می کنیم.

شرح احوال و آثار دکتر عندلیب شادانی

(دکتر عندلی شادانی حیات اور کارنامی)

تألیف : دکتر کلثوم ابوالبشر ، استاد بخش

سرپرست نگارستان سے اردو میں اشاعت پذیر اولین ضخیم تحقیقی مقالہ

اردو و فارسی ، دانشگاه داکا، بنگلادش . چاپ

۱۹۹۲ م . این کتاب با همکاری ریزنی فرهنگی

جمهوری اسلامی ایران در داکا چاپ و نشر شده

است . ۲۸۸ ص . جلد خوب و گردپوش زیبا و چاپ

عکسی ، رسم الخط اردو (نستعلیق) . کتاب بر

اساس «باب» تقسیم شده است . باب اول : (زندگی

و شخصیت) ، باب دوم (شاعر) ، باب سوم

(نقاد) ، باب چهارم (محقق) ، و در پایان کتاب ، مآخذ و منابع را به دست داده

است . متأسفانه ، فهرست اعلام ندارد که باید «کلید» یافتن مطالب کتاب

باشد . روی هم رفته ، کتابی است تذکره گونه در تاریخ ادب و شعر و نثر معاصر

بنگلادش . تقریباً اکثر مطالب فارسی را ، اشتباه نقل کرده است ، مثلاً : دیوان

ظہیر فاریانی در مکہ «بدرذ» اگر بیابی (ص ۲۰۴) کہ صحیح آن «بدرذ» است

و قس علی هذا . و «ظہیر فاریانی» اشتباه است و «ظہیر فاریابی» صحیح است

(ص ۲۰۴) .

رویه مرفته کاری است محققانہ و ارزنده . موفقیت نویسنده را از

خداوند مسألت می نماید .

باغبانی و کسانی

آغشته ایم به سر خاری به خون دل قانون باغبانی صحرا نوشته ایم

(غالب دهلوی)

این کتاب ترجمهٔ یک رسالهٔ خطی است به زبان فارسی به نام «رسالهٔ

نخلبندی» تألیف حکیم امان اللہ نخان امانی حسینی . این رسالهٔ را آقای دکتر

محمد تقی علی عابدی استاد زبان و ادب فارسی در بخش فارسی و عربی (=

شعبه علوم شرقیه) دانشگاه لکهنو به فارسی ترجمه و تدوین و ترتیب و چاپ کرده است. سال چاپ ۱۹۹۷م و با جلد زیبا و مصور و کاغذ خوب و چاپ ممتاز در ۱۴۲ صفحه به دوستداران گل و گندم و جو و ذرت (کشاورزی) اهدا کرده است.

در صفحات آغاز کتاب، کلمات قصار

باغبانی اورکسانی



بزرگان دین و آیه یی از قرآن کریم را به دست داده است. اصل متن خطی رساله نخلبندی به زبان فارسی در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال محفوظ است و عکس نمونه های نسخه خطی در تصانیف کتاب آمده است. ظاهراً رساله یی دیگر در همین موضوع به نام «گنج باد آورد» در دست است. متن فارسی رساله نخلبندی را نیز به همراه ترجمه

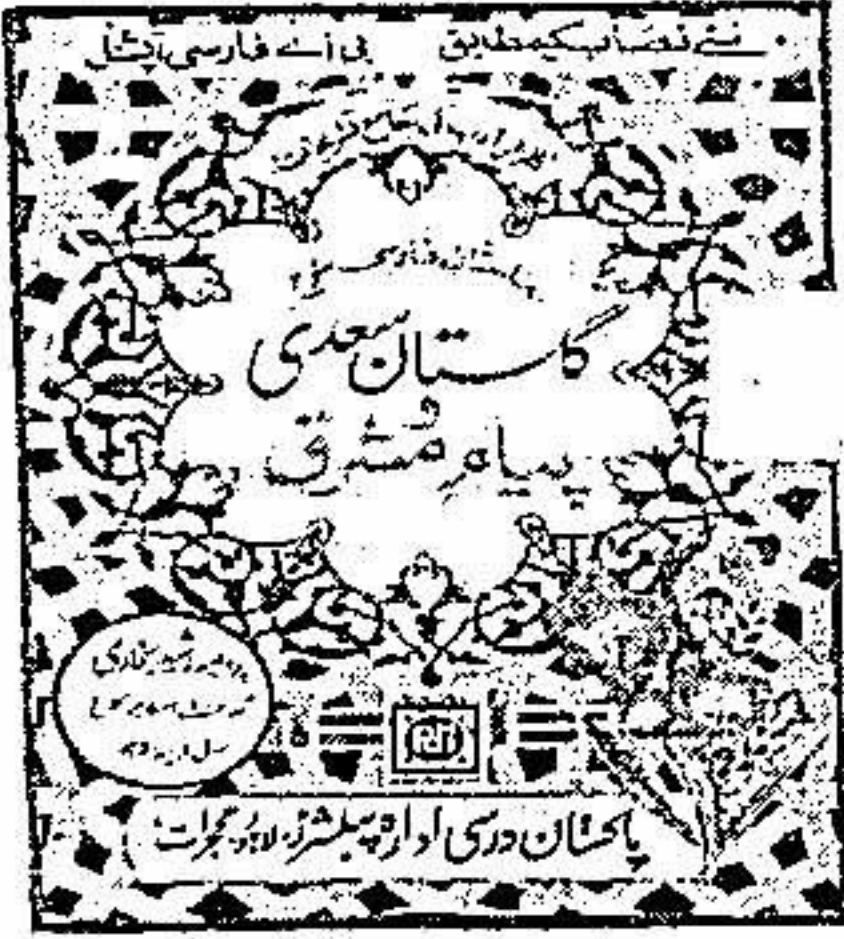
فارسی در این کتاب می خوانیم. انواع میوه ها، گل ها، درخت ها، سبزه ها، حبوبات و دیگر گیاه ها را در این کتاب از نظر می گذرانیم. در پایان کتاب، نسخه ها، منابع و مآخذ ذکر شده است. رویهمرفته، متن رساله نخلبندی و چاپ و تدوین و نقاشی روی جلد و تجلید آن، نوعی سلیقه و ابتکار ادیبانه و خردمندانه است. موفقیت آقای دکتر محمد تقی علی عابدی آرزوی ماست.

بهارستان فارسی شرح گلستان سعدی و پیام مشرق (اردو/فارسی)

تألیف پرفسور رشید بخاری، اداره کتب درسی پاکستان، لاهور:

۱۹۹۸،

متن کتاب برگزیده یی از حکایات گلستان سعدی و پیام مشرق است همه این مطالب را به زبان اردو ترجمه کرده و تحت عناوین مختلف: الفاظ مشکل، سؤال و جواب، ترجمه اشعار، ترجمه الفاظ، معانی الفاظ، ترجمه حکایات، خواننده کتاب را فواید و سودهای ادبی و لغوی و دستوری می رساند، بدین شرح: آثار و احوال سعدی شیرازی، بررسی گلستان سعدی،



شرح و ترجمہ حکایات گلستان (جمعاً ۲۰
 حکایت گلستان را شرح و ترجمہ و مورد پاسخ و
 پرسش قرار داده است). سپس ۱۴ موضوع (اشعار
 مختلف پیام مشرق را) مورد بحث قرار داده، بدین
 شرح: فصل بہار، زندگی، سرود انجم، نسیم
 صبح، کرم کتابی، حکمت و شعر، کرمک شب تاب،
 حدی، محاورہ مابین خدا و انسان، اگر خواهی
 حیات اندر خطرری، زندگی و عمل، الملک لله،

کشمیر، طیارہ در پایان کتاب اوراق امتحانی پنج سال گذشتہ را آورده و
 روی ہمہ رفتہ کتابی سودمند برای دانش آموزان و دانشجویمان درس فارسی
 اختیاری بہ دست داده است.

(تسییحی)

تجلیل

و
پاد

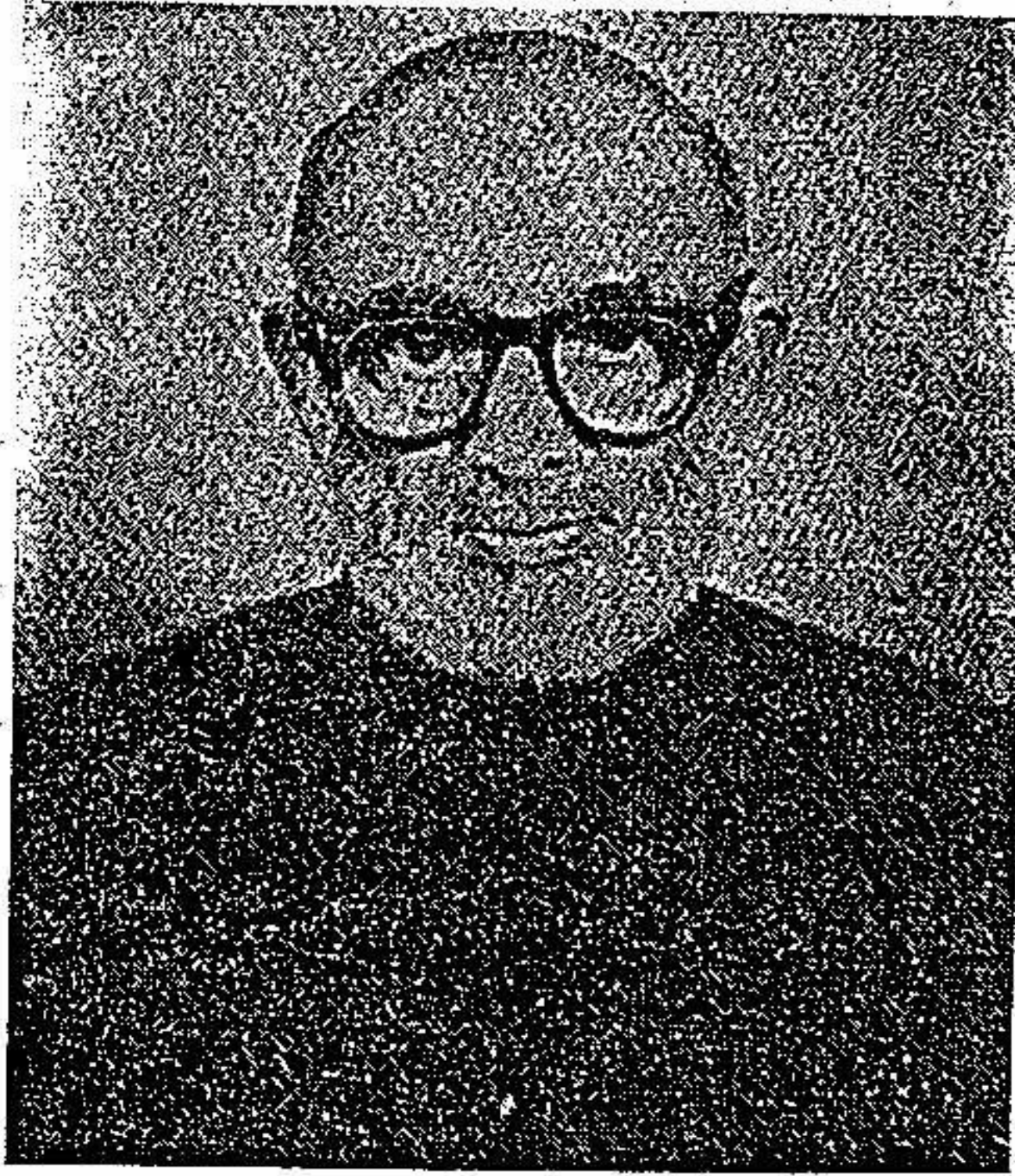
اشاره:

خبر درگذشت دو تن از استادان بزرگ فارسی و ادیبان برجسته و محقق، مرحوم دکتر راجه غلام سرور (استاد و رئیس پیشین بخش فارسی دانشگاه کراچی) و مرحوم دکتر رحیم بخش شاهین (استاد و رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال لاهوری) موجب غم و اندوه فراوان گردید.

«دانش» ضایعه بزرگ از دست دادن این دو استاد فرزانه را به عموم دوستداران و دانشوران و فرهیختگان فرهنگ و ادب فارسی و بویژه همکاران آنان در دانشگاههای پاکستان تسلیت می گوید.

استاد دکتر راجه غلام سرور خان

درگذشت



دکتر غلام سرور، یکی از بزرگترین خدمتگزاران زبان و ادب فارسی و حافظ میراث فرهنگی ایران و پاکستان، در سال نودم از عمر پر ثمر خود به رحمت ایزدی پیوست. انالله و انا الیه راجعون. وی در ۲۹ شعبان ۱۳۲۷ هـ ق / ۲۶ مرداد ماه ۱۲۸۷ هـ ش در روستای کالس در بخش شهرستان چکوال (استان پنجاب - پاکستان) دیده به جهان گشود و تمام مراحل تحصیلات خود را با پیروزی و موفقیت گذراند.

دکتر سرور در سال ۱۲۵۹ هـ ق / ۱۹۳۷ م در موضوع «تاریخ شاه اسماعیل صفوی» به زبان انگلیسی رساله دکتری نوشت و درجه دکتری خود را از دانشگاه علیگر دریافت کرد. وی تحقیقات خود را درباره سلسله صفویه ادامه داد و رساله تخصصی (درجه دی لت) در موضوع تاریخ شاه طهماسب صفوی به زبان انگلیسی نگاشته و درجه ممتاز به دست آورد. استاد دکتر غلام سرور چند بار به ایران سفر کرد و تحقیقات خود را در موضوع

ایران شناسی به تکمیل رسانید خاصه در تاریخ صفویه ، متخصص شد. استادان دکتر غلام سرور و شاگردان و همکارانش همگی از علما و فضلا و دانشمندان طراز اول زبان و ادب فارسی و علوم اسلامی بوده و هستند.

استاد دکتر راجه غلام سرور خدمات ارزنده‌یی به زبان و ادب فارسی انجام داد و بخش فارسی دانشگاه کراچی را در مدت ۲۵ سال خدمت خود بسیار توانایی بخشید.

بابسیاری از ادیبان و شاعران و سخنوران ایرانی ملاقات کرد و از آنها فواید فرهنگی و ادبی و روحانی و عرفانی به دست آورد. وی از جمله دانشمندانی است که با علامه دکتر محمد اقبال در لاهور دیدار کرد و آخرین دو بیتی مشهور او را از دهان او شنید :

سرود رفته باز آید که ناید نسیمی از خجاز آید که ناید

سر آمد روزگار این فقیری دگر دانای راز آید که ناید

آثار استاد دکتر سرور بسیار است : آثار فارسی ۱۴ مجلد (چاپ شده).

آثار اردو ۷ مجلد (۲ مجلد چاپ شده و بقیه چاپ نشده). آثار انگلیسی (۴

مجلد) (۲ مجلد چاپ شده و دو مجلد دیگر نشده). استاد، مقالات فراوان به

زبان های فارسی و اردو و انگلیسی نگاشته است ، تقریباً ۱۰۸ مقاله در

موضوعات ایران شناسی ، ادبیات فارسی ، آموزش و پرورش ، اقبال شناسی ،

امور فرهنگی و سیاسی ، زبان شناسی ، روابط فرهنگی ایران و پاکستان ، کتاب

شناسی ، گفتاری های رادیویی ، تواریخ رجال فرهنگی و ادبی . استاد ، با مرکز

تحقیقات فارسی ایران و پاکستان همکاری نزدیک داشت.

استاد مردی خیرخواه و نیکوکار بود. بدین جهت چند مؤسسه فرهنگی

و علمی و به ویژه مرکز فرهنگی و آموزش دایر کرد که از جمله : تأسیس

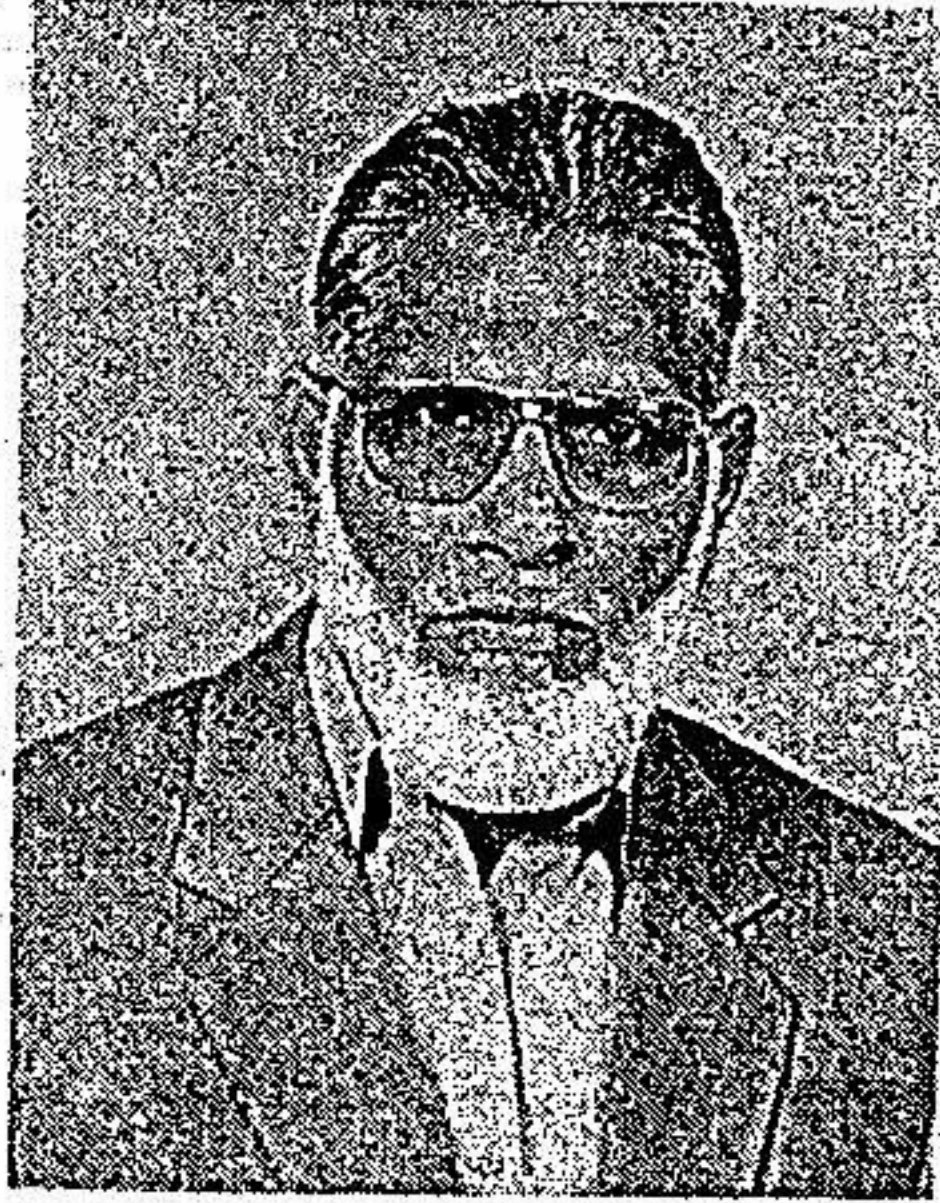
آکادمی فارسی در کراچی ۱۹۶۰ م ، تأسیس دانشکده راجه احمد خان در

کالس (بخش چکورا) در ۱۹۶۸ م ، راه اندازی مجله بزم شوق در کراچی

۱۹۶۰ م. و کتابخانه غلام سرور در کراچی و در کالس.

*

خاموشی دکتر رحیم بخش شاهین



رفتی ولی نه از دل ما.

دکتر رحیم بخش شاهین رئیس بخش اقبال شناسی در دانشگاه آزاد علامه اقبال اسلام آباد روز هیجدهم ژوئیه سال ۱۹۹۹م مطابق با بیست و هفتم تیر ماه سال ۱۳۷۷ شمسی رخت از این جهان فانی بر بست. این فاجعه‌ای بزرگ و ضایعه‌ای اسفناک برای محافل علمی پاکستان است که هرگز جبران پذیر نیست.

دکتر شاهین در سال ۱۹۴۲م در شهر راولپندی متولد شد. خانواده اش از ناحیه جالندهر، که از مراکز اولیه فارسی در شبه قاره محسوب می‌شود، به راولپندی مهاجرت کرده در آنجا سکنی گزید. دکتر شاهین تحصیلات مقدماتی و عالی را در همین شهر به پایان رسانید. وی بزبان و ادبیات فارسی عشق می‌ورزید - در فارسی در امتحان عالی منشی فاضل شرکت کرد و با درجه اول قبول شد. در منشی فاضل فرصتی برای مطالعه متون کلاسیک و جدید فارسی بدست آورد. از دانشگاه پنجاب در زبان و ادبیات اردو فوق لیسانس گرفت و در سال ۱۹۶۹ بعنوان استاد زبان و ادبیات اردو منصوب شد و در کالج‌های مختلف ایالت پنجاب تا پانزده سال به تدریس اشتغال داشت. از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۸ در دانشگاه آزاد علامه اقبال بسمت دانشیار اقبال

شناسی خدمات شایسته انجام داد و در حین ماموریت فوت کرد.
 مرحوم شاهین مردی متواضع و متدین و از حمیت دینی سرشار بود.
 درباره اسلام و تعالیم اسلامی مطالعاتی کرده بود و مثل یک مسلمان واقعی از
 رسالت خود آگاه بود و برای انجام آن دقیقه ای را فرو گذاشت نمی کرد.
 بنظرش آثار اقبال به نحوه احسن بیانگر افکار اسلامی بود و به همین خاطر
 وی برای نشر این افکار همت گمارد و درین راه زحمت ها کشید. در اردو و
 فارسی شعر می گفت ولی شعر خود را زیاد اهمیت نمی داد، تنها رسالتی که
 او متوجه آن بود تبلیغ فکر اقبال بود و عمر خود را درین کار صرف کرد.
 قسمت عمده آثار دکتر شاهین به اقبال شناسی تعلق دارد. درباره اقبال تقریباً
 صد مقاله نوشت که در مجله های پاکستان منتشر شد. علاوه بر مقاله ها
 مؤلفات چاپ شده دکتر شاهین بقرار زیر است:

- ۱ - اوراق گمشده (نوشته های مدون نشده درباره اقبال)
- ۲ - نقوش قائداعظم (مجموعه مقالات درباره محمد علی جناح موسس پاکستان)
- ۳ - اقبال ک معاشی نظریات (افکار اقتصادی اقبال)
- ۴ - نوادر اقبال (مجموعه مقالات)
- ۵ - ارمغان اقبال (مجموعه مقالات)

دکتر شاهین در عین نویسندگی سخنرانی شیوا بود. سخنرانیهای او از
 رادیو پاکستان مرتباً پخش می شود. او در زندگی فرهنگی راولپندی و اسلام
 آباد نقش مهمی را ایفا می کرد و خدماتش فراموش نشدنی است. وی
 استادی مهربان، مشوقی تلاشگر و پژوهشگری پرحوصله و فعال بود.
 خدایش بیامرزد و او را قرین رحمت فرماید. (آمین)



تامة ها

در آغاز به همه خوانندگان گرامی که برای دانش
نامه فرستاده‌اند سلام می‌کنیم. جز نامه‌هایی که به آنها
پاسخ اختصاصی داده شده، پاسخ چند نامه هم در اینجا
می‌آید.

شایسته یاد آوری است که نامه‌های شما بویژه در
نقد و بررسی مطالب، بخش‌ها، شکل و اندازه دانش، یاور
ما در پربارتر کردن فصلنامه خواهد بود.

در اینجا مجدداً تأکید می‌کنیم که حداقل، وصول
دانش را به ما اعلام فرمائید تا دفتر دانش، از دریافت
مجله توسط مشترکین محترم، اطمینان حاصل نماید.

نامه ها

اشاره

چندس پیش نامه یی داشتیم از دوست دانشمند هندی جناب دکتر سید احسن الظفر ، که یادداشت گونه ای در خصوص مقاله «میکنده محبت» - چاپ شده در شماره های ۵۰ و ۵۱ فصلنامه - ارسال داشته بود . بدلیل روشن کردن مجهولاتی در مورد مقاله یاد شده ، آن یادداشت عیناً در زیر آورده می شود.

«دانش»

کتک کجاست، خاندوران و محمد قاسم کیست؟

نسخه «میکنده محبت» تألیف محمد قاسم ساکن اودیسه کتک به کوشش دکتر محمد حسین تسبیحی (رها) در مجله دانش اسلام آباد ، شماره ۵۰ و ۵۱ چاپ شده . نامبرده در این باره دو پرسشی مطرح کرده می نویسند :

«...مؤلف این نسخه محمد قاسم است که بنابر دستور معنی القاب خاندوران در ملک ادیسه شهر کتک آنرا تألیف کرده است.

متأسفانه ادیسه شهر کتک و ... القاب شناخته نشد.» (۱)

وقتی که این رساله را خواندم متوجه شدم این همان محمد قاسم هست که میرزا عبدالقادر بیدل در کتاب خود «چهار عنصر» وی را بنام «شاه قاسم هوالهی» ذکر کرده است. در آن هنگام (۱۰۷۷ م سال تصنیف نسخه مزبور) کتک پایتخت ایالت اوریسه ORISSA بود نه ادیسه که در مجله چاپ شده است. و ایالت اوریسه از جمله ایالت های هند است که در پایان نقاط جنوبی ایالت بهار قرار دارد و از سوی دیگر با ایالت بنگال و آندراپرادیش متصل است. شهر کتک ، بر طبق بیان بیدل ، روی حواشی رودخانه «مهاندی» قرار دارد و به علت اشجار و صحراهای پهن و کوهسارها، و موقعیت موزون خود، منظره های خیلی دلکش و جالب دارد (۲) می گویند این شهر توسط شهزاده ماکار از سلسله شاهان کیسری (یا شیر) تأسیس شده و از دوران اکبر شاه پادشاه مغول ، مرکز ایالت اوریسه قرار داشت (۳) (اما چند سالست که شهر دیگری به نام بوبنیشور (Bhuba Neshwar) تأسیس نموده و مرکز ایالت اوریسه قرار داده اند).

خاندوران همانا لقب سید محمود است که در آن زمان از طرف اورنگ زیب شاه استاندار ایالت مزبور بوده است. (۴) اطلاعات مشروح راجع به خان دوران از وقایع عالمگیری (ترجمه انگلیسی) ذیلاً نقل می شود:

«خان دوران که نام اصلی وی سید محمود است، پسر خان دوران نصرت جنگ بوده پس از درگذشت پدرش به منصب یکهزار ذات و یکهزار سواری منصوب شد و به لقب ناصر خان معروف شد. در سال سی ام جلوس شاهجهان، او برای فتح کردن مملکت عادلشاهی به کمک اورنگ زیب مأمور شد. به عنوان خدماتی که او انجام داد، به منصب سه هزار ذات و دو هزار و پنج صد سوار پیشرفت کرد. هنگامی که اورنگ زیب عازم اکبر آباد شد، او در جایی به نام «رای سن» از مضافات «مالوه» بود و به خان دوران ملقب شد. در نبرد «سموگره» او سالار ارتش جناح اورنگ زیب بود. پس از پیروزی به منصب پنج هزار ذات و پنجهزار سوار انتصاب شد» (۵)

اما دلیل براینکه محمد قاسم همان شاه قاسم هواللهی است که بیدل او را استاد روحانی خود قرار داده است، دو امر است.

اول این که بیدل در سال ۱۰۷۱ هجری / ۱۶۶۰ م همراه باخال خود که میرزا ظریف نام داشت، وارد شهر کتک شد. قضا را همان سال، محمد قاسم یا شاه قاسم از هندوستان که ظاهراً عبارت است از دهلی و نواحی آن، وارد شهر مزبور شد. بیدل تا سال ۱۰۷۵ هجری / ۱۶۶۴ م در آنجا اقامت ورزید و در دوران اقامت سه ساله در کتک هم او هم میرزا ظریف در رشته های تفسیر و تصوف و شاعری و صنایع استفاده کرد. بیدل می نویسد:

«بحسب اتفاق همان سال مقدم بهار حضرت شاه از گلگشت نواح هندوستان چمن پیرایه آن گل زمین فرموده بود. و سایه التفات انوار برات، بر آن شبستان مال خورشید گشوده. مدت سه سال مرزای کمالات (مرزا ظریف) چراغ محفل استعداد بامداد پرتو محنتش می افروخت. و این زله پرست مایده اخلاص، طفیلی نصیبه از آن خوان کرامت می اندوخت.

... بعد از آن بعضی از آیه کریمه که سبق محفل حال بود. نقاب تکرار از جمال اسرار برانداخت. معنی چند از زبان تقدس بیان سامعه نواز گردید که خیال مفسرین به سرادق بزمش بار نسبتی نداشت... میراز با این همه تبحر و جوش محیط قدرت به معذوری قطره اعتراف نمود... از فرط تحیر سرپای مبارکش نهاد... عرضه می داد که چهل سال تتبع ثقات مدرسه فضل کرده ام و از تفاسیر چندین سند تحقیق به دست آورده ام. اگر علم این است آه از اوقاتی که به کسب بی تمیزی گذشت» (۶)

بیدل خودش را آن قدر مرهون آموزش و پرورش آن ذات قدسی صفات

قرار می دهد که می گوید :

عالمی که با خود رنگی نبود ما را بودیم آنچه بودیم او را نمود ما را هرگاه زبان به نامش گشوده ام، صیت شهپر جبرئیل مقیم پرده گوش است. و هر جانفس به یادش کشیده ام، نسیم وادی ایمن عطر دماغ هوش». (۷)
بدر نظر داشتن بیانات بیدل می توان گفت که شاه نامبرده دارای شخصیت بود و علاوه بر مقامات عارفانه، در صرف و نحو و معانی و بیان شعر و شاعری و تفسیر و حدیث و علوم، بعد الطبیعه دخالت زیادی داشته می نویسد :

«طومار مناقبش بی پایان تر از آن است که به سعی خامه فطرت در نگارش آن توان پرداخت». (۸)

پس از مطالعه دقیق رساله «میکده محبت» چاره یی جز توثیق بیانات بیدل ندارم زیرا شاعر ما، در اثبات ادعاهای خود بسیاری از آیات کریمه و احادیث و اشعار عارفانه و غیره را مورد استفاده قرار داده است.

امر دوم آنکه «خان دوران سید محمود» با «محمد قاسم» و یا «شاه قاسم» ارادت می ورزید و علت ارادتمندی وی، به گفته بیدل، ماجرای است که لازم است اینجا با اختصار ذکر شود. خان مزبور، نوبه یی دو چار بیماری «داء الثعلب» شد که در آن موهای تن از بنهای خود سقوط می کرد. هر چه قدر به پزشکان رجوع کرد سودی نکرد، ناچار نومید شده به روحانیان متوجه شد. وی بارها به شاه مزبور تقاضایی برای دعا کرد. اما به علتی درخواست وی به تعویق افتاد. روزی میرزا ظریف برایش سفارش کرد، و شاه بر اثر سفارش وی برای دیدار از خاندوران آماده شد همینکه وارد خانه اش شد جمله حضار ازو پذیرائی گرمی به عمل آوردند. شاه فرمود:

«ما از تو چندین ساله کلفت برداشته ایم تا ساعتی به جمعیت خاطر بیاسائی...»

یعنی برایت تازمانی مصروف دعا و صحت گشته ام. حال مژده ات باد که وضع ناخوش تو از بین می رود. و بدین ترتیب بر اثر دعای حضرت شاه قاسم، او شفا یافت. حضرت شاه قاسم در سال ۱۰۸۳ هجری / ۱۶۷۲ م چشم از جهان بست (۹)

پاورقی :

۱ - مجله دانش، اسلام آباد شماره ۵۰ و ۵۱

۲ - چهار عنصر، نولکشور، ۳۴۸

۳ - O.Mally, Bihar and Driva District Gazetters. Cutlak p 221, 228

- ۴ - چهار عنصر، نولکشور، ۳۷۲
- ۵ - واقعات عالمگیری، تالیف عاقل خان رازی (ترجمه انگلیسی، ص ۳۵ به حواله متاثر الامراء، ج ۱، ص ۸۵-۷۸۲)
- ۶ - چهار عنصر، نولکشور، ص ۴۸-۳۴۷
- ۷ - همان، ۴۶-۳۴۵
- ۸ - همان، ۳۷۴
- ۹ - همان، ۴۴۰، بیدل درین باره مصرع تاریخی گفته: ز بی تعینی ذات رفت نام لغت.

*

ریاض احمد چشتی - قصور

تشکر از اعلام و وصول شماره ۵۲ و اظهار نظر شما درباره مطالب درج شده در فصلنامه، که همیشه فصلنامه دانش از این انتقادات و ایرادها و اظهار نظرها برای روشن کردن مسیر خود و فراهم ساختن نیازهای خوانندگان خود استقبال می کند و در انتظار این است که گامی فراتر از توصیف و تمجید و تجلیل و ستایش برداشته شود.

«فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش»، جلد یک و «احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی» و «خلاصه العارفین» و «فارسی گوینان پاکستان» متأسفانه نایاب هستند چنانچه می دانید خیلی وقت پیش چاپ شده اند و فعلاً برای ارسال موجود نیستند. البته اگر برای شما خیلی ضروری هستند می توانید با مراجعه به کتابخانه خانه فرهنگ لاهور نیاز خود را بر طرف نمائید. همچنین در کتابخانه شخصی حکیم طبیب همدانی بیرون کوت عثمان خان، قصور برای استفاده دستیاب هستند. خداوند یار و یاورتان باد.

کتابخانه امامیه خیرپور میرس

فصلنامه دانش از بدوکار هدفی را که در پیش گرفته در نظر داشته، این بوده است که همان برنامه ریزی های اولیه خود را عملی کند و مطمئناً می تواند اعلام بدارد که در طول زندگی خود بر اهداف اصلی و اساسی خود چشم دوخته یعنی درج مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی و مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران، شبه قاره، افغانستان، آسیای میانه و تحکیم روابط برادرانه بین ملت مسلمان این منطقه.

در ضمن، اداره دانش تلاش های شما برادران را که در زمینه کتابخانه بخرج داده اید گرامی می دارد ولی اداره دانش بیش از چاپ یک فصلنامه با هدف فرهنگی کار دیگری انجام نمی دهد. لذا می شود تصور کرد که ارسال مواد تحصیلی زبان فارسی و امثال آن در امکان این فصلنامه نیست. البته

ارسال فصلنامه دانش بطور سابق به نحو اشتراک ادامه خواهد داشت.
غوث المتاخرین - سکر دو

تاسیس کتابخانه و فراهم آوردن کتابها برای علاقه مندان و سوق دادن جامعه به سوی کتاب و ایجاد فرهنگ کتابخوانی و کتاب دوستی الحق گامی است بسیار مثبت و اساسی و سودمند در راه تجهیز ساختن جامعه با سلاح و نیروی علم و فرهنگ که بالاخره به پیشرفت و ترقی ملت ها منتهی میشود یا بهتر به گویم انسانها را به تاسیس یک جامعه سالم و مرفح و ایدآلی رهبری می کند. در آرزوی آن هستیم فصلنامه دانش دست بوسی متوسلین و مراجعین این مراکز باشند. بادعای رشد و گسترش افزونتر کتابخانه تان، یک جلد فصلنامه دانش برای استفاده ارسال می شود.

غلام محمد لاکهو - نواب شاه

تشکر از اعلام وصل فصلنامه دانش ۵۲ و مجلد ایرانشناسی شماره ۱۶ و غیره که واقعاً موجب خرسندی شد. راجع به ارسال شماره های بقیه مجله ایرانشناسی یاد آوری می شود که این مجله از انتشارات خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور می باشد. لذا برای تهیه فصلنامه ایران شناسی می توانید با آدرس آنها مکاتبه فرمائید.

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد هرگونه منابع و مآخذ در اختیار پژوهشگران و دانشمندان می گذارد؛ بهتر است برای استفاده از منابع مورد نیاز برای تحقیق در موضوع خود به کتابخانه مرکز تحقیقات مراجعه فرمائید.

محمد ظهیر الحق - کراچی

آقای محمد ظهیر الحق. نامه شما دریافت گردید. از علاقه شما به دانش و آشنایی شما به زبان فارسی خوشحالیم. از این شماره مرتب برای شما دانش ارسال خواهد شد. در بخش « ادبیات معاصر ایران » مطالب و مقالاتی در معرفی شاعران و نویسندگان امروز ایران بچاپ می رسد. در مورد سایر شاعرانی که اسم برده اید، کتابهای فراوانی منتشر شده که می توانید به آنها رجوع کنید.

بخش معرفی کتابهای تازه دانش به زبان فارسی است. لطفاً مطلب خود را به زبان فارسی به همراه کتاب مورد نظر ارسال نمائید تا اقدام شود.

سجاد مرزا - گوجرانواله

آقای سجاد مرزا - نامه و غزل تازه شما دریافت شد. از حسن نظر شما

متشکریم. لطفاً از اشعار و غزلیات فارسی خود برای ما بفرستید.
نامه ای داشتیم از آقای طارق سلطانیپوری، حسن ابدال (پاکستان)، که به دلیل جالب بودن مضمون آن، عیناً تقدیم می شود.

السلام علیکم

مجله دانش شماره ۵۲ بهار دریافتم و از مطالعه مضامین و مندرجات دانش افزا خیلی مسرور شدم. از مدت دراز من چشم براه این مهمان سعید بودم.

لله الحمد که آن چیز که خاطر می خواست آخر آمد ز پس پرده تقدیر پدید
این شماره از حسن صوری و معنوی مزین است و کشف این حقیقت است که کار پردازان محنت شاقه درکار آورده این صحیفه را آراسته کرده اند.
گمان مبرکه به پایان رسید کار فغان هزار باده ناخورده در رگ تاک است
قطعات و ماده های تاریخ، درباره سه ماهی مجله «دانش» (فارسی) اسلام آباد شائع کرده مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد (بهار ۱۴۱۹ / ۹۸ شماره ۵۲). به الفاظ دگر «مه ادب» = ۵۲
«لطیف و با اعجاز زبان سعدی و حافظ» = ۱۴۱۹ هـ

صفحات: الف) ۲۶۰ به الفاظ دگر «بزم طرب» = ۲۶۰، «گل های صدق» = ۲۶۰
ب) ۲۷۲ به الفاظ دگر «باب حدیقه علم» = ۲۷۲، «اوج ایران» = ۲۷۲

قطعات تاریخ:

(۱)

رسید امروز از اسلام آباد چون کردم با مسرت فکر تاریخ
صحیفه دانش امروز و ضیا بار ندا آمد «فروغ شمع افکار» = ۱۹۹۸

(۲)

در نظر امروز آمد ناگهان با طرب تاریخ گفتم از «ادب»
جلوه زار دانش و عرفان و علم «آبشار دانش و عرفان و علم»
۱۴۱۹ = ۱۴۱۲ + ۷

۷

لکهنو - هند

جناب دکتر محمد تقی علی عابدی، کتاب تازه تالیف شما، به نام «باغبانی اورکسانی» دریافت گردید. ضمن تشکر از این کار خوب شما، از خداوند منان موفقیت بیشتری برایتان آرزو می کنیم.

بخش اردو



مرزا غالب اور بعض فارسی شعرا کی مماثلتیں

تحریر: پروفیسر ڈاکٹر انعام کوثر..... کوئٹہ

مرزا اسد اللہ خاں غالب (۸ رجب ۱۲۱۲ھ مطابق ۲۷ دسمبر ۱۷۹۷ء

۲ ذی قعدہ ۱۲۸۵ھ مطابق ۱۵ فروری ۱۸۶۹ء) ایک خط میں تحریر کرتے ہیں (۱) ”فغانی ایک اور شیوہ خاص کا مبدع ہوا۔ خیالہائے نازک و معانی بلند۔ اس شیوہ کی تکمیل کی ظہوری اور نظیری اور عربی و نوعی نے بھی۔ سبحان اللہ قالب سخن میں جان پڑ گئی اور اس روش کو بعد کے صاحبان طبع نے سلاست کا چرچا دیا۔ ضائب، کلیم اور سلیم اور ان کے بعد قدسی، کلیم، شفقانی اس زمرہ میں ہیں“
دوسرے مقام پر کہتے ہیں (۲)

پردہ چند بہ آہنگ نکسیا برآی
غزلی چند بہ ہنجاہ فغانی بشنو

مرزا غالب نے جس فغانی کا خاص طور پر ذکر کیا ہے اس کا مولد ایران کا وہ مقام حسن ہے جہاں کی فضاوں میں شیخ سعدی کی جاوہ بھری غزلیں اور حافظ کے محبت بھرے گیت گونجتے ہیں۔ فغانی خود شیراز کا یوں تذکرہ کرتے ہیں (۳)

ہمینست بس فغانی دربار پارسی گویان
کہ عشقت عندلب گلشن شیراز گردانید

مرزا غالب کے دل میں بھی ہمیشہ اپنے مولد کی محبت موجزن رہی۔ اگرچہ انہوں نے ابتداء شباب ہی میں آگرہ کو چھوڑ کر دہلی میں سکونت اختیار کر لی تھی۔ جب ایک دفعہ نواب ضیاء الدین خاں نیر آگرہ تشریف لے گئے تو غالب نے انہیں فارسی میں خط بھیجا۔ اس میں مولد کے ساتھ والہیت کا اظہار ولولہ انگیز انداز میں کیا ہے (۴)
فغانی ۸۵۰ھ (۱۴۳۶ء) کے لگ بھگ شیراز میں پیدا ہوئے۔ ۹۲۵ھ (۱۵۱۹ء) میں مشہد مقدس میں وفات پائی اور وہیں دفن کیے گئے، لیکن محل مزار کا علم نہیں۔

آہی نہان کشید فغانی وجان سپرد
رفت آچنانکہ ہیج عذابش کسی ندید (۵)

عہد فغانی میں ایران میں دو خاندان تھے۔ مشرقی ایران پر تیموریوں کا قبضہ تھا۔ مغربی ایران پر پہلے ترکمان قراقویونلو اور پھر ترکمان آق قویونلو کا جھنڈا لہرا رہا تھا۔ سلطان یعقوب آق قویونلو (۸۸۲ھ - ۸۹۶ھ، ۱۴۷۸ء - ۱۴۹۰ء) والی تبریز ایک سلجھے ہوئے فنی مذاق کا مالک ہونے کے باعث فغانی کا مرہی اور قدردان تھا اور انہیں ”بابائے شعراء“ کا خطاب دیا۔ فغانی تبریز میں اپنے وطن شیراز کو اس طرح یاد کرتے ہیں۔

فغانی در وطن ہردم گلی از گلشنی دارد
ولی مرغ دلش در صحبت یاران تبریز است

اس وقت کے ایشیا کا علمی و ادبی صدر مقام ہرات تھا جہاں فغانی کی حیثیت کو تسلیم نہیں کیا گیا۔ تقی الدین اوحدی (۷) نے لکھا ہے کہ شعراء خراسان نے فغانی کی طرز و روش کو پسند نہ کیا۔ کیونکہ یہ اس زمانے کی مروجہ روش سے مختلف تھی۔ یہی نہیں بلکہ ہر لغو گو کے انداز کو استحقار کے طور پر فغانیہ کہہ دیا جاتا تھا۔ چنانچہ فغانی کے یہاں اس بے انصافی کے تذکرے ملتے ہیں مثلاً:

خارم کہ دورم از شرف پای بوس تو
گردم کہ سالہا بتہ پانی رسم

سوخت فغانی و قبولی نداشت
آہ ازین مردم مشکل پسند

صد نقش درست آید و کس را خبری نیست
چوں رفت خطای ہمہ را چشم برانت
فغانی کی طرح (۸) مرزا غالب کلکتہ میں ایک قطعہ میں لکھتے ہیں۔

گفتم اینجا چه شغل سود دہد
گفت از ہر کہ ہست ترسیدن
گفتم این جاچہ کار باید کرد
گفت قطع نظر ز شعر و سخن

دوسری جگہ ارشاد ہوتا ہے:

غالب برا نہ مان جو واعظ برا کے
ایسا بھی کوئی ہے کہ سب اچھا کہیں جسے

ان مشکلات کے باوجود بابا فغانی شیرازی مایوس نہیں ہوتے۔ انہیں اپنی جداگانہ حیثیت
کا احساس تھا۔ کہتے ہیں: احباب را ادای کلام تو می کشد

سحرت حلال باد فغانی کہ از ہنر
کردی بطرز نو غزل عاشقانہ خوب

از دل گرم فغانی می نویسم چند حرف
تحفہ ہائے جانگداز از بہر یاران می برم
من کہ دارم صد نوا از نالہ شبگیر خود
گوش کی بر ارغنون بزم افلاطون کنم

مرزا غالب مغللوں کی بناط الٹ جانے پر معرض وجود میں آئے اور انحطاط پذیر ماحول
میں پروان چڑھے۔ ان کا انداز نگارش اور ان کے مضامین بھی معاصرین کے لیے نئے
اور اچھوتے تھے۔ انہیں اپنے انفرادی مقام کا شدید احساس تھا۔ فرماتے ہیں:

رفتہ کہ کہنگی ز تماشای برافکنم
در بزم رنگ و بو نمطی دیگر افکنم
ہیں اور بھی دنیا میں مسخند بہت اچھے
کہتے ہیں کہ غالب کا ہے انداز بیان اور

وہ یہ کہہ کر اپنے آپ کو حوصلہ دے لیتے تھے کہ

ہوں گرمی نشاط تصور سے نغمہ سنج
میں عندلب گلشن ناآفریدہ ہوں

فارسی میں گویا ہیں:

تا ز دیوانم کہ سرمست سخن خواهد شدن
این می از قحط خریداری کهن خواهد شدن
کو کجہم را در عدم اوج قبولی بودہ است
شہرت شعرم بہ گیتی بعد من خواهد شدن

اسی پیش گوئی کا اظہار ایک اور خط میں اس طرح کرتے ہیں:

”نظم و نثر کی قلم رو کا انتظام ایزد دانا و توانا کی عنایت و اعانت

سے خوب ہو چکا، اگر اس نے چاہا تو قیامت تک میرا نام و نشان

باقی رہے گا۔“

اس میں کوئی کلام نہیں کہ طبعی جوہروں کی ندرت کے مالک اور غیر معمولی ذہانت

رکھنے والے فنکار بہت دیر کے بعد پیدا ہوتے ہیں۔ مرزا غالب نے اپنے متعلق

درست ہی کہا تھا۔

عمرہا چرخ بگرد کہ جگر سوختہ

چون من از دودہ آتش نفسان برخیزد

فغانی کی نظر میں فن حقیقت پسندی کا نام تھا۔ وہ غزل میں برملا اپنی شراب خواری کا

ذکر فرماتے اور کبھی اپنی مشکلات کا اظہار بھی کرتے ہیں:

طبع لطیف ہرچہ کند عین حکمتست

خواب صبح نوش و شراب شبانہ خوب

آب حیات نیز نمائد عزیز من

می نوش محو ساز خیال سکندری

در دست روزگار گل آرزوی من
زان گونه شد خراب کہ بوہم نمی دہد

صد نخل آرزو دلم سرزند ولی
ہرگز ہمنہای تمنا نمی رسم

گئی شکایت مستی و گاہ طعنہ توبہ
نرسد ام ز زبانہا بہر طریق کہ ہستم

مرزا غالب اپنی رغبت کا ذکر اس طرح چھیڑتے ہیں:

غالب از می پرستی نگرزم! غوطہ در گرداب طوفان می زخم
آسودہ باد خاطر غالب کہ خوی دوست آمیختن بہ بادہ صافی گلاب را

دل خستہ غمیم و بود می دوا می ما باخستگان حدیث حلال و حرام پیست

گویا ”مے“ مرزا غالب کے لئے غم و اندوہ کی دوا کی حیثیت رکھتی تھی۔ پھر بھی انہیں

اپنی لغزش کا احساس تھا جہی خدا کے حضور عرض پرداز ہیں:

من اندوہگین و می اندوہ ربا چہ می کردم ای بندہ پرور خدا

حساب می رامش و رنگ و بو زہشید و بہرام و پردیز جو

کہ از بادہ تا چہرہ برافروختند دل دشمن و چشم بد سوختند

نہ از من کہ از تاب اوگاہ گاہ بدریوزہ رخ کردہ باشم سیاہ

شبانگہ بہن رہ نمونم شدی سحر گاہ طلبگار خونم شدی

ایک غزل میں فغانی کی بلند ہمتی اور پاکبازی یوں ظاہر ہوتی ہے:

ہرگز نظر بہ کام نیالودہ ایم ما

فارغ شو ای حسود کہ آسودہ ایم ما

زخم دل شکستہ بالماس بستہ ایم

بر داغہای سینہ نمک سودہ ایم ما

آب حیات در نظر و مهر بردھان
 آئینہ در برابر و نمنعدہ ایم ما
 یک رو ویکدیم اگر نیک و گر بدیم
 قلب سہ ہجیلہ نہ اندودہ ایم ما
 کمتر ز ہرکیم و کم از کتریم ہم
 بر خود ہزار پایہ نیفزودہ ایم ما
 خود را چنانکہ ہست بمردم نمودہ ایم
 ہر جا کہ بودہ ایم چنین بودہ ایم ما
 دم در کشیدہ ایم فغانی ز نیک و بد
 در ہر فسانہ بادیدہ بیمودہ ایم ما

اسی زمین میں مرزا غالب کی غزل دس شعروں پر مبنی ہے۔ مطلع اور مقطع درج ذیل ہیں: (کلیات غالب، نول کشور لکھنؤ، ۱۹۲۵ء ص ۳۳۵، ۳۳۶)

نقشی ز خود براہگزر بستہ ایم ما
 بر دوست راہ ذوق نظر بستہ ایم ما
 از خوان نطق غالب شیرین سخن بود
 کاین مایہ زلہ ہا ز شکر بستہ ایم ما

مجموعی طور پر فارسی شاعری پر نظر ڈالیں تو پتہ چلتا ہے کہ بابا فغانی شیرازی سے پہلے عشق حقیقی و مجازی کے گھلے ملے تصورات تھے۔ لیکن انہوں نے ان کے خلاف بغاوت کی اور جوہر تغزل کو معدوم ہونے سے بچانے کی سعی کی۔ شیخ سعدی کی طرح غزل کو واردات و اظہارات قلبی کا مظہر بنایا۔ اس سلسلے میں وہ سعدی کو بھی پیچھے چھوڑ گئے۔ انہوں نے تصوف کی بجائے زیادہ سے زیادہ جنسی واردات کے لطیف پہلوؤں کو اجاگر کیا۔ فغانی کے متعدد اشعار سے یہ مترشح ہوتا ہے کہ انہوں نے روایت کے برخلاف ”طفل خام“ کی بجائے عورت سے محبت کرنا چاہی۔ ان کی محبوبہ ”گل محل نشین“ اور ”نازکتر از برگ گل“ کی تصویر تھی۔ بقول ایک نقاد (۹)

”فغانی نے کہا کہ میری محبوبہ ایک جیتی جاگتی عورت ہے۔ میں اس سے عشق کرتا ہوں؛ وہ تمام جنسی تمناؤں اور آرزوں سے متاثر ہوتی ہے۔ جن سے متاثر ہوئے بغیر چارہ نہیں۔“

جب فغانی اپنے خلوص کے مقابلے میں محبوبہ کی بے اعتنائی کا مشاہدہ کرتے ہیں تو واسوخت کو بروئے کار لاتے ہیں۔ (۱۰)

گرچہ نو نو دردی بینم ز زخم تیغ عشق
از علاجش ہر زمان درد مجدد میبوم

فغانی شیرازی نے تصوف (۱۱) اور تغزل کی حدود کو جدا کرنے کی کوشش کی۔ باوجودیکہ وہ میدان تصوف کے شہسوار نہیں پھر بھی ان کی غواصانہ فطرت اور نکتہ جو طبیعت نے صحیح تصوف کا نقشہ کھینچا ہے۔ وہ بے ریا عبادت کے حامی اور فغانی اللہ ہونے کے قائل ہیں۔ فرماتے ہیں۔

درویش چو در مشرب توحید رسیدی
ہم صحبتی خلق دگر بر تو حرامست
ای مرد خدا از توره باز بسی نیست
گری پای طلب پیش نمی یکدوسہ گام است

خرسند شو کہ ہر کہ زبان از سوال بست
حاجت نمادش کہ دگر گفتگو کند

آلودہ نتوان کرد لب بہر حیات جاودان
آئینہ سکندری از آب حیوان تیرہ شد

چو آب و آئینہ با خلق صاف و یکرویم
صفائی خاطر زندان سینہ چاک نگر

لیکن اس میدان میں وہ کبھی کبھار ہی آتے تھے۔ ان کا پسندیدہ موضوع عشق مجازی ہے اور ان کے ہاں انہی واردات کا بیان ہے جو اس دنیا کے عاشقوں اور معشوقوں کو پیش آتی ہیں۔ انہوں نے غزل میں ”نیم مادی اور نیم متصوفانہ“ ذریعہ اظہار کو خیرباد کہا۔ چند شعر ملاحظہ فرمائیے:

مگزار زندہ ہر کہ نحوای ترا چہ غم!
چشم سیاہ و غمزہ بیباک ہر چیت؟

رخ برفروز تاہمہ جانما شود سپند
چون گل شکفت منت خاشاک ہر چیت؟
رخ برفروز و خون دلم را روانہ ساز
آتش بخرمم زن و مستی بہانہ ساز
ایں قطرہ ہا کہ در جگرم تازہ شد گرہ
از عشق خوشہ خوشہ کن و دانہ دانہ ساز
ہر تیر غمزہ یہی کہ زمترگان روان کنی
اول دل شکستہ مارا نشانہ ساز

اس شعر کی نازک خیالی دیکھیے:

بس نازکست تو سنت ای نازنین سوار
از رشتہ ہای جان منش تازیانہ ساز
فغانی کے یہاں عشق کی بے پناہ آگ موجود تھی، لیکن ان کا احساس خودی اس عشق کو حسن کا پرتو نہیں سمجھتا تھا بلکہ ان کا یہی عشق اصل میں اس حسن کا خالق تھا جس کے وہ اتنے متوالے تھے۔

فروغ حسن تو از آہ سوز ناک من است
صفای دامن پاکت ز عشق پاک منست

یک چراغست درین خانہ و از پر تو آن
 ہر کجا بینگوم انجمنی ساختہ اند
 فغانی کے لئے غزل کا میدان وسیع تھا۔ اگرچہ حسن و عشق اس کا تار و پود تھا مگر
 وہ اس میں زندگی کے بہت گہرے مطالب کا اظہار کرنا بھی جانتے تھے۔ چنانچہ ان کے
 یہاں خودی، خودداری، خود نگری، عزت نفس اور دوستی وغیرہ پر بلخ اشارے ملتے ہیں۔
 جیسے:

ماکی زہر چراغ تو ان کرد کسب نور
 خود را بسوز در نظر شمع و نور باش

آن گو ہر یقین کہ زہر دیدہ غائب است
 شاید کہ در کنار تو باشد سراغ کن

آتش صفتائیم کہ در خانقاہ و دیر
 ہر جا کہ نشستیم چراغ ست دل ما

فکر ہر کس بقدر ہمت اوست:

بقدر طاقت خود ہر کسی غمی دارد
 دل من است کہ اندوہ عالمی دارد

دنیا بہ امید قائم است:

غریق بحر امیدم کہ در سفینہ نوح
 بیک لطیفہ ہلای ہزار سالہ گذشت

برائے دیگران:

دوری مکن اگر شرفی داری ای ہما!
 از خلق چون فرشتہ رمیدن چہ فائدہ

کامل انسان کی خوبیاں :

نیک شمع نجات از الم عشق نیابد

آن را کہ بدل صبر صد ایوب نباشد

صفوی دور میں جو شعرا ایران سے برصغیر پاک و ہند میں آئے وہ فغانی سے تو متاثر تھے، یہاں آکر ہندی شاعری کی مٹھاس، تمدن، فنون لطیفہ اور فلسفہ ویدانت سے بھی اثر پذیر ہوئے بغیر نہ رہ سکے اور یوں فارسی شاعری میں ایک نیا دبستان یا سبک معرض وجود میں آیا جسے بعض ناقدین ”فغانی ہندی دبستان“ اور بعض ہندی دبستان (سبک ہندی) کہتے ہیں۔ (۱۲) علی اکبر شہابی (۱۳) نے بابا فغانی کو سبک ہندی کے بزرگوں اور نامداروں میں شمار کیا ہے۔ حسین زیور نے لکھا (۱۴) ہے :

”فغانی از موجدین سبک ہندی بود“

علی قلی والہ داغستانی (۱۵) کا ارشاد ہے : ”بابائے مغفور (فغانی شیرازی) مجتہد فن تازہ ایست کہ پیش از وی احدی بان روش شعر ننگفتہ و پایہ سخنوری را بجائی رسانیدہ کہ عنقای اندیشہ بہ پیرامون او نمی تواند پرید۔“

دیگر تذکرہ نویسوں نے بھی یہی لکھا ہے کہ بابا فغانی طرز جدید کے موجد (۱۶) ہیں۔
مثلاً

امین احمد رازی، ہفت اقلیم، کلکتہ، ۱۹۳۹ء ص ۲۶۲۔

احمد علی، مخزن القلوب، قلمی، ۱۲۱۹ھ ورق ۲۵۵ ب

نور اللہ شوستری، مجالس المومنین، تہران، ۱۲۹۹ء ص ۵۳۹

حسین دوست، تذکرہ حسینی، لکھنؤ، ۱۸۷۵ء ص ۲۳۲

نواب صدیق حسن خان، شمع انجمن (تذکرہ بھوپال) بھوپال، ۱۲۹۳ھ ص ۳۶۲

نشر سخن حصہ دوم، قلمی، ۱۲۰۰ھ ورق ۲۲۳

سراج الدین علی خان آرزو، تذکرۃ الشعرا موسوم بہ مجمع النفائس، قلمی، ص ۶۸۳

وزیر علی عبرتی، تذکرہ غزل شعرا مسی معراج الخلیل، قلمی، ۱۲۵۲ھ ص ۸۷

شبلی نعمانی، شعر العجم حصہ پنجم، لاہور، ۱۹۳۴ء ص ۵۹۔

ملک الشعراء محمد تقی بہار (۱۷) نے تحریر فرمایا ہے :
 ”ابن شیوہ“ (سبک ہندی) از ہرات توسط جامی و فغانی بہ دہلی و دکن و اصفہان سرایت
 نمود۔“

علامہ اقبال (۱۸) نے ۱۹۰۷ء میں عطیہ بیگم سے لندن میں کہا تھا کہ بابا فغانی ایک بلند
 پایہ شاعر ہیں۔

آقای گھلوی نے اپنے (۱۹) مقالہ ”استقبال از سبک بابا فغانی“ میں لکھا ہے : ”از شواہد
 منقول، آشکار است کہ سبک بابا فغانی در علامہ اقبال تاثیر گزاشته است ولی ”سبک
 اقبال“ خیلی متمیز و منفرد است.... او یک مجدد و خلاق جہان شاعری است۔“ امیری
 فیروز کوہی (۲۰) نے کلیات صائب تبریزی کے مقدمہ میں ”سبک ہندی“ کو ”سبک
 اصفہانی“ قرار دیا ہے۔ اس کی تائید پر تو ضیائی نے مقدمہ دیوان ابو طالب کلیم کاشانی
 میں کی ہے۔

عرفی شیرازی (وفات ۹۹۹ھ / ۱۵۹۰ء) نظیری نیشاپوری (وفات ۱۰۲۱ھ / ۱۶۱۲ء
 یا ۱۰۲۳ھ / ۱۶۱۳ء) مرزا شرف جہاں قزوینی (وفات ۹۶۸ھ / ۱۵۶۰ء) وحشی یزدی (وفات
 ۹۹۱ھ / ۱۵۸۳ء) محتشم کاشی (وفات ۹۹۶ھ / ۱۵۸۷ء) حکیم شفائی (وفات ۱۰۳۷ھ /
 ۱۶۲۷ء) بابا نصیبی (وفات ۹۳۳ھ / ۱۵۳۷ء) محی لاری (وفات ۹۳۳ھ / ۱۵۲۶ء)
 جاروی مروی، آقا شاپور رازی (وفات ۱۰۲۱ھ / ۱۶۱۲ء یا ۱۰۳۰ھ / ۱۶۲۰ء یا ۱۰۲۸ھ /
 ۱۶۳۸ء) حکیم رکنا، فیضی (۹۵۳ھ / ۱۵۴۷ء --- ۱۰۰۲ھ / ۱۵۹۵ء) جلال اسیر (وفات
 ۱۰۳۹ھ / ۱۶۳۹ء) قدسی مشہدی (وفات ۱۰۵۶ھ / ۱۶۴۶ء) غنیمت کنجاہی (وفات ۱۱۵۸
 ھ / ۱۷۴۵ء) سراج الدین علی خان آرزو (۱۱۰۱ھ / ۱۶۸۹ء --- ۱۱۶۹ھ / ۱۷۵۵ء ج)
 وغیرہ کے کلام سے ایسے شواہد ملتے ہیں۔ جن سے اس امر کی تصدیق ہوتی ہے کہ یہ
 شعرا بابا فغانی سے اثر پذیر ہوئے۔ مولانا حسرت موہانی کہتے ہیں :

اردو میں کہاں اور حسرت

یہ طرز نظیری و فغانی

مرزا صائب (متوفی ۱۰۸۰ھ / ۱۶۶۹ء) نے فغانی کی طرز کو ذرا تبدیل کر کے اپنی

ایک اور نئی روش ایجاد کی اور وہ بھی مقبول عام ہوئی۔ بابا فغانی کا مشہور مطلع ہے۔

بہ بویت صبحدم نالان بگلگشت چمن رفتم

نہادم روی بر روی گل و از خویشتن رفتم

مرزا صائب نے اس کو یوں بدل دیا۔ (بحوالہ حواشی کلمات الشعراء)

بہ بویت صبحدم گریان چو شبنم در چمن رفتم

نہادم روی بر روی گل و از خویشتن رفتم

مرزا غالب اپنی ندرت، ایچ اور انفرادیت کے باوصف فغانی سے اثر پذیر ہوئے، ان

کے ہاں غزلوں کی غزلیں خالص تغزل اور غزلوں کی غزلیں خالص تصوف کی ہیں۔

مثلاً "چند خالص تغزل کی غزلوں کے مطلع یہ ہیں:

بیا کہ قاعدہ آسمان بگردانیم

قضا بہ گردش رطل گران بگردانیم

یہ غزل نادر قرار دی جاتی ہے۔ اردو کے ایک شاعر (۶۱) نے اس کا منظوم ترجمہ

بھی کیا ہے۔ مطلع کو یوں پیش کرتا ہے۔

گردش جام سے طالع کو دگرگوں کر دیں

غوغای شبیخونی برینگہ ہوش آور (۲۲)

بشوخی دل از خویشتن ہم گرفتہ

تاکی دل بہ عنان شیوہ نگاری ندہی

ضراحی برکف و گل در کنار می توان کشتن

آمری جاں روش چرخ کو واژگوں کر دیں

ای ذوق نواسنجی بازم بخروش آور

بتی دارم از اہل دل رم گرفتہ

ای کہ گفتم ندہی مراد دل آری ندہی

جنون مستم بہ فصل نو بہارم می توان کشتن

(یہ غزل تغزل کی تمام خصوصیات کے لحاظ سے اپنا جواب نہیں رکھتی) چند خالص

تصوف کی غزلوں کے مطلع درج ذیل ہیں:

ای بہ خلا ملا خوی تو ہنگامہ زما

باہمہ در گفتگوی باہمہ در ماجرا

ای ز ساز زنجیرم در جنون نواگر کن

بند گربدین ذوقست پارہ گران تر کن

بالم بخوبی بشک بہ بند کند تو
 مردم گمان کند کہ تنگم بہ بند تو
 سرچشمہ ای خونست زول تازیبان ہای
 دارم سخنی باتو و گفتن نتوان ہای
 بی خویشتن عنان نگاہش گرفتہ ایم
 از خود گذشتہ و سرراہش گرفتہ ایم

واقعہ گوئی اور معاملہ بندی فغانی کے یہاں بدرجہ اتم موجود تھی۔ غالب کے کلام

میں واقعہ گوئی اور معاملہ بندی کا عنصر خاصا زور دار ہے مثلاً

تکیہ بر عمد زبان تو غلط بود غلط
 کاین خود از طرز بیان تو غلط بود غلط
 دل نہاوں بہ پیام تو خطا بود خطا
 کام نجستن زبان تو غلط بود غلط

زما گسستی و بادگیران گرو بستی!
 بیا کہ عمد وفانیست استوار بیا
 وداع و وصل جداگانہ لذتی دارد
 ہزار بار برو صد ہزار بار بیا

بمن وصال تو باور نمی کند غالب
 بیا کہ قاعدہ آسمان بگردانیم

مرزا غالب اپنی غزلوں کے مطلع کے متعلق کہتے ہیں:

ہر مطلعیکہ ریزد از خامہ ام فانیست
 جز نغمہ محبت سازم نوا ندارد

جہاں تک نازک خیالی، موشگافی اور کنج کاوی کا تعلق ہے۔ قیاس چاہتا ہے کہ

”فغانی ہندی دبستان“ میں مرزا غالب بلند ترین مقام کے والی ہیں۔ نمونے کے طور پر چند شعر پیش خدمت ہیں۔ اس شعر میں ایک طویل عمل کو خوبصورت انداز میں نبھایا ہے۔

دمید دانہ و بالید و آشیان گہ شد
در انتظار ہما دام چیدنم بنگر

لہم از نام تو آن مایہ پرستی کہ اگر
بوسہ بر غنچہ زخم غنچہ نگین تو شود
(نگین شاہی مہر لگانے والی انگوٹھی کو کہتے ہیں۔ یعنی غنچہ علامت سلطانی جمال محبوب بن جائے گا۔ محبوب کے نام کا ورد عشاق کا عام شیوہ ہے۔ غالب نے اسے اپنے تخیل سے بہت بلند کر دیا ہے۔)

تاب ہنگامہ ورد آرم و گویم ہیہات
چہ غم تا غم ہجر تو یقین تو شود
اردو میں اس کا عکس دیکھیے۔

نہ ہوئی گر مرے مرنے سے تسلی نہ سہی
امتحان اور بھی باقی ہوں تو یہ بھی نہ سہی
طویل دور فراق کے نالہ ہائے زار اور اندیشہ ہائے دور و دراز کا فغانی یوں اظہار کرتے ہیں:

کہ فقاد در فراق کہ نسوختی تماش
اجلست غالباً این کہ فراق گشت
نامش

نازک خیالی کی رو سے مرزا غالب کا ایک بانکا شعر ملاحظہ کیجیئے:
گلت را نوا زگت را تماشا
تو داری بہاری کہ عالم ندارد

مکن بہ پرسشتم از شکوہ منع کاین خونیت
کہ خود ز زخم دم دوختن فرو ریزد

کاسپاٹ مفہوم یہ ہے کہ محبوب مہربان ہو کر عاشق کا حال دریافت کرتا ہے۔ عاشق اس موقعہ کو غنیمت تصور کرتا ہے۔ شکایت کا دفتر کھول دیتا ہے۔ مرزا غالب اس مضمون کو الجھاؤ دے کر پیش کرتے ہیں کہ تو پرسش حال کے وقت مجھے شکوہ سے منع نہ کر کیونکہ تیری پرسش میرے زخموں پر ٹانگے کے مساوی ہے۔ چونکہ ٹانگا لگاتے وقت کچھ نہ کچھ خون ٹپکتا ہے۔ اس لیے میرا شکوہ وہ خون ہے جو زخم سیتے وقت نکلا کرتا ہے۔

بابا فغانی شیرازی کی غزلوں میں نغمگی، ہم آہنگی اور موسیقیت سے بھرپور روانی کی فراوانی ہے۔ چند غزلوں کے مطلع یہ ہیں۔

چوں برقص آئی بمجلس آفتاب آید
برقص

گر خرامی برکنار جوئی آب آید برقص

مست گشتم سر ز قید ہوشیاران می برم
رخت خویش از پہلوی پرہیزگاران می برم
وقت گلم تمام بہ آہ و فغان گزشت!
چون بگذرد خزان کہ بہارم چنان گزشت

مرزا غالب کے کلام میں ترنم اور نغمے کی کار فرمائیاں اپنے جوہن پر ملتی ہیں اور اس سلسلے میں وہ ”فغانی ہندی دیستان“ کے کسی شاعر سے فروتر نہیں ہیں۔ وہ اپنی غزلوں کے لئے اس قسم کی بحر چنتے ہیں جو الفاظ میں ایسی موسیقی اور معانی میں ایسی دلاویزی پیدا کرے جس سے غزل زیادہ شگفتہ اور رنگین نظر آئے۔ وہ کہنے لگتے ہ

بزینی کہ بہ آہنگ غزل بنشینم

خاک گلبوی و ہوا مشک فشان می بایست

چند مترنم اور نغمہ آفرین غزلوں کے مطلع ملاحظہ فرمائیے:

خوشست آنکہ باخویش جز غم ندارد

ولی خوشترست آنکہ اینہم ندارد

تاہم زدل برد کافر ادای

بالا بلندی کوتہ قبای

بعشق از دو جہان بی نیاز باید بود

مجاز سوز حقیقت گداز باید بود

بابا فغانی اور مرزا غالب کے چند ہم زمین و ہم قوافی اشعار پیش خدمت ہیں۔ ان سے پتہ چلتا ہے کہ خیال بندی اور معنی آفرینی کی جو روایت فغانی سے شروع ہوئی تھی وہ وقت کے دھارے کے ساتھ ساتھ ترقی کرتی ہوئی کہاں سے کہاں پہنچی اور مرزا غالب کیسے اپنے رعب دار اسلوب، اختراعی مضامین کے پہلو بہ پہلو سچے اور گہرے جذبات رکھنے کے باوجود اس روایت میں رچ بس سکے۔

فغانی:

من و دو چشم روشن برخ تو باز کردن

ز نعیم ہر دو عالم در دل فراز کردن

قدی بہستی خود ز دست قصہ کوتہ

بخیاں کعبہ تاکی رہ خود دراز کردن

چہ عنایتنت یا رب ز پی ہزار غمزہ

گرہی ز طاق ابرو بکرشمہ باز کردن

غالب:

تو و در کنار شوقم گره از جبین کشودن
من و بر رخ دو عالم در دل فراز کردن
نکبت بموشکافی ز فریب رم نخوردن
نفسم بدام بانی زخن دراز کردن
ز غم تو باد شرمم که چه مایه شوخ چشمت
ز شکست رنگ بر رخ در خلد باز کردن

فغانی:

بس تازه و تری چمن آرای کیستی
نخل امید و شاخ تمنای کیستی

حالا ز غنچه دل ما باز کن گره
در انتظار وعده فردای کیستی

غالب:

بیهوده نیست سعی صبا در دیار ما
ای بوی گل، پیام تمنای کیستی
با هیچ کافر این همه سختی نمی رود
ای شب بمرگ من که تو فردای کیستی

فغانی:

سزد گر بر چراغ هستی خود دامن افشانم
که از بخت بلند آن ماه دارم در نظر امشب

غالب:

هان آئینه بگذار که عکسم نقریبه
نظاره یکتائی حق میکنم امشب

فغانی:

جمال و جاه داری هر چه خواهی میتوان کردن
باین حسن و جوانی پادشاهی میتوان کردن

غالب کا ایک مشہور شعر (۲۳) ہے:

نقش فریادی ہے کس کی شوخی تحریر کا

کانغذی ہے پیرہن ہر پیکر تصویر کا

یہ ان کے اپنے ہی شعر کی تفسیر ہے:

رخ گل زغازہ کاری بہ نگاہ بند آیین

نرسد بہ خس شکایت زچمن طراز کردن

اس شعر کے متعلق بعض شارحین نے بے معنی کا الزام عاید کیا ہے اور کہا ہے کہ نہ معلوم یہ رسم کہاں تھی کہ مستغیث کانغذ کے کپڑے پہن کر حاکم کے سامنے جاتا، مگر یہ اعتراض حقیقت پر مبنی نہیں۔ قدیم الایام میں یہ رسم تھی۔ چنانچہ بابا فغانی کہتے ہیں:

ناکہ دست قدر از دست تو بر بود قلم

کانغذین پیرہن از دست قدر باد مرا

کمال اسماعیل گویا ہوتے ہیں:

کانغذی جامہ پوشید و بدرگاہ آمد

زادہ خاطر من تا بدی داد مرا

غم و اندوہ کی یلغاریں مرزا غالب کو پڑمردہ بنانے کی بجائے ایک نیا ہدف عطا کرتی ہیں۔ بابا فغانی کے یہاں بھی اس سلسلے میں بلیغ اشارے ملتے ہیں۔ ان کا ذکر مثالوں کے ساتھ پہلے ہی آچکا ہے۔ اب مرزا غالب کے چند اشعار کے تیور ملاحظہ فرمائیے:

ہنگامہ زبونی ہمت ہے انفعال

حاصل نہ کیجے دہر سے عبرت ہی کیوں نہ ہو

تشنہ لب بر ساحل دریا ز غیرت جان دہم

گر بموج افتد گمان چین پیشانی مرا

بوادی کہ دران خضر را عصا خفتست

ہسینہ می سپرم راہ گرچہ پا خفتست

آنچہ نتوان داد جز در دست محبوبان دل بست

و آنچہ نتوان ریخت جز در پان خوبان آبروست

خاربا از اثر گرمی رفتارم سوخت

نتیجہ بر قدم را بردانست مرا
غالب کے نزدیک مرد حق کے لئے ظلم و ستم سے گھبرانا کسی طرح بھی درست نہیں۔
اس شعر میں:

مرد نبود کز ستم بر خاطرش باری رسد

ہم ز خود رنجم، گرم از دشمن آزاری رسد

وہ اسی بات کو بیان کرتے ہوئے کہتے ہیں اگر دشمن کی تکلیف پہنچانے والی تدبیروں سے میرا دل رنجیدہ ہو تو میں اپنے آپ پر ناراض ہوتا ہوں کہ عالی ہمتی میں کوئی کمی ظہور پذیر ہو گئی ہے۔

اس مختصر سے جائزے سے انکشاف ہوتا ہے کہ مرزا غالب اور بابا فغانی شیرازی کے مابین کونسی قدریں (یعنی واقعہ گوئی، معاملہ بندی، نازک خیالی، بلند معانی، تعزیر اور تصوف میں تمیز، عملی زندگی کی مشکلات سے مقابلہ و مجاہدہ وغیرہ) مشترک تھیں۔ جن کے باعث غالب نے اپنی اجتہاد پسندی، اپنی ذاتی عظمت اور فوقیت کے احساس کے باوصف بابا فغانی کے متعلق احسن جذبات کا اظہار فرمایا۔ جن کا ذکر اس مقالہ کے آغاز میں ہوا ہے۔

مرزا غالب کی ایک مشہور مثنوی ”درد و داغ“ ہے۔ جس میں انہوں نے ایک مزیدار کہانی بیان کی ہے کہ کیسے ایک عورت کی یہ دعا مستجاب ہوئی کہ وہ پھر سے جوان ہو جائے۔ جوان ہوتے ہی اس کے تیور بدل گئے۔ اس نے اپنے شوہر کو دھتکار دیا۔

عقد حق صحبت و الفت شکست

رنگ بر رخسار عصمت شکست

چنانچہ شوہر نے اس کی بے وفائی سے شکستہ خاطر ہو کر بددعا کی اور وہ سورنی بن گئی۔
اس موقع پر مرزا غالب کہتے ہیں:

خوک شد و پیچہ زون ساز کرد

با سر و رو عریضہ آغاز کرد

اس پر مرزا غالب کے ایک ہمعصر گل محمد خان ناطق مکرانی (المتوفی ۱۲۶۳ھ) نے اپنا خیال پیش کرنے کی جسارت کی۔ یہ صاحب خطہ مکران سے متعلق تھے۔ کامل القادری (۲۵) سابق مدیر معاون ”افکار“ کراچی کی تحقیق کے مطابق ناطق شہر تسپ علاقہ پنجگھر (مکران) کے ملازئی قبیلے سے تعلق رکھتے تھے۔ انہوں نے اٹھارہویں صدی کے آخر اور انیسویں صدی کے شروع میں خطہ مکران سے اپنی خداداد لیاقت کے جوہر دکھائے۔ پھر سندھ کا رخ کیا۔ وہاں سے ہندوستان پہنچے اور اودھ کے شہزادوں (محمد علی شاہ، امجد علی شاہ اور واجد علی شاہ) کے دربار سے منسلک ہو گئے۔ (۲۶) وہاں سے گویا ہوئے۔

صبا از جانب ناطق سلامی خاک مکران را
کہ من چون غنچہ دل در گلشن ہندوستان بستم

ای عزیزان وطن دست بشوئید از من!
کہ کشتہ ہندم و سبزان گلابی پوشش!

لکھنؤ ہی سے ناطق نے مرزا غالب کو خط (۲۷) لکھا۔ جس میں اپنی زندگی کے حادثات اور آفات کا ذکر کیا ہے۔ رئیسوں اور امیر زادوں کی اس بے حس اور مردہ دلی کا شکوہ کیا ہے جو وہ فن کاروں اور اہل علم حضرات سے روا رکھتے ہیں۔

اسی خط کے آخر میں ”خوک شد و پنچہ زدن ساز کرد“ کے بارے میں اصلاح کی ضرورت کا احساس دلاتے ہیں اور یہ لکھتے ہیں کہ خوک کے پنچہ نہیں سم ہوتا ہے۔ اگر پنچے کا اطلاق سم پر بھی جائز ہے تو کوئی مثال دیجئے۔

مرزا غالب کی فطرت سلیم اور حق پرستی کی دادرینی چاہیے کہ انہوں نے اس تبصرہ کی معقولیت کو محسوس کیا اور تحریر فرمایا کہ میں نے سور کے پاؤں پر گہری نظر نہیں ڈالی تھی سمجھ لیا تھا کہ کتے وغیرہ کی طرح پنچہ ہی ہوگا۔ چنانچہ مصرعے بدل دیا اور لکھا

خوک شد و بد نفسی ساز کرد

مرزا غالب کا صرف یہی خط ناطق کے نام ”پنج آہنگ“ میں چھپا ہے۔ تاہم غالب شناس معروف محقق مولانا غلام رسول مہر کی (۲۸) رائے سے اتفاق کرنا پڑتا ہے۔ کہ ”ان کے درمیان بے تکلف دوستانہ روابط تھے۔ ایسا نہ ہوتا تو نہ ناطق کو یوں انتباہ کا خیال آتا اور نہ مرزا غالب اس انداز سے جواب دیتے۔ اغلب ہے کہ دہلی یا لکھنؤ میں دونوں کے درمیان ملاقاتیں بھی ہوئی ہوں، لکھنؤ کی ملاقات اس صورت میں ممکن ثابت ہوگی کہ ناطق ۱۸۲۷ء سے پیشتر لکھنؤ پہنچ گئے ہوں۔ اور دہلی کی ملاقات زیادہ یقینی اس لیے ہے کہ ناطق لکھنؤ جاتے ہوئے دہلی میں ضرور ٹھہرے ہوں گے اور کسی فارسی گو شاعر کا دہلی سے گزرنا اور غالب سے نہ ملنا قیاس میں نہیں آتا۔“

مرزا غالب اور ناطق مکرانی (۲۹) قصیدے کی ادبی روایت کو خوب نبھاتے ہیں۔ ایسا محسوس ہوتا ہے کہ وہ قصیدے کو عرفی شیرازی کی طرح ”کار ہوس پیشگان“ سمجھتے تھے۔ چنانچہ وہ تشبیب پر زیادہ زور دیتے ہیں اور اسی لیے مرزا غالب کے بعض قصائد توصیف خدا، نعت اور منقبت پر مبنی ہیں۔ ناطق مکرانی بھی کم و بیش اسی انداز پر عمل پیرا نظر آتے ہیں۔ عرفی شیرازی کی طرح دونوں قصائد میں اپنا ذکر خیر کرنے سے بھی نہیں چوکتے۔ انہیں اپنی ذات سے خاصا لگاؤ ہے۔ مرزا غالب نے آخری قصیدہ خود اپنی تعریف میں کہا ہے جس کا مطلع ہے:

از نگوئی نشان نمی خواہم

خویش را بدگمان نمی خواہم

غالب اپنی اور مدوح کی تعریف کو ہم آہنگ کرتے ہیں جیسے

مرا بہ شیوہ جادو دی ہمال محال

ترا بہ پایہ شاہنشہی عدیل عدیم

ناطق اس طرح اپنا ذکر چھیڑتے ہیں۔

درین زمانہ من آن شاعرم کہ نتوان یافت

نظیر من بہ سخن در قلمرو ایجاد

نواب شرف الدولہ کی صفت میں جو قصیدہ ہے۔ اس کی تشبیہ میں ناطق مکرانی اپنا ذکر کس طمطراق سے کرتے ہیں۔ ملاحظہ کیجیئے۔

آن بلبلم کہ گر بچمن سرکند فغان
 از ہر درخت آتش موسیٰ شود عیان
 آن گلشنم کہ باد زفیض شمیم او
 بخشند بمرہ چون نفس عیسوی روان
 آن شبنم کہ موسیٰ کشان آفتاب را
 آرد فرود جذبہ اش از چہارم آسمان
 آن قطرہ ام کہ بارد اگر بر وجود خویش
 ہر قطرہ اش نشان دہد از بحر بیکران
 آن وادیم کہ ہر شری کش جہد ز سنگ
 گردد بہ شعلہ شجر طور ہمزبان
 آن شاعرم کہ شہوت شعرم جہان گرفت
 چون صیت کام بخشی دستور شہ نشان

مرزا غالب کی طرح ناطق مکرانی کی نثر میں ہی ناقدروانی کی شکایت موجود نہیں بلکہ اس کی جھلکیاں شعر میں بھی ملتی ہیں۔ جیسے:

ناطق نشد بجز کفنی حاصلم زدہر
 صد رہش درگزر خضر فشاندیم ولی
 تیغ صد گنج بہائیم ولی بیقدریم
 ناطق از خجالت کم قیمتی خویش بدہر
 آن ہم ہمزد گورکنی گورکن گرفت
 از یہ بختی ما سبز نشد دانہ ما!
 کزہنر درتہ زنگار بود جوہر ما!
 آب شد بار دگر گوہر یک دانہ ما!

مرزا غالب کی مانند ناطق مکرانی کا اصل رنگ غم ہی تھا۔ ان کی زندگی میں مسرت اور اس کے زمزمے موجود نہیں۔ ان کے یہاں غم مستقل اور عمیق ہے۔ وہ اسی

کیفیت میں ایک خاص قسم کی لذت محسوس کرتے ہیں۔ مثلاً

نشتر بذر اجل از دشت غم بر سر ما
 سر ما باد فدای غم جان پرور ما
 ناطق مطلب محبت راحت طلبان را
 بگریز ز دردیکہ گریزان زدوا نیست
 نعمت جنت اگر نذر مذاقم سازند
 ذوق اندوہ تو حاشا کہ فراموش کنم

ناطق، غالب و فغانی کی طرح غم کو کس انداز سے مسخر کرتے ہیں ملاحظہ فرمائیے۔

بیابہ مملکت ہمت و بہ بہین ناطق
 کہ من تو نگرو این منعمان فقیر من اند

بشاخ گل نشین ساختن بر بلبل ارزانی
 کہ من در چنگل شہباز خوزیز آشیان بستم

عاجز نیم زعربہ آسمان ہنوز
 دارم بخویش قوت آہی گمان ہنوز
 خورشید حشر سرزد و از دود آہ من!
 ظلمت سراسر عرصہ این خاکدان ہنوز

صد شمع برفرو ختم و دل ز تیرگی
 باشد نیازمند فروغ شرر ہنوز

آن ہائیم کہ گرود شہ اقلیم جنون

برسر ہر کہ فتد سایہ بال و پر ما
 بعض غزلوں میں ناطق مرزا غالب کی ہی زمین بروئے کار لاتے ہیں۔ مثلاً"۔

غالب : برقند نہ بر شہد نشیند گس ما
 ناطق : بر شربت دینار نجسبد گس ما
 غالب : در کشور بیداد تو فرمان قضا نیست
 ناطق : در کشور بیداد تو سودا برضا نیست
 غالب : زمن گسستی و پیوند مشکل افتاد ست
 ناطق : در آتشی من بیچارہ را دل افتاد ست
 غالب : در کلبہ ما از جگر سوخته بو برد
 ناطق : اندیشہ حور از دلم آن روی نکو برد

مرزا غالب نے کہا تھا:

دوست غنچاری میں میری سعی فرمائیں گے کیا
 زخم کے بھرنے تلک ناخن نہ بھر آئیں گے کیا
 ناطق گویا ہوتے ہیں۔

لذت زرد بسکہ دل زار من گرفت!
 ناخن زدم بداغ اگر بہ شدن گرفت

غالب:

میں بھی رک رک کے نہ مرتا جو جفا کے بدلے
 دشنہ اک تیز سا ہوتا میرے غنچار کے پاس
 تاہی از سخت جانی نیم بسکل زیستن
 میزنم زین باز بر تیغی کہ باشد بس مرا

ناطق:

غالب:

نے تیر کماں میں ہے نہ صیاد کبھی میں
گوشے میں قفس کے مجھے آرام بہت ہے

ناطق:

گرچہ بلبل کلبہ از خار و خس باشد مرا
کشتنی باشم اگر گلشن ہوس باشد مرا
کی میسری شود مرغان باغ خلد را
این فراغتہا کہ در کنج قفس باشد مرا
بے ساختگی، سادگی، رس اور لوج، جذبے کی شدت اور احساس کی پختگی ناطق
مکرانی کے کلام کا لازمہ ہیں۔ ان کے یہاں فکر و خیال کی بلندی بسا اوقات اتنے عروج
پر ہوتی ہے کہ ایک عظیم فنکار بھی اس خیال کو شاید اس سے بہتر انداز میں پیش نہ کر
سکتا۔ خود ہی کہہ گئے۔

ناطق شگفتہ خاطری من درین چمن
از نوک خامہ ات نہ زمقار بلبل است
لیوی کے خیال میں ناطق پر ”غالب کوچک“ کا گمان ہوتا ہے۔ گل محمد ناطق فارسی
ادب میں سرزمین مکران کی سر بلندی اور تابندگی کا باعث بنے ہیں۔ ان کے اپنے الفاظ
میں ہے

مرد مشہور کند نام وطن را ناطق
بایزید این ہمہ جاگفت کہ بسطای ہست
یہ تھیں فغانی شیرازی، ناطق مکرانی اور مرزا غالب کے کلام کی چند جھلکیاں اور
بعض مماثلتیں۔ ان کی نمائندگی مرزا غالب کے اس شعر سے ہوتی ہے۔
کف خاکم غباری می نویسم
رگ سنگم شراری می نویسم
گویا ان کے فن کے دو پہلو تھے ایک ماضی کو محفوظ کرنا اور دوسرا مستقبل کے لئے
کچھ شرارے پیدا کرنا۔ یہی اجزا علامہ اقبال کے ہاں نقطہ عروج تک پہنچے۔ اقبال کہتے

تھی کسی درماندہ رہو کی صدائے دردناک
جس کو آواز رحیل کاروان سمجھا تھا میں

دگر رنگی ازین خوشتر ندیدم!
بخون خویش تصویرش کشیدم!

حوالہ جات

- (۱) عود ہندی (لاہور ایڈیشن) ص ۴۲، (علی گڑھ ایڈیشن) ص ۴۴، (لکھنؤ ایڈیشن) ص ۱۰۸۔
- (۲) کلیات غالب فارسی، لکھنؤ، ۱۹۲۵، ص ۲۸، کلیات غالب فارسی جلد سوم مرتبہ سید مرتضیٰ حسین فاضل لکھنؤی، لاہور، ۱۹۶۷ء ص ۲۱۵۔
- (۳) دیوان فغانی، سنہ ۱۰۴۰ھ، لال ماہر، لاہور، ص ۱۰۴۔ دیوان بابا فغانی شیرازی، سہیلی خوانساری، تہران، ۱۳۱۶ھ، شمس، چاپ اول، ص ۷۶۔
- (۴) غالب، غلام رسول مر، لاہور، طبع چہارم، ص ۵۔
- (۵) فغانیز لائف اینڈ ورکس، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، کراچی، ۱۹۶۳ء ص ۱۰، ص ۱۱۔
- (۶) بابا فغانی شیرازی (بہیثیت غزل گو) محمد انعام الحق کوثر، قلمی، لاہور، ۱۹۵۴ء، ص ۴۹۔
- (۷) عرفات العاشقین، قلمی، ورق نمبر ۵۵۷۔
- (۸) بابا فغانی شیرازی (بہیثیت غزل گو) محمد انعام الحق کوثر، قلمی، لاہور، ۱۹۵۴ء باب دوم، غزل فغانی کے اہم مضامین۔
- (۹) دہلی اور لکھنؤ کا شعری دیستان، سید عابد علی عابد، امروز لاہور، ۲۷ جنوری ۱۹۵۷ء۔
- (۱۰) تاریخ ادب اردو، رام بابو مسکینہ، مترجم محمد عسکری، لکھنؤ، ۱۹۲۹ء ص ۹۸۔
- (۱۱) جوئے کوثر، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، لاہور، ۱۹۷۵ء ص ۱۳۳ تا ۱۴۱۔
- (۱۲) تلمیحات اقبال، سید عابد علی عابد، لاہور، ۱۹۵۹ء ص ۱۳۴۔

فغانی شیرازی کی مقبولیت پاک و ہند میں، انعام الحق کوثر، مجلہ اقبال، لاہور، اپریل
۱۹۶۱ء، ص ۳۰، ۳۱۔

- (۱۳) روابط ادبی ایران و ہند، تہران، ۱۳۲۶ء، ص ۹۱۔
- (۱۴) تاریخ ادبیات ایران، تہران، ۱۳۳۱ء، ص ۲۰۳۔
- (۱۵) ریاض الشعراء (قلمی) ورق نمبر ۱۰۶۔
- (۱۶) فارسی شاعری کے مختلف مکاتب (بزبان انگریزی) انعام الحق کوثر، مجلہ اقبال
لاہور، جنوری ۱۹۶۲ء، ص ۶۵، ۶۶۔
- (۱۷) سبک شناسی، حصہ سوم، تہران، ۱۳۲۶ء، ص ۲۲۸۔
- (۱۸) اقبال اور عطیہ بیگم، مترجمہ ضیا الدین احمد برنی، اقبال اکیڈمی کراچی، ستمبر
۱۹۵۶ء۔
- (۱۹) ہلال کراچی، مارچ اپریل ۱۹۶۹ء۔
- (۲۰) فغانی اور اس کے عہد کے شعراء (بزبان انگریزی) انعام الحق کوثر، (قلمی رسالہ
دکتری، پنجاب یونیورسٹی، لاہور، ۱۹۶۱ء۔
- سبک ہندی (ہند کا اسلوب) ڈاکٹر خلیل طوق ار، مجلہ اقبال، لاہور، جولائی و اکتوبر
۱۹۹۷ء، ص ۷۹ تا ۸۹۔
- (۲۱) نگار پاکستان، کراچی، غالب نمبر ۱۹۶۹ء، ص ۱۳۹۔
- (۲۲) دیوان اشعار بابا فغانی شیرازی، چاپ دوم، تہران، ۱۳۳۰ء
- کلیات غالب فارسی، مطبوعہ مجلس ترقی ادب لاہور، ۱۹۶۷ء۔
- کلیات غالب فارسی، مطبوعہ شیخ مبارک علی ناشر لاہور، ۱۹۶۵ء۔
- (۲۳) دیوان غالب اردو معہ ضمیمہ، مطبوعہ شیخ جان محمد اللہ بخش کشمیری، بازار لاہور،
جنوری ۱۹۳۷ء۔
- (۲۴) کلیات غالب، چاپ لکھنؤ، ۱۹۲۵ء، ص ۷۱ تا ۷۹۔
- (۲۵) ہم عصر غالب ناطق کمرانی پر مزید تحقیق، افکار، کراچی، غالب نمبر ۱۹۶۹ء، ص
۳۲۳۔
- (۲۶) شمع انجمن، محمد صدیق حسن خان، بھوپال، ۱۲۹۳ھ، ص ۷۲۔
- بلوچستان میں فارسی شاعری، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، کوئٹہ، ۱۹۶۸ء، ص ۶۳ تا ۸۳۔

ہسٹری آف بلوچ ریس اینڈ بلوچستان، محمد سردار خان بلوچ، کراچی، ۱۹۵۸ء
سندھ کے فارسی گو شعرا (بزبان انگریزی) ڈاکٹر ایچ۔ آئی سدارنگانی، کراچی، ۱۹۵۶ء
ص ۲۱۶۔

تکملہ مقالات الشعراء، محمد ابراہیم مخدوم، خلیل، بتصحیح و حواشی سید حسام الدین
راشدی، کراچی، ۱۹۵۸ء۔

بلوچ قوم کی تاریخ، محمد سردار خان بلوچ، مترجم پروفیسر ایم۔ انور رومان، حصہ دوم،
لاہور، ۱۹۸۰ء، ص ۵۷ تا ۴۶۶۔

جوہر معظم، ناطق مکرانی، لکھنؤ، ۱۲۷۷ھ، ص ۳۸، ۳۹۔ (۲۷)

کلیات نثر غالب طبع سوم، لکھنؤ، ۱۸۸۳ء، ص ۲۳۳، ۲۳۵۔

شعر فارسی در بلوچستان، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، لاہور، ۱۹۷۵ء، ص ۲۰ تا ۳۱۔

منتخباتی از شعرائی فارسی گوی بلوچستان، پروفیسر ڈاکٹر انعام الحق کوثر، لاہور، ۱۹۷۱ء
ص ۹ تا ۱۴۔

مقدمہ جوہر معظم، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، کوئٹہ، ۱۹۶۹ء، ص ۱۱۔ (۲۸)

فارسی شاعری کی جھلکیاں (بزبان انگریزی) ڈاکٹر انعام الحق کوثر، لاہور، ۱۹۷۶ء، (۲۹)

ص ۱۶۲ تا ۱۷۰۔

ارمغان کوثر، پروفیسر ڈاکٹر انعام الحق کوثر، لاہور، ۱۹۷۳ء، ص ۷۰ تا ۷۴۔

مقدمہ جوہر معظم، ڈاکٹر انعام الحق کوثر، کوئٹہ، ۱۹۶۹ء، ص ۳۵ تا ۴۴۔

بخش انگلیسی

A HAND -LIST OF THE MSS OF HAKIM HABIBUR RAHMAN COLLECTION. Dr. M. Shami of the Rajshahi University , Bangla Desh has given a hand -list of the Persian , Arabic and Urdu MSS lying in the Hakim Habibur Rahman Collection of the Dacca University Library along with a biographical sketch of Hakim Habibur Rahman, with *nom de plume* of Ahsan (1881-1947), a well -known physician, scholar, writer and political leader of the region. The list contains the names of some important books on various topics including Persian and Urdu literature.

B- Urdu Section

SIMILARITIES BETWEEN THE POETRY OF GHALIB AND OTHER PERSIAN POETS. In this paper, Dr. In'amul Haq Kousar has dealt with the identical ideas contained in the poetry of Asadullah Khan Ghalib of Delhi and some other Persian poets including Sa'ib, Kalim, Salim, Qudsi, Kalim, Zuhuri, Naziri, Urfi, No'i , Faghani and Shifa'i. The writer has given illustrations from the poetry of Ghalib and other Persian poets in support of his assertions.

Dr. Ali Reza Naqvi

INTRODUCTION OF THE INTERNATIONAL ISLAMIC UNIVERSITY ISLAMABAD. Dr. A.R.Naqvi has given here detailed information about the history, working and syllabi of the International Islamic University, Islamabad, established in 1985. It includes the number of the students in the various fields of study and the future plans of the university for the expansion and extension of its academic activities according to its 25 Year Plan.

THE ART-CULTURAL TREASURE OF KAKH-E TALPURAN. In this paper, the Iran Cultural Centre, Hyderabad has given some important and interesting information about the rich collection of Art and cultural relics of the Talpur family, once the rulers of Khairpur state in Sind. The relics date back to the 18th and 19th century A.D. The dynasty also ruled for a short time from 1783 to 1843 over the Sind Province including a part of Punjab, from Arabian Sea to the borders of Sistan and Baluchistan with Hyderabad as its capital. Their forefathers were the trusted nobles of the Kalhora rulers of Sind. This Baluch Shia tribe loved Persian and patronized its poets, promoted Persian and maintained close relations with Iran—a feature which distinguished them from other tribes of the region. The brief article also gives a short description of the palace as well as its rich art and cultural relics.

INTRODUCTION OF DISSERTATIONS FOR M.A. PERSIAN. Dr. M.H. Tasbihi has introduced here four dissertations of students of M.A. Persian of the National Institute of Modern Languages, Islamabad. They include: "The Post - Revolution Vocabulary and Terminology in Persian Poetry" by S. Qaiser Abbas Kazmi, "Ghalib's Place in Persian Poetry" by Rubina Firdous, "Sama" in *Kashful Mahjub* by Irshad Begum, and Editing of Muhammad Jalali Shahi's treatise entitled "*Deenul Murideen*" by Andaleeb Faruq.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

interesting sample of fiction writing in modern Iran.

ATTAR AND HIS INFLUENCE IN THE REALM OF OTHER CULTURES.

In this interesting and informative paper, Dr. Kulsoom Abul Bashar of Dacca University, Bangla Desh, has dealt with the influence wrought by works of Fariduddin Attar on the writers and poets of Bengal in the form of translations of Attar's works in Bengali and the composition of books in Bengali language under the influence of the works of Attar. In the end, the author has appended the list of 18 works consulted by her in writing this paper.

MALIKUSH SHU'ARA AKHUND SULTAN ALI BALGHARI. Mulla Ghulam Hasan Khaplu from Baltistan has briefly dealt with the life and works of Malikush Shu'ara Akhund Sultan Ali Balghari (1250-1305/1834-1888), one of the descendants of Akhund Bilal, a leading disciple of Amir Kabir Mir Sayyid Ali Hamadani, who accompanied the Amir Kabir in 783/1386 from Khorasan and stayed in Balghar, a village in Khaplu, Baltistan. The writer has discussed some of the works of the Akhund and has given a ghazal from him in Persian .

INTRODUCTION OF SOME PUBLICATIONS OF IRAN - PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES, The Iran -Pakistan Institute of Persian Studies, Islamabad has been making yeoman's service for the promotion of Persian culture and literature for the last twenty seven years. It has to its credit the publication of more than 161 important and valuable books in the field of Persian history and literature. But its services have not come duly to the knowledge of the research scholars. *Danish*, from its No 52, has started the introduction of some of the publication, of the Institute for the information of the scholars. Here is the introduction of another set of 10 publications of the Institute . It is hoped they will prove helpful in the research work of the scholars who are always in search of newer sources for their research.

and occupied parts of its territory from their Hindu *rajas*. After the famous critique of Shibli's "*She'ru'l Ajam*", this is the best example of Shirani's historical research and scientific criticism.

SHIRANI'S CRITIQUE OF SHIBLI'S "SHE'RUL AJAM". Here Dr. Siddiq Khan Shibli has discussed the famous critical study of Maulana Shibli's "*She'ru'l Ajam*", an anthology of the Persian poets in five volumes written in Urdu. Shirani could not complete his criticism of the whole *She'ru'l Ajam*, and his book covers only the first volume and a part of the second volume of the book up to Kamal Isma'il in 750 pages. Dr. Shibli, a namesake of Maulana Shibli, has sufficed to cite two examples of Shirani's criticism of the Maulana Shibli's book, one relating to some statements of the Maulana relating to Rudaki and the other relating to the ascription of the authorship of "*Mazharul Ajayeb*" to Attar. He has concluded that Shirani never relied solely on the statements of the historians and biographers, but, as a true research scholar, he would make a deep study of the works of the poets under discussion and find out the real truth of the statements from within those works.

TONK- SHIRANI'S HOMETOWN. In this paper, Mr. Mazhar Mahmud Shirani, a grandson of the late Prof. Mahmud Shirani, has given a historical and literary account about Tonk, Shirani's home-town. In the end, he has given an Urdu poem about Tonk by Prof. Dr. Tanvir Ahmad Alavi entitled "*Atesh-e-Karavan*" (The Fire of the Caravan).

HAFT BAND. It is a short story by Raziye'h Tojjar, a contemporary Persian short story writer of Iran. It is a typical short story and a living example of the new trends in the Persian fiction literature of post - revolution Iran.

AGHAYE MEHREBAN. Another short story by a contemporary Persian short story writer of Iran, Hameed Gerogan. This is another

SOME IMPORTANT POINTS ABOUT SHIRANI AND SHIRANOLOGY.

Dr. Aftab Asghar of the Oriental College, Lahore, has asserted in this paper that Prof. Mahmud Shirani occupies the same place in the glorious history of the literary and cultural history of the Muslims of the sub-continent as Mahmud Ghaznavi occupies in their political and military history. The writer has tried to elucidate his point by comparing the services of the two important personalities on the horizon of the literary and political history of the Muslims of the sub-continent.

A DESCRIPTIVE CATALOGUE OF THE WORKS OF HAFIZ MAHMUD SHIRANI.

In this interesting and useful paper, Dr. M.H. Tasbihi has given a detailed list of the works of the late Prof. Mahmud Shirani including some still lying in Ms form.

"MAJMU'AYE NAGHZ" - AN EXAMPLE OF SHIRANI'S SCIENTIFIC EDITING AND RESEARCH. Dr. A.R. Naqvi, in this paper, has discussed the salient features of the scientific editing and research of Prof. Mahmud Shirani. He has taken up "Majmu'aye Naghz", a Tazkera of Urdu poets written in Persian by Mir Qudratullah Qasim with illustrations from their poetry in Urdu, edited by Shirani as an ideal example of the methodology adopted by Shirani in the scientific editing of and the research on the various literary and historical works in Persian and Urdu.

A CRITIQUE OF "PIRTHI RAJ RASA". Here Dr. A.R. Naqvi has discussed the characteristic features of the critical study of the fake historical Hindi poetical work "*Pirthi Raj Rasa*", wrongly acknowledged by a large number of Indian and European scholars as a genuine historical work. Shirani, through his incisive and critical study has proved that the work in question is purely fictitious and forged, and is meant to cast aspersions on Sultan Shababuddin Ghorī, one of the earliest Muslim invaders on India, and emanates from the writer's hatred towards the early Muslim rulers who invaded India

ATTAR'S INFLUENCE ON MYSTIC THOUGHTS OF SACHAL SARMAST. Here Dr. Kulsoom Sayyid has discussed the influence of Shaykh Fariduddin Attar on the thoughts of Abdul Wahhab Sachal Sarmast, a famous mystic of Sind and a follower of Husayn Mansur Hallaj. The author has corroborated her statements through illustrations from both the poets and appended the list of the sources she has consulted at the end of the paper.

"TAWAKKUL" IN PERSIAN LITERATURE. In this paper Dr. Nasir Nikubakht, Member of the Scientific Board of Kashan University has briefly discussed the concept of "*Tawakkul*" (Reliance on God) in the Persian literature, as interpreted and explained in the works of the great Persian mystics including Maulana Jalaluddin Rumi who has divided "*Tawakkul*" into three categories namely, those of the Perfect, the Mediocres and the Laity. At the end the writer has given a list of his 19 sources.

THE RELATION BETWEEN PERSIAN AND INDIAN LANGUAGES. In this paper Dr. Wahid Ashraf of Madras University has discussed and explained the relation between the Persian and Indian languages. The writer has compared the languages and given illustrations in support of his assertions.

A BRIEF BIOGRAPHY OF PROF. SHIRANI. Here Dr. A.R. Naqvi has given a biographical sketch of the late Hafiz Prof. Mahmud Shirani (1297-1365/1880-1946) who was at one and the same time a great research scholar, leading critic, a learned historian, an expert numismatist, a philologist of a high order, an adept in the art of rhetorics, prosody and archeological relics, and had dipped into the ocean of Persian and Urdu literature, himself being an Urdu poet and writer with a style of his own, leader of the Lahore School of Research and one of the three most distinguished Professors of Oriental College, Lahore.

A GLIMPSE OF CONTENTS OF THIS ISSUE

A - Persian Section

GANJNAMEH There is an MS of a very rich collection of treatises on mysticism written by Sayyid Ahmad Kasani, alias Khwajegi Ahmad and Makhdum-e-A'zam, a famous Sheikh of the Naqshbandi order of the Transoxiana of the late 9th and early 10th Century A. H. under No.2262 lying in the Ganj Bakhsh Library of the Iran-Pakistan Institute . One of them is entitled "**Ganjnameh**" on the exposition and commentary of the tradition : " I was a Hidden Treasure... " and the Qur'anic verse relating to the creation of Adam and the damnation of Iblis. The author has emphasized that Allah has hidden a treasure of divine love in Adam's bosom. He has cited several verses, traditions and poetry in support of his statements. Dr. S.Sirajuddin has edited the text of the treatise and compared it with its other MS lying in the same library under No. 1141.

ALI SHIR NAWA'I : AN EMINENT LITERARY PERSONALITY OF 9TH CENTURY. In this paper Dr.M.M.Tavassoli of Teachers Training University, Tehran, has discussed the literary and scholarly contribution of Amir Nizam-uddin Ali Shir Nawa'i , with the nom de plume of Fani, a well-known noble and close associate of Sultan Husayn Bayeqara, and a prominent writer and poet of Persian and Turkish and a patron of the poets and litterateurs of the 9th century A.H. The writer has cited the opinions of the other authorities in favour of his own including Prof.Safa, Dr. Browne, Daulatshah, Sam Mirza and Prof.Nafisi.

NOTE

On the front page we are giving a 'resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves - Editor.

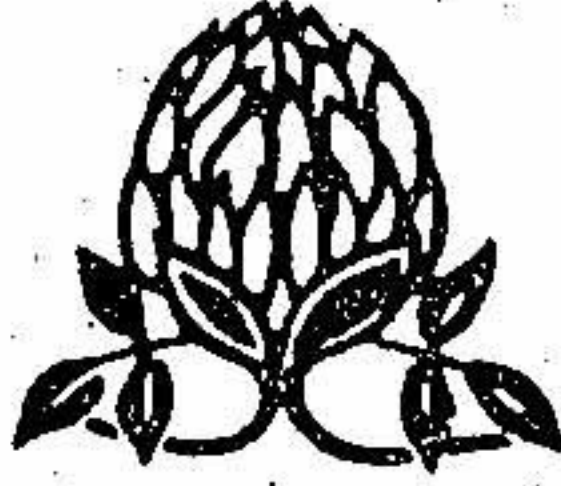
DANESH

Quarterly Journal

Presidnet &

Editor-in-Chief : Dr. M.M.Tavassoli

Editor : Dr.S.B.Shagufta



Address:

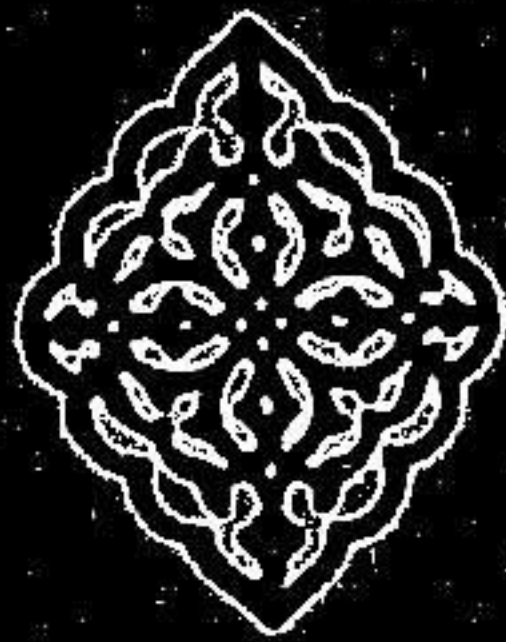
*House 3, Street 8, Kohistan Road, F-8/3
Islamabad 44000, PAKISTAN.*

Ph : 263191-92 Fax : 263193

Internet: <http://www.apollo.net.pk/ipsdanesh>

E-Mail: ipdanish@apollo.net.pk.





DANESH

Quarterly Journal
of the
JIRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

SUMMER, 1998
(SERIAL No. 53)

*A Collection of Research articles
in the field of Persian Language
and Literature and cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Iranic Studies*